مجموعهٔ کمینه

مجموعهٔ کمینه
مجموعهٔ کمینه
مجموعهٔ کمینه

مجموعهٔ
کمینه

مقالاتی از
...شار

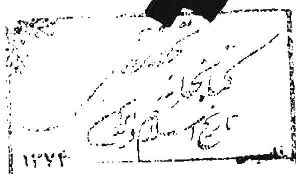
بها ۴۵۰ ریال

بها: ششصد و پنجاه ریال

شمارهٔ ثبت ۸۴۸ — ۱۳۵۴/۷/۸

چاپخانه محمد علی فردین ـ تهران

مجموعهٔ کمینه



مقاله‌هائی در نسخه شناسی و کتابشناسی

از

ایرج افشار

تهران

چاپ هزار نسخه ازین کتاب در چاپخانهٔ محمد علی فردین
در مرداد ۱۳۵۴ به پایان رسید

مجموعهٔ کمینه

انتشارات فرهنگ ایران زمین

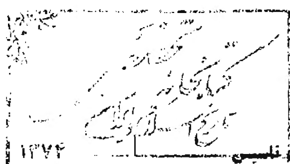
زیر نظر

ایرج افشار

سلسلهٔ متون و تحقیقات

- ۲۱ -

۱۳۵۴



فهرست مندرجات

یاد داشت

سخنی مفصل برای گفتن ندارم. این مجموعه مقاله هایی است که از بیست و چند سال‌پیش به این‌سوی در باب چند کتاب ومتن‌قدیمی نوشته‌ام. چون باز پرداختن مجدد به آنها یادآور گذشتهٔ زندگی و حسب حال مانندست، تجدید طبع آنها را خالی از حالی برای خود نیافتم، اگرچه موجب‌آزارها برای حروف چین عزیز ناصرجوشقانی بود وهیچ فایدتی‌برای خوانندهٔ احتمالی این‌اوراق نداشته باشد. بعضی را با تصرفاتی مختصر به‌چاپ رسانیدم وبعضی را بی‌هیچ گونه تصرفی.

چون عده‌ای ازین مقالات در مجلهٔ گرامی یغما طبع شده و

حبیب یغمائی

هماره مشوق راستین و پایمرد من در انتشار این نوشته‌های کم ارزش و پیمودن چنین مرحله‌ای بوده است، اظهارسپاسگزاری ازو را باعث

شادی خاطر خویش قرار می‌دهم .

. . . و « مجموعهٔ کمینه » را با همه کوچکی و بی بهایی چون دروصف چند کتاب است، اگرچه‌در حکم‌زیره به کرمان بردن‌است، به

محمد تقی دانش پژوه

که در مدت بیست و پنج سال همکاری و دوستی ، بسیار .... وبسیار ازو آموخته‌ام با درود و آزادی و سپاس پیشکش می کنم .

تهران ، ۲۱ تیر ۱۳۵۴ **ایرج افشار**

تقدیم به استاد دانشمند و بزرگوار یحیی مهدوی
دوستدار ترجمه‌های پارسی قرآن

ترجمهٔ قدیم از قرآن کریم*

دوست دانشمندما آقای ابراهیم‌دهگان (مقیم‌اراک) درمجموعهٔ گرانقدر خود ده ورق از قرآنی خطی دارد. این اوراق که خط آن را باصطلاح استاد مینوی باید معقلی خواند بنا بر قرینه وشیوهٔ خط، قبل از سال پانصد هجری کتابت شده است. ترجمهٔ فارسی زیر سطور آن کهنه و از لحاظ اسلوب نثر و احتوا بر لغات قدیم واجد اعتبارست. افسوس‌که منحصراً همین مقداراز‌آن اکنون در اختیار ما است وقطعاً نمی‌دانیم‌که ترجمه ازچه قرنی است. کاغذ نسخه کلفت و نخودی رنگ است و بر کنارهٔ اوراق تزئینات مرسوم قرآن دیده می‌شود.

شبی از سفری، که در اردی بهشت ماه سال کنونی به همراهی یار ستوده و برگزیده‌ام منوچهر ستوده به صفحات تفرش و خوانسار رفته بودم، درمحضرحضرت ابراهیم دهگان گذشت واز محبت بی‌کران وگستردگی خوانش تمتع برگرفته شد. ضمناً اجازت فرمود که نسخ خطی کتابخانه‌اش را زیر و رو کنیم. چون این ده ورق قرآن کریم‌را

* ــ نقل از مجلهٔ راهنمای‌کتاب، شمارهٔ ۹/۱۰ سال ۱۲ (۱۳۴۸)، بضمیمهٔ مجلهٔ یغما (۱۳۴۸) نیز انتشار یافته است.

زیارت کردم دستوری خواستم تا عکس ازان بگیرم. با روی گشاده درخواستم را پذیرفت. پس عکس گرفتم و از روی عکس به استنساخ پرداختم و به مدد ترجمهٔ تفسیر طبری (چاپ استاد یغمائی) رونویسی آن را به پایان آوردم. اما چون چند موضع از عکسها خواندنی نبود ناچار به جناب دهگان دست توسل آویختم و موارد ناخوانا و مورد شک را بازپرسیدم. همه را به لطف فرستاد. چون رونویس خود را تکمیل کردم اینک درین صحایف چاپ می‌شود. این چند سطر یادداشت که از قلم شکسته بستهٔ من است با عرض امتنان از ابراهیم دهگان بسته می‌شود.

دهم مرداد ماه ۱۳۴۸

از میان آیهٔ ۷ ... للسائلین اذا قالوا لیوسف و اخوه احب الی...
مر پرسندگان را.

چون گفتند یوسف و برادر وی دوست [ترند] به پدر ما ازوما گروهی‌ایم با نیروکی پدر ما اندر گم بودگی است پیدا، یعنی اندر خطای پیدا.

بکشید یوسف یا بیفکنیدش به زمینی تا تنها ماند مرشما را روی پدر شما و بباشید از پس آن گروهی نیکان.

گفت گوینده‌ای ازایشان مکشید یوسف را وبیفکنیدش اندر بن‌چاه کهنانه[1] تا برگیردش بهره‌ی گذرندگان اگر هستید کنندگان.

گفتند یا پدر ما، چی بودست تراکی استوار نداری ما را بریوسف، و ما

۱ ـ ظاهراً کهنانه شکل دیگری است از کهنه، و مراد گویا چاهی است که خشک شده باشد.

مراو را نیک خواهانیم. بفرست و را با ما فردا تا بچریم و بازی کنیم ، و ما مر او را نگاه داران .

گفت من آنم کی اندوه گین کند مرا بردن شما مر اورا ومی‌ترسم کی بخورد و را گرگ و شما از وی | بی‌آگاهیان باشد .

گفتند اگر بخورد ورا گرگ و ما گروهی‌ایم به نیرو ، ما آنگاه زیانکاران باشیم .

چون ببردندش و آهنگ کردند کی بکنندش یعنی بیفکنندش اندر تاریکی چاهی کهن، و وحی فرستادیم به وی کی آگاهی دهی ایشان را به کار ایشان این و ایشان ندانند ، یعنی همی ندانستند .

و بیامدند سوی پدر خویش شبانگاه همی گریستند .

گفتند یا پدرما برفتیم تا تیر اندازیم یا پیشی گیریم به اشترتاختن و بجای ماندیم یوسف را نزد جامهٔ ما . بخورد ورا گرگ، ونیستی تو استوار دارنده ما را و اگرچی باشیم راست گویان. وبیاوردند بر پیراهن وی خونی دروغ .

گفت یعقوب نه کی بیاراست شما را تنهای شما کاری ، شکیبایی باید کردن نیکو و از خدای نیرو خواستن بر آنچ همی وصف کنید .

و بیامدند گذرندگان . | بفرستادند آب جویندهٔ خویش را . فرو هشت دلو خویش را. گفت یا مژده مر شما را این کودکی است و پنهان کردندش اخریانی[1] و خدای دانا بود بدانچ همی کردند .

و بفروختندش به بهای اندک درمها[ی] شمرده ، و بودند اندر وی از ناخواهندگان .

گفت آن کی بخریدش از شهر مصر مر زن خویش را گرامی دار جایگاه

---

۱ ــ اخریان بروزن پرنیان قماش و کالای خوب (در زین الاخبار گردیزی دو بار استعمال شده است) .

و را مگر کی منفعت کند ما را تا بگیریم ورا به فرزندی و همچنین جای ساختیم یوسف را اندر زمین و تا بیاموزنیدیمش از تفسیر سخنان، و خدای غلبه کننده بود بر کار وی، و بیک[1] بیشترین مردمان ندانند .

وچون برسید به تمامی‌نیروی خویش بدادیمش‌سخن صواب ودانش وهمچنین پاداش دهیم نیکوکاران را .

و بجست آن زن کی وی اندر خانهٔ وی بود | تن وی و ببست درها و گفت بیا هان کی من ترا ام . گفت بازداشت خواهم به خدای کی وی پروردگار من است . نیکوی کرد به جای من کی نرهند از عذاب ستم‌گاران ، یعنی زانیان .

و آهنگ کرد آن زن به وی و آهنگ کرد به وی یعنی یوسف بدان زن . اگر نه آن بودی کی بدید حجّتهای خداوند خویش همچنین کردیم تا بازگردانیم از وی بدی یعنی زنا و ناخوبی یعنی قصد کردن به زنا . وی از بندگان ما بود به گناه گردانیدگان .

وپیشی گرفتند هردو سوی در وبدریدآن زن پیراهن‌یوسف ازسپس وبیافتند خداوند آن زن یعنی شوی را نزد در . گفت زن چیست پاداش کسی کی بخواهد با زن تو بدی یعنی زنا . مگرآن کی به زندان کنندش یا عذابی دردگین .

گفت یوسف وی جست ما را از تن وگوای دادگوای از کسهای آن زن . اگر چنان است کی پیراهن وی دریده شدست از پیش ، راست گفت آن زن و وی است یعنی یوسف از دروغ زنان .

واگرچنان است | کی پیراهن وی دریده شدست ازپس، دروغ گفت این زن و وی است یعنی یوسف از نیکوکاران .

چون بدید پیراهن‌ورا کی‌دریده شدست ازپس، گفت شوی این‌زن این سازش

---

۱ ـ ویك = و بوك (در معنای ولیك) .

بد شما زنان است ، سازش بد شما بزرگ است .

یا یوسف روی بگردان ازین‌سخن، وآمرزش خواه ای زن مر گناه خویش‌را که تو بودی از گناه‌کاران .

وگفتند زنانی اندر شهر مصر زن عزیز همی خواهد جوامرد ۱ خویش را از تن وی اندرون دل وی رفتست ، یا پردهٔ دل وی دریدست ، دوستی ما همی بینیم ورا اندر گم بودگی یعنی خطای پیدا .

چون بشنود سازش بد ایشان، رسول فرستاد سوی ایشان و بساخت مر ایشان را تکیه‌گاهی وبداد هریکی را از ایشان کاردی وگفت بیرون آی برایشان . چون بدیدندش‌بزرگ داشتندش‌وببریدند دستهای خویش‌را وگفتند دوری بادا به خدای. نیست این مردمی ، نیست این مگر فریشته‌ی بزرگوار .

گفت زلیخا این‌تان‌آن کسی است کی ملامت کردید مرا اندروی. بخواندم به خویشتن ورا . خویشتن‌نگاه داشت و اگر نکند آنچ بفرمایمش، باز داشته گردد و بباشد از خواران . ۲

گفت یا پروردگار من زندان دوست‌تر به من ازآنچ همی خوانند این زنان سوی وی ، و اگر باز نگردانی از من سازش بد ایشان، بگرایم به ایشان وبباشم از نادانان یعنی زانیان .

پاسخ داد مراو را خداوند وی . بازگردانید از وی سازش بد زنان کی وی است شنواست ، داناست .

باز پدید آمد مر ایشان را پشیمان شدن از پس آن کی بدیدند نشانیها به زندان کنند ورا تا گاهی .

و اندر شدند با وی به زندان دو جوامرد . گفت یکی او آن دو من دیدم

۱ـ (= جوانمرد)
۲ ـ اصل : خوران .

خویشتن را کی همی فشار می می. و گفت دیگر من بدیدم خویشتن را کی همی بردم زبرسر خویش نان همی خوردند مرغان از وی. آگاهی ده ما را به تفسیر خواب کی ما همی بینیم ترا از نیکوکاران.

گفت نیاید به شما خوردنی کی روزی دهند شما را، مگر | آگاهی دهم شما را به تفسیر آن پیش از آن کی بیاید به شما آنتان‌از آن است کی بیاموزانید مرا خداوند من کی من دست بازداشتم دین کی نگروید به خدای و ایشان به آن جهان، ایشان ناگرویدگانند.

و بدم رفتم دین پدران خویش را، پدرجدّ من ابرهیم و جدّ من اسحق وپدر من یعقوب. نشاید ما را ونسزد ما را کی انباز گرفتیمی به خدای هیچ چیزی. این از فضل خدای است بر ما وبرمردمان، وبیک بیشترین مردمان سپاس‌داری نکنند.

یا دویار زندان خداوندان پراکنده بهتر یا خدای یکی فروشکننده.

همی نپرستید ازفرود خدای مگر نامهای را کی‌شمام نام نهادید شما وپدران شما ونه فرو فرستاد خدای بدان نامها هیچ حجّتی نیست حکم مگرخدای را فرمود کی می‌پرستید مگر ورا. این است دین | راست. و بیک بیشترین مردمان همی ندانند.

یا دو یار زندان امّا یکی از شما دو بخوراند خداوند خویش را می و امّا آن دیگر به دار کنندش، بخورند مرغان ازسروی، گزارده شود کار آن کی اندر وی همی پاسخ جویند.

وگفت یوسف مر آن را کی بیندیشند که وی رستنی است ازآن دو یاد کن مرا نزد خداوند خویش. فرامشت [۱] گردانیدش دیویاد خداوند خویش درنگ کرد اندر زندان کم از ده سال.

۱ـ (= فراموش)

و گفت پادشا من همی‌دیدم هفت گاوفربه کی همی خورندایشان را هفت نزارو هفت خوشهٔ سبز و هفت دیگر خشک ، یا گروه مهتران پاسخ کنید مرا اندر خواب من اگر هستید کی مرخواب را همی بگزارید .

گفتند شوریده خوابهای است و نیستیم ما به تفسیر این خوابهادانا آن . |

و گفت آن‌که برست ازان دویار و یادآورد سپس روزگاری،من آگاهی دهم شما را به تفسیر این خواب بفرستید مرا .

یا یوسف! یاراست گفتار راست کردار! پاسخ ده مرا اندرهفت گاو ، گاوفربه همی خورند آن را هفت نزار و هفت خوشهٔ سبز و هفت دیگر خشک ، تا مگر من باز گردم سوی مردمان تا مگر ایشان بدانند .

گفت باید کشتن شما را هفت سال دمادم [هر آنچه] بدروید دست بازدارید ورا هم اندرخوشهٔ وی مگر [اندکی] از آنچ بخورید .

باز بیائید ازپس آن هفت سال‌سخت تنگ کی بخورند آنچ پیش‌فرستاده باشید مر ایشان را مگر اندکی از آنچ پنهان کنید .

باز بیاید از پس آن سالی، اندر آن سالی باران دهند مردمان‌واندر آن سال شیره کنند .

و گفت پادشاه | بیارید سوی من ورا . چون بیامد به وی رسول گفت باز گرد سوی خداوند خویش . بپرسش به چی رسید حال آن زنان کی ببریدند دستهای خویش کی خداوند من به ساز بد ایشان داناست .

گفت ملک چی بود کار شما ای زنان چون بخواستید یوسف را از تن وی . گفتند بازداشت خواهیم به‌خدای. ندانستیم بروی هیچ بدی. گفت زن عزیزا کنون پدید آمد راستی ، من خواستم ورا از تن وی و وی از راست گویان است .

گفت یوسف این بدان است تا بداند کی من ورا خیانت نکردم به غایبی و

خدای راه ننماید سازش بد خیانت کنندگان را .

و بیزار همی نکردهام تن خویش را کی تن فرمایندهٔ بدی است ، مگر آن را کی ببخشاید خداوند من کی خداوند من آمرزنده است بخشاینده .

و گفت پادشا بیارید. به من ورا تا یک تاه گردانمش مرخویشتن را .

چون سخن گفت با وی گفت ملک تو | امروزنزد [من] جای گیری استوار.

گفت یوسف بکن مرا بر گنج خانه های زمین که من یاد دارم ، یعنی نامه دبیرم [۱] و شمارگیر [۲] دانا .

وهمچنین جای ساختیم مریوسف را اندر زمین، جای همی گرفت اندرزمین. هر کجا خواست برسانیم په بخشایش خویش، بدان کی خواهیم وضایع نکنیم مزد نیکوکاران .

و مزدآن جهان بهتر مرآن کسها کی همی بگرویدند وهمی پرهیز کردند .

و بیامدند برادران یوسف ، اندر آمدند بروی یعنی سوی وی . بشناخت مر ایشان را و ایشان مر او را نشناختند .

و چون کسی گرد ایشان را با بارهای ایشان گفت بیارید به من برادری مر شماراست از پدر شما ، همی نبینید کی من تمام همی بنمایم پیمانه را و من بهترین فرو دارندگانم .

اگر نیارید به من ورا، نیست پیما[نه] مر شما را نزد من و نزدیک به من نباشید .

گفتند بخواهیم ورا از پدر وی و ما | این بکنیم .

وگفت یوسف مرجوامردان [۳] خویش را بکنید اخریان ایشان اندر بارهای

۱ـ نامه دبیر = دبیر نامه نویس

۲ـ حسابدار (در طبری نگاهبان ترجمه شده)

۳ـ (= جوانمردان)

ایشان یعنی رختهایشان تا مگر ایشان بشناسند مرآن را ، چون باز گردند سوی کسان خویش تا مگر ایشان باز آیند .

چون باز گشتند سوی پدر خویش گفتند یا پدر ما باز داشتند از ما پیمانه ، بفرست با ما برادر ما را تا پیمانه بستانیم و ما مر او را نگاه داران باشیم .

گفت یعقوب چیز استوار دارم شما را بروی مگر همچنان کی استوار داشتم تان بر برادر وی از پیش، خدای بهترین نگاه دارندگان است و وی بخشاینده‌ترین بخشایندگان است .

وچون بگشادند کالهای ۱ خویش را بیافتند آخریان خویش را کی باز داده بودند به ایشان .

گفتند یا پدر ما ستم همی نکنیم . اینک آخریان ما بازداده‌اند به ما و خوار بار آریم کسهای خویش راو نگاه داریم برادر خویش راو بیفزائیم پیمانه‌اشتر واری، این پیمودنی است آسان .

گفت نفرستم‌ورا | با شما تا بدهید مرا استواری یعنی عهدی ازخدای کی باز آرید سوی من ورا، مگر کی گرد اندر گیرند یعنی غلبه کنند مر شما را . چون بدادندش استواری خویش گفت یعقوب خدای بر آنچه همی گوئیم نگاه بان است .

و گفت یا پسرکان من اندر مشوید از در یک و اندر شوید از درها [ی] پراکنده ، و باز نتوانیم داشتن از شما از خدای هیچ چیزی نیست حکم خدای را . بروی سپردم شما را وبروی توکل کنند، یعنی به وی سپارند خویشتن سپارندگان توکل کنندگان .

وچون اندر شدند از آنجا کی فرموده بود مرایشان را پدر ایشان ، نه چنان بود کی بازنتوانستی داشتن از ایشان از خدای مگر آرزوی کی اندر تن یعقوب بود

۱ـ (= کالاهای در معنای متاعهم)

بگزارد او را ، و وی با دانش بود ازان کی آموزنیده [1] بودیمش ، وبیک بیشترین مردمان ندانند .

و چون اندر شدند بر یوسف سوی خویش نشاند برادر خویش را . گفت منم آن کی من برادر توام، | باک مدار بدانچ ایشان همی کنند .

چون گسیل کردشان با بارهای ایشان، بکرد پیمانه اندر بار براد[ر] خویش. باز آواز داد آواز دهنده [ا]ی یا کاروانیان شما دزدانید .

گفتند و روی به ایشان آوردند ، چی چیز همی جوئید .

گفتند گم کرده‌ایم پیمانهٔ پادشا و مر آن را که بیارد آن بار اشتروارش و من بدان پذرفتارم .

گفتند به خدای کی دانسته‌اید کی نیامده‌ایم تا تباه کاری کنیم اندر زمین و نیستم ما دزدان .

گفتند چیست پاداش آن کس ، اگر باشید دروغ زنان .

گفتند پاداش وی آنست هر کی بیابید اندر بار وی ، وی باشد پاداش وی ، همچنین پاداش کنیم ستم کاران را یعنی دزدان را .

آغاز کرد جستن به جوالهای ایشان پیش از جوال برادر خویش . باز بیرون آورد آن ازجوال برادرخویش . همچنین بساختیم مریوسف را . نه بود که بگرفتی برادرخویش اندرحکم پادشای مصر، مگر کی بخواستی‌خدای برآوریم پایگاههای مرآن را که خواهیم ، و زبر هر با دانشی دانائی است .

گفتند اگر دزدی کند دزدی کرد برادری کی‌مراورا بود ازپیش. پنهان داشت آن را یوسف اندر تن خویش و پیدا مکرد [2] آن سخن مر ایشان را . گفت شما بد جای تراید و خدای داناترست بدانچ همی صفت کنید .

۱ـ اصل : آزموزنیده .

۲ ـ ظاهراً بجای « نکرد » .

گفتند یا عزیز مر او را پدری است پیری بزرگ، بگیر یکی از ما بجای وی، کی ما ترا همی بینیم از نیکوا کاران. ۱

گفت بازداشت خواهم به خدای کی نگیرم مگر آن کسی را کی بیافتیم کالهٔ ۲ ما را نزد وی که ما آنگاه از ستم‌کاران باشیم.

چون نومید گشتند برادران از وی به یک سوی شدند به راز گفتن.

گفت پیرایشان همی ندانید کی پدر شما بگرفت برشما استواری از خدای واز پیش آنچه سستی کردید اندر کار یوسف، زاستر نشوم ازین زمین تا دهد دستور مرا یا حکم کند خدای مرا، و وی بهترین حکم کنندگان است.

باز گردید سوی پدر خویش، بگوئید یا پدرما! پسر تودزدی کرد وما گوای ندهیم مگر بدانچ دانستیم و نه بودیم مر نهان را نگاه دارندگان.

و بپرس آن دیه را، آن کی بودیم اندر وی و کاروان را آن که بیامدیم اندر وی، و ما راست گویانیم.

گفت نه کی آراسته گردانید مر شما را خدای شما کاری. شکیبای باید کردن نیکو، مگر باشد خدای کی بیارد به من ایشان را همگان، کی وی داناست صواب کار.

و روی بگردانید از ایشان و گفت یا اندوهی بریوسف! سپید گشت دو چشم وی از اندوه، و وی غم فروخورنده بود.

گفتند به خدای که همواره یاد کنی یوسف را تا بباشی بیماری گران یا بباشی از هلاک شدگان.

گفت همی بنالم غم خویش را و اندوه خویش را به خدای و من‌دانم ازخدای آنچ شما ندانید.

---

۱ ــ کذا در اصل. نگاه کنید به مقدمهٔ کتاب «خوابگزاری»

۲ــ (= کالا).

یا پسرکان من بروید بجوئید از خبر یوسف و برادر وی و نومید مباشی از رحمت خدای کی نومید نباشد از رحمت خدای مگر گروه ناگرویدگان .

چون اندر شدند بر یوسف گفتند [ای] عزیز رسید و به ما وکسها [ی] ما سختی یعنی گرسنگی و آوردیم اخریانی ناروا ، تمام ده ما را پیمانه و ببخش برما کی خدای پاداش دهد بخشندگان را .

گفت هیچ همی دانید که چه کردید با یوسف وبرادر وی ، آنگاه که شما نادانان بودید .

گفتند این توئی که تو یوسفی . گفت من یوسفام و این برادرمن است. منّت نهاد خدای برما | که هر کی پرهیزگاری کند و شکیبائی کند خدای ضایع نکند مر نیکوکاران .

گفتند به خدای بگزید ترا خدای بر ما و اگر چه بودیم خطا کنندگان .

گفت سرزنش نیست برشما. امروز بیامرزد خدای مرشما را و وی بخشاینده ترین بخشایندگانی است. ببرید پیراهن‌مرا این‌برافکندش برروی پدر من تا بشود بینا و بیاید کسهای خویش را همگنان، وچون بیرون شد کاروان گفت پدر ایشان من همی بیابم بوی یوسف اگر شما فرتوت بخوانید مرا .

گفتند به خدای که تو اندر گم بودگی یعنی اندر محبت دیرینه. چون بیاید مژده دهنده برافگند پیراهن بر روی وی برگشت بینا .

گفت نه گفتم مر شما را که من بدانم از خدای آنچه شما ندانید .

گفتند یا پدرما آمرزش خواه ما را گناهان ما را | که ما بودیم گناهکاران.

گفت زود باشد که‌آمرزش‌خواهم شما را ازخداوند خویش، کی‌وی‌آمرزنده است و بخشاینده .

چون اندر آمدند بریوسف نزدیک کرد به خویشتن پدر و خاله را و گفت

اندرآیند به مصر اگر بخواهند خدای بی‌بیم وترس و برآورد پدر و خاله را بر تخت و بیفتادند مراو را سجده کنان .

و گفت یا پدرمن این‌تفسیرخواب من ازپیش بگردانید مرآن را خداوند من راست وبه نیکوی کرد با من چون بیرون آورد مرا از زندان بیاورد شما را ازدشت از پس آن کی شورش افکند دیو میان من و میان برادران من ، کی خداوند من چابک‌کار است برآنچ خواهد ، کی وی دانا است، استوارکاراست . یا پروردگارمن بدادی مرا از پادشاهی و بیاموزانیدی مرا از تفسیرسخنان، یا آفریدگارآسمانها و زمین . توی یار ونگاه دار من اندزین جهان وآن جهان ، جان بردار به مسلمانی و اندر رسان مرا به نیکان .

این از خبرهای ناپیداست که همی وحی فرستیم سوی تو و نیستند و نبودی نزد ایشان ، چون آهنگ کردند به کار خویش و سازش بد همی کردند .

و نیستند بیشترین مردمان و گرچه حریصی کنی به گرویدن ایشان .

و نخواهی ازایشان بروی هیچ مزدی. نیست این مگر پندی مرهمه خلق را.

و چند از نشانی اندر آسمانها و زمین کی همی گذرند بروی وایشان از وی روی گردانید گان .

و نه گروند بیشترین ایشان به خدای مگر ایشان باشند انباز گیران .

آیا ایمن گشتند کی‌بیاید به ایشان پوششی‌ازعذاب خدای، یا بیاید به ایشان راستخیز ناگاه و ایشان آگاهی ندارند .

بگوی این است راه من همی‌خوانم ...

سپاسگزاری بسیار از مجتبی مینوی که به دیدهٔ دقت و عنایت برمتن منقول نگریست و مرا در تصحیح از یادآوریهای چندسودمند استادانه بهره‌ور فرمود .

تقدیم به ذبیح‌الله صفا
مؤلف « تاریخ ادبیات در ایران »

سدید الدّین اعور

درمجمع الفصحای رضاقلی خان هدایت لله باشی (جلد دوم صفحهٔ ۶۹۶ چاپ مظاهرمصفا) ازشاعری همعصر اثیراخسیکتی (قرن ششم هجری) به نام سدیدالدین اعور کرماج نام رفته است و می‌نویسد که آن دو با یکدیگر مهاجات می کرده‌اند. در آن مأخذ یکی رباعی از اثیر در هجو سدید و جوابی از سدید در حق اثیر نقل شده است که در مقدّمهٔ دیوان اثیر(چاپ رکن‌الدّین همایونفرّخ) نیز آمده است .

صاحب‌آتشکدهٔ آذرنیز از سدید ومعارضات او با اثیرذکرمی کند وتوضیحی دارد که سدید از طایفهٔ اکراد کرماج بوده است .

تذکره‌ها و مراجع معتبر دیگر اطلاعی ازو به دست نمی‌دهند .

خوشبختانه اخیراً مجموعه‌ای خطّی[1] متعلّق به‌آقای محمّد باقرترقّی (رقّت) کتابدوست معاصر که کتابت‌آن ازاوائل قرن هفتم وبد امکانی ازقرن ششم هجری است به لطف ایشان به دستم رسید . درانتهای آن شش ورق به خطی غیر خط اوراق اصل نسخه (ولی از همان قرن هفتم یا ششم) ملاحظه شد که عبارت از چند مقامه

۱ــ به قطع جیبی حاوی رسائل کوتاهی در طب و مقالاتی از ارسطاطالیس به عربی بر روی کاغذ سمرقندی کلفت نخودی رنگ .

و شعر به فارسی کهنه با ذکر نام سدیدالدّین اعور است. چون تا آن موقع به این نام برنخورده بودم ومتن فارسی‌را کهنه یافتم به تجسس برآمدم وبه مراجع مذکور در فوق مراجعه کردم و معلومم شد که این چند مقامه و شعر بازیافته ای است از آثار شاعر و نویسنده ای که جز دو رباعی ازو در تذکره ها اثر دیگری ضبط نشده است. البته ممکن است که احیاناً در جنگها و مجموعه های خطّی بعضی ابیات و اشعار ازو نقل شده باشد که فعلا مرا برآنها اطلاعی نیست.

باری به مناسبت آنکه سدید از شعرای قرن ششم است و در تذکره ها ازهنر نویسندگی و مقامه نویسی او ذکر نشده است مناسب دیدم که آنچه از آثار او درین مجموعهٔ خطی از تصاریف بی‌امان روزگار به غنیمت و یادگار برای ما باز-مانده است درین صحایف برای نویسندگان تاریخ ادبیات فارسی به چاپ برسانم.

نکته ای که باید متذکر شوم در خصوص مقامه نویسی اوست و آن این که سدیدالدّین با قاضی حمیدالدّین بلخی متوفی در ۵۵۹ هجری (مؤلّف مقامات حمیدی) هم عصر بوده است و با پیدا شدن آثار سدید ما یکی دیگر از اقدم مقامه نویسان زبان فارسی را می‌شناسیم.

نکته ای دیگر هم در پایان عرض کنم و آن اینست که احتمال می‌رود این شش ورق به خطّ سدیدالدّین اعور باشد. احتمالی است ازمجتبی مینوی که کاغذ وخط را دور از عصر شاعر نمی‌دانند. نحوهٔ تحریر بیشتر به کار مؤلفی می‌ماند تا کاتبی.

بهر تقدیر خواندن خطّ سدید شاعر یا کاتب آثار او مشکل است. مخصوصاً که در گذاردن نقطه امساک داشته است. من بنده پس از استخراج متن از استاد مجتبی مینوی در خواه شدم و اوقات گرانبهان ایشان را مصروف بدان کردم که از اول تا آخر متن درخدمتشان تطبیق و تجدید قراءت شد. بسیاری از کلمات ناخوانا خوانده و مشکلات حل شد. اما باز کلمات مجهول باقی مانده است. آن موارد در

چاپ نقطه چین شده است .

چون عکس نسخه در انتها چاپ می‌شود امیدست دیگران آنچه را که خوانده نشده است بخوانند و آن موارد را که به علت بی نقطه بودن بد خوانده شده درست بخوانند .

متن آثار بازماندهٔ سدید

سید (؟) اخسیکثی در حق سدید اعور

قلب تو ز نور معرفت عور چراست بینی تو بر روی تو چون گور چر[است]
مانندهٔ ابلیس نه‌ای از چه سبب چشم چپ تو راست بگو کور چراست [1]

سدیدالدین جواباً

گفتی تو مرا کور ، همه خلق شنید گفتی تو چه حاجت است چون هست پدید
چشمی دگرم کور بدی به بودی [2] تا روی تو (حذف شد) نه بایستی دید

***

ملکا خیز وفرو کوب درین پرده سرای عوض کوس و بربط و دف و نای
تیغ بر گیر و به یك حمله کرسی بر شین(؟) نیزه بر گیر و به سه حمله(؟) به کاشانه در آی
شاه غزنین را درقلهٔ رسون (؟) کن بند ملك ری را در حرابست(؟) سیاست فرمای
خیره رومردك آخر ملکی را تو که ای شرم دار، ای ز نکت (حذف شد) از بهر خدای
چون کسی را ز درودر گه تو رنگی نیست در فرو بندو همان(حذف شد) را (حذف شد)

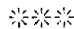
***

۱ـ این همان رباعی است که در مجمع الفصحا نقل شده است با تفاوت ذیل :
ابلیس اگر نیستی ای مردك زشت پس راست بگو چشم چپت کور چراست
۲ـ در مجمع الفصحا بدین صورت مضبوط است : چشم دگر ار کور بدی شایستی

درین وقت گلستانی روح افزای به خواب دیدم . سبزهٔ او از سرشک سحاب سیراب و نرگس او چون چشم مخمور حوران نیم خواب . شمال در هوا[ی] او مشک بیز و نهال از صفای اوشمع ریز . ناژ از روی ... خندان و زلف مشک بید از جنبش صبا پریشان .

بیت

تابنده شد ز باغ چو بدر منیر گل | برد از نسیم خویش اثر بر اثیر گل
بلبل اسیر عشق گل است از جهان ولیک | در دست عشق خویش مبادا اسیر گل
می بشکفد ز رغم فروشندگان عطر | بازار مشک سوسن و نرخ عبیر گل
گر احتیاج طفل به شیرست لاجرم | طفل است ومی خورد ز نم ابر شیر گل
چون بر گزید خلد چمن را به نایبی | درملک حسن کرد سمن را وزیر گل
... رفعت است که قصد نشاط را | داد ازجمال خویش به عمر قصیر گل
بلبل ز هجر گل به نفیر آمدی و باز | اکنون کند ز مشغلهٔ او نفیر گل



سدید الدین

مهمانان عزیز برسیدند ، همه یوسف جمال سبک روحند ، همچو یوسف سرمایهٔ صد هزار فتوح اند .

اوّل بخندند آخر بگریند .
اوّل بنازند آخر بگدازند .
اوّل آشکارا باشند آخر پنهان گردند .
اوّل جمع باشند آخر پریشان گردند .
نامشان یکی و لباسشان بر تفاوت :

یکی را جامه گازریست ویکی را زرد شمعی، ویکی را لباس ارغوانی و یکی

را رنگ آل‌حانی[1] (؟).

گونهٔ رخسار بهشتیان دارد. بیرون آمدند، سیم روی گشادند. صلوات سیّد کائنات برخوانند. گلند. معشوقهٔ بلبل‌اند. دل فریب جزو و کلّند. در خوش رفتن استاد سنبل‌اند. مفلسان باربرند. درویشان توانگرند. چتردار لشکر عنبرند وعلم‌دار مشک اذفرا[ن]ند. مشاهدهٔ دلبراند. هم‌خوابهٔ شکراند. عرق جبین پیغامبرند. چه لایق دست غلام برند. ما همه نسبت جوی محمّدیم. ما همه رنگ روی محمّدیم.

مقصود از آفرینش دنیا محمّدست　　　درخلق برگزیدهٔ مولی محمّدست
موسی وطور وقربت اورا شنیده‌ای　　　با آن قبول مهتر موسی محمّدست

***

ای خدایی کی تو بد ما نمانی، ما به تو نمانیم. ما می‌دانیم کی تو نمانی تا ما بمانیم. ما همه به تو بمانیم وما همه به تو نمانیم وتو به ما همه نمانی. دراین‌زمانی کی از ما هیچ نمانیم. ای همه تو، بی هیچ طاعتی، بر ما همه ببخشای و رحمت کن.

ای باهمه تو، بی همه تو، ای همه تو　　　ای با همه تو بوده و [ای] بی‌همه تو
ای بی همه در ازل معنیّ همه　　　ای با همه در دنیی و عقبی همه تو

***

سدید الدین اعور

روزی طرّار روزگار مرا در بازرگانی مغالطه‌ای داد. مشک از من بستد و کافور در عوض به من داد. پنداشتم کی این کافور را خریدار بیشتر بود. مدت بیست سال شد تا کسی این کافور را از من نخرید و همچنان تا به امروز به ریش برمانده است[2] و به هیچ روی از وی روی خلاص نه.

گر مرا ضربت جهان بکشد　　　تا جوانمرد[ی] ازجهان کم گیر
ور مرا باز مرگ صید کند　　　جغد کوری ز آشیان کم گیر

۱ ــ آل رنگ قرمز عنابی است. حانی احتمالا «خانی» است که نوعی زری در ماوراءالنهر بوده است.　　۲ــ همان که امروزه در بعضی‌از ولایات می‌گویند فلان جنس «توریش فلان کس» مانده، یعنی خریدار ندارد.

ور خدا کم کند مرا ز جهان — یک جو از صدهزار کان [کم گیر]
قلتبان صد هزار افزون است — پیر کی خام قلتبان [کم گیر]
کاروانی ز عمر می گذرد — خر پیری ز کاروان [کم گیر]
این جهان مبرزست وزین مبرز — یک... مبرزی روان [کم گیر]

وله یصف السا[رق] و یهجوه

فلان بن فلان آن دزد ملعون — کی نور از دیدهٔ روشن بدزدد
چنان چست است اندر کار دزدی — کی یک حرف از دو حرف من بدزدد
جوی زر گر ببیند در ترازو — از آن یک جو دو سه ارزن [بدزدد]
وگر زن باشدم آن شوم بدبخت — عجب نبود ز من ار، زن [بدزدد]
ز هر خرمن کی یابد دانه و کاه — تمامت، آن خر از خرمن [بدزدد]
به یک من بار من گر دست یابد — چهار دو سیر از یک من [بدزدد]
وگر پیراهنی بیند کسی را — یکی تیریز و دو سه دامن [بدزدد]
وگر در پهلوی درزی نشیند — ز یک درزی دو سه سوزن [بدزدد]
شبی گر او نهد سر با سر من — رگ اوداجم از گردن [بدزدد]
. . . ی را چو با هاون بیابد — به (حذف) در دستهٔ هاون [بدزدد]
به سندان گر خورد خایسک بر سر — چو سوهان سونش از آهن [بدزدد]
خداوندا تو دزدی بر گمارش — که یک شب جان او از تن [بدزدد]



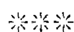
مقالهٔ خر خریدن

روزی که باز همای دلم را هوای ویرانهٔ **فرغانه** درافتاد ازفرسنگهای گران و خرسنگها[ی] آن راه بی کران دور نیندیشدم. گفتم که چارهٔ دراز گوشی کنم که چاوش راه دراز **اوش** را بی حمایت دراز گوش به سر نتو[ا]ن برد. بدین نیّت

عزم جزم کردم و به بازار خر در آمدم. دیدم یکی گله خر آمانده از نر و ماده ایستاده و این بیچارهٔ غایب از پاده ، و دیر ست کی گفته‌اند :

خریدار . . . . . طرّازان خر نخّاس
که از... ایشان نه عام جست و نه خاصّ

چون بز ریش سُست کرده و تنگ اسب خر پر زمی را از بهر بر گرفتن مسلمان را سخت بر کشیده، یکی به زخم چوب کون خر پشت ریش را چون دل درویش ریش می کرد و یکی به دم دبهٔ چرب خر مرده را عیسی وار زنده می گرداند . دوغبای کی چربی را کی از جغرات چسبنده تر بوذ ناچارشیر عرض می‌دادند و من بیچاره بیست و پنج درست مغربی کی هر یک از قرص مشرقی تابان‌تر بوذ بر سر بند گوز گرهها زده بودم و شما دانید کی من گوز گره چون بزنم . در زمان از من جدا کردند. چنان کی جوی قراضهٔ سیم نماند . چون اشکالیه (؟) شکسته دل شدم . تیر اندازان دزدان . . . شب روان . . . روئین تنان دژ آهنین به زخم تیر باریک در شب تاریک آن نکنند کی خر فروشان **بخارا** با **سدید** کردند . بر شما باد کی هر که بامداد بازار خر خواهد رفتن جای خر بستن خود بداند تا هم چو **سدید** چو خر بر یخ نماند .



مقالهٔ بخیلان : سخن سدیدالدّین اعور

سپاس و ستایش مر آفریدگاری را کی زبان بیان مرا در خنجر سخن رانی برّائی داد تا به یک اشارت دمار از نهاد کوه بخیلان سنگین دل و مدخلان بی‌حاصل بر آوردم و از برای این اظهار این برهان را لطایفی عرضه داشتم و علم عیّاری بر پای کردم و این قطعه بر گ لشکر سلطان طبیعت خود ساختم .

این طایفه‌ای کی مدخلانند صبح همشان بسان شام است

خون ریزش‌شان‌حلال می‌دان دیگر همه‌چیزشان‌حرام‌است
گر نکشدشان‌فلک‌مکش گو کو ، نیز ز جملهٔ لئام است
گردن زدن بخیلکان را شمشیر زبان من تمام است

از دست قضاو و قدر صد هزاران طپانچهٔ بلا و زوبین عنا و ناچخ جفا بر روی بی نور و سینهٔ بی‌سرور ودل بی‌حضور بخیلان نامرد ومدخلان ناجوانمرد باذ . سخن گران بر روی بخیلان گران جان از آن می‌گویم تا کریمان سبک روح با من روی گران نکنند . برهرتنی کی سر بی سجودست و بر هربازو کی دست بی‌جود است‌سراورا به شمشیر قضا وقدر که‌بی‌حمایت‌سوهان تیزاست وبی‌عنایت سنگ‌افسان خونریزست . . . اوقات منقطع گردان ، مرغ تیر پرّان را آشیان بر سینهٔ بخیلان باد و زخم تیغ برّان را وثاق بر گردن مدخلان سر گردان ناجوانمرد باذ .

وجودآدمی بی گوهر جود مبرز روان است کی بویش جان را زیان می‌دارد و مستراحی است کی صحبتش عمر را بکاهد .

طرّهٔ زلف عروس سخاوت را طراوتی است کی سپهر آینه دار به کمال موی شکافی به سرّ آن نمی‌رسد، و برید تیزتک و هم سرّ آن در نمی‌یابد .

و بخل را خاصیّتی است که بهشتی را کنشتی کند ، وجود را لطافتی است که کنشتی [را] بهشتی گرداند .

بیت

با جوان‌مرد اگر بر آمیزی آنچ گویدتوهم‌بر آن می‌زی
با بخیلان اگر بر آمیزم آنچ گویند من بر آن میزم

در چنین روزگاری که نه اهل هنر را روز بازاری است و نه بضاعت فضل را خربداری ، نه گوهر شناسی کی . . . در دانش به یک شبه بخرد و یاقوت یک شبه ازو به حاصل آید ، یا مرجان را ازین فلک پیروزه سرخ رویی مسلّم شود .

نه کریمی کی به اعتماد کرمش آتش دانی سرخ روی توان دید . و نه مهتری کی در بستهٔ او گشاده توان یافت . خوانشان (؟) در خاندشان چون . . . به بوی نان قناعت کرده .

هریک از اینها بیماران بد مزاجند . و معلولان بی‌علاجند . صرفه اندیشان سود خوارند ، و علم داران لشکر عمل‌اند . [و] والیان ولایت امل‌اند ، و مهتران ناگهانی‌اند، ونان خوار گان‌نهانی‌اند ، وسرهنگ بی‌فرهنگ‌شان از برای جان داری هردو روزی یک‌نان‌ناخورده،اتباع دراشغالشان حرفت خوانسالاران فراموش کرده وگربه درمطبخشان شیوهٔ چاّه داری پیشه گرفته. سخنشان اینکه ای **سدید** به‌تقصیر می‌پسندی و به شوربایی معذور می‌داری . شوربای معذوری ثرید دل مرا چرب نکند و خشکی طمع از دل من دفع نگرداند و . . . مردمی از صحبت ایشان چون موی از سر کل بیزاری گرفته و سیاهی بخل در دلشان چون سپیدی در دیدهٔ کور قرار کرده . نام مهتری به شومی ایشان بدنام شده و القاب سروری به واسطهٔ ایشان دشمن کام گشته .

بر سرسفره شرقهٔ نان مهمان شنیده و دست از جان شسته وچنگ درنان‌برده.

اگر ناگه بد وقت خوردن نان — بدگوش‌مدخلک بانگی درآید
سدید کل چو عزرائیل ناگه — درش بگشاید و از در درآید
چو ناگه شرقهٔ نانش برآید — سبک اسپ حیاتش در سر آید
فرو نابرده لقمه چون مرا دید — روان جانش به قهر از تن برآید

⁂

حکایة اخری له

روزی چاشتگاهی از برای انتباهی بد راهی بر می گذشتم و بد گورستانی

رسیدم و گورویرانی‌دیدم و کاله‌ای و استخوانی وساعد گرد رانی. نه درزبانش بیانی و نه دربازویش توانی ، و نه ازپوستش نامی و نه ازگوشتش نشانی. دو گوهرمردمک دید[ه‌ا]ش بستهٔ مخلب زاغان شده و مغز قلهٔ سرش طعمهٔ منقار کلاغان گشته .

گفتم ای **سدید** بی سداد و ای بد بی اعتقاد و ای بدترین آدمی زاد ! اگر چه در هنر کانی عاقبت مکانت این خواهد بود ، واگر سر بر آسمان خواهی‌سود عاقبت جایت زیر زمین خواهد بود .

ازرفعت اگربرآسمان خواهی‌رفت　　　آخرجایت زیرزمین‌خواهد بود[۱]

القصّه چو بر عمر ضایع کردهٔ خود تأسّفی خوردم و توقّفی کردم و تکبیری گفتم وتدبیررفتن کردم خواستم کی تا بروم ناگاه از سوی دست راست نگاه کردم کاخی دیدم و ایوانی و طارمی

آن قصر کی‌جمشید دروجام گرفت　　　روبه بچه کرد وآهوآرام گرفت ۲

بهرام همی گور گرفتی یک چند　　　اکنون‌بنگر که گوربهرام گرفت

جوانی‌شیرین‌زبانی شکرفشانی به دست نیازوبه زبان اعزازمر[ا] آواز داذ . گفت ای زیارت کنندهٔ زندانیان خدای! ساعتی‌به نزدیک ما درآی تاازسرّ آن‌حال زائران با تو کشف کنم .

القصّه پای در آن سرای نهادم . از سماع مطربان طرب انگیز و نالهٔ عاشقان دلاویز و فتنهٔ شاهدان بی‌پرهیز ، رستخیز از آن آشیانه برآمده بود . درآن میانه نگاه کردم . خاتون دلربایی دیدم . دست در گردن برنای رعنای در افگنده بود . گاه بوسهٔ محبّت از آن برنا باز می گرفت ، و گاه تپانچهٔ محنت بر روی گردران خود می‌زد ، و گاه گلبرگ طریش‌چون برق می‌خندید ، و گاه نرگس مستش‌چون

۱ـ مصراع دوم به خط جدید و الحاقی است .

۲ـ موردی است که این رباعی به خیام انتساب نیافته .

ابر می گریست .

گفتم ای جوان بگو کی حال توچیست و این خنده و گریه را سبب چیست؟

بیچاره خاتون دو دیده پر آب کرد و آهنگ جواب کرد و گفت آری ای **سدید** آن کلهٔ خشک که تو دیدی کلاه دار آن کاشانه بوذ ، و آن استخوان پوسیده کی دیدی همای آن آشیانه بود و آن شوی من بوذ و آن آب روان در جوی من بوذ و او را **خواجه محمّد زر ورز** گفتند .

روز وشب زر ورزیدی و از حرص زر چون سیماب برخوذ می‌لرزیدی . در ... سگ نفسش در حیرانی بوذ و از باد شقاوت خرمن . . . عمرش در پریشانی . دلش را در سختی با سنگ خاره منقبت برابری بوذ ونانش را با جانش سوگند برادری . اگر موشی در خنبش بیفتادی بیهوش و مدهوش گشتی ، واگر موری درانبار خود دیدی چون مار برخود پیچیدی .

هر چند بخیل را نشانی بر تخت — هرگز نکند سخا بخیل بدبخت
مدخل‌زر از آن‌چوسنگ‌می‌دارذسخت — ازسنگ به سختی چو برون آمد زر

خواجه با چندین مال بسیارو نعمت بی‌شمار نه شبی بر بساط نشاط طربی کرد و نه روزی رضای دوستی طلبی کرد . تا چندانک روزی به حکم الدکلاه جاهش از سر بیفتاذ و عزرائیل بد در آمذ وجانش از تن [بر آمد] . ازخانه به گورش بردیم و برآب در خاکش سپردیم .

و سرای دولتش را به خاک (پاره شده) آوردند و مرا کسان دیگر در بر آوردند .

خواجهٔ من مالها کی گرد آورده بود با من دو قسم راست کرد ونالدها باخود برد و مالها با من ماند . تا من از آن مال وی دامی نهادم و چنین صیدی به حاصل آوردم . گاه بارگاه را کار سازی می کند و گاه کارگاه را چرم دوزی می کند .

آری ای **سدید**! ما این سرّ با تو کشف کردیم تا به هرجائی کی رسی با مریدان و دوستان باز گوئی . هر مردی کی چیزی به زن ماند آن مرد به زن ماند.

و باز بر مطربان اشارت کردیم تا این نظم را در ابریشم چنگ گرفتند .

خواجهٔ زرورزما ، وای کی بی کارماند | در لَحد تنگنای ، با غم و تیمار ماند
درطلب حرص زرچون تب لرزش گرفت | زار بمرد از غم ، سیم و زرش زار ماند

وله

ای، عاشق بیچاره شده زار به زر بر | گوئی ... مرگ زدرحلقه به در بر
... ازآن روی که دهها شمار یک | تو می زی و هم . . . سوی دگر بر

وله

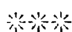
(پاره شده) که کم دان باشی | پیوسته به قول‌زن‌به فرمان‌باشی
(پاره شده) . . . . نبود | آری توچه دانی چو نه ... باشی

کفش شرف‌الدین حملی (جبلی ؟ جیلی ؟)

تا کفش تو درپای فلک سای من است | برفرق کواکب از شرف جای من است
. . . . . سروریست و از گاه به فخر | کفشت چو کلاه بر سر پای من است

وله

گر زیر دست . . . . | . . . . در جمع‌است
نکته‌ای گویم . . . . | . . . . . . گر ترا سمع‌است
. . . . که در حضور کرام | برتر از روشنائی شمع‌است



گر ترا نسبتی به دانش نیست | نزد دانا کم از خسی باشی
هیچ‌نسبت ورای دانش نیست | دانش آموز تا کسی باشی



. . . . یکی عالم آمد . . . . . .
چو باغی همی‌دید آن هردو... یکی . . . . . دگر دست اره
از این روی نزد خرد شد درست که نفس سره به ز اصل سره (۱)

۱– پس‌از این که این مقاله انتشار یافت، آقای اصغر منتظر صاحب از شیراز طی‌نامه‌ای ده کلمه‌ای را که خوانده بودند فرستادند و آن موارد در متن وارد و تکمیل شد .

نسخهٔ اصل وقفنامهٔ رشید الدّین فضل‌الله *

موقعی که یکی ازجلسات مجالس علمی و تحقیقی دربارهٔ خواجه رشیدالدین فضل‌الله طبیب همدانی در تبریز (آبان ۱۳۴۸) تشکیل شد، به اهتمام قابل تقدیر منوچهر مرتضوی رئیس دانشمند دانشکدهٔ ادبیات تبریز نسخهٔ اصیل و بی نظیر وقفنامهٔ خواجه که اغلب قسمتهای آن به خط شخص اوست به معرض دیدارشرکت‌کنندگان قرار گرفت . به مناسبت اهمیتی که این نسخهٔ مهم تاریخی دارد در پیشنهادهای نهائی مجمع گنجانیده شد که یکی از دستگاههای ملی و عمومی کشور آن را خریداری کند تا از تصرفات دائمی روزگار در امان بماند .

منحصر اطلاعاتی که تا قبل از آن کنگره ، از این وقفنامه در دست بود اشارات و منقولات کمی بود که آقای محمود عرفان در مقالهٔ مفید خود به نام « بزرگترین بنیاد خیر در ایران » (به مناسبت آنکه همین نسخه را دیده بوده) مندرج ساخته است و آن مقاله را در « یادنامهٔ دینشاه ایرانی » Dinshah Irani Memorial Volume (چاپ بمبئی ۱۹۴۳) به چاپ رسانید و عین آن در جزوه‌ای که به مناسبت تشکیل مجلس مورد ذکر به عنوان « رشیدالدین فضل‌الله همدانی »

* ـ نقل از مجلهٔ بررسیهای تاریخی سال پنجم شمارهٔ اول (۱۳۴۹) ـ بعداً چون‌این نسخه بصورت عکسی‌توسط انجمن آثارملی طبع شد (تهران ، ۱۳۵۱) مقدمه ای دیگر به قلم استاد مجتبی مینوی و اینجانب نیز در آنجا به طبع رسید .

به چاپ رسید (آبان ۱۳۴۸) تجدید طبع شد .



پس ازاینکه پیشنهادهای آن مجلس علمی به مراجع فرهنگی وعلمی کشور عرضه شد انجمن آثار ملی که همواره در کار خیر و احیای آثار قدیم مقدم است پیشنهادهای مجمع را مورد رسیدگی قرار داد و جناب آقای دکتر غلامحسین صدیقی دانشمند گرانقدر و عضو هیأت مؤسس انجمن رامخیّر کرد تا هر پیشنهادی که بزرگداشت رشیدالدّین رادربرداشته باشد وکاری را ازپیش برداردعرضه فرمایند. ایشان به مناسبت محبتی که به بنده دارند و به مناسبت اشتغال این بنده به امور مربوط به مجلس علمی رشیدالدین، موضوع را با من درمیان گذاردند. خوشبختانه آنچه عرض شد مقبول خاطر فرهنگ خواه ایشان واقع شد . بنده عرض کرده‌بودم که به دست آوردن وقفنامه وچاپ آن بهترین وارزشمندترین خدمت به رشیدالدین و بازیابی گوشه ای از تاریخ ایران است .

پس با تأییدی که از طرف انجمن و مخصوصاً تیمسار سپهبد فرج‌الله آقاولی نسبت به این پیشنهاد، شد بنابر توصیهٔ جناب آقای دکتر صدیقی ، دانشمند کاردان و دلسوز آقای محمد تقی مصطفوی عضو هیأت مؤسسش و خزانه‌دار انجمن به اتفاق آقای کاشانیان از اعضای محترم هیأت مدیرهٔ انجمن به تبریز سفر کردند و توفیق یافتند که این نسخهٔ ممتاز را ازخانوادهٔ سراج میر (ذکاء الدوله) دریافت کنند وبه تهران بیاورند. مخفی نماناد که افراد محترم این‌خانواده سالهای دراز با کوشش بسیار نگاهبانی این نسخهٔ بی‌مانند و تاریخی را درعهده داشته و توانسته‌بودند که یك اثر ملی و باستانی را از پس هفت قرن در اختیار محققان تاریخ و مشتاقان آثار قدیم قرار بدهند .(۱)

پس از آمدن نسخه به تهران به درخواست انجمن آثار ملی و با مراقبت

۱ــ انجمن پس از این‌که نسخه به صورت عکسی چاپ شد آن را به شهر تبریز اهدا کرد تا درکتابخانهٔ ملی شهر بماند .

استاد مجتبی مینوی اوراق نسخه که آشفته ودرهم شده بود به کمک رادههائی که بهخط رشیدالدین درآنها است ونیز از راه ارتباط عبارات و کلمات تا حدی به نظم نخستین خود در آمد. اما هنوز چند ورقی نامنظم مانده و اوراقی هم مکرر و از آن نسخهٔ ثانوی است که بعداً باید مورد رسیدگی دقیق قرار گیرد و بجای خود گذاشته شود.

قصد انجمن بر این است که بدواً نسخه بصورت عکسی (فاکسیمیله) به قطع و وضع اصلی در سلسلهٔ انتشارات انجمن آثارملی طبع شود و در پیآن، استاد مینوی و من بنده متصدی آن شدهایم که متن را بصورت سربیبافهارس مختلف به چاپ برسانیم تا استفاده از آن آسانتر شود.



افسوس که چند ورق از نسخه، بخصوص علیالظاهر قسمت مربوط به فهرست موقوفات رشیدالدیندرآذربایجان، ازمیانرفتهاست وامیدبه پیداشدنآنها کماست. احتمالاً این اوراق بطور عمد ازبین برده شده. اوراق مفقود عبارت است ازورقهای یک تا ۹ و ۲۰ و ۷۷ تا ۷۹ و ۸۲ و ۸۴ تا ۸۹ و۹۱ تا ۹۷ و ۱۳۹.

در قرن اخیراز روی این نسخه، نسخهای نوشتهاند که جزء کتابخانهٔ مرحوم محمد علی تربیت بوده وپس ازوفات تربیت به اختیار کتابخانهٔ ملی ملک (تهران) در آمده و اینک در آنجا محفوظ است. (من خیال می کنم که مرحوم تربیت آن را برای خود نویسانیده بوده است).

قطع نسخهٔ وقفنامه به وضعی که موجودست ۳۶ × ۲۷ و قطع نوشته های داخل جدول ۲۹ ×۲۳ سانتی متر است. اما بحکم بریدگی که در نوشتهٔ بعضی از اوراقحاصلشده معلوماست که قطعاوراق بزرگتر بوده است. عدد اوراقموجود (اعم از نسخهٔ اول و اوراقی چند از نسخهٔ ثانوی) ۱۹۱ ورق است (۲۴۶ صفحهٔ اصلی و

۱۳۶صفحهٔ الحاقی). اکثر اوراق مجدول به شنگرف، وعناوین نیز به شنگرف است.

از این وقفنامه ، طبق مندرجات همین نسخهٔ موجود، پنج نسخه نوشته شده بوده است. اتفاقاً چند ورق از یکی از آن نسخ پنجگانه (به خط کاتب دیگر اما به همان روال نسخهٔ اصلی و با همان کاغذ و تذهیب که در صفحهٔ عنوان نسخهٔ اصل دیده می‌شود) ضمیمهٔ نسخهٔ موجود شده است .

وقفنامه بصورت کتابی مجلد است و نام آن در صفحهٔ اول به خط ثلث و به طلا « الوقفیة الرّشیدیّة به خطّ الواقف فی بیان شرائط امور الوقف و المصارف » است .

در بعضی از مواضع نسخه ، تصرفات ناروا شده است . اعم از آنکه مطالب را پاک کرده‌اند یا آنکه کلمات و عبارات را به دلخواه ابناء زمان تغییر داده‌اند .

نسخهٔ اصل توسط خود رشیدالدین مقابله شده بوده است و در ورق ۱۰۴ عبارت « بلغت المقابله » به خط او وجود دارد .



محتویات وقفنامه بطور کلی عبارت است از :

۱ـ تسجیلات متعدد از علما و فقها و قضات و ارباب دیوان از قبیل محمدبن عبدالسلام بن عبدالمجید بن عبدالحمید جرفادقانی و محمود بن محمد بن یوسف فخر همدانی ومسعود بن سعدبن محمد یزدی وحسن بن قاسم نیلی وقاضی‌مجدالدین عبدالله بن محمد قاضی تبریز و محمد بن محمد بن محمد بخاری حنفی و محمد بن عبدالله شافعی و احمد بن علی بن جعفر و محمد بن سعید کاتب و رجب بن علی بن احمد ساباطی و محمد بن محمد بن کوفی هاشمی و عبدالحمیدبن یوسف بن حسین حنفی‌وعبدالمنعم‌بن نوری وحسین بن‌محمد دامغانی‌وعدهٔ کثیر دیگر مربوط به‌سالهای ۷۰۹ ببعد ، و نیز گواههایی از سالهای ۷۸۵ و ۸۵۰ در آن هست .

مهمتر از همه گواهنامه‌ای است که خلاصهٔ آن نقل میشود :

«مضمون این‌وقفیه که منبی‌است از بعضی‌خیرات و مبرات مخدوم جهانیان ، پشت و پناه اهل ایمان ، رشید الدنیا والحق والدین عمادالاسلام ومغیث المسلمین فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن العالی الطبیب الهمدانی .... و **اکثر** آن مشرف است به **خط مبارك وی** و ذکر اوقاف آن در میانهٔ وقفیهٔ مکتوب است به **خط این ضعیف** به اذن و اجازت وی و برهرورقی به **خط این ضعیف** نوشته است که ازوقفیه است ، نزد این‌ضعیف واقع ولایح‌شد وروشن ومبین گشت جمله به اعتراف صریح و بیان فصیح و کلمات منیف و تقریرات شریف که به حضوراین ضعیف از خدمت آن مخدوم اعظم که بانی و واقف این اصول و فروع است که در وقفیهٔ مبارك مفصل و مشروح است صادر شد و کلمه کلمه و حرف حرف استماع رفت و بر کلیات و جزویات آن وقوف تمام یافت و این ضعیف بعد از تقدیم وظایف شرع و تتمیم مراسم سمع که تفصی از آن بر ذمت قضاة اسلام و حکام ایام و ولاة احکام واجب و لازم باشد شرعاً به صحت اعتراف واقف مذکور ... به صحت مضمون این وقفیه حکم کرده آمد و همچنان به صحت مضمون **جزو آخری که به خط اشرف خود نبشته و به‌آخر وقفیه الحاق فرموده ،** ناطق به ذکر آن‌که مصنفاتی‌که وی فرموده ازحاصل آن اوقات استکتاب کنند بر آن وجه که به قلم اشرف فرموده است حکم‌کرده آمد و اعترافات فاسده وشبه غیر وارده که عادت طاعنان و معاندان باشد از آن جمله دورکرده آمد به سؤالی شرعی و جمعی از امنا و عدول و ائمهٔ فحول بر آن گواه گرفته شد، والله الموفق . کتبه العبد الضعیف عبدالله‌بن عمربن محمدالبرير (ظ : التبریزی) الحسسی (ظ : الحسینی) الحاکم‌بمدینة تبریز بتاریخ هذه الوقفیة المبارکة غرة ربیع الاول سنة تسع و سبعمائة . »

۲ ــ متن قسمت اساسی وقفنامه که حدود و شرایط و وظایف است به خط رشیدالدین و در آغاز صفحه‌ای تذهیب شده دارد حاوی نام وقفنامه با سه شمسه که در میان این سه شمسه عبارات ذیل به خط رشیدالدین کتابت شده است :

« شرط مؤکد با فرزندان خویش نسلا بعد نسل و عقباً بعد عقب می‌کنم و در مقابلهٔ حقوق پدری که در ذمت ایشان عقلا وشرعاً و عرفاً لازم است در عهدهٔ ایشان کرده سوگندی غلاظ وشداد ایشان را می‌دهم ، خصوصاً باآنانك برحسب شرط واقف درهرعهدی نوبت تولیت و اشراف و نظر بدیشان رسد و مباشر این اشغال خیر گردند در آنچ این وقفیه را به هر **ماهی یك نوبت** مطالعه کنند تا بر احوال شروط آن کما ینبغی واقف شوند و درکیفیت

تصرفات واقف گردند و نیز نصیحتی که ایشان را کرده ام ملکه گردد تا در محافظت شروط آن به اقصی الغایة بکوشند و نصایح را به دل و جان قبول کرده رعایت آن را واجب شمرند تا حق سبحانه و تعالی و جمیع ملائکه و انبیاء و اولیاء و روح این ضعیف بواسطهٔ امانت و دیانت ونیکو زندگانی ازایشان راضی باشند وایشان را نیکنامی دنیوی وثواب آخروی مدخر گردد ، ان شاءالله تعالی . »

آغاز متن وقفنامه عبارت است از :

« حمد وثناء ورای اعداد حصی و شکر و سپاس فزون از حصر و احصا سزاوارحضرت عزت پروردگاری تواند بود ... اما چنین می گوید اضعف عبادالله تعالی واحوجهم الی‌رحمة ربه فضل الله بن ابی‌الخیر بن عالی الهمدانی المشتهر برشید الطبیب ... که چون خواست که به خط وعبارت وفکر واندیشهٔ خود ازسرایقان واعتقاد و نیت تمام وقفیه نویسد مشتمل برشروط مرتبه تا من‌بعد متولیان بدان کارکنند و ازو یادگار ماند بیشتر اسباب داعیهٔ او بدان وبعضی از احوال آن و ایراد واعتراض مردم بر وقف و خاصیت و فایدهٔ وقف بیان‌کرد و فصلی مشبع در آن باب در قلم آورد تا آن نیز ازو یادگار ماند و سبب تحریض مردم شود برخیرات و بدان منتفع گردند و چون آن فصل اطنابی داشت مناسب ندید که آن را با این وقفیه ضم کند. پس آن را علی‌حده **بر بالای این وقفیه نهاده در یك جلد ثبت** کرد تا آن راعلی‌حده مطالعه کنند و درین موضع این مختصر دیباچه می‌نویسد و گوید که چون حق جل جلاله وعم نواله... بنابرین‌مقدمات... دربنای ابواب البر ربع رشیدی وسایر ابواب‌البر که به هرموضع بنیادکرده و املاکی که پیش از این داشته اکثر آن بر مصالح ربع رشیدی وقف کرده وباقیات که بوده بر سایر خیرات همچون مسجد جامع رشیدی به محلهٔ شش‌گیله تبریز و دیگر بقاع خیر که در تبریز است و ابواب البر همدان و یزد وقف کرده و **جهت هر یك** وقفیهٔ شرعی مسجل نوشته و بعضی ازآنچ حق تعالی بعد از این وقفها از املاك روزی کرده هم اضافت آن آن املاك گذشته کرده وهرچ ازین‌جمله حصه و خاصهٔ ربع رشیدی بوده ازاوقاف قدیم وحدیث بتعیین و تفصیل درین وقفیه که مخصوص است به ربع رشیدی و توابع و لواحق آن مذکور خواهد شدن ان شاءالله تعالی، واین وقفیه معروف است بالوقفیة الرشیدیة بخط الواقف فی‌بیان شرائط امور الوقف و المصارف ... »

تقسیم‌بندی مطالب وقفیه طبق فهرستی که پس ازخطبهٔ مذکور درفوق نوشته شده چنین است :

باب اول

در تفصیل موقوف علیه از رقبات و اولاد و غیرهم و شروطی که بدان متعلق است .

فصل اول

در تفصیل رقبات‌بقاع ابواب الخیر ربع رشیدی .

قسم اول : در اصول موقوف علیه (روضه . خانقاه . دارالضیافة . دارالشفا)

قسم دوم : درتوابع ومرافق (سرای متولی. سرای مشرف . سرای ناظر. حجره‌ها. حمام . حوضخانه . دوسراچه ، انبارها . سقایه‌ها . دهلیز . سرابستان . خزانه .)

فصل دوم

در بیان اولادکه موقوف علیه اند (علی . جلال . ابراهیم . مجد . عبداللطیف.محمد. احمد . محمود . شهاب .)

باب دوم

در ذکر موقوفات و تفصیل و تعیین آن و آن مشتمل است بر دو فصل :

فصل اول

آنچه در تاریخ سابق وقف‌کرده ام ... و تفصیل‌آن برین وجه است : املاك بلدهٔ یزد و نواحی‌آن. املاك بلدهٔ همدان و شراه (؟) . املاك بلدهٔ تبریز ونواحی‌آن صینت عن آلافات. (از اینجا ببعد صورت املاك به خط حاکم تبریز است نه شخص رشیدالدین .)

فصل دوم

ازاین‌فصل جزصفحهٔ عنوانها چیزی زیاد به جا نمانده،یعنی منحصراًیك ورق ازصورت املاك شیراز و یك ورق از اصفهان و موصل باقی است .

باب سوم

(از اینجا باز به خط رشیدالدین است)

در شرایط این وقف و بیان و قسمت حاصل اوقاف برمصارف .

قسم اول : در شروط عامه .

فصل اول

در تعیین متولی و مشرف و ناظر .

فصل دوم

در شرایط مباشران این اعمال .

فصل سوم

در وظایف عمال آن از عمارات و تحصیل ارتفاعات و عقود اجارات ،

فصل چهارم

در بیان مرسرم این عمال از متولی و مشرف و ناظر به حق التولیة و اشراف و نظرو بیان حصهٔ ایشان و حصهٔ سایر اولاد .

قسم دوم

درشروطی که مختص‌است‌به هریك ازین‌رقبات موقوف علیها (با خلاصه‌کردن عنوانها).

فصل اول

در تفصیل امور مصالح مسجد صیفی ...

فصل دوم

در بیان احوال مدرسان و معیدان و فقها و متعلمان علم تفسیر و حدیث

فصل سوم

در تفصیل و ترتیب امور دارالمصاحف وکتب الحدیث در جوار مسجد شتوی روضه

فصل چهارم

در تفصیل مصالح بیت التعلیم و اهل آن از معلم و متعلمان ...

فصل پنجم

در تفصیل و تربیت و تدبیر امور دارالحفاظ ...

فصل ششم

در تفصیل امور خانقاه و مصالح آن .

فصل هفتم

در تفصیل امور دارالضیافة و توابع آن ازمطبخ و بیت الحوائج ...

فصل هشتم

در باب کیفیت آش دادن به درویشان و مساکین از دیگی که معروف است به دیگ مسکینان .

فصل نهم

درتفصیل امور دارالشفاء و شرابخانه ومخزن ادویه

فصل دهم

در شرایط امور بیت الکتب که در سرای متولی مبنی‌است

فصل یازدهم

در باب غلامان ترك و سایر اصناف که وقف ربع رشیدی اند

فصل دوازدهم

در بیان شروط نان دادن مجاوران و مسافران و عملهٔ ربع رشیدی و غیرهم

فصل سیزدهم

در بیان انواع روشنائیها که در ابواب البر ربع رشیدی معین کرده‌ام

فصل چهاردهم

در تعیین مساکن مجاوران و ملازمان و عملهٔ ربع رشیدی داخلاً و خارجاً

حرف اول : مشتمل است بر مسکن مجاوران ربع رشیدی و عملهٔ آن .

دفعهٔ اول : احوال و مسکن مجاوران ..

قسم اول : جماعتی که ایشان عزب و مجرد باشند ....

قسم دوم : جماعتی‌که ایشان‌کدخدا باشند (متولی. مشرف . ناظر. مفسر. محدث.
فراش . کلید دار. طبیب . شرابدار . خادم . مطبخی. خازن . بواب .
کحال . مرتب . سقایان ، مشعل داران .)

دفعهٔ دوم : احوال مسکن عملهٔ ربع رشیدی

قسم اول : جماعتی‌که ایشان را مسکن در محلهٔ صالحیه باشد ....

قسم دوم : جماعتی که ایشان کدخدا باشند و مسکن در محلهٔ صالحیه نباشد ..

حرف دوم: و آن مشتمل است بر مواضعی که هریك جهت معین شده

دفعهٔ اول : مواضع که آن جهت جمعیت هروقت و هرقوم معین است .

قسم اول : مواضع که جهت جمعیت و هرچیز معین گشته .

قسم دوم : مواضع که خالی باشد .

دفعهٔ دوم: مواضع که جهت مخزن چیزهای متنوع و انبارها معین شده .

قسم اول : مواضع جهت انواع مخازن وانبارها که داخل ربع رشیدی معین **گشته** .

قسم دوم: مواضع جهت انواع انبار ها و مصالح ربع رشیدی خارج ربع رشیدی در ربض و درشهرستان رشیدی و بازارآن معین شده

فصل پانزدهم

در بیان آنکه جهت اضافت عیدین ... و ایام عاشورا ... و نوروز

فصل شانزدهم

در بیان شروط و امور مجاری آنها که جهت ساکنان تبریز و شهرستان رشیدی واهل محلات داخلی وخارجی آن هردو بقعه و حمامات تبریز ..... ازمیادین شهر... کاغذ خانهٔ آنجا وکارزگاه وحمام رشیدی به محلهٔ شش گیلان وقف سبیل کرده ام .

باب اول : آنچه جهت ساکنان شهرتبریز به محلات بیرونی شرقی ومحلات اندرونی آن و حمامات آنجا وقف مسبل کرده ام ....

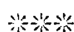
باب دوم : آنچه جهت ساکنان شهرستان رشیدی و مواضع محلات آن وقف مسبل کرده ام .

فصل هفدهم

در بیان اجور ارامل

خاتمه

فصلی است مشتمل بربیان مصارف منال و محصولات این یک نیمه که معروف است به وقف رشیدی از تمامت موقوفات .



درانتهای قسمت اصلی وقفنامه، رشیدالدین به خط خود شرحی دربارهٔ طریق اجرای امور وقف توسط متولیان نوشته است و می گوید :

« ... وچون پادشاه سعید مغفور غازان خان انارالله برهانه در وقفیهٔ ابواب البر شنب که درتبریزست شرط فرموده درآنچه هر قاضیئی که در دارالملك تبریزمولی و منصوب گردد باید اول حکم او این باشد که وقفیهٔ شریفهٔ ابواب البرشنب را محکوم به ومسجل گرداند و برآن اشهادکند ونشاید که قطعاً درآن اهمال نماید یقین‌حاصل که تمامت قضاتی که فیما بعد به قضای آنجا منصوب گردند تیمناً و تبرکاً امتثال و انقیاد این شرط که او فرموده بر خود لازم شمرند وهیچکدام ازرعایت آن دقیقه‌ای درنگذرند. بنابرین قضیه این‌بندهٔ ضعیف ازخدمت آن قضات التماس‌می‌نماید تا چون این وقف ریزه که این ضعیف کرده و خیری است که منافع

آن به عمل‌صلحا ومستحقان هرعصری میرسد ایشان نیزخودرا درجریدهٔ اجر این ثواب‌آرند و بر ولای تسجیل وقفیهٔ شریفهٔ غازانیه این وقفیه را مسجل فرمایند درآن حکم و برآن اشهاد کنند . این وصیت و نصیحت و شرط و التماس جمله برین وجه‌که تقدیم یافت‌کرده شد . . .

و ذلك اتفق تحریره فی غرة ربیع الاول سنة تسع و سبع مأته هجریه . این وقف بدین موجب که دراین وقفیه بخط خویش مبوب و مفصل نوشته‌ام کردم ، به شرائطی که بر سبیل مشروح در قلم آورده ام و به مضمون این وقفیه از اول تاآخر آن اقرارکردم و اعتراف‌آوردم وعلم‌من به‌کیفیت و کمیت هریك ازافراد این‌موقوفات‌وموقوف علیه‌آن محیط است و برین‌جمله برخود گواه گرفتم . کتبه کاتب هذه الوقفیة فضل الله ابن‌ابی‌الخیربن عالی المشتهر بالرشید الطبیب الهمدانی بخطه فی‌التاریخ المذکور فیه . . . »

۳ــ قسمت الحاقی است که رشید الدین خود در متن بدان اشاره کرده و در ابتدای وقفنامه (به اصطلاح قلم خودش « در بالای وقفیه ») قرارداد مطالبی است است کلی در لزوم خیرات و مبرات و دستورهایی در بارهٔ نوشتن تألیفات او ازجمله مجموعة الرشیدیة .

کتابی ازمؤلف « تبصرة العوام » *

(نزهة الکرام و بستان العوام) **

نسخهٔ خطی ناقصی که کتابت آن به ظن قوی از نیمهٔ اول قرن هفتم هجری ودرمناقب واثبات خلافت علی بن ابی طالب بزبان فارسی‌است بدست آمده است که اینک موضوع سخن ما دراین یادداشتها خواهد بود .

این نسخه متعلق است به آقای فخرالدین نصیری امینی ، و مشخصات نسخه‌ـ شناسی آن چنین است : چهل و هشت ورق ، قطع وزیری با کاغذ زرد رنگ کلفت ، به خط نسخ خوش و مرکب قهوه‌ای رنگ . توضیحات مربوط به عناوین ابواب با شنگرف تحریر شده است . عدهٔ سطور هرصفحه هفده سطر است . ظاهراً این نسخهٔ ناقص، نسخه‌ای منحصرست وخبری ازوجود نسخهٔ دیگر آن درفهرستهای چاپ شده نداریم. مگراینکه نسخه‌ای ازآن دریکی‌از کتابخانه‌های فهرست نشده یاخصوصی موجود باشد و ما را خبری نباشد.

اهمیت خاص این اثر کهن در اینست که یکی دیگر از آثار فارسی مؤلف کتاب « تبصرة العوام » بدست ما افتاد و ما را بر وجود کتابی که در مناقب علی‌بن‌ـ ابی‌طالب واثبات خلافت آن مرد بزرگ عالم اسلام تألیف شده است، مطلع گردانید.

---

* نقل از مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، شمارهٔ دوم سال هفتم (۱۳۳۸) .

**ـ بعدها آقای محمد تقی‌دانش‌پژوه، براساس‌نسخهٔ نزهةالکرام وبستان العوام‌تألیف محمدبن حسین‌بن حسن رازی دریافتند که نزهة الکرام در دو مجلد بوده است و نسخهٔ مورد معرفی من احتمالا جزئی ازمجلد اول‌آن اثرست (فرهنگ ایران زمین ، ۱۲:۱۱۸ــ۱۲۰) و تألیف یکی از سالهای میان ۶۰۰ تا ۶۵۰ بوده .

آنچه از این کتاب باقی مانده عبارتست از شش جزوه (کراسه) از نسخهٔ اصلی . فهرست مندرجات این چهل و هشت برگ موجود عبارت است از :

(در صفحهٔ ۳ الف قسمتی از باب شانزدهم تحریر شده است)

۳ ب : باب هفدهم ــ در ذکر انچ میان رسول صلی الله علیه و آله رفت و میان منافقان از احتجاج و غیر آن و کیدایشان در راه تبوك با رسول صلی الله علیه و آله بر عقبه .

۸ ب : باب هژدهم ــ در ذکر احتجاج رسول صلی الله علیه و آله در روز غدیر و دیگر موضعها بر امامت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و ولایت او بر جملهٔ خلایق .

۱۲ ب : باب بیست و یکم ــ در ذکر بعضی از انچ میان صحابه رفت .

۱۷ الف : باب بیست و دوم ــ در ذکر حجت گرفتن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برابوبکر .... (تراشیدگی دارد) .

۲۱ الف : باب بیست و سوم ــ در ذکر قصهٔ جاثلیق و مناظرهٔ وی با ابوبکر بعد از وفاة رسول صلی الله علیه و آله .

۲۴ ب : باب بیست وچهارم ــ درذکرجواب دادن امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه جاثلیق را ازانچ از ابوبکر پرسیذ او ، و جمله اهل مجلس وی ازان عاجز و متحیر شدند .

۳۵ ب : باب بیست و پنجم ــ در ذکر خبری چند که از عمر سؤال‌کردند واورامعلوم نبوذ وانچواقع شذازمشکلات وعمرحکم‌آن نمی‌دانست و امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کرد .

۴۵ الف : باب بیست و ششم ــ در ذکرقصهٔ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و خالدبن الولید و قطب آسیا که درگردن کرده بوذ .



این مقدار بازمانده از نسخهٔ اصلی کتاب عبارت است از کراسه‌های سیزدهم، شانزدهم ، هفدهم ، هیجدهم ، نوزدهم و بیستم . پس مسلماً ۱۰۲ ورق از ابتدای کتاب و کراسه های چهاردهم و پانزدهم کسر است . اگر ابواب کتاب را احتمالا حدود سی باب بدانیم چند ده ورق هم از انتهای کتاب مفقود شده است . میتوان حدس زد که قسمت موجود خمس از کتاب است .

این تألیف باستناد همین قسمت موجود از کتاب، که موادی از آن اینک نقل میشود، اثری ناشناخته است از مؤلف تبصرة العوام. [۱]

ورق ۱۳ ب سطر ۲: «. . . ابوبکر بیامذ و او را از آن منع کرد. چنانک در کتاب **تبصرة العوام** یاذ کردیم و اگر چد قصه بیش ازانست ترک کردیم». [۲]

ورق ۸ الف سطر ۱۷: «... بدانک اکثر اصحاب تواریخ و سیر و اصحاب حدیث از مخالفان و بعضی از شیعه برانند کی اصحاب [۳] عقبه پانزده بودند، چنانک در **تبصرة العوام** یاذ کردیم. نه از قریش[۸ ب] بودند و شش از غیر قریش، و بعضی از شیعه برانند کی بیست و چهار بودند چنانک اینجا یاذ کردیم، والله اعلم.»

ورق ۴۵ ب سطر ۱۶: «. . . چون من سلام نماز باز دهم تو شمشیر بر گردن علی زن و سر او بینداز. پس ندامتش آمذ. پیش از سلام گفت [۴۶ الف] آنچ فرموذم مکن یا خالد. و قصهٔ این در **تبصرة العوام** یاذ کردیم. خالد گفت ...»

ورق ۴۸ ب سطر ۸: «. . . و حکایت دیم در **تبصرة العوام** یاذ کردیم، از آنجا طلب کنذ ...».

پس کمتر تردیدی نباید کرد که این متن یکی از تألیفات مؤلف تبصرة العوام است و اقامهٔ دلائل خارجی برای صحت این انتساب لازم نیست.

۱ــ تبصرة العوام منسوب بود به سید مرتضی حسنی رازی. در بارهٔ علت این انتساب و تحقیق در هویت او، مرحوم عباس اقبال در مقدمهٔ چاپی که از کتاب مذکور بدست داده است (تهران، ۱۳۱۳ ش) به تفصیل گفتگو میکند و باید بدانجا مراجعه کرد. تبصرةالعوام چهاربارطبع شده است. سه بار با قصص العلماء تنکابنی، و یکبار هم مرحوم عباس اقبال آنرا نشر کرد که بهترین چاپ ازین کتاب است.

اما آقای محمد تقی دانش پژوه با تحقیق جدید خود روشن ساخت که تبصرة العوام تألیف جمال‌الدین ابوعبدالله محمدبن‌حسین‌بن‌حسن‌رازی‌است. (فرهنگ ایران‌زمین، ۱۲: ۱۰۲)

۲ ــ در نقل نصوص متن رسم الخط نسخه را حفظ کردیم. فقط در مورد پ و چ و گ برای سهولت در خواندن رسم الخط قدیم را تغییر داده‌ایم.

۳ــ اصل: «برانند کی اصحاب» مکرر تحریر شده است.

نکاتی از رسم الخط نسخه

۱)کاتب در بعضی از موارد (که نسبةً هم زیادست) «**ن**» نفی و «**م**» در امر منفی و «**ب**» زینت را که بر سر افعال می‌آید از فعل جدا می‌نویسد :

ـ « ... کی اگر ایشان مرا **به بینند** ... » (۷ ب س ۱)

ـ « ... این چه در زدن سخت است ، **به بینی** [۱] که کیست ... » (۱۰ ب‌س۳)

ـ « ... بخذا کی اگر علی خوذ ازبهر آن دوست دارند کی هرگز حرام نکرد و بت **نه پرستیذ** ... » (۱۵ الف س ب)

«... وترسیذم کی اگر آنرا دفع کارداشت (ازلغات جالب توجه) **بنه ایستذ** و خلق مرتد شوند ... » (۱۶ ب س ۱۳)

ـ « . . . چون حال بر ابوبکر بگشت در وقت نزع گفت سه چیز از رسول **نه پرسیذم** کاشکی پرسیذمی ، و سه چیز نکردم کاشکی کرده بوذمی ، و سه چیز بکردم کاشکی نکرده بوذمی ، اما آنچ **نه پرسیذم** از رسول ... » (۱۹ ب‌س۳ـ۵)

ـ «... فراپیش‌ایشان‌مباشی کی‌ازدین بیرون شوی وازایشان باز **مه‌ایستی**...» (۲۶ الف س ۱۴)

ـ « ... گفت امیرالمؤمنین دوات و کاغذ بخواست . آیت بهشت و آیت دوزخ برش نوشت . پس در پیچیذ و بنصرانی داذ ، گفت این کاغذ **نه پیچیذه** است . . . » (۲۹ ب س ۱۴)

ـ «... پس‌زن مرد رابخواند وحال ازاوپرسیذ ازقول خوذ.باز**نه ایستاذ** ...»[۲] (۳۸ب س ۱۲)

۲) بای اضافه در همه جا به کلمهٔ بعد چسبیده و حتی در یك جا هم « نه به

۱ـ در باب «ببینی» بجای « ببینید » نگاه کنید به مطالب بعدی ذیل عنوان فوایدلغوی و دستوری .

۲ـ ازین موارد بدین نکته بهترواقف می‌شویم که کاتبان قدیم پای بندی قاطع به شیوهٔ معین درکتابت نداشته‌اند و دراملای کلمات استعمال قواعد مسلم رایج نبوده است .

دست » متصل بهم آمده است : « . . . روز قیامت بدست من باشذ ، **نبدست** آدم ...»

۳) ضمایر متصل « ای » ، « ام » ، « ایم » جدا ازافعال نوشته شده است ، اما نه همیشه :

ـ « ... کی خذا یکی است و تو رسول **اوای** بحق ... » (۲ ب س ۱۵)

ـ « ... ماصادقانیم و من برادر **وی‌ام** ... » (۲۸ الف س ۴)

ـ « ... و من بر بیّنت و راه **راست ام** ... » (۲۷ الف س ۱۲)

ـ « ... و بعد ازین پیش قریش **آایم** ... » (۳۳ ب س ۱)

۴) « می » که برسر افعال می‌آید همواره جداست : «... گفت من فتنه دوست **می‌دارم** و حق دشمن **می‌دارم** ... گفت **می‌گویذ** . . . زن فرزند دوست **می‌دارذ** و ایشان فتنه‌اند و حق دشمن **می‌دارذ** وآن موت است و گواهی **می‌دهذ** بنا دیذه ، رسول ... را ندیذه است گواهی **می‌دهذ** ... » (۳۵ الف ۴ ـ ۱۱)

فوابد دستوری و لغوی

۱) افعال امر و خطاب در صیغهٔ جمع به صیغهٔ مفرد می‌آید .

ـ «... گفت این چه در زدن سخت است ، **به بینی** [= ببینید] کی کیست؟...» (۱۰ ب س ۳)

ـ «...رسول گفت مرا باز **نشانی** [= نشانید] . اورا بازنشاندند..» (۱۰ب س۷)

ـ « ... گفت‌ای رسول قوم عجب **نمی‌داری** [= نمی‌دارید] . از پسر بوقحافه و ... مرا بر منبر **بری** [= برید] ... » (۱۱ الف س ۱۲)

ـ « ... گفت ای قوم امیرالمؤمنین علیه السلم شما را بکتاب خذا وحکم آن می‌خواند چنانک خذا فرو فرستاذه است باطاعت او **گردی** [= گردید (شایذ : گرویذ)] وترک طاعت شیطان **کنی** [= کنید]، غاوی و گم راه کننده است ... » (۱۲ الف س ۱۵)

« . . . جاثلیق نظر باقوم خوذ کرد . گفت . . . کی راه نمای باشذ ، **دانستی** [= دانستید] . گفتند بلی ... » (۲۲ ب س ۱۰)

« ... جاثلیق نگاه با قوم خوذ کرد . گفت دل خوش **داری** [= دارید] ... » (۲۳ الف س ۵)

ـ « علی فرمود اورا پا پیش عمر **بری** [= برید] ... گفت ماذر جوان حاضر **کنی** [= کنید] . او را حاضر کردند ... » (۳۷ ب س ۱۳)

ـ «... قاضیان را گفت شخصی اختیار **کنی** [= کنید] از بهر من ... گفتند...» (۳۹ الف س ۸)

ـ «... منادی کردند درشهر... فلان روزحاضر **شوی** [= شوید] کی قاضیان گواهی می‌دهند کی زنا کرده است . مردم در سخن آمذند ... » (۳۹ ب س ۱)

ـ « ... و دانیال در میان ایشان بوذ ، بکوذکان گفت **بیائی** [= بیایید]...» (۳۹ ب س ۶)

ـ و همچنین برگهای ۳۹ ب س ۱۴ ، ۴۱ الف س ۱۵ ، ۴۱ ب س ۲ ، ۴۷ ب س ۱ .

۲) استعمال « ش » بجای ضمیر اشارهٔ « آن » .

ـ «... و مرا رغبت درین چه من **درش** افتاذه‌ام ... چه بوذه است ترا کی در اندرون چیزی داری کی من مستحق آن نیستم از تو و اظهار کراهت می کنی برین کی من **درشم** ... » (۱۶ الف س ۱۳ ـ ۱۶)

ـ « ... وباز گردیدند ... بدانچ اول **برش** بودند ... » (۲۲ الف س ۷)

ـ « ... گفت اما بهشت و دوزخ **درش** نرفتذام ... » (۲۷ ب ۱۴) [اینجا «ش» ضمیری مفرد بجای جمع بکار رفته است] .

ـ « . . . وکاغذ بخواست ، آیت بهشت و آیت دوزخ **برش** نوشت . . . »

(۲۹ ب س ۱۵)

۳) استعمال « با » در جای « به » (حرف اضافه) در موارد مکرر .

ـ « ... و اگر چنین باشذ **با** بلاد خوذ رویم ... » (۲۴ ب س ۱۴)

۴) لغاتی که اختلافاتی،درصورت یا درمعنی آنها دیده میشود عبارت است از:

ـ سولاخی = سوراخ (۷ الف س ۳) ،

ـ سنب = سُمّ (۲ ب س ۱۱ و ۱۲ ب س ۶) ،

ـ دنب = دم (۲ ب س ۱۱) ،

ـ « دستوری» در معنای « اجازه » : «...اگر خدای دستوری دهد من ترا خبر دهم. پس دستوری خواست . خدای ویرا دستوری داذ ... » (۱ ب س ۱ و۲)، « ... و ازپدردستوری خواه تا نزدوی رویم. حسین دستوری خواست . دراندرون رفتند... » (۴۸ ب س ۳ و۴) ، « دستوری خواه تا در پیش رسول رویم. » (۱۳ الف س ۵)

ـ بجای « هرروز » دراین نسخه (هرّوز) آمده است ، یعنی دو « راء » درهم ادغام شده و تشدیدی بر « ر» افزوده‌اند . (۱ ب س ۱۲ و ۹ ب‌س ۱۲ و۳۹الف ۱۰)

ـ بازنشاندن (= سوار کردن) : « رسول گفت مرا بازنشانی [= نشانید]. او را بازنشاندند. سربار نشسته ، دستی بردوش علی و یکی بردوش فضل و پاها در زمین می کشیذ تا درمسجد رفت ... » (۱۰ ب س ۷)

ـ ایستیذه (سه بار) ، ایستیذند ؛ از فعل ایستادن : « ... و ابوبکر دید در محراب **ایستیذه** » ... (۱۱ الف س ۵) ، «... ومثل اینان ازتوبا پس **استیذند** ... » (۱۶ ب س ۱۰) ، «... و قنبر **ایستیذه** بوذ ... (۳۶ الف س ۱۲) ، «... واین لشکر من جمله **ایستیذه** بوذند ... » (۴۶ الف س ۱۰)، « ... حسین بر در خانه **ایستیذه** بوذ ... » (۴۸ ب‌س ۲)

ـ کلمهٔ « خالی » بمعنای «تنها» بکار رفته است : « ... منادی کرد کی حسین بر عقبه گذر نکنذ پیش ازوی. این ساعت **خالی** بما رسذ کار او بسازیم و هیچ یک ازاصحاب با وی نیستند... » (۷ الف س۱۴) ، «... و فضل‌عباس دران بیماری از پیش رسول صلی الله علیه و آله **خالی** نمی‌بوذند » (۱۰ الف س ۸)

ـ « فرو » همه جا بجای « فرود » استعمال میشود : «آیت ... در حق من **فرو** آمذ ... » (۱۷ ب س ۱) ، « ... و از هر آیتی که **فرو** آمذ ... » (۲۶ ب س ۵) ، « ... گفت چگونه ازتو **فرو** گردیذند ... » (۲۷ الف س۱۷)، «... ثواب و جزا نیک داذ و ایشانرا درآن **فرو** آورد ... » (۲۸ الف س ۱) ، «... و شنیدی که چه بذیشان **فرو** آمذ ...» (۳۲ الف س ۱۶) .

ـ « **پسر** » در همه جا با ضمهٔ روی « پ » تحریر شده است (۳۴ الف ۶ ، ۳۸ الف س ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ ۴۳ ب س ۹ و ۱۰ ، ۲۵ الف س ۱۱، ۴۴ ب س۳ دوبار).

ـ اصطلاح «جگر گوشه» بمانند امروزدر تعبیرفرزندبکار رفته است: «بخذای کی او فرزند و **جگرگوشهٔ** منست ... » (۳۸ الف س ۱۲) .

ـ « ایستاذه و پیچیذه » درین عبارت : « و من وصی اوام و قائم بامرش و والی کتاب ودانا بحلال و حرام ومحکم ومتشابه و ناسخ و منسوخ و امثال و عبرو گردش آن ونزد منست علم آنچ بذان محتاج باشند بعد ازنبی‌ازهر **ایستاذه و پیچیذه** ...) (۲۶ الف س ۱۵)

ـ « وباز رسول‌نماز کردند. رسول صلی‌الله علیه وآله **از** نشسته نمازمی کرد» (۱۱ الف س ۹) .

ـ استعمالات لغوی دیگر قابل ذکر اینهاست : **استون** [= ستون] (۱۳ الف س۹)؛ کارداشت(۱۶ب)؛ **کلاله** [= جدّ] (۱۹ ب س ۷ و ۲۰ الف س ۱) ؛ **چاشتی** [= هنگام‌چاشت] (۱۳الف‌س۱۷)؛ **خورّم** [=خرّم] (۴۳ ب‌س۱۰) [۱]؛ **تابانیدن**

۱ـ اما در ورق ۱۱ الف س ۳ « خرم » تحریر شده است .

[= تافتن] (۴۳ ب س ۱۷) [1] ؛ **پناه گرفتن** [= پناه بردن] [2] (۴۰ ب س ۲) ؛ **روشنا** [« امیرالمؤمنین گفت بلی نزد من شفا هست کی در دلها <ی> شما است و روشنای دلها <ی> شما باشذ »] (۲۵ الف س ۱۵) ؛ **جامه افشاندن** [« با خشم و غضب جامه بیفشاند وردا در پای می کشیذ و می‌رفت »] (۴۸ الف س۴)؛ **وابرنده** [« ... وابرندهٔ اندوهها ... »] (۱۴ ب س۱۶) [3] ؛ **ازخودرفتن** [« و رسول از خوذ برفت ... گفت رسول از خوذ رفته است ...] (۱۳ الف س ۴ ـ ۶)

نقل قسمتی از کتاب

[۴۳ الف س ۴]

روایت کرده اند از فتوحی نیسابوری . کی او گفت شنیدم از امام ابوالفضل کرمانی روز آذینه در ماه شعبان کی او بر سر منبر در شهر مرو روایت کرد باسانید کی در زمان عمر مردی بوذ در مدینه صالح و درویش . زنی عابده داشت . زن حامل بوذ . چون وقت وضع حمل بوذ بشوهر گفت مرا چیزی چرب می‌بایذ . گوشت پارهٔ یا چیزی دیگر از هرچربی کی باشذ از بهر من ترتیب ده ، باشذ کی آن بخورم ، این رنج وضع حمل بر من آسان گرذذ . مرد غمناک شذ . گفت ای زن می‌دانی من بر هیچ قادر نیستم که از بهر تو گوشت خرم ، و اگر مرا چیزی بوذی از تو دریغ نداشتمی و هیچ چاره نمی‌دانم در تحصیل کردن آرزوی تو .

ایشان درین حکایت بوذند، ناگه گاوی از درخانه درآمذ و پیش مرد بایستاذ. زن بشوهر گفت این گاورا بکش کی عطا است کی خدا فرستاذه است وهیچ اندیشه

۱ـ « ... پس روغن بتابانید ... »

۲ـ « ... گفت پناه می گیرم بخدا ... »

۳ـ در جای دیگر«وابردن» : « ... بس اندوهها که تو ازمسلمانان وابردی » (۳۵ ب)

مکن. شوهر گفت ای زن گاوی که ازان من نیست بکشم! خداوندش آگاه شود، از من قیمت خواهذ و هیچ ندارم و از عمر ملامت رسذ کی گاوی که نه ازان من باشذ کشته باشم. مرد گاو از خانه بیرون کرد و خاطرش مجروح بوذ کی چیزی حاصل نمی‌تواند کرد کی زن بخورذ و زن در رنج وضع حمل بوذ.

گاو دگربار [۴۳ ب] باز آمذ و نزد مرد بایستاذ. زن گفت بکش این گاو را کی خذای تعالی او را می‌فرستذ و از گوشت وی کبابی بمن ده، باشذ ازین رنج راحت یابم. مرد گفت من فرمان نخواهم برد درین معنی. گاو کسی بکشم کی چون خبر یابذ مرا نزد عمر برذ و مستوجب ملامت و غرامت شوم. من طاقت عقوبت عمر ندارم. گاو را بیرون کرد و درخانه سخت ببست ومرد و زن غمناك وعاجزمانده.

بار سوم گاو بیامذ و در خانه بشکست و در اندرون شذ و در خانه بایستاذ. زن گفت ای مرد برخیز. این گاو را بکش کی احسانی است کی خذای عزّوجلّ باما می کنذ وهیچ اندیشه مبر. چون گاو بار سوّم باز آمذ و در خانه بشکست جُوان [۱] برخاست گاو را بکشت و کبابی برآتش نهاذ و بزن داذ. چون زن آن کباب بخورد در حال وضع حمل ببوذ. پسری آورد خوبروی. خورّم شذ کی زن فارغ شذ و پسری آمذ.

واین جُوانرا [۱] همسایهٔ بوذ دشمن وی. نزد خداوند گاو رفت. گفت فلان کس گاو تو کشت. خداوند گاو نزد عمر شد و حال معلوم وی کرد. عمر کس فرستاذ و جُوانرا [۱] نزد عمر بردند و خلق مدینه بنظاره جمع شذند کی حال به چه می‌رسذ. عمر حال ازاو پرسیذ. جُوان [۱] قصه چنان کی رفته بوذ با وی بگفت. عمر جُوانرا [۱] گفت ای مکار ملعون گاو مرد دزدیذی و کشتی! بافلح گفت این مرد ببازار بر و دستی وپایء [۲] ازوجدا کن. افلح جُوانرا [۱] ببازار برد وخلق مدینه از دنبالهٔ وی هر کسی سخنی می گفتند. پس روغن بتابانیذند تا چون قطع کرده باشذ دست وپایش

۱ـ در همه‌جا بضم حرف اول ضبط شده چنانکه تلفظ قدیم اقتضا داشته است.

۲ ـ (= پایی، یعنی یك پای).

در روغن فرو کنند. جُوان [۲۴ الف] چون آن حال بدیذ طمع از خون منقطع کرد. پناه با خدای تعالی برد. می گفت خذایا بحق محمد واهل بیت محمد وبحق امامان معصوم کی از ذریّت محمد خواهند بوذ کی مرا ازین بلا و محنت فرج فرستی. خلق ذر نظاره بوذند و جُوان دعا می کرد و می گریست.

ناگه امیرالمؤمنین چون از حال جُوان خبر یافت گفت صدق الله و صدق رسوله ـ راست گفت خدا و رسول او ـ پس بافلح گفت جُوانرا بمسجد برنزد عمر تا من بیایم وحکم این حال بکنم، چنانکه رسول صلی‌الله‌علیه وآله مرا خبرداده‌است.

جُوانرا نزد عمر بردند. امیرالمؤمنین بیامذ. فرموذ تا خصم را حاضر کردند. گفت چه دعوی می کنی برین جُوان. گفت گاو من کشته است و چند گواه آورد، کی گاو از آن او بوذ. این جُوان دزدیذه است و بکشته.

امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه قصه بشنیذ تیغ بر کشیذ وسر آنکس بینداخت کی برجُوان دعوی می کرد. پس بقوم گفت ای قوم من این بفرمان رسول صلی‌الله و آله کردم نه از رای خوذ و من برهان این سخن شما را روشن کنم. پس فرموذ تا سر گاو و سرمرد هردو پیش وی آوردند.

و امیرالمؤمنین لبهای مبارك می‌جنبانیذ و دعا می‌خواند. آنگه اشارت کرد بسر آن کشته. گفت چه یافتی! گفت بهشت یافتم. امیرالمؤمنین گفت حال باز گوی. سر کشته بزبان فصیح گفت‌ای علی خذای تعالی درجهٔ تو عالی کناذ و ازغمان‌فرح دهاذ چنانک مرا از آتش دوزخ برهانیذی. قضاء [۴۴ ب] حق کردی و من از تو خشنوذم. بدانید ای قوم کی من از حال ضرورت و دست تنگی شبی بدزدی رفتم بخانهٔ پذر این جُوان. پذرش آگاه شذ. فریاذ برداشت. من او را بیاوردم و در خانه می‌داشتم، سه سال پنهان از مردم. دىد [1] از خانه بیرون شذ و بخانهٔ جُوان رفت، او بکشت، گاو از ان جُوان بوذ و خون پذر وی در گردن من بوذ. تو حکم بحق کردی و مرا از آتش دوزخ نجاة داذی و ببهشت رسانیذی و من

۱ـ کلمه ایست بشکل مذکور درفوق وقابل قراءت نیست، شاید: «دیدند؟»

پشیمانم از آنچ کردم .

پس امیرالمؤمنین علیه السلم اشارت کرد بسر گاو بریذه . سر گاو بآواز آمذ و بزبان فصیح گفت ای شیر یزدان و خلیفه و ابن عم رسول قصهٔ ما چنان بوذ کی سرمرد باز گفت و من حق ومال این جُوان بوذم کی مرا کشت وتوحکم کردی بشرح خذا و رسول، چنانک خذا ترا معلوم کرده بوذ . حق کردی آنچ کردی و این شخص را از آتش دوزخ برهانیذی .

خلق چون آن حال دیذند متحیر فروماندند و عمر گفت اگر علی نبوذی عمر هلاک شذی و عمر مثل این در بسیار واقعها گفته باشذ .

جنگ بیاضی از عصر حافظ *

حاوی نسخهٔ مضبوط و مشکول از مثلثات سعدی

گاه به گاه از گوشه و کنار نسخه‌های خطی منحصری فراچنگ می‌افتد که اسراری با ارزش و نکته‌هائی بدیع بر محققان مکشوف می‌سازد. ضمناً با دست آمدن آنها مشکلاتی هم پیش می‌آید که خود محتاج تحقیق و تجسس دیگری می‌شود.

اخیراً جنگی نفیس وقدیمی، گرانقدروخوش انتخاب که در کتابخانهٔ دوستی بسیار عزیز و صاحب ذوق است به لطف عزیزی دیگر زیارت شد. چون این نسخه برای ادیبان زبان فارسی و محققان شعردری و ارادت ورزان به حافظ و شیفتگان کلام سعدی گنجی گرانبها و گوهری کم مثال است با اجازت دوستِ سرودسرای و شعرشناس خود که مالک نسخه است وراضی به افشای نام نیست به معرفی آن درین کلمات می‌پردازد.

این جنگ ۱۴۴ ورقی، بیاضی شکل وقطع رقعی است. کاغذش بغدادی ونخودی رنگ و مجدول به شنگرف است. بر هر صفحه‌اش به تفاوت از چهارده تا هجده بیت بخط نسخ کتابت شده است. تقریباً چهار هزار و پانصد بیت در بردارد. عناوین و بعضی از ابیات به شنگرف نوشته شده است و گاه هم لاجوردین است.

این جنگ عزیز ازابتدا ناقص، اما ازانتها کامل است. از ظاهر جنگ برمی‌آید

* ـ نقل از مجلهٔ یغما، جلد ۲۰ (۱۳۴۶)

که بیش ازچهار ورق افتادگی ندارد. حتی می‌توان احتمال داد که فقط یک ورق از قصیدهٔ مشهور سعدی به مطلع «شکر وسپاس و منت و عزت خدای را» که قسمتی از آن یعنی از اواسط قصیده باقی است از نسخه ساقط گردیده.

دریغ آنکه به علت تشویشی که در صحافی بعدی نسخه روی یافته اوراق جنگ درهم و مغشوش و ته و سر صفحات در بسیاری از موارد ناجور و بی ارتباط است. ورقهایی چند از جای خود خارج شده و به جای دیگری اتصال یافته است.

جنگ بخط نسخ خوش با اسلوب و مضبوط وزوشن «شمس حاجی الشیرازی» و مورخ به روزجمعه ۱۷ جمادی‌الاولی سال ۷۵۱ به مقام سلخاب[۱] است.



درین جنگ قصاید و غزلیات و ترکیب بند و ترجیع بند و قطعات ازشعرای مختلف‌مندرج است و اشعار در مواردی هم خلاصه شده است. نام سرایندگانی که اشعارشان درین جنگ نقل شده، آن مقدار که در تورق جنگ یادداشت شد باین شرح است:

سعدی (که بیش از شعرای دیگر ازو شعر نقل شده)، عراقی، عبدالواسع جبلی، سعید سعد خراسانی، امیر قوامی رازی، شمس طبسی، سنائی، عطار، مولوی، پوربها، انوری، کمال‌الدین اسمعیل، اثیر، عطار، همام تبریزی، اوحدی، عماد کرمانی، سیف فرغانی، سعد بهاء، مجد همگر، حسام الدین نبیره، خاقانی، ادیب صابر، ناصر (ظ: بخارائی)، قطب‌الدین یحیی بن زنگی شیرازی.

از میان این شاعران اشعاری که از سعید سعد خراسانی، سیف فرغانی،

۱ـ حرف آخر اسم محل بی‌نقطه است و درست معلوم نیست که نون است یا ب یا پ یا ت. با تجسسی که در مراجع شد چنین نامی دیده نشد. شاید سلخان یا سلخاب باشد. از مطلعین خواهشمند است در صورتی که چنین محلی را می‌شناسند یا در کتب دیده‌اند توضیح مرقوم فرمایند.

سعد بهاء، حسام‌الدین نبیره و قطب الدین یحیی شیرازی نقل شده چون در جنگها و تذکره‌های دیگر کم دیده می‌شود غنیمت خاصی است.

کاتب خود شاعر ودر شعر سخت تحت تأثیر سعدی است. درشعر «شمس حاجی» تخلص می‌نماید و تخلص را اغلب در بیت ماقبل آخر می‌آورد. مقداری از غزلیات و قصاید و رباعیات خود را جای جای درین جنگ ضبط کرده است.

شمس حاجی درچند مورد جلال‌الدین شاه جانی بیک[1] را که پادشاه دشت قبچاق و مقیم سرای بود و در ۷۴۱ به سلطنت رسیده بود مدح کرده است. با توجه به اینکه جانی بیک ایامی درآذربایجان بوده معلوم می‌شود که شمس‌حاجی چندی اززندگی خود را در آن صفحات گذرانیده، ورنه مناسبتی ندارد که شاعری شیرازی خود را در ترکیب بندی با مطلع زیر مدح خوان دائمی درگاه آن شاه بخواند:

چون سمند فلک شتابان شد　　　وز برش آفتاب تابان شد

تا آنجا که گوید:

شمس حاجی کمینه بندۀ شاه　　　دایماً مدح خوان آن درگاه

نیز در قصیده‌ای بمطلع زیر که دارای تشبیت زیبائی است آن شاه را مدح گفته است:

ای سر زلف تومجموع از پریشان‌داشتن　　　تا به کی پیدا به شب خورشید پنهان‌داشتن

اما اینکه «شمس حاجی شیرازی» شاعر و کاتب کیست، مشتاق خواستار با در دست بودن «فرهنگ سخنوران» دکتر خیام پور دفعةً بدان کتاب عزیز مراجعه می‌کند تا راهی به جائی ببرد و معلوم شود که کدام از تذکره‌ها و مراجع شعر فارسی

۱ـ این شاه جانی بیک به علت تظلم مردم تبریز بدو از ستم وجور ملك اشرف چوپانی در سال ۷۵۹ با سپاهی وافر به تبریز آمد و پس از قتل ملك اشرف و تصرف خزائن شهر و نصب پسر خود به حکومت آنجا، به سرای بازگشت و سالی نگذشت که درگذشت.

ازو نام برده‌اند .

درین فهرست ، یگانه شاعری که تخلصش « شمس » و نسبتش شیرازی باشد کسی است بنام شمس‌الدین عبدالله که احوالش به اختصار در فارسنامهٔ ناصری (۲: ۱۴۸) و ریاض‌العارفین هدایت و بنقل از آنها در ریحانة‌الادب مندرج است . همه به پیروی مأخذ واحدی او را متوفی در ۷۸۲ و استاد لسان‌الغیب حافظ شیرازی شمرده و یک رباعی از او نقل کرده‌اند . آقای محمد حسین رکن زادهٔ آدمیت هم درجلد سوم «دانشمندان وسخن‌سرایان فارس»همین مطالب‌عادی را ذیل‌شمس‌الدین شیرازی نقل کرده است . مرحوم سعید نفیسی نیز در «تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی» (ص ۷۶۹) ازاین شاعر تحت عنوان ابومحمد شمس‌الدین عبدالله بنجیری متوفی در۷۸۲ یاد کرده و او را مراد حافظ شمرده ونوشته است که مبارز ـ الدین محمد بن مظفر بدو ارادت می‌ورزید و شاعری بود که به عربی و فارسی شعر نیکو می‌سرود .

اخیراً آقای احمد گلچین معانی مقالهٔ محققانه‌ای تحت عنوان « استاد و مراد خواجه حافظ » که همین ابومحمّد شمس‌الدین عبدالله است نوشته و بهروایت مقالة‌الابرار که تألیف یکی از افراد خاندان بنجیری و از مآخذ تقی‌الدین کاشی بوده وفات او را ۷۸۲ (مانند نقل سعید نفیسی) نقل کرده است (سالنامهٔ کشور ایران . ۱۳۴۳، سال ۱۹ ص ۲۳ ـ ۲۶) .

چون جامع جنگ مورد معرفی تا سال ۷۵۱ که سال کتابت جنگ است قطعاً در حیات بوده و «شمس حاجی» تخلص‌میکرده وشیرازی بوده می‌تواند همین شمس‌الدین عبدالله متوفی در ۷۷۲ یا ۷۸۲ باشد .

***

از ممیزات این جنگ آن است که گردآورنده مقادیری از اشعار شاعران

عصر خویش یا نزدیک به زمان خود را که صورت مضبوط و صحیح آن اشعار است در بیاض نقل کرده است . از آن جمله به همام تبریزی علاقه ای وافر داشته و غزلیات خوب وزیادی از او راآورده وعده‌ای از آنها را جواب گفته یا تضمین کرده است . در مورد اوحدی نیز همین روش را دارد . شاعر دیگری که اشعارش مورد نظر شمس حاجی است ناصر بخاری است . مخصوصاً غزلی از او را که در مدح و توصیف‌شیرازست نقل‌می کند. انتخاب این‌غزل‌ناصر،علاقهٔ شمس‌حاجی‌را به زادگاه خود نیک می‌شناساند . این است آن غزل :

سپیده دم چو شود تازه از صبا شیراز
خوشا هوای مصلّی و حبّذا شیراز
ز شوق بر رخ ما چشمه‌ها روان گردد
در آن نفس که درآید به یاد ما شیراز
اگر چه از ره صورت جدا ز شیرازیم
نمی‌شود ز خیالم دمی جدا شیراز
ز شهرهای جهان شهرعشق شیرازاست
بدین دلیل بود برج اولیا شیراز
چوآتشین‌شود از لاله خاک رکناباد
چوآب خضر روان بخشد ازهوا شیراز
به وقت صبح که نالد ز باغ بلبل مست
شود ز نالهٔ عشّاق پر صدا شیراز
شکست قیمت بغداد و برد رونق مصر
ز بس طراوت و رونق زبس صفا شیراز
ز دلبران خطائی نژاد زنگی زلف
هزارخلّخ وچین است وصد خطا شیراز

ز گونه گونه ریاحین ز تازه تازه بهار
هزار روضهٔ خلدست دایما شیراز
بجای اهل دل از بخشش سعادت و بخت
همان کند که کند سایهٔ هما شیراز
بجز که خطهٔ شیراز نیست جای امان
که باد ایمن از آسیب فتنها شیراز
چو ناصر آنکه طلب می کند سرای طرب
مکان او نبود جز بهشت یا شیراز

غزل دیگری هم از ناصر که بسیار ظریف و شیواست نقل می کنم:

ایا سرو گل عذار ، دلارام غمگسار
میاموز زینهار ، تطاول ز روزگار
مدارم چو خاک خوار، مجوی از برم کنار
که بی‌رویت ای نگار ، دلم را قرار نیست

***

برانداز کار و بار ، حذر کن ز روزگار
کناری کن اختیار، قدح جوی وروی یار
بکش جام خوشگوار، کزین بهتر ایچ کار
که بر گرفتم ای‌نگار، دراین روزگار نیست

***

شرف بخشم از وصال ، برون آرم از وبال
که ازهجرت احتمال، برون شد ز اعتدال
چه نازی بزلف وخال، برون کن زسر خیال
که سرمایهٔ جمال ، چو گل پایدار نیست

***

بزلف چو مشک ناب ، ببردی دل کباب
کنون از در صواب ، فرستی مرا خطاب
از آن مانده در عذاب ، که از بس دل خراب
در آن زلف پر ز تاب ، صبارا گذار نیست

***

چو افکندیم به دام ، چو بردیم ننگ و نام
مشو تند و باش رام ، مکن جور بر دوام
میازارمان مدام ، کز آزردن غلام
بنزدیک خاص و عام ، بتر هیچ کار نیست

***

زغمم شد دلم کباب، زمن رفت خورد و خواب
توانم نماند و تاب، شد این چشم من سحاب
به رخ بر بجای آب، روان کرد خون ناب
که آن گوهر خوشاب ، مرا در کنار نیست

***

توئی بر بتان امیر . منم در کفت اسیر
ز«ناصر» کران مگیر ، مدانش چنین حقیر
که در طبع و درضمیر ، جوانیست بی نظیر
ولی در جهان پیر ، هنر در شمار نیست

درین بیاض چند غزل از شاعری بنام قطب الدین یحیی بن زنگی شیرازی

که تخلصش زنگی بوده (مستفاد ازغزلیات او) ، و برای ما تازگی و اهمیت‌دارد، مندرج است. خیام‌پور در « فرهنگ سخنوران » زنگی‌شیرازی را منحصراً بنقل از هفت اقلیم و تذکرهٔ خوشگو شاعر قرن ششم نام برده است . در اینجا یکی از غزلهای او را نقل می کنیم ، شاید نویسندگان تاریخ ادبیات را مفید خواهد بود :

لملیح‌الکلام مولانا قطب‌الدین یحیی بن زنگی الشیرازی رحمةالله علیه

جانا رخ تو رونق گلزار می‌برد   لعلت ز لاله گونهٔ گلنار می‌برد
باغ از رخت نتیجهٔ گلزار می‌دهد   باد از خطت بنفشه به خروار می‌برد
جزچشم پرخمار تو کس درجهان ندید   مستی که عقل مردم هشیار می‌برد
رویت بهار باغ بهشتست و چون بهشت   مقدار لاله‌زار و سمن زار می‌برد
خوبی فزود ازآن خط زنگارگون ترا   با آنکه حسن از آینه زنگار می‌برد
حسنت نشان به کعبهٔ دل می‌دهد مرا   بازم به سوی خانهٔ خمار می‌برد
دل بازدست بر سر زلف تو می‌زند   دیوانه دست پیش سیه مار می‌برد
آن زلف همچودام تو زاغیست سرنگون   کان خال همچو دانه به منقار می‌برد

زنگی چو وصف لعل در افشانت می کند
گوهر ز طبعش ابر گهربار می‌برد

شمس حاجی از اشعار خود نیزمقداری نسبةً کثیر (حدود پنجاه شصت‌غزل) دراین جنگ کتابت کرده‌است. ظاهراًاز همین مرجع ممتاز ومنحصرست که میتوان به اشعار او که از لطف و ذوق عاری نیست دست یافت . لذا مناسبت دارد در اینجا ابیاتی چند ازو نقل کنیم . بدواً این چند بیت را که در آن به نسبت خودبه شیراز اشاره می کند می‌آوریم :

روا بود که دل از مهرما بپردازی   مرا چوچنگ همیشه زنی و ننوازی
بنازم آن قدوآن قامت و خرامش را   که سرو نازی وبرقدخویش می نازی

نظیر حسن وجمال تو درجهان چون نیست		روا بود که کنم با رخت نظر بازی
نظیر شعر تو ای **شمس حاجی** اندر عشق		مگر که هم ز ره عاشقی تو پردازی
عجب نباشد اگر آتشی است در جانت		زسوز عشق، نه آخر ز**خاك شیرازی**

ترجیع بندی هم مفصل از خود درین سفینه نوشته است که ترجیعش را نقل می کنم .

جز عشق هر آنچ هست هیچ است		از عقل ببر که پیچ پیچ است

***

در غزل پیرو سعدی بوده (گاه هم همام و اوحدی را تقلید می کرده است). بطور نمونه آن نقل می‌شود :

تو دگر پند مده عاشق سودائی را		زانکه حالی دگرست این دل شیدائی را[1]
نام و ننگ ار برود جملهٔ عالم دانند		کاجتماعی نبود عفت و رسوائی را
روی بگشائی و گوئی که نظر بر بندید		که ببندد به جهان دیده تماشائی را
ما به نادانی خود معترفیم ای عارف		پیش نادان مگشا دفتر دانائی را
بجز از تفرقه حاصل نشود زان مجمع		که به هم جای بود زینت و زیبائی را
دیدهٔ مردم بینا که بود طالب نور		خاك پای تو کند سرمهٔ بینائی را
بی رفیقی نبرد عمر به پایان هرگز		آنکه او دیده بود زحمت تنهائی را
شمس حاجی سخن عشق نکو میگوید		غیر طوطی که کند پیشه شکرخائی را
آن سر زلف که سرمایهٔ سوداست ببین		مکن ای دوست ملامت من سودائی را

***

نشدم شاد دمی زانکه غمم گشت ندیم		ز آرزو و هوس صحبت یاران قدیم[2]
انده دوری یار و غم حرمان دیار		داشت دیوانه دلم را وتنم کرد سقیم

۱ــ لاابالی چه کند دفتر دانائی را ... (سعدی)		۲ــ فتوی پیرمغان دارم و قولی است قدیم ... (حافظ)		ماد گر کس نگرفتیم بجای تو ندیم . (سعدی)

***

هر آن‌دلی که‌در وعشق نیست بی‌جان‌است   که جان‌دل به حقیقت زعشق جانان‌است

رباعیات

ماهی دارم که لطف پیرایهٔ اوست   زلفی دارد که مهر در سایهٔ اوست
وان خال که گرد او خط سبز دمید   خضری‌است که‌آب‌زندگی‌مایهٔ اوست

***

هنگام سپیده دم گل آراسته بود   از تنگی دل پگاه برخاسته بود
در پای صبا که بشکفانید او را   زد بر کف‌دست عذرها خواسته بود

***

آن کیست بگو که مبتلای تو نشد   روی خوش تو دید و برای تو نشد
گر آب حیات زندگانی بخش است   بر سرخاکش که خاک‌پای‌تو نشد

***

شمس حاجی در جنگ خود از اشعار سعدی بیش از شعرای دیگر اختیار کرده است. اشعار مختار او اغلب فرد اول و ممتازست. معلوم می‌شود که به همشهری خود (که قریب شصت سال میان وفات سعدی و کتابت این جنگ فاصلهٔ زمانی بوده) اخلاص‌تمام داشته است. در یک جای از این جُنگ سعدی را باعنوان «تاج‌العارفین» نام می‌برد.

مسلم است که این کاتب و جامع، اشعار سعدی را از روی نسخ یا نسخهٔ معتبری نقل کرده و چون خود شاعر و صاحب ذوق اصیل بوده اشعار را بصورت صحیح و نزدیک به روایت اصلی سرایندە نقل کرده است. ازهمین لحاظ ضبطش تا حدود زیادی می‌تواند مورد اعتماد ما باشد. مخصوصاً ضبطی که از «مثلثات»(ملمع) سعدی با مشکول بودن‌عده‌ای از کلمات‌مشکلهٔ بدست داده است.به سبب آنکه ناقل

خود شیرازی و نزدیك به عصر شاعرست میتواند اصح نسخ موجود بحساب آید . در قسمت عکسها، عکس مثلثات با تشکر از صاحب نسخه درج می‌شود تا مصححان کلیات سعدی و محققان لهجه‌های قدیم ایران بین این صورت و صورت مطبوع در نسخهٔ فروغی قضاوت ومطالعه نمایند و دریابند که چه تفاوتهای مهم و بارز در میان‌هست. تردید نیست که این ضبط نه تنها در حل ملمعات مفیدست بل در فهم غزلیات شاه داعی وشمس پسِ ناصر (که ازهردواشعارشیرازی بازمانده است) مفید خواهد بود.

غیرازمثلثات ، ازاشعاردیگرسعدی که نقل‌شده است نیزابیاتی را نقل‌می کنم تا ضبط این‌جنگ وتفاوت استعمالات آن با نسخهٔ مصحح مرحوم فروغی باهمکاری حبیب یغمائی از کلیات سعدی معلوم شود :

مردان[1] چوملخ درپس‌زانوی‌ریاضت — ما مورمیان بسته دوان بردر و دشتیم
پیری‌وجوانی‌**پی‌هم‌چون‌شب‌وروزند** — ما شب شدوروزآمد وبیدار نگشتیم[2]

***

ای یار غار سید و صدیق نامور — **گنجینهٔ فضائل و مجموعهٔ صفا** ۳
سالارخیل خانهٔ دین **حاجب** ۴ رسول — سر دفتر خدای پرستان بی ریا

***

گاهی ۵ به‌لطف گوی که سالارقوم‌را — **برزحمت عوام** بباید تحملی ۶
گاهی‌به قهر گوی که صد کوزهٔ نبات — که گه‌چنان **مفید نیفتد**[7] که‌حنظلی
هرگز به پنج روزه حیات گذشتنی — خرم‌کسی شود مگرازمر**گ**[8] غافلی
نی کاروان‌برفت‌وتوخواهی‌مقیم **ماند**[9] — ترتیب کرده اند ترا نیز محملی
این‌**بکر فکر** ۱۰ من که‌به‌حسنش‌نظیر نیست — مردم‌مخوان اگر دهمش جز به مقبلی
عمرت دراز باد نگویم هزار سال — زیراکه اهل حق **نپرستند**[11] باطلی

---

۱ ــ ف : ایشان .　۲ ــ ضبط فروغی به استناد نسخهٔ قدیم همین طورست نه به صورت نسخه‌های چاپی .　۳ــ ف : مجموعهٔ فضایل و گنجینهٔ صفا .　۴ــ ف : صاحب .
۵ــ ف : وقتی　۶ــ ف : باگفت و گوی خلق بباید تحملی .　۷ ــ ف : به کار نیاید .
۸ــ ف : موت .　۹ــ ف : بود .　۱۰ ــ ف : فکربکر .　۵ ــ ف : نپسندند .

***

گرت هزار بدیع الجمال پیش آید | ببین و بگذر و خاطر به **هیچ یک**[1] مسپار
به خز و اطلس **وقتی گر**[2] التفات کنی | بقدر کن که نه اطلس کم است در بازار
مثال اسب الاغند مردم سفری | نه چشم بسته و سر گشته همچو گاو **عصار**[3]
حقوق صحبتم آویخت دست در **گردن**[4] | که حسن عهد فراموش کردی ای غدار

***

جهان بر آب نهادست و زندگی بر باد | غلام **خاطر**[5] آنم که دل برو ننهاد
بسی بر آید و بی ما فرو **شود**[6] خورشید | بهار و گاه خزان باشد و دی و مرداد
همین نصیحت من **گوش دار**[7] و نیکی کن | که دانم از پس مرگم کنی به نیکی یاد
یکی دعا کنمت بی رعونت از سر صدق | خدات در نفس آخرین بیامرزاد[8]
تو گرمرا به دعا هم مدد کنی شاید | که آفرین خدا بر روان سعدی باد[9]

***

شمع را باید ازین خانه بدر بردن و کشتن | **تا که همسایه نداند**[10] که تو در خانهٔ مائی

***

کدام کس بتو ماند که گویمت که چنوئی | **زهر چه**[11] در نظر آید گذشته ای به نکوئی
هزار دیده چو پروانه بر **وجود**[12] تو عاشق | غلام مجلس آنم که شمع مجلس اوئی
ترا که درد نباشد ز درد ما چه تفاوت | تو حال تشنه **چه دانی**[13] که بر کنارهٔ جوئی
به اختیار تو سعدی چه التماس بر آید | **که**[14] اومرادببخشد تو کیستی که بجوئی

***

۱ــ ف : هیچکس . ۲ــ ف : بخز و اطلس اگر وقتی . ۳ــ ف : مدار .
۴ــ : دامن . ۵ــ ف : همت . ۶ــ ف: رود . ۷ــ ف : پیش گیر. ۸ ــ این بیت
درنسخهٔ فروغی در اواسط قصیده است . ۹ــ این بیت درنسخهٔ فروغی درحاشیه است با این
صورت: «اگرمرا به دعائی مددکنی شاید» ۱۰ــ ف: به همسایه نگوید ۱۱ــف:زهرکه.
۱۲ــ ف : جمال . ۱۳ــ ف : مدانی . ۱۴ــ ف : گر.

بنای مهر نمودی که پایدار **بماند**[۱] مرا به بند ببستی خود از کمند بجستی
گرت به گوشهٔ چشمی نظر بود **به ضعیفان**[۲] دوای درد من اول که بی گناه بخستی

***

وان که [۳] نشنیده است وقتی بوی عشق گو به شیراز آی و خاك من ببوی

***

دولت جان پرورست صحبت **آمیزگار** [۴] خلوت بی مدعی سفرهٔ بی انتظار

در غزل مشهور « معلمت همه شوخی و دلبری آموخت » این دو بیت را پس از بیت دوم اضافه دارد :

معلم این همه دلبندی از کجا دانست مگر به‌جای دگر رفت‌وشاعری آموخت
مگر بنفشه نسیمی که می‌دمد در باغ از آن کلالهٔ مشکین عنبری آموخت

***

باری جنگی است بسیار عزیز خواه به خط استاد و مراد حافظ باشد یا نباشد. اگر احتمال نویسندهٔ این سطور باطل است از محضر ارباب ادب عذر می‌خواهد .

۱ـ ف : نماند . ۲ـ ف: اسیران . ۳ـ ف : هر که . ۴ـ فروغی نیز همین ضبط را اختیار کرده .

متن و ترجمهٔ صیدنه و نسخ آن*

ترجمهٔ کتاب صیدنهٔ بیرونی توسط ابوبکر بن علی بن عثمان بن اسفرا الکاسانی [۱] (کاسان از بلاد ماوراء النهر) ـ که به استناد دو عبارت مسطور بر صفحهٔ عنوان و داخل اوراق نسخهٔ قدیمی فارسی به قاضی جلال الدین کاسانی وقاضی جلال معروف بوده است ـ به فارسی نقل شده . چون مترجم ، اثر خود را به نام سلطان ایلتتمش شمس‌الدین‌القطبی سرسلسلهٔ خاندان شمسیهٔ هند به انجام رسانیده، پس این ترجمه در یکی از سالهای ۶۰۷ تا ۷۳۳ که دوران سلطنت آن پادشاه است به جامهٔ زبان پارسی درآمده است .

اهم نکته هایی که در باب ترجمه باید گفت عبارت است از :

۱ ـ مترجم در ترجمه روش آزاد اختیار کرده است ، یعنی همان روشی که بطور سنت در بسیاری از کتب مترجَم دیگر دیده می‌شود .

درین ترجمه مقداری از مقدمهٔ مؤلف مخصوصاً اشعار عربی که جای جای آمده وهمچنین‌توضیحات مربوط به زبان عربی‌وزبان‌فارسی(موضوع بحثی که‌آقای دکترعباس زریاب درکنگره‌بدان پرداخت) ساقط شده است . در قسمت مربوط به معرفی نباتات و مواد دارویی، توصیف بعضی از مواد بکلی‌حذف شده مانند شرح

* ـ این نکات در کنگرهٔ جهانی ابوریحان عنوان شد و غیرازمطالبی است که درمقدمهٔ صیدنه (چاپ شورای عالی‌فرهنگ وهنربه تصحیح منوچهرستوده واینجانب ، تهران ۱۳۵۲) گفته شده است، این‌متن درمجلهٔ یغما ۲۶ (۱۳۵۲): ۵۲۲ ـ ۵۳۱ هم‌به چاپ رسیده است.

۱ ـ در انتهای این مقاله توضیحی در باب « اسفرا » داده شده است .

مربوط به افعی واکسیون. جزاین،مطالب مربوط به بعضی از ادویه بصورت تلخیص نقل شده و در بعضی‌از مواردهم عبارات متن عربی‌در فارسی پس وپیشی گرفته است.

ازدیگر موارد افتادگی که درترجمهٔ فارسی دیده می‌شود سقط اعلام‌اشخاص است ، مانند رازی و حمزه و دیسقوریدس، از جمله ذیل کلمهٔ إجّاص .

ضمناً متن مترجم دارای بعضی اضافات است که معلوم نیست مأخوذ از کجاست ؟ آیا مترجم از آراء خود چیزی الحاق کرده ، یا آنکه آنها را از متن عربی‌صیدنه که با متن موجود فرق داشته است استفاده کرده است.پس ازین ، تفصیل آن را خواهیم دید .

۲ـ ازاشعارسستی که مترجم‌به فارسی در خطبهٔ خود می‌آورد نیک‌مشهودست که اورادرادب فارسی دستی قوی نبوده و به دقائق زبان‌آشنایی نداشته است . زبان متن زبان استواری نیست . این متن از حیث استعمال لغات و مصطلحات فارسی (غیر آنچه مربوط به متن ابوریحان است یعنی از عربی نقل شد) در میان متون فارسی قرن هفتم پایگاه والائی‌نمی‌تواند داشته باشد. البته بعضی کلمات فارسی(که در متون دیگر هم ندرة استعمال شده است) در آن دیده می‌شود ، مانند « غرواشهٔ بافندگان » ولی از آن مقوله نیست که یک چشم در شهر کوران پادشاست .!

۳ـ مترجم در کار ترجمه دقیق نیست . چراکه اشتباه و سهو در ترجمهٔ او متعددست، مانند اینکه ذیل « آزاد درخت » می‌نویسد : «ودر ناحیت جرجان‌بسیار بود و او را الون خوانند » . « الون » درست نیست و « ون » درست است . توضیح آنکه‌مترجم الف و لامی راکه در متن عربی برسر اسم فارسی آمده است جزء اسم گرفته است .

یا اینکه ذیل « ایرامامیز » می‌نویسد : « خوزانه زنی بوده است در غایت فطانت » . در حالی که « خوز » است و در متن عربی چنین است : « قالت الخوز انه اسم فارسی لشجرة » . این‌اسم‌یک بارهم به صورت « خوزی » آمده‌است.

یا اینکه تعریف مربوط به « اسقورونوس » را به علت عدم ترجمهٔ چند کلمه به تعریف « اسقولوفندریون » متصل کرده است . یا اینکه ذیل « بنج » می‌نویسد : «و عرب او را بنج ابیض گویند و آنچ شکوفهٔ او زردست قمیر گویند » . در حالی که در نسخهٔ عربی آمده است : « و یقال له فی الاستعمال بنج ابیض اوالذی زهره اصغر للتمییز »، یعنی مترجم «تمییز» را «قمیر» خوانده است.

۴ـ مترجم آراء شخص ابوریحان را که در متن عربی با ضمیر شخصی آمده‌است اغلب بصورت « ابوریحان گوید »مشخص ساخته است .

۵ـ در مورد اختلاف ضبط مصطلحات محلی وقراءت آنها بهیچ وجه نمی‌توان حکم کرد که نسخهٔ عربی مرجح است یا نسخ فارسی که با تفاوتهای از روی نسخهٔ مترجم به ما رسیده است . مثلا ذیل «انزروت» می‌نویسد : « و به زبان هندی جنجر و به سجزی زنجر گویند و کویژده گویند » . در عربی بجای « کویژده » دارد « و قال حمزه کنزره »که ممکن است آن را « کنزده » هم خواند (و شاید « کیژده » ضبط نزدیك به « کویژده ») . یا اینکه ذیل «بصل» می‌نویسد : «و پیاز قائنی که او را سیر نمك خوانند » . این مورد را به علت آنکه اوراق نسخهٔ عربی درین موضع مفقود شده است نمی‌دانیم که آنجا چگونه ضبط شده بوده. در نسخهٔ دهخدا بصورت «سیوسگ» (ظاهراً = سیب سگ) آمده است،ولی بتصور من باید « سیرسگ» باشد به قرینهٔ تناسب با«پیاز»،نه «سیب».



باری ، ازین ترجمه که با همهٔ اشکالات باز هم در تصحیح و بازشناسی متن صیدنهٔ عربی وسیلهٔ حتمی است تا کنون پنج نسخه به دست مصححان فارسی (یعنی منوچهر ستوده و من) رسیده است . اینها غیر از آن دو نسخه‌ای است که آقای ژرژ قنواتی ضمن سخنان خود معرفی کردند و گفتند که در علیگره ولاهور موجود

است و ما از آنها تا موقع تشکیل این کنگره بی‌خبر بودیم.

چهارتا ازین پنج نسخه از حیث ترکیب ونظام ابواب بر یک هیأت و شکل است. ولی یکی که فعلا به عنوان اقدم نسخ معرفی می‌شود هیأتی دارد که از یک حیث با متن معتبر عربی همسان نیست و از یک‌حیث بانسخ چهارگانهٔ فارسی مختلف است.

اختلافهای میان متن نسخهٔ قدیم عربی با نسخه‌های فارسی‌ازیکطرف وچهار نسخهٔ جدیدتر فارسی از جانب دیگر، حدس و نظری را در باب متن اصیل‌صیدنه برمن‌عارض کرده‌است که به شرح مذکور درذیل می‌تواند در شناخت اثرموردتوجه قرار گیرد.

بدین منظور بدواً ناچارم پنج نسخه‌ای را که تا کنون شناخته‌ام معرفی کنم تا بهتر بتوانم در باب ادعای خود و طرح سؤالهایی که برایم به‌وجود آمده است و هنوزهم جوابی برای آنها نیافته‌ام از همکاران کمک بخواهم.

۱ ـ نسخهٔ مغنیسا (ترکیه). این نسخه نه تنها به علت کهنگی کاغذ وقرائن مربوط به‌سبک خط، بلکه به‌اعتبار دو یادداشت مورخ ۸۴۵ و۸۵۹ (نوشتهٔدو مالک نسخه) اقدم نسخ موجود و احتمالا ازآن اوایل قرن هشتم هجری است. * نسخه‌ای است بسیار مغلوط و حقیقة بد خط. قسمتی از آن هم بطور مغشوش صحافی شده است. این نسخه حاوی دو قسمت است. قسمت اول شرح مفردات ادویه است، یعنی ترجمهٔ آزاد وار همان مطالبی که در متن‌عربی بورسه می‌بینیم.

قسمت دوم عبارت است ازخواص مفردات بر ترتیب حروف معجم. یعنی به همان ترتیبی که مفردات در قسمت اول مورد معرفی قرار گرفته است. اما مطالب

* ـ استاد مینوی که‌عین نسخه راملاحظه‌فرموده‌اند در مقالهٔخود(مندرج در «بررسیهائی دربارهٔ ابوریحان بیرونی» (تهران ۱۳۵۲) آن را از قرن هفتم یادداشت فرموده‌اند(ص ۰ ۵)

همین‌قسمت دوم، در چهار نسخهٔ دیگر با قسمت اول امتزاج یافته. بدین‌شرح که شرح هر ماده با خواص آن تؤامان آمده است. به عبارت دیگر متن نسخ چهارگانه به مانند نسخهٔ‌مغنیسا در دو مبحث مستقل نیست. تفصیل مطلب که همان موضوع اصلی بحث من‌است می‌ماند به بعد.

۲ ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی به خط نسخ. این نسخه به علت افتادگی دو سه ورق از انتهای آن بی تاریخ و رقم است. به احتمال قریب به یقین می‌توان آن را از آن قرن نهم هجری دانست.

۳ ـ نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی فرهنگ در اصفهان که آن را اخیراً شناختم و دوستم آقای محمد تقی دانش پژوه از روی یادداشتهای پرفسور محسن مهدی استاد دانشگاه هاروارد به من‌معرفی کرد. این نسخه همراه است‌با تبصرةالعوام‌رازی (که درین نسخه تألیف آن به غلط به خواجه نصیر نسبت داده شده‌است).

این نسخه مورخ ۹۸۳ هجری است و بخط شاه‌غیب‌الله سوسری ؟ (شاید شوشتری؟). کاتب آن رااز روی‌نسخه‌ای‌نوشته است که مورخ به‌سال ۷۳۷ بوده است. کاتب نسخهٔ‌مورخ ۷۳۷ باعبارات‌عجیب و اشعاری سست مطالبی در نسخهٔ کتابت خود نوشته‌بوده‌است که‌متجاوز ازسه‌صفحه‌است‌و کاتب‌نسخهٔ‌اصفهان آن‌همه رادر نسخهٔ‌خود نقل کرده است. فشردهٔ این نوشته که می‌تواند مورد توجه قرار گیرد چنین است:

این نسخه که نام‌و لقبش صیدنه کرد   آن مرد مصنف به ازین صید نکرد
در حال حیات نام باقی طلبید   او یافت،ازانکه کار بی‌فیده(کذا)نکرد

سپس می‌نویسد که شهاب بن اصیل جوهری معروف به شهاب کاتب به کتابت این نسخه پرداخت، ولی آن را به علت آنکه در پی ازدواج رفت و به‌سوی خوارزم عزیمت کرد ناتمام گذاشت.

بر دست شهاب کاتب این نسخه تمام   مکتوب نشد، از آنکه شد در پی کام
دلتنگ‌چو شداز عزبی خواست‌عروس   شهباز گریخت و مرغ پرّید ز دام

وبالاخره در انتهای مقال می نویسد:

« ختم بر دعا کرده ، من بندهٔ نیازمندم عمر بن محمد بن عمر پیوسته به نام و لقب نجم نسبت یافته . با ولایت کرمینیه(Karmeynayeh)زاده، اندرشهر خوارزم به اتمام رسانیده کتابت **این دوجزو** را که از **کل همین یک کتاب** است در روز پنج شنبه بیست ویکم ماه رجب از نواحی سغد سمرقند . سال هفتصد وسی و هفت در گذشته از هجرت پیغامبر برحق...»

۴ــ نسخهٔ سازمان لغتنامهٔدهخدا (دانشکدهٔادبیات تهران) کهجزء مجموعهای است طبی حاوی دوازده کتاب و رساله. این مجموعه به خط طبیبی است از خاندان معروف حمویی موسوم به سالکالدین محمّدبن مؤیّد که اجزا آن را میان سالهای ۱۰۰۶ تا ۱۰۱۴ در شهرهای یزد و کرمان و اصفهان نوشته است . البته ازین حیث که نوشتهٔ طبیبی فاضل است از بعض جها ت واجد مزایا و اعتباری است.

امّا کاتب تصرفاتی هم در متن دارد از قبیل اینکه بعضی از اعلام مربوط به طبیبان را به اختصار آورده است چون ج(جالینوس)،جان(ارجانی)،بی (ابی ریحان)، س (صهار بخت)و غیره.

۵ــ نسخهٔ موزهٔ بریتانیا بهخط نستعلیق خواجه محمد سمیع دهلوی،مورخ هفدهم شوال ۱۱۰۹(کهشاید بهعلّت بدیخط رقم مترجم بتوان آن را ۱۱۹۰ هم خواند). این نسخه عجیب مغلوط و بی اعتبارتر از دیگر نسخ است.

* * *

نکاتی که از تطبیق میان نسخهٔ عربی(بورسه) ونسخهٔ قدیم (شمارهٔیک)عاید میشود عبارت است از دو تفاوت عظیم و قابل توجه (بجز تفاوتهایی که طبق سنت مترجمان قدیم از راهانداختن عبارات و تمایل به ترجمهٔ آزاد درین اثر راه یافته است

و در ابتدای گفتار بدانها اشارت رفت.)

اول تفاوت مهّم عبارت است از وجود قسمت خواص ادویه که بصورت بخش مستقلی پس از بخش اول آمده و در ابتدای آن عبارتی روشن از کاتب در انتساب فصل مذکور به ابوریحان آمده است. همین عبارت است که جدا شناختن آن فصل را از صیدنه محل تأمل قرار دهد. نصّ عبارت مورد بحث این است:

«خواص ادویهٔ مفرده **از این کتاب** صیدنه که ذکر معرفت و هیأت و منبت و ایراد هر یک کرده آمده است به ترتیب حروف معجم از تصنیف بوریحان ترجمهٔ «قاضی جلال کاسانی.»

وجود این قسمت در نسخهٔ مذکور (که بطور فصل مستقل در انتهای فصل معرفی ادویه آمده) و وجود مطالب همین قسمت (در چهار نسخهٔ دیگر فارسی و همچنین در نسخهٔ مفقود شدهٔ ۷۳۷) ولی بطور ممزوج با وصف خود ادویه، این فکر را پیش می‌آورد که احتمالا صیدنهٔ عربی دارای اصلی بوده است مبسوط‌تر از آنچه اکنون در دست است و از جمله فصل مربوط به خواص ادویه را هم در برداشته است. با این برهان نسخهٔ موجود عربی را باید فاقد خواص دانست.

از عبارتی که ذیل کلمهٔ «اغراطون» ترجمهٔ فارسی دارد نیز می‌توان استنباط کرد که صیدنه کلا از بیان خواص عاری نبوده است. آنجا که می‌گوید: «و او را به لغت تازی حلفا و بردی گویند و معنی حلفا و قوت و **خاصیت** او در باب حاء گفته شود». در موارد دیگر هم نظیر این ارجاع وجود دارد.

بسیاری از مطالب قسمت خواص مبتنی بر آراء ابوزید ارجانی است که نامش در خطبهٔ عربی و جای جای در متن عربی آمده است. معلوم است که ابوریحان اثر او را می‌شناخته و مورد استفاده قرار داده بوده است.

تفاوت دوم عبارت است از وجود بعضی اطلاعات که در ترجمهٔ فارسی ذیل

تعریف بعضی از ادویه آمده ولی متن عربی فاقد و عاری از آنها است. برای رعایت وقت فقط به چند مورد معدود اشاره می‌شود.

ـ ذیل «تنبینه وتنبین» درمتن عربی فقط آمده‌است: «الاردهالج»، ودیگر هیچ توضیحی و توصیفی ندارد.اما در ترجمهٔ فارسی می‌خوانیم: «به زبان پارسی آردهاله گویند و سبوسارد گویند و معرب اردهالج است و عرب آشامیدنی‌را سازند که از سبوس‌به‌آرد سازند و عسل درو کنند و او را تلبینه به آن سبب گویند که به شیر مشابهت دارد.» ضمناً این نکته را باید گفت که کلمهٔ مورد بحث در عربی بصورت «تنبینه» آمده‌و درمحلی قرار گرفته که حرف دوم«ن»است. ولی در متن‌فارسی‌ما آن را به مناسبت تلبینه واینکه گفته است به شیر مشابهت دارد به‌لام ضبط کرده‌ایم.در مراجع دم دست ،این کلمه دیده نشد وازدریافتن صورت صحیح آن‌حیرت‌زده‌ماندیم.

ـ ذیل«اکلیل‌الملک» عبارتی دارد که درمتن‌عربی‌اصلا نیست‌وآن‌عبارت‌این است‌از: «و نیکوترین انواع اورا معدن به خلیفیدون (؟)است.»

ـ ذیل «اخیروس»می‌نویسد: «هوالقمح‌البری غیرالمتعاهد بالزرع والحصاد». ولی در فارسی دارد: «این حبوب را جودر گویند. گندم دشتی را اخیروس گویند و کشت و دروداو معتاد نبود واو بی‌زراعت بروید وقوت او چون قوت گندم کشته بود، جز آنک این نوع‌از گندم کشته خشک‌تر بود به‌طبع.»

ـ ذیل «اجاص» مقداری زیاداز مطلب در ترجمهٔ فارسی ساقط شده. ولی در عوض به عبارت «و نوعی ازو طبری است،آن را نیشق گویند» مطلبی بدین صورت الحاق گردیده :«و میندیر (کذا) گویند وآن را انلک (آیا با «انک» رابطه‌ای دارد؟) خوانند.»

ـذیل«ارمیس» این عبارت فارسی اضافه است«و نام علیق(olliq)به لغت رومی غلستیاست و هیأت و خاصیت او بعد ازین گفته‌آید.»

فعلا هیچ ضابطه و وسیله‌ای نداریم تا بدانیم که این اختلافها از چه راه ایجاد شده است. ناچار سؤالهایی بدین گونه می‌توان طرح کرد :

ـ آیا مترجم، متن عربی دیگری از صیدنه بغیر از متنی مانند نسخهٔ موجود در بورسه در دست داشته ؟ درین صورت متن اصیل صیدنه مبسوط‌تر از متن عربی موجود بوده است .

ـ آیا ممکن است که ابوریحان کلمهٔ تلبینه را بدون به دست دادن شرحی در باب آن بنحوی که نسخهٔ فعلی عربی حاکی است در اثر خود مندرج ساخته باشد؟

ـ آیا مترجم ، مطالب اضافی در متن فارسی را از مآخذ دیگر آورده است؟

ـ آیا مترجم آراء و عقاید خود را برین متن الحاق کرده است ؟

ـ اگر متن عربی صیدنه مبسوط‌تر از صورت فعلی بوده است، کدام یک از نسخه‌های فارسی باز گو کننده و نشان دهندهٔ صورت اصیل اثر تواند بود. نسخهٔ مغنیسا که قدیمیترین نسخه است وخواص ادویه در آن جداست؟ یا نسخهٔ اصفهان که رونویس نسخهٔ مفقود نوشته‌شده در خوارزم و مورّخ به سال ۷۳۷ (وطبعاً آن از روی نسخه‌ای نزدیک به زمان ترجمه نقل شده بوده است)، یعنی خواص ادویه در سال ۷۳۷ ذیل و همراه شرح هر یک از ادویه قرار داشته است .

***

ضبط بی نقطه و نقاشی‌وار و دگر گونی یافتهٔ اغلب مصطلحات و اسماء ادویه در زبانهای مختلف و لهجه‌های مهجور که از بیست در می گذرد و نیز تفاوتهای متعدد با متن عربی کار تصحیح متن فارسی را بسیار دشوار ساخته است.

***

صریحاً گفته شود که آنچه من و ستوده انجام داده‌ایم فعلاً در ردیف کار کاتبان و به منظور تکثیر نسخه و در اختیار قرار دادن متن در دست اهل تحقیق بوده

است نه تصحیح واقعی علمی انتقادی. امید داریم زمینه‌ای باشد برای آسانتر بودن کار دیگران و استفادهٔ عاجل خواستاران .

امیدواریم دوستان ما و دوستداران آثار ابوریحان انتظاری جزین در دل نپرورانده باشند. طبعاً طبعی که دوستمان عباس زریاب از متن عربی انتشار خواهد داد و سالی چندست که به سر آن کار می کند کار آیندگان را آسانترمی‌سازد .

نیز امیدواریم بیرونی از جسارت ما که به قصد زنده ساختن اثر اوست در گذرد .

توضیحاتی بعد از تحریر

۱) پس از اینکه این مقاله خوانده شد از آقای نذیر احمد استاد زبان‌فارسی دانشگاه علیگره در باب نسخهٔ موجود در علیگره سؤال کردم . ایشان گفت که در باب آن مقاله‌ای در « ایندوایرانیکا » (۱۹۶۱) نوشته است . بعد از مراجعه دیده شد که ایشان در مقالهٔ بیست صفحه‌ای خود به زبان انگلیسی پس از معرفی کلیهٔ کارهایی که در زمینهٔ توصیف صیدنه توسط دیگران شده است نسخهٔ علیگره را که ملخص و مورخ ۱۰۰۸ هجری است مورد معرفی قرار داده وبحثی‌تفصیلی درباب مباحث صیدنه پیش کشیده است .

۲) ازنسخهٔ ملکی محمّد شفیع‌لاهوری چند نفری خبرداشته‌اندوآقای محمّد بشیر حسین طی مقالهٔ « نوادرات فارسی » (اورینتل کالج میگزین، جلد ۴۸ سال ۱۹۷۲ شمارهٔ ۱ و ۲ ص ۴۱۳)فقط وجود آن رابدون ذکر کردن مشخصات متذکر شده است .

۳) استاد مجتبی مینوی در بارهٔ کتاب صیدنه (متن عربی)، بر اساس نسخهٔ بورسه ،در مقالهٔ خود بحث کرده و مقداری از مطالب مقدمهٔ آن را نقل فرموده و پس ازآن دونسخهٔ فارسی (مغنیساوموزهٔ بریتانیا) را معرفی کرده‌اند . (بررسیهایی

در بارهٔ ابوریحان بیرونی ، چاپ شهریور ۱۳۵۲ . صفحات ۱ ـ ۵۳ از آن مقالهٔ آقای‌مجتبی مینوی است) .

۴) در کنگره، چند نفر گفتند که ما کس مایرهوف نسخهٔ عربی ثانویی در دست داشته که با نسخهٔ بورسه تفاوتها داشته است. ولی‌ازین نسخه فعلا خبری‌نیست. گفتندرونویس جدیدی‌از آن وجوددارد که‌در دانشگاه بغدادست.درین‌صورت ممکن است ازراه تطبیق‌این‌نسخه‌دراطلاعات ونتایج‌مذکوردراین‌مقاله‌تغییراتی‌حاصل‌آید.

توضیحات تازه

۱) محمد بشیر حسین وصف نسخهٔ متعلّق به مجموعهٔ محمد شفیع را در « فهرست مخطوطات شفیع» (لاهور ، ۱۹۷۲) نیز گفته ، ونوشته است که خط قرن سیزدهم است (ص ۷۹) . توضیحات محمد شفیع درباب‌آن اثر و نسخه‌را در صفحات ۴۷۸ ـ ۴۸۰ نقل کرده است .

۲) استوری C. A. Storey در « نوشته‌های فارسی » (۲ : ۲۰۲ـ۲۰۳) و A. Fonahn در فهرست کتب طبّی (ص ۱۰۳) و M. Ullmann درکتاب Die Medzine im Islam (لیدن،۱۹۸۰) (ص۲۷۲)واحمد منزوی در«فهرست‌نسخه‌های خطی » (تهران،۱۴۳۹) جلد اول صفحه ۵۰۱ ـ ۵۰۲ صیدنه را معرفی کرده‌اند .

۳) آقای محمدتقی‌دانش پژوه فرمودند که تاج خجندی مؤلف بستان‌العارفین (نسخهٔ دانشگاه لیدن) از صیدنه استفاده کرده‌بوده است .

۴) متن صیدنهٔ عربی با ترجمهٔ انگلیسی توسط حکیم محمد سعید به چاپ رسیده است: « کتاب الصیدنة فی‌الطب للعلامة ابی‌الریحان محمد بن احمدالبیرونی. تحقیق الحکیم محمد سعید و الدکتور رانا احسان الهی . » (کراچی ، ۱۹۷۳)

Al-Biruni's book on pharmacy and materia medica, edited with translation by Hakim Mohammad Said, Krachi, 1973. 376 + ۴۳۰ p.

۵) توضیحات و تعلیقاتی به قلم Sami K. Hamarneh به عنوان جلد دوم کتاب مذکور در فوق نیز به چاپ رسیده است که حاوی فواید بسیارست (کراچی، ۱۹۷۳)

۶) در « کنگرهٔ عالمی بیرونی» که در آذر ۱۳۵۲ در شهرهای پاکستان به اهتمام مؤسسهٔ « همدرد » منعقد شد چند خطابه در بارهٔ صیدنه خوانده شد. ولی آن که چاپ و توزیع شد بدین شرح است :

Rana M. N. Ehsan . Elahi - Source books of the Kitab al - Saidana of Al - Biruni' [Lahore] 1973. 6 p.

توضیح در بارهٔ اسفرا

نام مترجم در نسخ خطی به صورتهای مختلف آمده است ، بدین شرح :

۱ـ نسخهٔ قدیمی : ابوبکر بن علی بن عثمان بن اسفرا الکاسانی

۲ـ نسخهٔ اصفهان : ابوبکربن علی بن عثمان بن اشقرالکاشانی

۳ـ نسخهٔ مجلس: ابوبکربن علی بن عثمان بن ... (پاك شده، ونام ابوبکرهم به ابوجعفر و نام عثمان به نعمان تبدیل شده است)

۴ـ نسخهٔ لغتنامه : ابوبکربن علی بن عثمان اسفرالکاشانی

۵ـ نسخهٔ لندن : ابوبکربن علی بن عثمان اسفرالکاسانی

۶ـ نسخهٔ محمد شفیع : ابوبکربن علی بن عثمان اسفرالکاشانی

۷ـ نسخهٔ علیگر :(ندیده‌ام)

نذیر احمد در مقالهٔ خود (۱) با توجه به تحقیقات زکی ولیدی طوغان (۲)

1_ Nazir Ahmad. _ Biruni Kital _ as _ Saydana and its Persian Translation, *Indo _ Iranica.* 1961. pp. 6 _ 2 4

2 _ Zaki Validi Togan. _ Biruni's Picture of the world. *Memoirs of the Archaeololgical Survey of India*, No 53. pp. 108 _ 142

«اسفر» را نام دیهی نزدیک کاسان دانسته است. در حالی که در نسخهٔ قدیمی (مغنیسا) با اضافهٔ « ابن » یعنی بصورت «بن‌اسفرا » نام جد مترجم قید شده است. و در نسخ اصفهان ومجلس نیز همین حالت دیده می‌شود با این اختلاف که در نسخهٔ اصفهان « اشقر » است. در نسخهٔ مجلس « بن » بجای مانده و کلمهٔ مورد بحث را حذف کرده‌اند. البته در مواردی که نسبت به کاشانی تبدیل شده است درست نیست و کاسان صحیح است.

درهرحال حکم قطعی در باب اینکه «اسفرا» از نامهای ایرانی فراموش واحیاناً تصحیف شده است ویا اینکه «اسفرا» نام آبادی بوده است برای اینجانب امکان ندارد.

شیرین و فرهاد سلیمی *

قصهٔ شیرین وفرهاد وخسرو ازحکایتهای بسیار دلاویز و شاعرانه‌ای است که عده‌ای از شاعران فارسی سرای آنرا به‌نظم در آورده‌اند.(۱) یکی از این منظومه‌ها که نام ونشان آن در کتب ومراجع دیده نمی‌شود مثنوی شیرین و فرهاد ازشاعری متخلص به سلیمی است که از مردم قرن نهم هجری و مداح سلغرشاه از سلاطین و ملوك هرمز بوده ودر جرون (= گمبرون ، بندر عباس کنونی) می‌زیسته‌است.

یگانه نسخه‌ای که ازین مثنوی به‌دست داریم متعلق به مجموعهٔ «بنیادبودمر» Foundatiou M. Bodmer (۲)، ازاعیان‌ژنو، است‌و آقای ل.فورر ۳ L. Forrer رئیس

* نقل از «نسخه‌های خطی» نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی‌دانشگاه‌تهران (دفتردوم، ۱۳۴۱)

۱ـ برای اطلاع بر کتبی که در زمینهٔ داستان مربوط به شیرین وفرهاد و خسروسروده شده است به الذریعة نگاه کنید .

۲ـ کتابخانهٔ این شخص متمکن با سلیقهٔ تمام در بنایی زیبا برروی یکی از تپه‌های سحر انگیز و زمردین و خوش منظر شهر ژنو مشرف بر دریاچهٔ نیلگون لمان قرار دارد و یکی از مراکز بسیار دیدنی و دلربای آن شهر برای اهل تحقیق و ذوق است . « بودمر » درموزهٔ خود مجموعه‌ای ازکتابهای چاپ قدیم ونسخه‌های خطی شرقی وغربی هم جمع آوری کرده است . درمیان آنها چندین نسخهٔ خطی فارسی قدیم ونفیس وجوددارد، از جمله‌بوستان وگلستان مورخ ۷۲۰ . تعداد نسخ خطی عربی آن بیش از فارسی است .

۳ ـ فورر مدتهاست ریاست کتابخانهٔ مرکزی شهر زوریخ را که یکی از مهمترین کتابخانه‌های سویس است در عهده دارد و از مستشرقینی است که به ترك شناسی علاقه‌مند و

کتابخانهٔ مرکزی زوریخ (سویس) چند ورق از عکس آنرا به‌من فرستاده است و اینک با عرض سپاسگزاری از آن دانشمند و دوست محترم به معرفی آن می‌پردازم.

نسخهٔ این کتاب بخط نستعلیق در ۱۳۳ ورق در محرم سال ۸۸۶ یعنی شش سال پس از تألیف آن نوشته شده است و نام کاتب آن را پاک کرده‌اند. اگرچه صفحهٔ اول نسخه در دست نیست اما خوشبختانه از ابتدا و انتهای کتاب مطالبی در تاریخ سرودن مثنوی و اطلاعاتی در بارهٔ سرایندهٔ کتاب به‌دست می‌آید که تا حدی ما را با آن آشنا می‌سازد.

بنا بر بیت مندرج در برگ 2a شاعر آنرا در ۸۸۰ سروده است. آن ابیات اینها است :

(آغاز نسخه)

الهی بنده را در کار خود کن — حضوری بخش و توفیقم مدد کن

که بعداز **هشتصد** ومن‌بعد **هشتاد** — بگویم قصهٔ شیرین و فرهاد

دگر باراز نو این شیرین و خسرو — زن از مهر قبولش سکهٔ نو

. . . .

از برگ 6b ببعدبه‌مدح ممدوح خود می‌پردازد. ممدوح سلغرشاه ازملوک هرمز است. (۱) بعضی از ابیاتی که در مدح و وصف آن پادشاه سروده است اینک

→ مخصوصاً درتاریخ عثمانی صاحب تخصص ومطالعه است. یکی از تألیفات مفید اوکه با همکاری ب. اشپولر B. Spuler انتشاریافته‌و برای‌تحقیقات‌شرق‌شناسی‌ازمراجع‌بشمارمی‌آید کتابی‌است بنام Der Vordere Orient in islamischer Zeit, Bern 1954.

۱ــ سلغرشاه ازملوك هرمزست. این‌ملوك‌ازسنهٔ ۶۷۱ ببعد درهرمزوبردریای خلیج‌فارس حکومت داشتند. زمان تسلط و دوران حکومت آنها تا سال ۹۷۱ می‌کشد. و فرداخیر آنها فرخشاه نام داشت (معجم‌الانساب ، زمباور ، ص ۳۸۷) . درین کتاب برای زمان حکومت سلغرشاه تاریخی نتوانسته‌اند معین‌کنند و فقط معلوم است که با فاصلهٔ دو پشت پس از سال ۸۴۰ حکومت‌کرده است. باستناد ابیات منقول از شیرین وفرهاد دوران حکومت وی‌حداقل تا سال ۸۷۰ دوام داشته است .

نقل می‌شود :

به‌نظم دلکش و الفاظ رنگین — بگفتم قصهٔ فرهاد و شیرین
چو شد کارم چو زر کردم نگاهش — بر آن سکه زدم از نام شاهش
چهان عدل **سلغر شاه** دوران — که دوران فلک بادش به‌فرمان

. . . .

شهی کز چتر عالی پایهٔ او — بود خورشید اندر سایهٔ او
جرون امروز از عدلش چنانست — که در خوبی نمودار جنانست

. . . .

شُدت تخت **جرون** زان‌جای بخشش — که کان جودی و دریای بخشش

. . . .

بحمدالله که در دور تو ای شاه — که بادی تا ابد در ظل الله
نباشد باد را بر پشه روزی — ندارد هیچکس آزار موری
به‌دوران تو ای شاه گزیده — که شدملک **جرون** زو آرمیده

. . . .

تو آن شاهی که از **دریای عمان** — برای دستهٔ تیغت به‌فرمان

، . . . .

پس از مدح سلغرشاه تحت عنوان « گفتار در سبب نظم کتاب » (برگ 8b ببعد) چنین می گوید :

شدم پرسان و جویان بی سر و پا — سوی مولا **همام الدین** دنیا
بزرگش یافتم‌چون سقف پستو (۱) — بزرگان گشته‌یک‌یک کوچک‌او
به‌عالم سالک اطوار او بود — خلیفه **قاسم انوار** او بود
شدم درگاه او را بوسه دادم — به‌خدمت روی در پایش نهادم

۱ ــ پستو به معنی‌اطاق کوچك انبار مانندست و چرا چنین تشبیهی کرده است برمن معلوم نشد.

کمال او مرا افتاده نگذاشت — به لطف خود مرا ازخاک برداشت
چو اندر صورت عالم نظر کرد — مرا از عالم معنی خبر کرد
بگفت از شعر خود چیزی فرو خوان — که‌خواهی شد سخنگوی وسخندان
فرو خواندم بر آن پیر دانا — **غزلهائی** که بتوان خواند هرجا
چوخواندم پیشش آن اشعار رنگین — بزرگانه مرا فرمود تحسین
بگفتا در **غزل** جلدی و محکم — برو برخی ادا کن **مثنوی** هم
چو آن گفتن از آن دانا شنیدم — ز شادی خویشتن را وا ندیدم
بگفتم یک‌دو بیت از **وزن مخزن** — کز و روح **نظامی** گشت روشن
شدم بازش به‌مجلس خواندم[مش]فاش — خوشش آمد بسی وگفت شا باش

. . . .

بگفتم چند بیتی زان و ایام — فروکشت آتشم بگذاشتن خام
به‌شمع من زد از باد هوا تف — فکندش **سیه** (کذا) سال اندر توقف
ز بعد **سی** به‌خاطر آمدم باز — که بگشایم در گنجینهٔ راز
خرد نور دماغم را برافروخت — ز سر دیگر چراغم را برافروخت
بکردم نظمش و کردم تمامش — نهادم **منبع اطوار** نامش
چون شد پرداخته آن نظم چون در — شد از آوازه‌اش گوش جهان پر
دگر هاتف بگوشم گفت برخیز — تو شاهی ساز شمشیر زبان تیز
ز **شیرین** و ز **خسرو** یاد کن یاد — جوابش نام کن **شیرین و فرهاد**

. . . .

ببر سعی‌ای و از این نظم نامی — جهان را رونقی ده چون **نظامی**
یکی گفتی دگر را کن مخلد — که خواهی پنجه‌ای با **خمسه**‌اش زد
ترا حاجت به تعریف زبان نیست — که‌مانندت سخنگو در جهان نیست

چو از هاتف بگوش این راز آمد — جوانی باز از در باز آمد
به **پیران سر** ره دلبر گرفتم — جوانی را دگر از سر گرفتم
نوشتم نامه ها در عاشقی باز — ز **شیرین** و ز **خسرو** کردم آغاز
روایت بر روایت می نوشتم — ز هر بابی حکایت می نوشتم
چودز **شیرین و فرهاد** منظر شد — قلم در دست من چون نیشکر شد
چو این گفتن ز من یاران شنفتند — ز من آن‌را پذیرفتند و گفتند
که باید کردن این البت تمامت — کز آن عالم شود پرصیت نامت
بگفتم خوش بود لیکن که این کار — لوازمهاش هست و شرط بسیار
یکی اهبه دوم یار موافق — سیوم دقت چهارم جای لایق
دگر با هر یک از اینها سراسر — حضور خاطر و صد چیز دیگر
بدان تحقیق اینهارا که شک نیست — ولیکن بنده راازآن هیچیک نیست
بجای این که منشان نام برد — یکا یک شرح آن‌را بر شمردم
درونی دارم از جور زمان ریش — هزاران نیش از بیگانه و خویش
چو زلف دلبران دایم پریشان — غم بیگانه و اندوه خویشان
دگر یک خانه پر از دیو مردم — بجای عود در وی دود هیزم
ز دلخواهم درو غمهای جانکاه — شرابم خون ، کبابم دل ، ندیم آه
ز محنتها نه آرام و نه تسکین — دگر اسباب یک یک درخور این
دگر گفتند یارانی شکایت — مکن زیرا که هست اینها حکایت
بدینها رفتنت دشوار باشد — حدیث درد دل بسیار باشد
مکن از درد دل بسیار فریاد — برو بنیاد کن **شیرین و فرهاد**
بگفتم گر من اینها می‌دهم شرح — حدیثی چند از اینها می کنم طرح
که اکنون طبعها گشته‌است‌نازک — نمی‌تابد حکایتهای لک پک

جنان پردازم از نو این معانی | که ره ندهد به خاطرها گرانی

. . . .

بپردازم به نوعی این فسانه | که فوتی نبودش هیچ از میانه
پزم زان گونه این حلوای شیرین | کز آنم خسروان گویند تحسین
بیارم آن‌چنان پیش خردمند | که از آنها نباید چیزی افکند

. . . .

ز **شیرین** و ز **خسرو** یاد کردم | ز نو این قصه را بنیاد کردم

اصل داستان با این بیت آغاز می‌شود :

چنین دادم خبر پیر سخن سنج | که در تاریخ ، عمری برده بُد رنج

. . . .

این مثنوی با ابیاتی تحت عنوان « گفتار در خاتمت کتاب » پایان می گیرد. نقل چند بیت آن برای شناختن بهتر کتاب و سرایندهٔ آن مفیدست :

سلیمی هان وهان تا چند وتا کی | بهارت با سرآید بگذرد دی

. . . .

چو گفتی منبع **شیرین وفرهاد** | ز **مجنون** و ز **لیلی** یاد کن یاد
نباید این حدیثت کم گرفتن | که خواهد **خمسه‌ات** عالم گرفتن
بلی گفتم بگویم کو مرا بخت | برد زین جایگه روزی دوام رخت
که من این جایگه قدری ندارم | به‌خود از گفتهٔ خود شرمسارم
روم جائی که بر چشمم نشانند | مرا و شعر من قدرش بدانند
چو باید بردنم زین مردمان جور | که گردون همچو من نارد به‌صد دور
مرا گر تربیت باشد از آنم | که شعر خویش بر شعری رسانم
اگر چه اندرین **شهر** زبون گیر | مرا نی **شه** نوازش کرد نی **میر**

ولی امید می‌دارم که ایام　　بر آرد زین سخن در عالمم نام

این مثنوی با دو بیت زیر ختم میشود :

خدایا شعر من کان نور جان‌است　　وزو روشن زمین و آسمان‌است

به نیکی هر که از وی ناورد یاد　　به نفرین زمین و آسمان باد

چنان که ملاحظه شد شاعر این مثنوی، متخلص به سلیمی است . در جرون اقامت داشت و به تقلید خمسهٔ نظامی به سرودن پنج مثنوی پرداخت که یکی از آن‌ها به نام شیرین وفرهاد (درمقابله با خسرو وشیرین نظامی) همین مثنوی مورد معرفی‌در این‌جا است .

شاعر پیش از سرودن شیرین و فرهاد، مثنوی **منبع اطوار** را (در مقابله با مخزن الاسرار) سروده وبعد ازشیرین‌وفرهاد قصد نظم لیلی ومجنون را داشته است.

چنان که دیدیم سلیمی خود را شاعری بلند مقام می‌دانسته و از آغاز جوانی غزل می‌سروده وهوای شاعری در سر داشته است . نظم خمسه را به ترغیب و تشویق مولانا همام الدین که خلیفهٔ طریقتی قاسم انوار (متوفی در ۸۳۰) بوده است آغاز می کند، اولین‌ابیات **منبع اطوار** رادرسنین‌جوانی می‌سراید . چون توفیق اتمام‌آن رانمی‌یابد مدت سی‌سال در بوتهٔ اجمال‌می‌ماندتااینکه‌و درپیرانه سر مجدداً برسر آن می‌رود و به اتمامش می‌رساند .

سلیمی از شاعرانی است که در سال ۸۸۰ هجری (۱) سنش به ظاهراز شصت متجاوز بوده است ، زیرا در ایام جوانی که قطعاً در سنی میان بیست و سی سالگی بوده به دیدار مولانا همام الدین خلیفهٔ قاسم انوارنائل‌آمده است. متأسفانه تشخیص

۱ــ آقای فورر در نامه ای که به من نوشته است باحتمال مثنوی مذکور را منسوب‌به حسن سلیمی می کند. ولی این انتساب درست نیست زیرا حسن‌سلیمی شاعر قرن نهم که ذکرش در تذکرهٔ دولتشاه و مجالس النفائس آمده و از مردم تون بوده به استناد این دوکتاب اخیر درسال ۸۴۵ یعنی سی وپنج سال پیش ازسروده شدن مثنوی شیرین و فرهاد وفات‌کرده است!

هویت این مولا همام الدین که خلیفهٔ قاسم انوار بوده است فعلا ممکن نشد ودراحوال قاسم انوار ذکر این شخص نیامده . احتمالاً ممکن است مراد همام الدین محمود کرمانی متوفی در ۸۴۷ باشد که شاه داعی شیرازی شعری در تاریخ وفات او سروده و از عارفان بشمار می‌رفته است. (۱)

چون سلیمی حدود سی سال پیش از سرودن فرهاوشیرین یعنی حدود سال ۸۴۸ که مصادف با سال وفات همام الدین بوده با وی ملاقات کرده این احتمال دور از صحت به نظر نمی‌رسد . به خصوص که قرب منزل این دو شخص (کرمان وجرون) نیز موجب تقویت این احتمال است. شعر شاه داعی اینست:

وله فی تاریخ وفاة قدوة العلماء العارفین همام الملة والدین محمود کرمانی

جو بود حضرت موسی همام دین محمود   یگانه قطب زمان و خلاصهٔ آدم
همش خلاصهٔ عالم فتاد سال وفات   شد از سرای فنا سوی بارگاه قدم

۱ـ دیوان شاه داعی طبع دبیرسیاقی ، جلد دوم، ص ۷۵۷ .

یوسف و زلیخای خاوری شیرازی*

آقای **دکتر عبدالرسول خیامپور** ضمن سلسله مقالات «**یوسف و زلیخا**» (۱) که در برشمردن کتبی بنام مذکور و در حکایت مربوط به یوسف و داستان عشق او و زلیخاست از یوسف و زلیخائی نام می‌برند که نسخهٔ آن را در کتابخانهٔ ملّی ملک دیده‌اند (۲) و آقای **دکتر صادق رضا زادهٔ شفق** هم در ذیل بر نوشتهٔ **هرمان اته** (۳) آنرا شناسانده‌اند. این هر دو به علت افتادگی صفحات نخستین نسخه منظومهٔ مذکور را به احتمال از «**خاوری**» نامی دانسته‌اند و این نام را از آخرین بیت منظومه اخذ کرده‌اند.

درین اوقات که حقیر در کتابخانهٔ دانشگاه هاروارد به تنظیم کتب فارسی و تهیهٔ فهرست برای آنها اشتغال دارد به نسخه‌ای ازین مثنوی برخوردبسی لازم دید که در تکمیل اطلاعات مندرج در رسالهٔ آقای دکتر خیامپور و به منظور تتمیم فایدت مشخصات این نسخه را که از ابتدا کامل است به اطلاع خوانندگان آن مجله برساند.

*ـ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال شانزدهم (۱۳۴۳) شمارهٔ دوم، صفحات ۲۵۷ـ۲۶۰.

۱ـ این سلسله مقالات ابتدا بتدریج در **نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز** (دوره‌های ۱۲ ـ ۱۰ و سپس بصورت کتاب (تبریز، مردادماه ۱۳۳۹) انتشار یافت.

۲ـ نسخهٔ **یوسف و زلیخا** موسوم به **احسن القصص** متعلق به کتابخانهٔ ملی ملک به شمارهٔ ۴۸۲۵.

۳ـ **تاریخ ادبیات فارسی**، ترجمهٔ دکتر رضا زادهٔ شفق (تهران، ۱۳۳۷) صفحهٔ ۵۳، حاشیه.

نسخه‌ای که از منظومهٔ یوسف و زلیخا یا احسن‌القصص در کتابخانهٔ هاروارد دیدم برخلاف نسخهٔ کتابخانهٔ ملک از ابتدا کامل است و از انتها ناقص. به این ترتیب از مجموع دو نسخه، تمام ابیات این منظومه بدست می‌آید. احسن‌القصص با این دو بیت شروع می‌شود:

خداوندادلم را دیده بگشای　　　بەدیده طلعت نادیده بنمای

بنه از معرفت راهی به پیشم　　　ازآن‌ره‌رهنمائی‌کن‌به‌خویشم

پس از مقدمه‌ای در توحید و ابیاتی در نعت حضرت رسول و مدح حضرت امیر، اشاره به سفر خود به عراق عرب می‌کند و از نجف به حسرت یاد می‌نماید و و درین‌جا می‌گوید:

فرو مگذار رسم یاوری را　　　بده جائی‌در آن در **خاوری** را

سپس به سبب نظم کتاب می‌پردازد و خود عنوان این قسمت را چنین می‌آورد: «درسبب نظم این کتاب مستطاب که احسن‌القصص است» و چنین می‌سراید:

شبی در محفلی روشن روانی　　　به سیرت پیرودرصورت‌جوانی

. . . .　　　. . . . .

سخن‌دانی‌در آن پاک‌انجمن‌بود　　　که پاکان‌رابه اوروی‌سخن‌بود

. . . .　　　. . . . .

در بیان سخنانی که درین محفل رفته است ابیاتی می‌آورد و از منظومه‌های عاشقانه چون لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد و جز اینها یاد می‌کند. عاقبت سبب نظم قصهٔ یوسف و زلیخا را چنین می سراید:

پس‌آنکه گفت‌با من‌ای هنرکیش　　　که هستت‌ازهنرکیشان هنربیش

. . . .　　　. . . . .

چه باشد گر به ما منت گذاری　　　به نظم حال وی همت گماری

. . . .

رها سازی دل ما زین تأسف به نظم قصهٔ یعقوب و یوسف

. . . .

یکی‌زآنان که کرداین قصه بنیاد نکرد از ساکن بیت‌الحزن یاد
کسی کو پختگی داند ز خامی نسنجد نظم تو با نظم جامی

شاعر در جواب سخنان شاعر و استدلالات وی ابیاتی در گله از زمانه و بی‌خریدار بودن شعر می‌سراید و اشاراتی به عهد عنصری و دیگدان های زرینهٔ او می‌کند. سپس به حال خود می‌پردازد که:

مرا دیگ گلین از عید تا عید نگردد گرم هرگز جز به خورشید

اما عاقبت می‌پذیرد که داستان یوسف و زلیخا را به‌نظم درآورد. در این باب می‌سراید:

عنان اختیار از کف برون شد اجابت را اطاعت رهنمون شد
گرفتم بر بنان، زرینه خامه فکندم طرح این فرخنده جامه
به سال مرغ این ششماهه مولود* زبان عیسی صفت بربذله بگشود

پس ازین، ابیاتی چند در «مناقب خسرو زمان .... فتحعلی شاه قاجار .....» و نیز ابیاتی «در ستایش صاحب دولتی که این کتاب مستطاب بنام ... او موشح و مدون گشته و هو ... امین‌الدوله .... عبدالله‌خان» می‌آید. نیز در دنبال این قسمت اشعاری است «درمناقب ذی شوکتی که این نسخهٔ شریفه به‌اسم سامی .... او معنون گردیده یعنی افصح‌الشعراء .... میرزا علیمحمد خان».

عنوانی را که سرایندهٔ قصه خود در ابتدای منظومه آورده است این است: «آغاز داستان این نسخهٔ شریفه که مسمی به **احسن‌القصص** است و عوام الناس از

* ــ یعنی در سال ۱۲۴۰ قمری در مدت شش ماه این منظومه سروده شد.

آن تفسیر به **یوسف و زلیخا** کنند.» (۱)

منظومهٔ مذکور با ابیاتی تحت عنوان « در خاتمهٔ این نسخهٔ شریفه که مسمی به احسن‌القصص است » به پایان می‌رسد و از جمله ابیاتش اینهاست .

به عالم شد ز من نو بی تکلّف کهن افسانهٔ یعقوب و یوسف
سخنور جامی آن استاد دیرین که فرمود این حکایتهای شیرین
پس ازشش سال‌زان‌نیکوسرانجام پذیرفت این نکو افسانه انجام
به‌قول خویش شعرش در شماره هزار آمد ولیکن چار پاره
همین نورس‌جنین زو گشاده (؟) ز بطن طبع من ششماهه زاده
ور آری بیت بیت اردر شمارش بود از هفت افزونتر هزارش
اگر در خلقتش بینی قصوری وگر در فطرتش یابی فتوری
. . . . (ناقص)

نسخهٔ هاروارد بهمین‌جا خاتمه می گیرد .این نسخه‌بخط نستعلیق نسبهٔ خوش و مجدول و به اندازهٔ رقعی است .

***

درخصوص تعیین وتشخیص هویت سرایندهٔ این منظومه آقای دکترخیام‌پور در مقالهٔ خود به نتیجهٔ قطعی نرسیده‌اند . چنانکه ایشان توجه داده‌اند و « فرهنگ سخنوران » ایشان هم حکایت می کند چند « خاوری » شاعر بوده‌اند . چون نسخهٔ یوسف و زلیخای کتابخانهٔ ملك که مورد تحقیق ایشان بوده است از ابتدا افتادگی دارد نتوانسته‌اند براشعاری‌که شاعر در مدح فتحعلی‌شاه ، وامین‌الدوله(عبدالله‌خان)

۱ـ احسن‌القصص نامی است برای قصهٔ سورهٔ یوسف همچنانکه ملامعین‌الدین مسکین‌ـ ابن شرف‌الدین حاجی محمد فراهی متوفی در ۹۰۸ و صاحب کتاب مشهور «معارج‌النبوه» و « اعجاز موسوی » برای تفسیر سورهٔ یوسف تألیف خود (و بالطبع قصهٔ حضرت یوسف) انتخاب کرده‌اند .

وعلیمحمدخان سروده است دست بیابند . اکنون که نسخهٔ کامل دانشگاه هاروارد حاوی این اشارات و امارات هست می‌توان گفت که مثنوی مذکوردرقرن سیزدهم سروده شده است . اتفاقاً درین قرن، دو خاوری بوده‌اند یکی میرزا فضل‌الله خاوری شیراوی متوفی در ۱۲۶۷ که به گمان‌من سراینده احسن‌القصص است ودیگری‌میرزا معصوم خاوری کوزه کنانی (۱) .

۱ــ برای اطلاع برحال‌هر دو به فرهنگ سخنوران مراجعه شود .

یوسف و زلیخای مسعود قمی*

جزء دسته‌ای از نسخ خطی که کتابخانهٔ مجلس شورای ملی اخیراً خریداری کرده است نسخه‌ای از مثنوی یوسف و زلیخای مسعود قمی دیده شد که نسخهٔ آن را تا کنون نمی‌شناختیم. آقای دکتر خیام پور هم آن را ندیده‌اند و در سلسلهٔ مقالات خودشان (مندرج در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، ۱۱: ۲۳۳) فقط ذکری از آن کرده و نوشته‌اند که «از مثنوی یوسف و زلیخا نمونه‌ای در دست نیست». اکنون با به دست آمدن نسخه‌ای از آن، فرصتی مناسب است که برای تکمیل اطلاعات سودمند آقای دکتر خیام پور در باب یوسف و زلیخاها که در آن نشریه درج شده است این چند سطر نیز به طبع برسد.

مسعود قمی (متوفی ۸۹۰) چنانکه آقای دکتر خیام پور به نقل ازسام میرزا نوشته‌اند سه مثنوی داشته است. با بازجستن مثنوی یوسف وزلیخای او اطلاعات بیشتری در باب حیاتش که تا کنون چیز مهمی از آن نمی‌دانستیم به دست آمده. متأسفانه یک ورق از ابتدا و یک ورق از انتهای نسخه افتاده. آغاز نسخه چنین است:

نی نی که هنوز آدم پاک — آمیخته بود با گل و خاک

کان لحظه به هر بلند و پستی — بودی تو نبی چنین که هستی...

پس از چند بیت دیگر صفت معراج پیغمبر اکرم آغاز می‌شود و در همین

* ــ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال هفدهم (۱۳۴۴) شمارهٔ دوم، صفحات ۱۸۳ ــ ۱۸۵

قسمت است که به نام امیرعلی‌شیر نوائی اشاره می کند و می گوید :

زانجا که لقب شدت **نوائی** — رمزی است درین میان خدائی

. . . . — . . . .

آنجا که سخن در آشنائی‌است — مولا به شمار چون **نوائی**‌است

در دنبال این قسمت اشاره به سفر خود از عراق به خراسان و تعریف زیبائی هرات می کند . معلوم می‌شود که چندی در هرات اقامت کرده و درسلک‌شاعرانی درآمده‌بوده است که به امیرعلی شیرنوائی‌ارادت می‌ورزیده‌اند . در مجالس‌النفائس (هر دوترجمه) هم اجمالی ازاحوال اومندرج است. ابیاتی از مقدمه که گوینده‌این مطالب است عیناً نقل می‌شود :

زان روز که این ستم رسیده — از ملک **عراق** شد رمیده

از خویش و تبار ودشمن و دوست — افتاد برون چو غنچه از پوست

القصة چة مشکل و چة آسان — آمد به ولایت **خراسان**

آن دل که زیار و دوست بر کند — در بندگی تو (۱) کرد در بند

. . . . — . . . .

من کیستم و چه بود نامم — تا این همة زیبد احترامم

آشفته دماغ تیره خوئی — عامی **قمی** شکستة گوئی

مسعود بة این شکستة حالی — زین سایة دمی مباد خالی

در کیفیت سرائیدن قصهٔ یوسف و زلیخا (یعنی احسن القصص) می گوید طبیعی است کة در قبال وجود کلام الهی در خصوص این مضمون، از منبع دیگر استفاده کردن لزوم ندارد. مقصودش‌آن است کة منبع اصلی وسرچشمهٔ سخن درین منظومة آیات قرآن مجید است . در آخرین بیت این قسمت از خود چنین اسم می‌برد .

۱ـ اشاره است به امیرعلی‌شیر نوائی .

با قدر تو ای پناه هر کس　　　**مسعود** چه باشد این قدر پس

پس ازین مقدمه و خطبه که در نعت حضرت رسول و صفت معراج و محامد امیرعلی شیرنوائی است قصهٔ یوسف را با این ابیات ابتدا می کند:

لطف ازلی به هر که رو کرد　　　بخت از در و بام رو به او کرد

. . . .　　　. . . . .

قصه را با پند نامه‌ای خطاب به فرزند پنج‌سالهٔ خود بنام غیاث‌الدین محمد ختام می‌دهد و در اشاره به سن فرزند خود می گوید:

امروز که پنج کرده‌ای پر　　　در عقد ششم کشیده‌ای در

این بود به اجمال معرفی مثنوی یوسف و زلیخای مسعود قمی. نسخه‌ای که از این مثنوی، به‌دست‌آمده نسخه‌ای است به‌خط نستعلیق روشن و بر روی کاغذ نخودی به قطع رقعی از آن قرن یازدهم هجری. امید است صاحب همتی توفیق انتشار آن را بیابد.

دیاتسارون *

(ترجمهٔ هفتصد سالهٔ انجیلهای چهارگانه)

Diatessaron Persiano

یکی از ایرانشناسان ایتالیایی به نام **مسینا** .Giuseppe Messina s. j که در ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۱ میلادی به شهر «مسین» (Messine ـ شهری است در جزیرهٔ سیسیل) درگذشت در همین سال به چاپ کتابی کامیاب گردید که از نفایس آثار پارسی زبانان و در خور تعظیم است .

مسینا ازدست پروردگان خاورشناس نامدار و دانشمند آلمانی ، مارکوارت Markwart (متوفی به سال ۱۹۳۰) بود. وی پاره ای از آثارمارکوارت را به‌چاپ رسانید که از آن جمله است کتابهای :

1– Das erste Kapitel der Gâpâ Ushtavati (Jasna 34). Romae' 1930.

2– A Catalogue of the Provincial of Érânshahr. Romae, 1630.

از آثار خود مسینا آنچه چاپ شده اینست :

1– I Magie a Betlemme e una Predizionie di Zoroastro, 104. P. Romae, 1933.

2– Indizi di lirica ascetica e mistica Persiana, 53. P. Romae, 1938.

---

* ـ مجلهٔ یغما ـ جلد ۴ (۱۳۳۰) صفحات ۵۰۱ تا ۵۰۸ .

3_ Libro apocalittico Persiano Ayâtakâr - i Zamâspik, 156 P. Romae, 1939.

4_ Notizia su un Diatessaron Persiano tradotto dal siriaco. 128 P. (Tav. 1 - 11), Romae.1943.

5_ Diattessaron Persiavno. I - Intraduzione. II - Testo e Tra - duzione. Romae, 1941.

این پنجمین کتاب گرانقدر که از زیر دست او بیرون آمده واینک به دست ما پارسی زبانان افتاده است ترجمهٔ فارسی کهنی است ازانجیل‌های آمیختهٔ چهار گانه (Diatessaron) که آنها را به نامهای متی ، مرقس ، لوقا . یوحنا می‌شناسیم .

« انجیل » که به معنای نوید است از رایج ترین کتابهاست . کتابی است که به زبانهای مختلف جهان بارها ترجمه شده وازجمله چندین بار به زبان فارسی درآمده است. اکنون نسخه های خطی‌ازترجمه های گوناگون آن در کتابخانه‌های نامداری چون کتابخانه های دانشگاه کیمبریج ، دانشگاه ادنبورگ (۱) ، بریتیش‌ـ موزیم ، ملی پاریس و بودلیان و واتیکان وجز اینها (۲) بازمانده است .

انجیل در زبان فارسی گاه بسبب علاقه یا پیوندی که پادشاهان ایران به‌آن داشتند ترجمه می‌شد ، چنان که نادر شاه چون از هند بازگشت خواست تا انجیل را به فارسی برگردانند. چند تن ازارمنیها به دستیاری وهمکاری میرزا مهدی‌خان استرابادی این کار را به پایان بردند . چون آن ترجمه آماده شد به نادر تقدیم داشتند وآن را باحضور کشیشان مسیحی برای وی‌می‌خواندند. بیشتر تاریخ‌نویسان

۱ ـ درکتابخانهٔ ادنبورگ ترجمه‌ای از انجیل که مورخ ۸۵۴ است و چهار انجیل را در بر دارد موجود می‌باشد ، نگاه کنید به ص ۱۴۷ ازکتاب

A Descriptiue Catalogue of the Arabic and Persian Manus _ cripts in Edinburgh University library.

۲ ـ ازجمله انجیل فارسی کتابخانهٔ سلطنتی طهران بسیار گرانبها و واجد اهمیت است.

این گوشه از تاریخ را یادآور شده اند. (۱) اکنون نسخهٔ این ترجمه با گذشتن سه سده در کتابخانهٔ ملی پاریس نگاه‌داری می‌شود و ادگار بلوشه (Edgare Blochet ۱۸۷۰ ـ ۱۹۳۷ میلادی) (۲) در فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ مزبور از آن یاد کرده است. (۳) این نسخه ها تنها ترجمهٔ پنج کتاب نخست از عهد جدید را که در نزد اروپائیان به Peutateuque مشهورست شامل است.

***

از مطلب خود دور ماندم. کتاب مورد سخن، درنگاه نخست، برای خواننده کتابی بجز انجیل می‌نماید. زیرا آنرا همسان با ترجمهٔ معمولی انجیل نمی‌یابد. امااین کتاب همان چهار انجیل است با این تفاوت محسوس که مطالبش‌درهم‌آمیخته شده‌است. این آمیختگی نخستین‌بار بوسیلهٔ مردی بنام تاسیان (۴) (درانگلیسی Tation ، درفرانسوی Tatien و در لاتین Tatianus و در عربی طاطیانوس)پدید آمد. او که از مردم بین‌النهرین بود ودر حدود سال ۱۲۰ میلادی متولد شد چهار انجیل را به‌یکدیگر در آمیخت و از مجموع آنها سرگذشتگی برای مسیح پدید

۱ ـ نگاه کنید به تواریخی که در بارهٔ زندگانی و جنگهای نادر نوشته شده است. عبدالکریم نامی که همراه سپاه نادر از هند به ایران آمد، در یادداشت های خود می‌نویسد: « نادر، میرزا مهدی اصفهانی را (که استرابادی درست است) امر داد که به جهودان و نصرانیان مراجعه کرده ترجمهٔ فارسی این کتب (توراة و انجیل) را به‌دست آورد. میرزا مهدی فوراً بکار پرداخته روز و شب مشغول انجام مأموریت مزبور گشت. بالنتیجه دیدم با هفت نفرعالم متبحر در این کتب به قزوین باز آمد وترجمهٔ کاملی از کتب مزبوره تهیه‌کرده شخصاً به شاه تقدیم داشت. » یادداشتهای عبدالکریم از فارسی به فرانسه ترجمه شده است. آقای محمود هدایت‌آنرا از فرانسه به فارسی درآورده. چاپ طهران، ۱۳۲۲ شمسی.

۲ ـ مرحوم محمد قزوینی سرگذشت زندگانی او را در مجلهٔ یادگار سال دوم شمارهٔ ۱۰ نوشته است.

۳ـ نگاه کنید به
Catalogue des Manuscrits , Vol. IV, Paris 1934 , p. 166.

4 _ Webster,s Biographical Dictionnary .

آورد و نام آنرا «دیاتسارون» نهاد .

دیاتسارون کلمه‌ای یونانی واز«دیا»و«تسارون» ترکیب شده‌است. معنای جزء اول کلمه«با» و«در»می باشد. جزء دوم هم شمارهٔ چهار است. این کلمهٔ مرکب‌را دردارو- سازی اصطلاحاً به‌داروهای مرکب چهارتائی گفته‌اند ، مانند تریاك دیاتسارون (Theriaque Diatessaron) و در لغت «النجاری‌بک» به‌معجون‌چهارگانه‌ترجمه شده است (۱) .

تاسیان چهار انجیل را درهم ریخت و مواضیع آنها را طبق تقدم و تأخر تاریخی سرگذشتها و سخنان مرتب ساخت و برای کتاب خود عنوان «دیاتسارون» اختیار کرد .

این کار به اساس انجیل‌های چهارگانه خدشه‌ای وارد نیاورد . تاسیان تنها آیه‌ها و فصل‌ها را بروجهی‌ترتیب‌داد که کتاب حاصل‌ازآن چون یك کتاب گردید.

تاسیان از نظر عقیدهٔ فلسفی در ابتدا پیروی از افلاطون می کرد . همیشه آرزو داشت که به اصول عقاید و مبانی ادیان مختلف جهان‌آشنا شود. از این‌روی به جهان گشتن آغاز کرد. چندی در شهر رم زیست .دیری نپائید که به‌سوی شرق سفری شد . وی در پایان عمر افکار خاصی ابراز می‌داشت که نیمی از آن مبتنی بر اصول آئین مسیحیت و نیمی متخذ از عقاید فلسفی افلاطون بود . او به دو پروردگار (خدای‌نیکی‌ها و خدای‌بدیها) قائل بود . از این نکته شاید بتوانیم گفت که مذهب زردشت را هم پژوهش کرده بود . به پیروان او در تاریخ مسیحیت Encratites گفته‌اند . (۲)

۱ ــ قاموس فرنساوی و عربی تألیف محمد النجاری بك ، اسکندریه ، ۱۹۰۳ ، جلد اول ــ برای معنی لغوی این واژه به فرهنگ‌های بزرگ اروپائی نگاه شود . در عربی دیاطاسارون نویسند .

۲ــ نگاه کنید به Histoire du Christianisme ,par Dom Charles Poulet, Paris, 1932, Vol. I. P. 80.

تاسیان ، «دیاتسارون» را به زبان سریانی گرد آورد . افسوس که اینك اصل آن بدست نیست . این کتاب بعدها بزبان عربی هم ترجمه شد (۱) . مترجم عربی آن دانشمند وطبیب بزرگ‌ابوالفرج ابن‌الطیب (معاصر ابن‌سینا)است. نویسندگان عرب چون ابن ابی اصیبعه نوشته‌اند که وی انجیل را شرح کرد . در حالیکه ابن‌الطیب گرد آوردهٔ تاسیان را هم بعربی در آورد (۲) . شاید این اشتباه ازاینجا ناشی است که تاسیان در برخی از جاها تفسیری بر مطلب انجیل می‌آورد.

* * *

ترجمهٔ فارسی «دیاتسارون» که بوسیلهٔ مسینا بچاپ رسیده بسبك منشآت دوران مغول و بازماندهٔ همان هنگام است. از اینروی و از جهات دیگر این کتاب واجد مزایای بسیار و یادآور گذشتهٔ مسیحیت در ایران می‌باشد .

نسخهٔ خطی این ترجمه در کتابخانهٔ Palatinae Biblioth eca Meiiceoe Latlrentinanae et درشهرفلورانس (ازشهرهای‌ایتالیا) محفوظ است. این نسخه به قطع ۲۵ X ۱۸ سانتیمتر است . صفحات‌آن با شمارهٔ «ب» (۲)آغاز می‌گردد و به «قکط» (۱۲۹)پایان می‌پذیرد .

مسینا ازآن پس که بوجود این نسخه آگاه شد به‌مطالعهٔ دقیق آن پرداخت وحاصل مطالعات خود را به صورت کتابی درسال ۱۹۴۳ درشهررم‌بچاپ‌رسانید.(۳)

---

۱ ــ نگاه کنید به کلمهٔ Syrian Christians در Encyclopaedia of Religion and Ethics - Hastings, vol XII, p. 171.

۲ ــ در بارهٔ ابن الطیب نگاه کنید به عیون الانباء فی طبقات الاطباء جزء اول . در لغت نامهٔ دهخدا هم شرحی درچگونگی حال اوهست. آقای دهخدا وی را تنها مترجم تورات شمرده اند . او راکتاب هائی چند در بارهٔ مسیحیت هست . نگاه کنید به «المخطوطات‌العربیه لمکتبة النصرانیة » تألیف الاب لویس شیخو الیسوعی، بیروت ۱۹۲۴ ص ۲۲ ــ ۲۳ .

۴ــ Notizia su un Diatessaron Persiano tradotto dal siracio.

سپس بچاپ متن فارسی و ترجمهٔ ایتالیائی آن اهتمام کرد و گمانم اینست که پیش از پایان یافتن چاپ کتاب از جهان درگذشت. این کتاب بجز سر آغاز کوتاه مشتمل بردو بخش است : ۱ ـ مقدمه ۲ ـ متن فارسی و ترجمهٔ ایتالیائی.

مسینا در مقدمه به مسائل مختلفی می‌پردازد که هریک از آنها در حد خود از برای روشن شدن موضوع کتاب و علت ترجمه و زمان آن و متن سریانی و مطابقهٔ ترجمهٔ فارسی با متن سریانی و عبری‌انجیل و نکات دیگر بسیار سودمند و درخور توجه تواند بود. کتاب در شهر «رم» بازیبائی تمام بچاپ رسیده و اگر از اغلاط چاپی که گاه‌بگاه در متن فارسی دیده میشود (و آنها بسیار ناچیز است) چشم بپوشیم از جمله کتابهای خوش چاپی است که بزبان فارسی در اروپا بچاپ رسیده است. مسینا عکس یک صفحه از نسخهٔ خطی و مینیاتوری از فراهم آورندگان چهار انجیل را که در نسخهٔ خطی موجود است بر ابتدای کتاب افزوده است. مقدمهٔ مسینا در ۶۴ صحیفه و متن و ترجمهٔ چهارانجیل در۳۸۹ صفحه میباشد. در پایان جدول راهنمائی برای پیدا کردن آیه‌ها اضافه گردیده که بسیار مفید و نافع است.

دیاتسارون پارسی از روی نسخه‌ای بچاپ رسیده که کاتب بدین عبارت آنرا پایان داده است :

« تمام شد انجیل مقدّس مطهر معظم روز دوشنبه بیست و یکم تشرین الاخر از تاریخ ابونا آدم برشش هزار ونهصدو هفتاد و سه سال ، از تاریخ اسکندر یونانی بر یکهزار و هشت‌صدو پنجاه ونه سال ، و از ولادت مسیح بر یکهزار و پنج صد و پنجاه سال ، و از بالارفتن مسیح بر آسمان سال بر یکهزار و پانصد و هجده سال، و از تاریخ هجرة روز دوشنبه هشتم‌ماه شوال‌المبارک سنهٔ تسعمائه اربع وخمسون بر دست کمترین بندهٔ بندگان و گناهکار و حقیر و عاجزترین خلایق عالم و

و عالمیان قس ابراهیم بن‌شماس عبدالله‌الحصنکیفی المسیحی السریانی الیعقوبی بحصنکیف‌المحروسة.» (۱)

دیاتسارون در هنگام پادشاهی ایلخانان در ایران از سریانی بفارسی ترجمه شد . سبب ترجمهٔ دیاتسارون و رواج آن در بخشی از ایران بدین مناسبت بود که مسیحیان در دوره‌ای از پادشاهی مغولها به‌آسودگی و آسایش میزیستند و مذهب آنان مورد احترام و علاقهٔ پاره‌ای از سلاطین مغولی بود . چنانکه هلاکو که همسرش زنی‌ترسا بود بامسیحیان‌بسیار خوشرفتاری میکرد. گذشته از این سلاطین مغول ایران بادربار پاپ‌ارتباطداشتندوگاه‌تحت تأثیر مسیحیت واقع گردیدند ،(۲) از اینروی روز بروز بر اهمیت کلیسای شرق افزوده میگشت و مسیحیت در ایران بسط بیشتر میبافت و در بسیارجاها دیرها ونمازگاههای چند بر پا میشد .چنانکه دیرهای سرجوس (سرکیس) وباکوس درنیشابور ، ودیرهای سناباد (مشهد فعلی) و طوس نموداری از آنهاست . (۳)

امادوران گسترش و بسط مسیحیت در شمال و شمال خاوری ایران که از هنگام پادشاهی‌مغولها آغاز شده بود دیری نپائید. چه از هنگامیکه غازان‌خان از

---

۱) حصن‌کیف یا حصن‌کیفا (= کیبا) جائی است باذژی بلند و نامدار درسوی خاوری دجله ، میان آمد و میافارقین (المسالك و الممالك اصطخری ـ لیدن ، ۱۹۲۷ ص ۷۶) . درآنجا نمازگاههای چندی ازمسیحیان بود (احسن‌التقاسیم فی معرفةالاقالیم مقدسی ـ لیدن ص ۱۹۶) . منسوبین بآنجا راحصنکیفی یا حصکفی میگویند. به معجم البلدان یاقوت جلد دوم چاپ لایپزیك ۱۹۲۴ نیز نگاه شود .

۲) دربارهٔ آغاز ارتباط پادشاهان‌مغولی ایران بادربار پاپ نگاه‌کنید به :

J. Richard : Le début des relations entre Papauté et les Mongols de Perse. *Journal Asiatique*, 1949 , 77. 291 — 297

و نیز نگاه کنید به تاریخ مغول(عباس‌اقبال) ، تاریخ‌کلیسای قدیم در روم و ایران وتواریخ مربوط به مغول .

۳) نگاه کنید به مقدمهٔ مسینا از کتاب مورد سخن، ص ۱۹ .

مسیّحت روی گرداند و باسلام گرایید شادی و آسایش از مسیحیان روی نهفت. تعصّب غازان‌خان بجائی رسید که کلیساها و کنیسه های مسیحیان و یهـودیان را بسوزانید. آخرین اثری که‌ازمسیحیت در خراسان میتوانیم یافت وجود اسقفی در در شهرّطوس بسال ۱۲۷۹ میلادی است. (۱)

باری، منطقه‌ای که ترجمهٔ دیاتسارون در آنجا رواج یافت بیشتر سرزمین های مازندران وبخشی از خراسان بود. مناطق مذکورسرزمینهائی است که بسیاری از مسیحیان (نسطوریها و ارامنه) برهنمائی وترغیب‌مغولها بآنجا کـوچ کردند. چون این کوچ کردگان به‌زبان پارسی آشنا شدندو درضمن بخواندن کتاب دینی خود مشتاق بودند مردی که نامش بر مـا معلـوم نیست بترجمهٔ دیـاتسارون همّت گماشت. پس این ترجمهٔ فارسی بوجود آمد و در میان آنها رایج گشت.

مسینا با تحقیقاتی کهدر بارهٔ زمان‌ترجمهٔدیاتسارون کرده این نتیجه برایش حاصل آمده است که‌ترجمهٔ کتاب دیاتسارون بازمانده‌از سالهای میان ۱۲۲۳ میلادی و پیش از به‌پایان رسیدن قرن سیزدهم است.

متن دیاتسارون با این چندسطر آغاز میشود: «آغاز ـ کتاب‌الانجیل‌المعظم مجموع ازچهار سر انجیل علی‌التوالی بی تکریر، چنانک یک لفظ‌فرو گذاشته‌نشد از چهار انجیلی الا همه دراین کتاب ضبط شده، معین ومبین نبشته شد. خدایش بیامرزاد آن خواننده راچون بخواند نویسندهٔ عاجـز مسکین را بخدا بیامرزی یاد آرد. آمین. آمین. آمین.»

فراهم آورندهٔ دیاتسارون کتاب را درچهار باب گردآورده است. این چهار باب به‌ترتیب به هفتاد ویک‌فصل (ص ۴ ـ ۶۹)، شصت‌و یک فصل (ص ۶۹ ـ ۱۹۰)، شصت‌فصل (ص ۱۹۰ ـ ۲۸۲) وپنجاه‌وهشت فصل (۲۸۲ ـ ۳۷۹) پخش میشود وهریک

۱ـ نگاه کند به مقدمهٔ مسینا ازکتاب مورد سخن ص، ۱۹

از بخش‌ها با عنوانی مشخص است و از اینراه خواننده میتواند موضوع هریک از بخشها را پیش از خواندن دریابد. ضمناً برای اینکه بتوان دریافت که هریک از آیه‌ها از کدام انجیل گرفته شده است با یکی از حروف سـ ی ـ م ـ ل (که نشانه ازبرای مرقس، یوحنا، متی ولوقاست) آغاز میگردد. شماره آیه‌ها همان شماره‌هایی است که در انجیل‌های چارگانه بکاررفته است.

من از آغاز تا پایان دیاتسارون را خواندم و از میان آن پـاره‌ای لغات و اصطلاحات اصیل و کهن که اینك مهجور شده است استخراج کردم. سپس ترجمهٔ برخی ازجملات را با ترجمهٔ فارسی رایج انجیل (چاپ ۱۹۲۵ لندن) تطبیق دادم و موارد دوگونگی و اختلافی را که دیده‌ام در اینجا می‌آورم.

واژه‌های دور افتاده باموارد استعمال آنها

گوشتنمد = جسد، پیکر، بدن، جسم. ص ۶ ـ ۳۲ ـ ۱۳۲ (و کلمه گوشتمند شد)

جان اك = روح‌القدس، و در بسیاری از صفحه ها.

کوچك = طفل. ص۱۴ ـ ۱۰۰ (و شدهشتم روز که کوچك راختنه کنند)

آغاریدن = خیس کردن. ص ۳۱۶

رگوی = پارچهٔ کهنه و پاره. ص۱۸ ـ ۵۲

خسبیدن آتش = خاموش شدن و پایان گرفتن آتش. ص ۳۴

شادناك = شادمان. ص ۸ ـ ۱۲ ـ ۱۴ ـ ۶۰ ـ ۱۰۸

تندیدن = تندی کردن. ص ۱۴۸ ـ ۱۵۶

کشتگر = کشاورز، برزگر. ص ۲۱۲

چاشتگاه = ظهر

شله = خاکروبه‌دان

رز = مطلق باغ . ص ۲۵۶ و غیره

رزبان = باغبان

نشستگاه = محل نشستن ، نشیمن . ص ۲۹۲

شستگاه = جایگاه شستشو ، مغسل. ۸۴

پروازی بازی کردن = رقص کردن . ص ۹۶

دلمانده = غذا زده .ص۱۰۱ (چون دست ناشسته درخوان نهاد همه یهودیان و معتزله و زنادقه بدین سبب دلمانده شدند) .

شفنین = فاخته (مرغی است) .

خواندگان = مدعوین ، دعوت شدگان . ص ۲۶۰

تسباندن = له کردن . ص ۲۱۲ (چیزی افتاد میان تلو وخار آنرا بتسباند ل ۸ ، ۷)

مرغ هوائی = پرنده . ص ۲۱۸

درکاویدن = مباحثه کردن . ص ۱۲۴

گرفت گرفتن = ایراد وبهانه گرفتن .ص ۱۱۴ (و بروی گرفت گیرند)

دژمناك = خشمگین . ص ۱۳۲ و ۱۹۴

سایگاه = سایبان . ص ۱۳۴ و ۳۰۲

خراسیا = آسیائی که باستور گردد . ص ۱۴۰

درونده = دروگر . ص ۱۶۰

چوب ایمد = وسیلهٔ شخم زدن . ص ۱۶۲ (بروزن ابجد ، رجوع کنید به برهان قاطع)

خندنده = خندان ، کسی که میخندند .

درخت ستون = درخت قطور . ص ۷۶

نمازگاه = کنیسه . ص ۸۸

شگفت = معجزه . ص ۸۸ وموارد دیگر

تب‌گرفتن = تب کردن .ص ۸۸

برداشتگان = کسانیکه حامل چیزی باشند . ص ۹۰ (در اینجا برداشته دراسم فاعل بکار آمده است)

شورنده = تعمید دهنده . ص ۹۰

ماکی = مرغ . ص ۲۷۰

لخشنده = کنده‌شد ، سست شده. ص ۲۷۲ ـ ۲۷۴

سیلگاه = معبر سیل . ص ۳۳۴

سنگ پرتاو = مسافتی که سنگ پرتاب میشود .(ل ۲۲ . ۴۱)

دوختمان = مانند ساختمان .ص ۳۵۴ (جبهٔ اوبود نادوخته همچنان جبهٔ بافتهٔ بی دوختمان)

دولبند = سرپوش(کلاه) ص ۳۶۶، مرحوم ذکاءالملک‌فروغی معتقد بوده که چون «دول» معنی سر نمی‌دهد باید این‌کلمه دوربند باشد

تاریکان = بهنگام تاریکی . ص ۳۶۴ (مانند بامدادان و جز آن)

داورستان = مرکزقضا . (در ترجمهٔ جدید دارالوکاله آمده‌است . مرقس ۱۵ ، ۱۶)

پاره‌ای ملاحظات

واژه‌های زبان ، گنجشك ، سفارش ، پرتاب ، دربان ، خفه و جزاینها در این کتاب بصورت : زفان ، بنجشك ، سپارش ، پرتاو ، دروان و خبه دیده میشود.

جمع بر جمع چون معجزاتها (ص ۲۰۴) که در سده‌های نخستین در زبـان

فارسی رایج بوده در این کتاب هست . این خود دلیلی دیگر ست بر کهن بودن نثر آن و نزدیك بودن سبك نگارش آن به متن‌های آغازین .

بهرهٔ بسیار سودمندی که‌از این متن چهار انجیل حاصل است طرز استعمال نامهای خاص و پاره‌ای از اصطلاحات مربوط به مذهب مسیح است مانند :

صفا = پطرس در ترجمهٔ کنونی .

نویسندگان = فقها ، این کلمه در بسیاری از صفحات دیده میشود .

حنیفی = خارجی .

معتزله = فریسیان در ترجمهٔ کنونی (فرقه‌ای ازیهودیان که کناره گیر بودند) ، در بسیاری از جاها .

سودخور = باجگیر .

تومان در ص ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۲۶ . در ترجمهٔ کنونی در موارد مختلف دینار و قنطار آمده است . نمیدانم که دراصل سریانی چه بوده است .

مسینا تا جائی که من بآن بر خوردم پاره‌ای از کلمات را نخوانده . بعضی راهم نادرست خوانده است مانند: «موسی گفت عزیز بدارمادرت وپدرت راو هر ك بدر و مادر بر بحلد(؟)» (ص ۱۱۲) و «الاآنکه از آسمان بربرآمد» (ص ۱۷۲) که در جملهٔ اول «برنجاند» و درجملهٔ دوم «بزیر» درست است . مسینا ناگریز آنها را مکتوب درنسخه باز گذارده است .

مترجم دیاتسارون از واژه‌های مهجور عربی دراین‌ترجمه گاه‌بگاه می‌آورد مانند کلمهٔ «زوان» که گیاهی است تلخ و گاه کشنده ولی همانند گندم ، که در کشتزار گندم میروید و آنرا «دوسر» یا«کرکاس» گویند (درنسخهٔ‌چاپی به‌صورت زیوان است) . (۱)

---

(۱) برای اطلاع به واژهٔ «زوان» نگاه‌کنید به‌قاموس‌کتاب مقدس . بیروت ۱۹۲۸ زیرواژهٔ کرکاس و نیز به فرهنگهای فارسی مانند برهان قاطع و رشیدی.

تطبیق ترجمهٔ کهن با ترجمهٔ کنونی (۱)

ترجمهٔ کهن دیاتسارون (چاپ مسینا)

و شادناک شد جان من به‌خدای زندگانی دهندهٔ من، ص ۱۲ (ل ۱ـ ۷۹)

تاروشنائی دهد تاریک نشستگان‌را و آنان که درستمگاه مرگ‌کند نشسته ،تا استوار سازی پایهای ما در راه .ص ۱۶ (ل ۱ ـ ۷۹)

ملک ملکان مجوس آمده‌اند از مشرق یعنی زمین پارس از آوه و ساوه تا بیت‌المقدس .ص ۲۲ (م ۱ـ۲)

و هر گوشتمند بنگرد عظمت خدا . ص ۳۲(م ۳ ـ۴)

سرهنگان‌او را می پرسیدند مانیز چه کنیم ، با ایشان گفت با کسی مکاوید و بر کسی بهانـه وزحمت منهید، روزی شما می‌رسد بـدان خرسند باشید . ص ۳۴ (ل ۳ ـ ۱۴)

آمدم که آتش اندازم در زمین و می‌خواستم که از اول در پیچدو شستگاه دارم که بشورم. ولیکن بسیـار می شکیبم در درد تـا تمـام شود . ص ۷۴ (ل ۱۲ ـ ۴۹ و ۵۰)

آمد یک بیوه زن مسکینی‌درویش‌ودو گروهه ریسمان‌انداخت. (س۱۲ـ۴۲)

نتواند کسی اندر رود در خانهٔ پهلوان ورخت خانهٔ او تاراج کند . ص ۲۰۰ (س ـ۳۲۷)

عیسی بدو گفت کسی نتواند دست خود بر چوب ایمد بنهد و از پس خـود نگاه کند وملکوت خدا را نشاید . ص ۱۶۲ (ل ۹ـ ۶۲) .

---

(۱) نشانه‌ها : ل= لوقا ، س= مرقس ، ی= یوحنا ، م= متی ، شمارهٔ نخست‌اشاره به باب و شمارهٔ دوم اشاره به آیه است .

ترجمهٔ نو ازکتاب مقدس (چاپ ۱۹۲۵ لندن)

و روح من برهانندهٔ من ـ خدا ـ بوجد آمد .

تا ساکنان‌درظلمت وظل موت‌رانور دهدو پایهای‌مارا بطریق سلامتی‌هدایت نماید .

ناگاه مجوس چند از مشرق به اورشلیم آمده (ترجمهٔ انگلیسی هم همین سان است)

و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید .

سپاهیان نیز از او پرسیده گفتند ما چه‌کنیم؟ بایشان گفت بر کسی ظلم مکنید وبرهیچکس افترا نزنیدو به مواجب خود اکتفا کنید.

من آمدم تا آتشی در گرفته است . اما مرا تعمیدیست که بیابم و چه بسیار درتنگی هستم تا وقتی که‌آن به سر آید .

آنگاه پیرزنی فقیر آمده دو فلس که یك‌ربع باشد انداخت .

وهیچ کس نمیتواند بخانهٔمرد زور آور آمده اسباب او را غارت نماید .

عیسی وی‌را گفت کسی که‌دست‌را بشخم‌زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند شایستهٔ ملکوت خدا نمیباشد .

اینك مقاله را با این‌سه آیهٔ دلپذیر و پندآموز از این ترجمهٔ کهن بپایان می‌آورم :

وای بر شما ای توانگران که مزد خود ستدید ،
وای بر شما ای سیران که گرسنه خواهید شدن ،
وای بر شما ای خندندگان که بگریید و اندوهناك شوید .

«خردنامه» و اسکندر مخلوق جامی*

از طرف وزارت مطبوعات افغانستان به مناسبت پانصد و پنجاهمین سال تولد نورالدین عبدالرحمن جامی مجلس بزرگداشتی در کابل از اول تا سوم آذر با حضور عده‌ای از دانشمندان افغانستان و نمایندگان دیگر تشکیل گردید. از طرف دانشگاه تهران در آن مجمع شرکت کردم و در جلسهٔ افتتاحی پیامی به نام فضلای ایران و درجلسهٔ سوم خطابه‌ای در بارهٔ خردنامهٔ جامی خواندم.

* * *

بدواً از اجازتی که به مناسبت حصول تشرف در این مجلس شریف از طرف جامعهٔ دانشمندان گرانقدر افغانستان به من داده شده است اظهار تشکر قلبی می‌کنم. درود و سپاس فضلای ایران و مخصوصاً دانشگاه تهران را به شما هم زبانان ارجمند به عرض می‌رسانم که چنین محضرفیض بخش‌وعالمانه را برای بزرگداشت یکی‌از ستارگان فروزان قدر اول آسمان پهناور قلمرو زبان‌فارسی یعنی نورالدین عبدالرحمن جامی که خاکجایش شهر بهشت مثال هرات است با چنین عزواحترام تشکیل فرمودید و یاد یکی از بالیدگان تمدن درخشان اسلامی و سرایندگان فرهنگ‌مشترک را دردلهای مردم عارف با چنین کوشش استوار،جاوید داشته‌اید.

بحث در احوال و آثار جامی و تحقیق در معانی وافکار شاعر توسط محققان

---

* ــ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، شمارهٔ دوم سال دوازدهم (۱۳۴۳).

زبان فارسی ، چه پیش شما و چه نزد ما ، در حد مطلوب پیشرفت داشته است . ایران شناسان فرنگ هم در این باب خدمتها کرده‌اند . بخصوص چند کتاب تازه و رسالهٔ ممتع که به مناسبت احتفال پانصد و پنجاهمین سال ولادت جامی از طرف دانشمندان سرشناس و بلند نام افغانستان نشر شده است جمله متضمن بر اطلاعات بدیع و تحقیقات تازه‌ای است که ره آورد سفرم به دوستان ایرانی یعنی شیفتگان جامی خواهد بود .

خدمات جامی به زبان وادب فارسی، علی‌الخصوص کوششی که درشرح افکار عرفانی و احوال عارفان نموده است در خور تجلیل بسیار و برای ما میراث بزرگ و ارزنده‌ایست که باید به دقت مورد تنقیح و تجسس قرار گیرد. باید و آثار متعدد وی چنانکه درخورست صورت طبع پذیرد .

دانشگاه تهران و فضلای ایران نیز در این خدمت سهم بزرگ دارند . در احوال آن سخنور نامی جامع ترین تحقیقات را استاد دانشگاه تهران ، علی اصغر حکمت انتشار داده است . اخیراً هم رسالهٔ نفیس لوامع و شرح لامیهٔ ابن فارض او انتشار یافته است .

متن خطابه

سه نیمه روزست که سخنوران این مجلس ظریف کام لطیف حضار را از جام طرائف افکارجامی شیرین کرده‌اند. ناگزیر برای من دشواراست که نکتهٔناگفته‌ای به عرض برسانم .

یکی ازافسانه‌ها ومضامین بدیع که ازراه اساطیروتاریخ‌به‌ادبیات‌سایه گستر و دلاویز فارسی وارد شده و منشاء بروز آثار متعدد به دست سخنسرایان بزرگ این زبان هزار ساله بوده است شرح جهانگیری اسکندر مقدونی و بیان خرق اعمال و

غرابت اسفار و انتساب افکار عجیب بدان مردی است که او را گاهی مقدونی (یونانی) و گاه رومی (البته بهمان مفهوم) دانسته‌ایم .

جامی هم یکی ازسخنوران تیز تک و بلند فکرماست که این قصه را دستاویز بیان عقاید خود ، یعنی یک سلسله از افکار عرفانی ، قرار داده است . من بنده در این مجال کوتاه می کوشم که به اجمال تمام اثر فخیم و نافذ او را معرفی کنم .

اساساً اخبار اسکندر پرداختهٔ بیان مردی بوده است به نام کالیستنس که در سفر هند همگام اسکندر بود . و در همان مرحله به زندان صاحب نعمت خود در افتادو در گذشت . و کتاب مفردی هم که او در اخبار اسکندر مدون ساخته بود بااو از میان رفت .

سپس در قرن دوم میلادی مردی از مردم وادی نیل که نامش بر ما مجهول است کتابی قصه‌وار،چنانکه ازافسانه وغرابت خالی‌نیست، در بارهٔ اسکندر بپرداخت . این همان داستان تاریخ گونه‌ای است که میان ملل گوناگون به نام « کالیستنس دروغین » (Pseudo – Calisthenes) (بمناسبت آنکه کالیستنس راستین کتابی دربارهٔ اسکندر نوشته بود) شهرت دارد. جمیع روایات موجود از حدیث اسکندر اعم از عبری و عربی و فارسی و ارمنی ویونانی و جمله زبانهای اروپائی(که میان ملل مختلف رایج است) بر گردانده شده ، بر گزیده از قصهٔ نوپرداختهٔ کالیستنس دروغین است .

اسکندردرمآثر تاریخی‌وادبی‌زبان‌پارسی‌مردی است‌چند چهره. گاهی پیامبر گونه است ، بمانند صورتی که از او در قصص‌الانبیا و در گوشه‌ای از اسکندرنامهٔ نظامی می‌بینیم و این وجه متأثر و مأخوذ از منابع دینی است . گاه خردمندی فیلسوف مشرب و جهاندیده وطالب افکار روحانی وعقاید عرفانی است بمانند صورتی که نظامی از او در گوشهٔ دیگر خمسه یعنی در «اقبال نامه» تصویر کرده است ،یا

آنچه در رسائل موسوم به وصایای اسکندر و جوابهای ارسطو می‌یابیم و جامی هم در همین زمینه ومیدان گام نهاده است . بالاخره اسکندر زمانی جهانگیر ولشکر شکن است آنچنانکه در شاهنامه و کتب تاریخی چون مجمل‌التواریخ و دیگر متون او را می‌شناسیم .

مأخذ فردوسی و نظامی و امیرخسرو و پس از آنها جامی و دیگر شاعرانی که بدین‌مضمون کهن پرداخته‌اند ترجمه‌های دگرگون شده از روایات «کالیستنس دروغین » بوده است .

جامی یکی از مثنویهای هفت اورنگ (سبعه) را به نام «خردنامهٔ اسکندری » به بحرمتقارب مثمن‌سرود ـ که‌آن را به نام « اسکندرنامه » هم خوانده‌اند.اما نامی که شاعرخود بدان داده « خردنامه » است .

میان اسکندرنامهٔ نظامی که از دوپاره بنامهای شرف‌نامه واقبال‌نامه ترکیب یافته است با خردنامهٔ جامی تفاوت اندک نیست . جامی اگردر اقبال‌نامه با نظامی همسخنی‌ویکنواختی‌دارداما وجودافتراق‌میان‌شرفنامه وخردنامه نیک روشن‌است .

جامی خود در مقدمهٔ خردنامه می‌فرماید که پس از آزمایش طبع در میدان غزل به اقتفای دو سخنمرد بزرگ ، یعنی نظامی و خسرو یکی از منظومه های خود را به اسکندر مخصوص می‌سازد .

چو زین چار شد طبع من کامیاب — کنون آورم رو به پنجم کتاب

به یك سلك خواهم چو گوهر کشید — **خردنامه ها** کز سکندر رسید

خردنامه ز آن اختیار من است — که افسانه خوانی نه کارمن است

همین جاست که جامی خود به اختلاف اساسی و اصلی کتاب خود با دیگر آثاری که در زبان فارسی داریم اشاره می کند . نکته این جاست که جامی خود را افسانه سرا نمی‌داند . بجای قصه خوانی بحث از **خرد و خردنامه** نویسی را در

خور خود می‌شمارد . درحالی که نظامی را درشرفنامه، مقصود وغایت داستانسرائی بوده است ، آنهم داستان حماسی و عشقی یعنی نزدیك به آن صورتی که در روایات کالیستنس دروغین هست و در روایت فارسی آن همچون اسکندرنامهٔ منثوری که ظاهراً از آثار قرن ششم هجری استدیده میشود .

اهل بصیرت نیك میدانند که قدما عده‌ای از کتب فلسفی و اخلاقی را که متضمن بر درر افکارفیلسوفان بوده است به خردنامه واسمائی نظیر آن می‌نامیده‌اند و مانمونه‌های برازنده از آنها در دست داریم چون جاودان خرد ابن مسکویه .

جامی در اثرخود قاصد بوده است که مسمی را با اسم تطابق دهد واگرچه درخردنامه تصوف اسلامی مطمع نظراوست ، افکارو عقاید بیان شده از زبان فلاسفهٔ یونانی بیان میشود ، شبیه به اشکالی که در کتب اصیل فلسفی چون السعادة و الاسعاد و مختارالحکم و جز اینها نقل شده است . (۲)

بحث از خردنامه در حقیقت متضمن بر دو وجه خواهد بود . یکی جریان داستان که قالب گفتاراست. وجه دیگر بیان عقاید عرفانی‌وفلسفی‌است که درحقیقت مضمون و مغز سخن است و اوبرای تبیین کامل و توضیح وافی تمثیلات و حکایات وابسته را بداستان اصلی الحاق کرده است . پس بطور کلی قصهٔ اسکندر دستاویز

---

۱ ــ چاپ من بنده ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، ۱۳۴۳ .

۲ ــ این نوع عقاید منسوب به اسکندر در خلال مکتوبات و رسائل منسوب به و خطاب به ارسطو مندرج است . نگاه‌کنید به مقدمه‌های عبدالرحمن بدوی برمختارالحکم و سرالاسرار و یادداشتهای استاد مینوی در خصوص رسائل ارسطو و غیرها (مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ج ۸ س ۳ ص۱۹ ببعد) و نیز نگاه کنید به سلسله مقالات عبدالرحمن بدوی بعنوان مخطوطات ارسطو فی‌العربیة ، مجلة المخطوطات العربیة ج ۱ س ۲ (۱۹۵۵) و ج۲ س ۱ ۱۹۵۵، و ج ۵ س ۱ (۱۹۵۹) و به‌مقالهٔ :

Bielawski, Josef. = Lettre d' Aristote à Alexandre le Grand en version arabe. *Rocznik Orientalistycznx* 28 (1964) : 7 - 34.

خاص برای توجیه خرد آن هم خرد عرفانی است. درهمین منظومه است که جامی ابیات ساقی‌نامه و مطرب نامهٔ خود را در انتهای قصص وابسته جهت تأکید وتصریح به لزوم انصراف ازدنیای ظاهری ومادی گنجانیده است. چون هدف جامی داستان پردازی نیست ناگزیرچنانکه باید توالی وتسلسل قصه رعایت نمی‌شود. گوئی‌اصلا به استخوان بندی قصه توجهی ندارد. بدان حد که سراسر حدیث دراز اسکندر و جنگها و جهانگردیهای او را درچند بیت تلخیص کرده است.

جامی می‌گوید که بنابه‌روایت تاریخهای کهن‌خداوند درپیرانه‌سر به‌فیلقوس (=فیلیپ) پادشاه یونان پسری داد که اورا به هفت سالگی‌صاحب عهد خود ساخت،

فرستاد پیش ارسطالسش — که گردد ز **نابخردی** حارسش

ارسطالس به پیروراندن اندیشه و راهبری خرد اسکندر پرداخت تانیك ببالید و با ذهنی روشن از همسالان به هرفن درگذشت و ازعلوم طبیعی و یزدان شناسی و ریاضی و علوم یونانیان بهره‌ور شد. پس چون بازوی عمر فیلقوس سستی گرفت و آفتاب دولتش به لب بام رسید به ارسطو پیغام فرستاد تا بااسکندر به درگاه آید. چون به خدمت درآمدند، فیلقوس گفت تا حکیمان اسکندر را به آزمودن گرفتند و بمشکلات فنون اورا بیازمودند. فیلقوس چون بر کمال تربیت فرزند وقوف یافت اورنگ و تاج شاهی بدو سپرد و ارسطو را که گنج حکمت بود بفرمود تا **خردنامه‌ای** ازبهر فرزندش بپردازد. پس ارسطو به نگارش **خرد نامه** پرداخت. چون آن طرفه نامه به پایان رسید دل فیلقوس ازغم آزادشد.

بر آمد ز وی همره جان دمی — وز آن دم به خون غرقه شد عالمی

چون فیلقوس بمرد اسکندر بر تخت پادشاهی بر آمد. صلادرافکند که من بر کسی پایهٔ برترندارم و در سر خیال سروری نمی‌پرورم. پسند شما پسند من است و گزند شما گزند من! پس‌مردم با او بیعت کردند. دراین قصه اسکندر مردی است

که زیان خود و سود خلق می جوید . یعنی مردی استحکیم و مردم دوست . پس اسکندر ازحکیمان روزگار خود خردنامه‌خواست ونخستارسطو بدان آغاز کرد.

جامی دراین قسمت خرد نامه‌های ارسطاطالیس، افلاطون ، سقراط ، بقراط، فیثاغورث ، اسقولینوس و هرمس رانقل میکند. برای هرخردنامه حکایتی متناسب و دل‌انگیز می آورد . می گوید که چون اسکندر خردنامه‌ها را نویسانید پس به سوی مغرب شتافت وبه زنگبار رفتو زنگ مصری را از آئینهٔآن سرزمین بزدود. آنگاه‌به کشوردار‌اسپاه راند وپس‌ازشکستن‌آن لشکر به‌سوی‌شمال‌رفت واز شمال به شرق برآمد .پس بحد جنوبی راند وبه مغرب‌باز گشت. یعنی چین تا روم وروس را تسخیر کرد. گاهی به هند مقیم بود وزمانی به خوارزم . شهرهای بسیار چون سمرقند و مرو و هرات را آبادان ساخت . سد یأجوج را پی افکند . باخضر همنشینی داشت . جامی نقش سکه ،ساختن آئینهٔ آهنین ، حرفت زرگری وانتقال کتب دری به یونانی را به اسکندر نسبت می‌دهد وهماره اسکندر را در اسفار با حکیمان که یکی ازآنان بلیناس بوده است جلیس می‌داند .

نیمهٔ نخست از منظومهٔ خردنامه محتوی است برحکایت اسکندر و بدایت احوال او. نیمهٔ دوم کلاً مشتمل است بر بیان افکار عارفانه ، یعنی آنچه خردنامهٔ اسکندر بر آن اساس بنیاد گرفته است . در این قسمت هم ،گوشه‌هائی از حدیث اسکندر دست‌ابزارشاعر در بیان هدف ومقصود به منظورتوضیح نکاتدقیق عرفانی است . مانندآنکه در قصهٔ خاقان چین آمده است که چون آوازهٔ فتوحات اسکندر به خاقان رسید رسولی را با کنیزی و غلامی ودستی جامه وخوانی طعام به خدمت اسکندر گسیل کرد .

سکندر چو آن تحفه‌ها را بدید　　سر انگشت حیرت به دندان گزید
فرستادن آن بدین انجمن　　نه لایق به‌وی باشد و نی به من

همانا نهان نکته‌ای خواسته است · که در چشمش آن را بپیراسته است

و آن نکته این است :

که چون آدمی را مرتب بود · کنیزی که همخوابهٔ شب بود
غلامی توانا به خدمت گری · که در کار سختت دهد یاوری
یکی دست جامه به سالی تمام · پی طعمه هر روز یك خوان طعام
چرا هرزمان رنج دیگر کشد · به هر کشور از دور لشکر کشد
گرفتم که گیتی بگیرد تمام · به دستش دهد ملك و ملت زمام
همان به که کوس قناعت زند · در رستگاری و طاعت زند

روشن شد که مولانا جامی درین اشعار جاودانه چه‌نوع افکار عارفانه‌را نهفته است . طبعاً نمونه‌ایست روشن ازآنچه متصوفه همواره آدمی دنیاخوار را از توجه به خاکدان فانی بر کنار می‌داشته‌اند . ابیات دیگر منظومه مربوط به مبارزهٔ اسکندر با حکیمان‌هند ، سؤال و جواب او با مردم شهری که جمله پاکیزه روزگار بودند ، ملاقات با پادشاهزادهٔ گریزان از تاج و تخت ، دیدن فرشتهٔ کوه قاف در سفردریا، همه و همه بیان حقایق وتجلیات عرفانی و به منظور تنبه وعبرت مخلوق این جهان است . جامی چه نیك مارا در گفتار برهمنان هند هشدار داده است ، آنجا که اسکندر باهندوان به غار بنی رفت و به غارنشینان گفت :

که هرچ ازجهان‌احتیاج شماست · بخواهیدازمن که یکسررواست
بگفتند ما را در این خاکدان · نباید بجز **هستی جاودان**
مرادی کز آن برتر امید نیست · بجز زندگانی جاوید نیست

البته حضار محترم می‌دانند که در قصهٔ اسکندر بخصوص در روایت اسلامی آن ،اسکندر به تن خویش درپی چنین مقصودی بود واز خضر نبی همت خواست . اما عمر جاودان او را حاصل نشد و ناچار :

بگفتا که این نیست مقدور من — وزین حرف خالیست منشور من
کسی کو نیارد که درعمر خویش — کند لحظه‌ای بلکه کم نیز بیش
چسان بخشش زندگانی کند — بقای کسی جاودانی کند!

پس برهمنان حکمت پژوه بدو گفتند تو که خود به چنین رازبلندی آشنائی یافتی چرا بندهٔ شهوت و آزی شده‌ای!

گرفتم که گیتی همه آن تست — جهان سر به‌سر زیر فرمان تست
چه حاصل چومیبایدآخر گذاشت — به دل تخم اندوه جاوید کاشت

سراسر این منظومهٔ استادانه متضمن همین نوع معانی و معارف بلند و افکار ارجمند است. بخصوص درانتهای مثنوی یعنی ظاهرشدن علامت مرگ دراسکندر-نامه نوشتن به‌مادر و داستان مشهور وصیت و ندبه‌های حکیمان ده‌گانه و بردن تابوت‌آن پادشاه به اسکندریه وتعزیت پنج حکیم ونیزتعزیت ارسطو به‌مادراسکندر والبته توجیه یك‌یك موارد و نقل ابیات موجب اطناب بیش از حد و ملال مستمعین بزرگوار خواهد بود.

نکتهٔ روشن وبارز این است که جامی میکوشد مرد جهنده وپرتوان وتوشی چون اسکندر را که از شرق تا غرب در زیر لگام آورد در میدان عرفان رام کند و خرد عرفانی را بفردی بیاموزد که فخر بر فلك و ناز بر ستاره می‌کرد.

اگرچه موضوع بحث من بمناسبت تحقیقاتی که درباب اسکندرنامه کردم حدیث اسکندر بود ولی«فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر». ناگزیرم از زبان سخنسرای بزرگ خواجهٔ شیراز که زادبوم اسلافش‌دست خوش آتش اسکندر شد خطاب به‌برادران مشترك المیراث و همزبان عرض کنم:

ما قصهٔ سکندر ودارا نخوانده‌ایم — ازما بجز حکایت مهر و وفا مپرس

کابل، ۳ آذر ماه ۱۳۴۳

نگاهی به فوائد لغوی کامل‌التعبیر *

حبیش تفلیسی یکی از دانشمندان‌و ادیبان بنام خطهٔ اران در نیمهٔقرن ششم هجری‌بوده است. ازمیان‌بیست‌وهفت‌تألیفی که درطب ونجوم ولغت‌وصناعات تاکنون ازو شناخته‌شده‌عده‌ای از مهمترین آنها به زبان فارسی تألیف شده است. باین سبب کتب او از لحاظ احتوا برلغات قدیمی مورد توجه و اعتنای مخصوص است. حبیش برعلم‌لغت تسلط داشت ودرین فن کتابی بنام قانون‌الادب در ضبط کلمات عربی و بیان معانی آنها بفارسی داردکه از کتب‌مهم در لغت است. جزین ترجمهٔ قوافی و وجوه‌القرآن اونیز از جملهٔ کتابهایی است که‌ارتباط تام بالغت دارد.

یکی‌از آثار اوکه برترتیب حروف الفبائی‌منظم وتألیف شده‌کتاب مشهورکامل‌التعبیر در خوابگزاری یعنی تعبیر الرؤیاست‌که اینك ازنظرلغت‌موضوع بحث درین مقاله است (۱). مؤلف درعلت تصنیف کتاب می‌نویسد:

« اما بعد چنین گوید شیخ حکیم ابوالفضل‌حبیش (۲) بن محمد ابن ابراهیم التفلیسی رحمة‌الله علیه که چون از تصنیف کتاب **صحة‌الابدان** بپرداختم نگاه

---

* نقل از مجموعهٔ مقالات تحقیقی اهداء به پرفسور هازی ماسه. چاپ دانشگاه تهران (۱۳۴۲) صفحات ۱ ـ ۹.

۱ ـ از احوالات و تألیفات او چون‌به تفصیل در مقدمهٔ رسالهٔ «بیان الصناعات» سخن گفته‌ام‌درینجا بحثی دیگر نمی‌آورم و خوانندگان را بدانجاحواله‌میدهم(فرهنگ‌ایران زمین ج ۵ : ۲۷۹ ـ ۵۵۷ ، تهران ۱۳۳۶ ش). آقای دکتر مهدی محقق‌که‌کتاب وجوه‌القرآن او را بصورتی‌محققانه بطبع رسانیده‌اند (تهران، ۱۳۴۰ ش)هم خلاصهٔ آن مقاله را در مقدمهٔ کتاب‌مذکور نقل کرده‌اند.

۲ ـ درعده‌ای‌ازنسخ‌به‌غلط : حبش.

کردم در کتابهایی که در علم تعبیر خواب بپارسی ساخته بودند. کتابی ندیدیم جامع وکامل که بپارسی واضح اندرین علم کسی ساخته بود، چنانکه هرخوابی را از قول استادان این صناعت به حجت و برهان اندرو بیان کرده بود، و طریق استخراج هرخوابی بترتیب حروف و مرتب و مشروح بازنموده بود. پس چون بدین سان که یاد کرده شد کتابی ندیدم کامل و مفید درین علم، جهد کردم ورنج برخویشتن نهادم تابدین سان کتابی ساختم ازبهرخدمت سلطان معظم شاهنشاه اعظم سید سلاطین العرب والعجم سالک رقاب الامم عزالدنیا والدین غیاث المجاهدین سلطان الروم والارمن والافرنج **ابوالفتح قلج ارسلان بن مسعود بن ناصر امیر المؤمنین** انارالله برهانه محمد وآله.

و برنسق حروف معجم تأویل خوابها را بهپارسی واضح بهم جمع آوردم از کتابها که درین علم نفیس ومشهور ومعروف بود، چون: کتاب **اصول دانیال حکیم** وکتاب **تقسیم جعفر صادق**، وکتاب **جوامع محمدبن سیرین**، و کتاب **دستور ابراهیم کرمانی**، وکتاب **ارشاد جابر مغربی**، وکتاب **تعبیر اسمعیل ابن اشعث**، و کتاب **کنزالرؤیا [ی] مأمونی**، و کتاب **تعبیر عبدوس**، و کتاب **تعبیر جاحظ بن اسحق**، وکتاب **حل الدلایل فی المنامات**، و **کتاب التعبیر**، و کتاب **ایضاح التعبیر طاموسی**، و کتاب **مقرمط الرؤیا**، و کتاب **تحفة الملوک**، و کتاب **خالد اصفهانی**، وکتاب **تقدمة التعبیر**، و کتاب **حقایق الرؤیا**، و کتاب **وجیز محمدبن شاهویه**.

و بعد از آن از گزین کلام این کتبهای نفیس که یاد کرده شد بترتیب تأویل، هرخوابی را بهنسق حروف اول وحروف دوم وسوم مشروح درین کتاب یاد کردم و نامش **کامل التعبیر** نهادم. زیرا که درین علم بهپارسی ازین کامل تر کتابی هیچ کس نساخته است و از راه انصاف همه کس را این کتاب بکار آید

و از بسیار کس مستغنی گردد و آن کس که در علم تعبیر این کتاب بخواند و فهم کند، ان‌شاءالله تعالی، چنان داند.

از قول استادان این صناعت قول شش کس را اختیار کردم که هر یکی از ایشان در عصر خویش حکیمی و یگانهٔ عصر بوده‌اند.

اول قول **دانیال** حکیم که در روزگار بخت نصر بود،

دوم قول **جعفر صادق**،

سوم قول **محمد بن سیرین**،

چهارم قول **ابراهیم کرمانی**،

پنجم قول **جابر مغربی**،

ششم قول **اشعث** رضی‌الله عنهم.

و بدان که نهاد این کتاب را چنین ساختم که نخست چیزها که معبر را از دانستن آن ناگزیر بود در **پانزده فصل** هر چیزی را به‌موضعش بترتیب‌بنا نهادم تابر خواننده و آموزندهٔ این کتاب هیچ چیز پوشیده نماند، وبالله التوفیق.

فصل اول: در شناختن حد و مزاج خواب،

فصل دوم: در دانستن قسمهای خواب،

فصل سوم: در یاد کردن نفس و روحست.

فصل چهارم: در معرفت درستی خوابها و علامتهاست،

فصل پنجم: در معرفت خواب راست و خواب دروغ،

فصل ششم: در دانستن تفاوت میان خوابهاست،

فصل هفتم: در معرفت فرق میان خوابهاست،

فصل هشتم: در دانستن علم رجز و فال‌است،

فصل نهم: در معرفت خواب‌است که فراموش کرده باشد،

فصل دهم : در گزاردن خوابست بقول جاهلان ،
فصل یازدهم : در معرفت از حال گشتن خوابست باوقات ،
فصل دوازدهم : در معرفت شرط و ادب علم تأویل خوابست ،
فصل سیزدهم : در ادب نگاه داشتن معبر و سائل ،
فصل چهاردهم : در معرفت آنست که تعبیر از چند روی است،
فصل پانزدهم : در دانستن مسائلست که تعبیر آن مقلوب بود ،
فصل شانزدهم : در تأویل دیدار خدای تعالی و فریشتگان و پیامبران .
به‌ترتیب بیان کردم (۱) .

و ازان پس علم تأویل و خوابها به نسق و نظام هر خوابی را در اول حرفش یاد کردم . و نیز در تأویل خوابی نسق حرف اول و حرف دوم بترتیب نگاه داشتم . یعنی اگر اول آن خواب که دیده باشد **الف** و **با** بود وی را در حرف اول و درحرف **بی** طلب کنند ، و اگراول آن خواب **الف** و **تا** بود درحرف اول **الف** و **تا** وی را بجویند ، و اگر اولش **الف** و **ثا** بود یا **الف** و **جیم** این ترتیب از اول حروف تا بآخر حرف اول و حرف دوم را نگاه دارد تا استخراج این طریق سخت خوب و آسانست، و برهیچ دانا این طریق پوشیده نباشد ، چون به‌تأویل به کتاب ما نگاه کنند ، ان‌شاءالله تعالی .

و از ایزد تعالی توفیق و یاری خواهیم بتمام کردن این کتاب بدرستی و راستی تأویل کلام ما که خواننده و آموزنده بمارسد و این یادگار از ما بماند و دیگران را غمگساری بود . » (نسخهٔ شمارهٔ ۲۲۶ کتابخانهٔ چلبی عبدالله) .

***

۱ ـ در متن (سطر ۱۱ صفحهٔ ۳) می نویسد که پانزده فصل است، اما فصل شانزدهمی هم در فهرست مطالب آورده است .

۲ ـ چاپهای این کتاب : طهران ۱۲۶۵ قمری سنگی ، بمبئی ۱۳۰۲ ق ،، ۱۲۵۲ ←

کتاب کامل التعبیر چند بار طبع شده است (۲) و نسخه‌هایی چند خطی نیز در دست است که یکی از قدیمترین آنها نسخه‌ای است که استاد مجتبی مینوی از ترکیه عکسبرداری کرده‌اند(۱)و فیلم‌و عکس آن درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران‌ضبط است و مورد استفادهٔ من در تنظیم این مقاله بوده است . نسخه‌ای دیگر که متعلق به‌کتابخانهٔ دوست بزرگوار آقای دکتر اصغر مهدوی واز قرن‌یازدهم هجری است‌نیز نسخه‌ای خوب و برای مقابله قابل‌استفاده است (۲)

در مقدمهٔ کامل‌التعبیر به‌سیاق کتب دیگر خوابگزاری (۳) فصولی چند در باب علت حدوث خواب وکیفیات آن هست که جنبهٔ روانشناسی و مطالعهٔ روحی دارد وفهرست ابواب آنها پیش ازین گذشت .

نمونه‌ای از نثر کتاب

« و احمد بن سعید روایت کرد از ابو عبید در غریب الحدیث که زنی از مصطفی علیه السلم پرسید که به‌خواب دیدم که ستون سقف خانه‌ام بشکسته بود . گفت شوهرت از سفر بازآید . پس باری دیگرآن زن همین خواب بدیده بیامد . مصطفی را نیافت . پیش ابی‌بکرالصدیق رفت وازوی پرسید . ابوبکر گفت شوهرت بمیرد .خواب یکی بود ،اما تأویلش بگشت ازاختلاف وقت و ازگشتن هیأت زن ...

←

ق تهران ۱۳۲۶ ش سربی ، ۱۳۳۱ ش سنگی . این چاپها همه بسیار مغلوط و اغلب ملحض شده است . آخرین چاپ به اهتمام محمد حسین رکن زادهٔ آدمیت (تهران ، ۱۳۴۵ شمسی) انجام شده است .

۱ ـ شمارهٔ ۳۲۶ ازکتابخانهٔ چلبی عبدالله (مورخ ۸۷۲) ، چند ورق‌افتادگی نسخه به خط جدید ترست .

۲ ـ نسخ دیگر : شمارهٔ۵۷۲ سپهسالار ، جعفر سلطان القرائی(تبریز) ، شمارهٔ ۵۷۲ مورخ ۱۰۵۸ وشمارهٔ۸۶۶ مورخ ۱۱۹۳ و شماره‌های ۱۲۵۰ و۲۴۹۲ ملی ملك ، شمارهٔ۳۵ کتابخانهٔ مجلس (و غیره) .

۳ ـ ازجمله‌کتابی‌است کهنه ونفیس درتعبیرخواب‌بفارسی‌که نسخه‌ای قدیمی ازآن را آقای دکتر مهدی بیانی دارد و من‌در بارهٔ آن مقاله‌ای درجلد دوم «نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه در بارهٔ نسخه‌های خطی» (تهران ۱۳۴۱) نوشته‌ام .

[توضیح جدید : این‌متن‌راخودبعداً به چاپ رسانیدم (تهران، بنیادفرهنگ‌ایران،۱۳۴۶)]

گوید که مردی از امیرالمؤمنین ابوبکرالصدیق خوابی بپرسید . گفت یا امیرالمؤمنین هفتاد **بلگ** شمرده از درختی درخواب به‌من دادند . ابوبکر گفت که هفتاد چوب برتن توزنند . پس هم درآن هفته وی را هفتاد چوب بزدند . سال دیگر آن مرد در خواب دید که هفتاد **بلگ** شمرده از باغی بدو رسید . پیش ابوبکر آمد و از این خواب وی را خبر کرد . ابوبکر گفت اندرین سال هفتاد هزار درم سیم به‌تو رسد. مرد گفت یاابابکر سال پار همین‌خواب دیده بودم مرا فرمودی که هفتاد چوب بر تو زنند ! امسال هم آن خواب دیدم می‌فرمایی که هفتاد هزار درم سیم اندرین سال به‌تو رسد . تأویل این خواب چگونه است ؟ ابوبکر گفت ای فلان ! سال پار که تأویل این خواب از من پرسیدی وقت خزان بود که در آن هنگام درختان خشک همی شد و بلگهاشان فرو می‌ریخت ، حکم تأویلش در آن وقت آن بود که ترا معلوم کردم . و اکنون بهار است ، درختان روی به‌اقبال دارند ، حکم تأویلش اینست که‌گفتم . پس اندر آن سال هفتاد هزاردرم وی را حاصل شد . »

نمونهٔ لغات نادر و مهجور فارسی

در مواردی که لغت از میان جمله ومطلبی اخذ شده باشد و مربوط به‌کلمات مرتب به ترتیب حروف الفبائی نباشد اشاره می شود که آن لغت ذیل چه لفظی آمده است تا مراجعه به اصل آسان باشد .

مطالب منقول در میان« » مأخوذاز «کامل التعبیر»است.

****

آب تاختن : شاش کردن

آبخانه : مستراح

آب دستان : آفتابه ، ابریق

آبکامه : نوعی خوراکی از ماست و شیر (ایضاً ذیل فوذه)

آردبیز : غربال

آسمانه : سقف خانه

آله : عقاب

آینه‌افروز: (ذیل صیقل ـ «بدان که صیقل به‌تازی آینه افروز بود») ،

اسپندان : تخم خردل

اسکوهه : (ذیل فواق)

اشترغاز: بیخ گیاه انجدان

افروشه : افروسه ، آفروشه(حلوائی از آرد و روغن و شکر)

افسرد : «... اگر افسردکسی بدو داد آن قدر از آن کس که وی را اندوه رسد ، اگروی‌به‌کسی داد بعکس این باشد ،»

الج : به تازی غرور

انگشت خدای خوان : انگشتان دیگر راچنین می شمارد : انگشت مهین ، انگشت میان ، انگشت پس و انگشت پس و انگشت کوچک

بادروك : (= بادروج) نوعی گیاه خوشبوی است.در فرهنگ نفیسی آنرا گل بستان‌افروز و ریحان کوهی‌وترهٔ خراسانی نوشته‌اند .

بادریسه (= بادریس):فلکه‌ای از چوب یا چرم که درگلوی دوك گذارند تا آنچه می ریسند جمع شود .

باژستان و باژدار : (ذیل عشار) باج ستان .

باطیه :(=بادیه) درین‌کتاب همه‌جاباطیه استعمال شده است .

بزمارود : نوعی خوردنی ازگوشت و تره که درنان پیچند و خورند .

بستر : با حرف اول مضموم ضبط‌شده‌است .

بلاتکینی : گرز آهنین یا چوبین

بلسك : سیخ آهنی که باآن‌نان ازتنور در در آورند .

بلگ: (= برگ)

بنجشك : (= گنجشك)

پاتیله : نوعی دیگ و ظرف

پای برنجن : خلخال

پایچه (=پاچه)

پرپهن: گیاهی است که به خرفه موسوم است .

پلیته : (= فتیله و فلیته)

پیکر: مجسمه وبت مراداست: «اگر بیند که پیکری داشت و از وی ضایع شد یا از دست وی بیفتاد و بشکست ... »

پیلور : دست‌فروش و داروفروش . درین کتاب دارو فروش مرادست .

ترف : قره قروت

ترکهار : نوعی ظرف است که در غذا خورند و دوغ سفت درآن کنند .

تره‌دوغ : نوعی‌سبزی خوردنی است که معمولا در دوغ می ریخته‌اند .

تغاره : (= تغار)

تفشیله : (= تفشله = تفشره) خوراك عدس است که با سرکه پزند .

تندیس : تمثال و مجسمه.

جورب : (= جوراب)

چراغ پایه : جای‌شمع و پایهٔ چراغ (در مقامات ژنده پیل هم استعمال شده است) .

چك : (= صك)
چنگاله : معلاق درعربی.
خایسك : مطرقه در عربی، پتك و چکش.
خشکار: (ذیل نان- نان خشکار) آردی که سبوس آن جدا نشده باشد.
خنبره : خمرهٔ کوچك
خردشتی : گورخر.
خرگور : (= گورخر).
خلم : ترشحات بینی، مخاط.
خوردنی پز : (ذیل طباخ).
خیو : آب‌دهن.
دست‌آورنجن : (ذیل یاره)، النگو.
دست برنجن : (= دست آورنجن).
دستره : اره.
دستینه : زینتی که به‌دست کنند.
دنبل : (= دمل)
دول و دولاب
رستخیز : باضمه ضبط شده است (= رستاخیز)
رودگانی : روده‌ها «اگر بیند که رودـ گانیهای وی ازدهانش بیرون آمد ... کرمانی گوید که آشکار شدن رودگانی‌در خواب ...»
روغناس : = روناس وروبناس(گیاهی است که‌رنگ ازآن میگیرند).
روغن‌کن : عصار (در ذیل عصاره آمده است).
ریباس :(= ریواس).

زگال: (= زغال).
زنگله : (ذیل «باز») نیز زنگوله.
سپرم : (= اسپرم) «بتازی‌ریحان بود».
سپست : (= اسپست) یونجه.
سپید مهره : نوعی آلت موسیقی جنگی.
سرخیجه : (= سرخجه).
سرو کوهی : (ذیل عرعر).
سمانه : پرندهٔ کوچك که آنرا کرك بلدرچین، بدبده گویند.
سنجدگرگانی: (ذیل عناب).
سنگ‌خوار : نوعی پرنده است.
شادروان : سراپرده.
شاه رود : رود از آلات موسیقی است و اینجا رود بزرگ مرادست.
شب‌باز : «بدان‌که شب‌باز آن بود که بشب خیال‌بازی کند درپس پرده ... واگر بیند که کسی در پیش وی شب بازی همی کردو او در آن همی‌نگریددلیل کندکه ... واگر بیند که‌باشب‌بازی بربط و چنگ و چغانه و نای بود این‌جمله دلیل ...»
شب‌پرك : خفاش.
شپشه : جانوری که در فصل زمستان در پارچهٔ پشمی می افتد و آنرابید می گویند و درین متن همان منظورست نه‌شپشهٔ غله و شپشهٔ پرندگان.
شتالنگ بازی : شتالنگ‌استخوان کعب است.
شناه : (= شنا)

کاردار (= والی و فرمانروا)
کپان : « بدان که قپان بفارسی کپان بود » (ذیل قپان)
کشکاب : کشك که در آب مالیده شده باشد
کمانهٔ آسمان : قوس قزح
کلاژه : (ذیل گوشت) زاغچه
کلیچه : (= کلوچه) نوعی نان شیرینی
کندرو : لبان، کندر، صمغی است از گیاه
کندسه : بیخ گیاهی است طبی و مسهل که عطسه آورد .
گاو چشم : «بدان که گاو چشم گونه‌ای است ازسپرمهاو بتازی آنرا اقحوان خوانند»
گردون : گردونه ، چرخ
گندانه : شکل دیگری است از گندنا که گیاهی خوردنی است (ذیل خورش)
گو : گودال ، حفره
گوال : (= جوال)
گوداب : دوشاب
لباچه : (= لباده - اینگونه تبدیل نظیر دارد چون ماده = ماچه)
لویذ : پاتیل ، دیگ
مامیران: از ادویه‌است برنگ زرد بعربی آنرا شجرة‌الخطاطیف گویند
ناخن پیرای: مقراضی که با آن ناخن را گیرند
ناربا : آش انار
نارمشك : «بدان که نارمشك گونه‌ای از سپرمها بود»
نانخواه : تخمه‌ای خوش بوی که روی نان کنند .
نزم . بخار هوا و مه
نگارگری : صورتگری و نقاشی
وردنه‌و تیرك نان : چوبی‌است که خمیر با آن پهن کنند
ورغست : گیاهی است خوردنی شبیه اسفناج .
ویذی : «بدان که ویذی بتازی علت جزام بود» .
هنباز : ذیل وردنه (= انباز)

ذیل

کتاب «قانون ادب» از تألیفات حبیش به تصحیح استاد غلامرضا طاهر (از دانشمندان مقیم قمشه - شهرضا) در سه مجلّد توسط بنیاد فرهنگ ایران (تهران، ۱۳۵۰/۱) به چاپ رسیده است .

جانور نامه *

تقی بن هاشم بن محمد حسین الانصاری الکاشانی که از منشیان و اطرافیان ظل‌السلطان بود و مدتی روزنامهٔ فرهنگ را در اصفهان منتشرمی کرد ، در زمان ناصرالدین شاه کتابی دربارهٔ حیوانات و زندگانی آنها به اسلوب علمی جدید تدوین نموده است که یک نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ضبط می‌باشد . مؤلف می‌نویسد :

« در این سال فرخنده فال ذیحجهٔ ۱۲۸۷ آغاز آن نمود که در جانوران کشورایران نامه نگارد وازجنبندگان زهرناک مملکت پارسیان داستانی‌سراید . چندی نگذشت که سیاحت نامهای خود را گردآورده ونوشته‌های دیگران رافراهم نموده آنها را به رشتهٔ سخن کشیده و به‌صفحهٔ نگارش جلوه گر ساخته جانورنامه نام نهاد . »

بطوریکه می‌دانیم و از فحوای مطالب کتاب و طرز تدوین آن هم مشهور است مؤلف مردی فاضل و آشنا به علوم جدید ، بخصوص زبان فرانسه وعلوم طبیعی بوده است .

وی کتاب خودرا با این‌اندیشه نوشته است که موجب روشنی اطلاعات مردم زمان گردد. خود می گوید:«پس‌دانستن‌علوم‌طبیعیه سبب می‌شود که هر گزاندیشه‌ـ های دروغ آشکار نگردد ، چه این علوم همیشه دلیلهای مادیه در کنار اندیشه ها

---

* ـ مجلهٔ آموزش و پرورش ، جلد ۲۵ ش۳ (۱۳۳۰) صفحات ۳۸ ـ ۴۱

و پندارها گذارند . »

انشای کتاب جانورنامه درنهایت سادگی و بی‌پیرایگی است . این کتاب نمونهٔ بسیار خوبی از نهضت تجدد خواهی جمعی است که در زمان ناصرالدین شاه می‌خواسته‌انددر نحوهٔ انشاء زبان‌فارسی تجدید نظر بشود. هم‌ازنمونه‌های‌خوب رواج کتب علمی به سبک اروپائی است.

سعی مؤلف بر این بوده است که کتاب را با کلمات فارسی بنویسد . ازجمله درین عبارت :

« یکسانی بنیاد و همانند بودن بخشها به یکدیگر دیده نمی شود مگر در برخی‌ازجانوران که در رتبهٔ آفریدگان برتری یافته وبه‌انسان نزدیکترشوند دیده می‌شود که نیرنگ و پیوند و چگونگی افزارها درهم آمیخته تر می گردد و هر کار و هراثری که ازآن کار پیدا می‌شود مختص به‌یك افزارجداگانه شده اندك اندك بخشها وپاره‌های کالبدآن جانور زیادتر و بیگانگی میان آن افزارها بیشتر می گردد ، چنانکه نخست همان یك افزار بود که یابنده (حساس) و جنبنده و فروبرنده و به خود کشندهٔ گوهرهای غذائی از برون و نزدیکیهای به خود بود و تنفس و نگاه‌داری گونهٔ جانوری نیز ازآن بود . »

مؤلف در صفحهٔ ۳۲۲ کتاب نوشته است : « برای آشکار نمودن بخش جغرافیائی‌جانوران زهرناك کشورهای(۱) ایران‌روزنامه‌هائی که‌ازشهر گرفته شده وچیزهائی که خود پس ازگردش در آن کشورها یافته‌ام در این جا یاد میشوند . »

سپس از قول تقی خان مقدم مکانیسین نقل می کند : « در دارالخلافه رتیلائی دیدم که درازای‌آن یازده سانتی متر وپهنای آخر دوسانتی متر بود . این رتیلا را گرفته ریسمانی برپای آن بستیم و بچه گنجشکی را که از سوراخ خود به زمین افتاده بود نیز گرفته و ریسمانی برپایش بستیم . این دو را بایکدیگر برابر داشتیم . رتیلا جستن نمود یك چشم بچه گنجشك را با گازهای دهان خود بکند .

۱ــ درقبال ممالك محروسه

در این هنگام بچه گنجشك خواست بگریزد و پرواز کند دیگربار آن دو را برابر یکدیگر نموده باز رتیلا جستن نمود دنبالهٔ بچه گنجشک را بکند ، بدانگونه که خون از جای آن روان شد ...

درسال ۱۲۸۵ دریکی ازدکانهای نانوائی که درخیابان ارگ مبارك دارالخلافه ویران و سرنگون کردند نزدیک تنور که گرمترین جاهای دکان است کژدم سیاهی پیدا شد که از شاخها تا دم آن به درازی سی وپنج سانطی متر بود . پهنای شکم آن نزدیک به نه سانطی متر وپیکر آنرا پشمهای زبر و درشت بود . بزرگی کژدم چنان مردمان را بهشگفت آورده بود که همه از محلهای دارالخلافه دسته دسته بهتماشای آن می آمدند ، و برای آنکه نتواند رها شده و مردم را گزندی برساند آن را به زنجیری بسته بودند . »

سپس از جاهائی نام می‌برد که در آن رتیلا و کژدم نیست: دارآباد (دهکده) نزدیك نیاوران ، لوئیزان (در نیم فرسخی ازگل و نیاوران).

می گوید: « در کوههای لورا (یعنی قسمت انتهائی درهٔ کرج که به کندوان و گاجره منتهی می‌شود) مارسیاهی دیده می‌شود که در پس گردن آن یالی بمانند پشمهای بسیار زبردارد ودر اینجا رتیلا به بزرگی گنجشك دیده می‌شود . »

در باب کاشان می‌نویسد : « کاشان شهری است بسیار گرم و خشك و کم سبزه . جانوران زهرناکی که در خودکاشان یا در توابع آن یافت می‌شوند : کژدم و مار و رتیلا و هرگونه زنبور سرخ و مگس و پشه و سرخك و کنه و هزار پا و بیست پا وچهل پا می‌باشد . چنانکه رشت به فراوان داشتن کیك مشهور است این شهر به داشتن کژدم و پشه معروف می‌باشد .

در سال۱۲۸۷ در گرمابه های کاشان نزدیک به دوازده تن را کژدم زد ودر همان هنگام بکشت ..»

باز می گوید :

«یاد دارم روزگار جوانی که در کاشان بودم در آشپزخانهٔ ما کژدم سیاهی پیدا شد که درازی ازشاخ تادم آن هجده سانتیمطر و کشتن آن بسیار سخت بود ...

میرزا عبدالله قمصری و سید میرزای فینی در سال ۱۲۸۶ نوشتند که در « سی‌الک » (۱) که به نیم فرسنگی شهر در کنار فین است وقلعه‌ای است بزرگ، ویران و بی‌آب و درخت و بسیار گرم وخشک و کثیف ، دراین قلعه کژدم بی‌اندازه فراوان است بخصوص در تلی که درهمین قلعه است ونشان خانه ها وخانه های ویران شدهٔ دیرینه دارد . »

۱ـ (= سیلك)

حقائق الاخبار ناصری *

حقائق‌الأخبار ناصری تألیف محمد جعفر حسینی خورموجی که برای بار دوم به اهتمام دوست فاضل من آقای حسین خدیوجم به زیور طبع آراسته شده‌است، یکی از کتابهای تاریخی مفیدیست که در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه، در باب حوادث مربوط به دوران سلطنت آن پادشاه به رشتهٔ تحریر درآمده است واز همان زمان انتشار شهرت کافی یافت. زیرا مؤلف برخلاف همقلمان معاصر خود ـ و مرسوم منشیان درباری زمان ـ در نوشتن این تاریخ طریقی منصفانه پیش گرفت. یعنی حقایق را به صورت غیر حقیقی جلوه‌گر نکرد. به همین ملاحظه کتابش پس از انتشار پسند خاطر ارباب حکومت واقع نشد و ظاهراً، به نحوی که شهرت دارد، برجمع آوری نسخ آن دستور رفت. سبب این امر به طوری که در یکی از مقالات مجلهٔ یادگار نوشته شده ـ و آقای خان بابا مشار بدون اشاره به نام آن مقاله وشمارهٔ مجله، در کتاب مؤلفین کتابهای چاپی (جلد دوم) متذکر شده است ـ آن بوده است که مرحوم حقایق نگار درین کتاب نسبت به امیرکبیرسخنی به حق گفته واز میرزآقا خان اعتمادالدولهٔ نوری آنچه می‌دانسته نوشته است. چون اکثر نسخه های آن از طرف مجریان امور جمع آوری شد و تعداد معدودی از آن در

---

* ـ نقل از مقدمهٔ کتاب مذکورکه به نام تاریخ قاجار به اهتمام‌آقای حسین خدیوجم در تهران (۱۳۴۴) چاپ شده است.

دست اهل کتاب و تحقیق ماند، لذا کم بودن نسخ آن ایجاب می کرد که چاپی منقح از آن به صورت حروفی منتشر شود. خوشبختانه این کار به همّت جناب خدیوجم به صورتی نیکو، صورت اتمام پذیرفت و اینک در دسترس علاقه‌مندان قرار می گیرد.

***

مؤلف این کتاب صاحب چهار تألیف است. اودر ابتدای هر چهار مجملی از احوال خود را مندرج ساخته است. این چهار کتاب به ترتیب تألیف عبارت‌است‌از:

۱ـ **آثار جعفری** در تاریخ و جغرافیای ایالت فارس که با شمّه‌ای در ذکر ممالک‌دیگر جهان همراه است و درسال ۱۲۷۶ هـ. ق. چاپ شده است.

۲ـ **حقایق الاخبار ناصری** یعنی کتابی که در همین بین‌الدّفتین برای بار دوم* به زیورطبع آراسته شده ونخستین بار در سال ۱۲۸۴ قمری به چاپ رسیده و جمعاً دو مجلد است.

۳ـ **حقایق‌المصیبة** در حالات حضرت سیدالشهدا که بنا بر ضبط خانبابا مشار به صورت سنگی درطهران چاپ شده است. ولی من ندیده‌ام.

عبّاس اقبال از تذکرهٔ حدیقة الشعرای میرزا احمد دیوان بیگی نقل کرده است که « میرزا کتاب مقتلی نوشت که مقبول و مطبوع خاطر شیعیان صافی‌عقیدت واقع نشد؛ زیرا در کتاب متذکر بعضی مراتب شده بود که با مقامات آل‌الله منافی بود. و نیز در مجلسی جسارتی گفته بود انکار مانند درباب مسلم بن عقیل که‌باعث برهجوش شده بود. (نگاه کنید به مقالهٔ فضل‌الله زهرایی که این مطالب را از پشت نسخهٔ حقایق‌الاخبار‌متعلق‌به مرحوم‌عباس اقبال‌نقل کرده‌است، مجلهٔ یغما،۱۷.۴۳۶)

۴ ـ **نزهة الاخبار** در دو جلد که جلد دوم آن **آیینهٔ مظفری** نام دارد و

---

* ـ یعنی چاپ آقای حسین‌خدیوجم (تهران، ۱۳۴۴)

مختص جغرافیای ممالک جهان و جلد اول تاریخ و جغرافیای ایالت فارس است . همانطور که خود نیز در مقدمه اشاره می کند همان کتاب **آثارجعفری** است که به صورتی مفصل‌تر و منقح‌تر و با اطلاعاتی تازه‌تر ، برای پیش کش به ظل‌السلطان در سال ۱۲۹۸ ه . ق . به تألیف آن توفیق پیدا می کند .

این کتاب به چاپ نرسیده است . یگانه نسخهٔ آن که در کتابخانهٔ مرحوم‌سید نصرالله تقوی موجود بوده ، اخیراً بر اثر ابتیاع کتابخانهٔ آن مرحوم ، به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تعلّق گرفت ، وچون تاکنون در جایی معرفی نشده است و نویسندگان احوال خورموجی متذکر وجود نسخهٔ این کتاب نشده‌اند مناسب می‌داند که مختصری از مقدمه را که درخصوص تألیف کتاب‌نوشته است درین صحایف مندرج نماید :

« ... اقل سادات . . . محمد جعفرالحسینی الملقب به حقایق نگار که مسقط الرأس اجداد این‌بندهٔ ضعیف‌قریهٔ المدعوة به‌خورموج من قراء دشتستان فارس. ولی‌میلادم درذی‌قعدهٔ سال یکهزارودویست و بیست و پنج در دارالعلم شیرازست ، زمان شباب وجوانی ... اشتغال را بر متابعت آباء و اجداد که شیوهٔ عاملی و مباشری و امور دیوانی بود اشتغال داد . . . چون آثار شیخوخت پدیدار ... گردید به خاطر فاتر گذرانید که به قدر امکان ورقی چندبه صداقت و حقیقت نگاشته که این بنده را یادگاری وآیندگان را اطلاعی واستحضاری حاصل باشد . علاوه بر مقصود و منظور حسب‌الامر مطاع پادشاه زمان مأمور گردید ، وقایع بیست سالهٔ دولت‌روزافزونش را به رشتهٔ تحریر کشید وبه **حقائق‌الاخبارناصری** موسوم گردانید. وهمچنین مختصری درحالات حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام اززمان ولادت الی مراجعت اهل بیت رسالت به مدینهٔ طیبه بر حسب خواهش **میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک** وزیر مملکت فارس تألیف و به **حقایق المصیبة** موسوم نمود . دیگر رسالهٔ بسیار مختصری در حالات مملکت فارس مسمی به **آثار جعفری** گردانید . حال کـه سال یکهزار و دویست و نود و شش هجری و عمر به هفتاد و یك سال رسیده است بر حسب خواهش احبا و مخادیم و به مناد « النفس مالم تشغلها شغلتك » رساله‌ای مسمی به **آثار جعفری** که سابقاً در نهایت اختصار بود ، مجدد مفصلا نگاشت و به **نزهة الاخبار** که با سال تألیف مطابقه دارد موسوم گردانید . چون منظور است که به حضور مبارك شاهنشاهزادهٔ اعظم یمین‌الدوله ظل‌السلطان

دام شوکته اهدا دارد به عبارت « ظل‌السلطان مسعود باد » (۱۲۹۸) که مطابق با تاریخ سال تألیف است مزینش گردانید . »

این کتاب در دومجلد است . جلد اول تاریخ فارس است و جلد دوم که نامش را **آیینهٔ مظفری** (۱) گذاشته، ذکر ممالک ربع مسکون از قرار تحقیق مهندسین فرنگستان است .

مؤلف درین کتاب ابتدا اجمالی در وضع بلوکات و تقسیمات جغرافیائی فارس و سپس حوادث و وقایع مربوط به آن ولایت را به ترتیب سنوات و رویداد ذکر می کند و اخبار ایام سلطنت ناصرالدین شاه را به تفصیل بیشتر با معرفی حکام و ولات بیان می‌دارد . سپس به شرح احوال وزراء عظام و علماء اعلام و مشایخ کرام و شعرای عالی مقام فارس می‌پردازد ، و ترتیبش بر اختصار تمام است مگر درمورد افرادی چون میرزا ابوالحسن مشیرالملک شیرازی و میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان که درعهد سلطنت ناصرالدین شاه صاحب مقامات مهم بوده‌اند، و مؤلف ظاهراً از قبل آنها حمایت ورعایت می‌دیده است . درین قسمت فصل مربوط به شعرا مفصل‌تر و حاوی زبده‌ای از اشعار هر شاعر و مرتب بر حروف تهجی تخلص آنهاست .

شرح احوال بسیار مختصر مؤلف را مؤلفان فارسنامهٔ ناصری ، آثار عجم ، ریحانة‌الادب ، دانشمندان و سخن سرایان فارس متذکر شده‌اند و اینجا با استفاده از مندرجات کتب مذکور در فوق و مطالبی که حقایق نگار در آثار خود مندرج ساخته است، به بیان اجمالی ترجمهٔ او می‌پردازیم .

پدرش میرزا محمد علی نام داشت . نام نیا و اجدادش بدین ترتیب است : میرزا ابوالحسن فرزند میرزا محمد بیگ فرزند میرزا علی بیگ فرزند حاج میرزا حسین فرزند حاج میرزا علی فرزند حاج میرزا حسین خورموجی است و بنا بر

۱ــ یك نسخه ازین اثر او درکتابخانهٔ سلطنتی برلین (طبق فهرستی که مرحوم محمد قزوینی درمسائل برلنیه نقل کرده‌است به شمارهٔ ۱۱۴۲ موجود است. لقب مؤلف درین فهرست « حقایق نگار خورموجی » آمده است . (یادداشتهای قزوینی ،جلد دهم ،ص ۵۴)

ضبط صاحب فارسنامه در خورموج، که یکی از قرای دشتستان است ، امور ضابطی و کلانتری را عهده دار بوده‌اند. او نیز تا سال ۱۲۵۸ همین منصب را در خورموج داشت تا اینکهَ حاجی‌خان ، حکمران دشتی ، میرزا را از شغل ضابطی خورموج معزول کرد .

میرزا جعفر به شیراز آمد و به امارت دیوانخانه عدلیهٔ منصوب شد . تا آنکه در سال ۱۲۸۶ قمری به نحوی که خود درمقدمهٔ کتاب حاضر می‌نویسد ، به طهران آمد و از طرف ناصرالدین شاه به نوشتن تاریخ سلطنت مأمور و در سال ۱۲۷۷ هـ . ق . به حقایق نگار ملقب شد (ص ۲۶۷) . اما چون کتاب را به پایان آورد ونشر شد ، چنانکه باید مقبول طبع پادشاه واقع نشد و موجب شد که مؤلف از وطن مألوف به عراق عرب هجرت کرد و به طوری که نوشته‌اند در سال ۱۳۰۱ قمری همانجا درگذشت .

مؤلف در جلد دوم کتاب حاضر می‌نویسد : « در سال ۱۲۸۰ حسام السلطنه والی فارس عریضه‌ای مشعر برشکایت ازمؤلف به پادشاه می‌نویسد که وصول اقساط دیوانی شهروبلوك موقوف به رجعت خورموجی است، وچون عریضه را ازنظرشاه می‌گذرانند حکم می‌شود که پنج نفراو را به فارس ببرند وبا اینکه به وساطت‌چند نفراین امرمدتی موقوف می‌ماند، ولی عاقبت به شیراز باز می‌گردد. او شرح‌ماجرا را به کیفیت تمام دراواخر مجلد دوم می‌نویسد وبه شرحی که درختام مجلدمذکور می‌آورد به وساطت مستوفی‌الممالك و فرخ خان امین‌الدوله « قضایی که برای او رسیده بود به خیر می‌گذرد . »

میرزا محمد جعفر خورموجی پسری به نام میرزا علی ومتخلص به «حقایق» داشت که مراجع احوال او را آقای دکتر عبدالرسول خیام پور ذیل « حقایق » در فرهنگ سخنوران به‌دست داده‌اند .



خورموجی در صفحهٔ ۲۷۱ کتاب حاضر واقعه‌ای در باب حاجی احمد افشار یزدی ذکر می کند و آن را از آثار معدلت ناصرالدین شاه می‌شمارد. چون این حاجی احمد افشار جد بزرگ نویسندهٔ این سطور است، دو روایتی را که در باب این قضیه از معمرین خانوادهٔ خود شنیده‌ام نقل می کنم. مخفی نماناد که تا قبل از این که اشاره‌ای به این مطلب در کتاب حاضر دیده باشم موضوع را ازجملهٔ شوخی‌های اهل محل می‌دانستم.

حاکم یزد به عنوان اینکه قشون کشی هرات مخارج دارد، ده هزار تومان از حاجی مطالبه می کند و چون حاجی از پرداختن آن مبلغ خودداری داشته‌است حاکم به زجر وحبس او می‌پردازد تا فرزندش برای رهایی پدر آن مبلغ را می‌دهد. حاجی پس از رهایی به طهران می‌آید و به شاه عارض می‌شود. شاه دستور می‌دهد که پول را پس بدهند. اما حاجی باز گشتن به یزد را موکول بدان می کند که پول را به فرزندش تحلیل دهند وقبض بگیرند. پس از این که اعلام وصول وجه به او می‌رسد به شهر یزد بازمی گردد.

روایت دیگر این است که حاکم ابتدا هزار تومان مطالبه می کرده است و به مناسبت استنکاف حاجی از پرداختن وجه مبلغ را به دو و سه و بالاخره تا هزار تومان می‌رساند. حاجی می گوید حالا می‌پردازم و ده هزار تومان می‌دهد. پس از آن به طهران می‌رود و عارض می‌شود و پول را به حکم شاه پس می گیرد در قبال سؤال اینکه چرا هزار تومان ندادی و ده هزار تومان دادی، می گوید برای وصول ده هزار تومان سفر به طهران می‌ارزید!

تهران، تیرماه ۱۳۴۵

سفرنامهٔ طالب‌اف*

از عبدالرحیم طالب‌اف تبریزی نویسندهٔ مشهور اثری خطی یافته‌ام که تا کنون جزو آثار او شناخته ونام برده نشده بود و آن سفرنامهٔ مسافرت او به چشمه ساران آب گرمهای قفقازست، که به‌منظور معالجه به‌آن نواحی سفری اختیار کرده بوده‌است.

نسخهٔ منحصر این سفرنامه به خط شخص طالب‌اف اکنون در ملکیت جناب آقای حسنعلی غفاری (معاون‌الدوله) قراردارد ومرحوم طالب‌اف آن را به مرحوم میرزا محمد ابراهیم خان معاون‌الدوله (پدر معاون‌الدولهٔ کنونی) اهدا کرده بوده و بر صفحهٔ اول آن نوشته است : « به حضور جناب مستطاب اجل آقای آقا محمد ابراهیم خان هدیهٔ مخلصانه است . چه کند بینوا همین دارد . دهم سبنطر ۸۹ ــ قفقای . »

طالب‌اف با مرحوم معاون‌الدوله دوستی داشت و میان آنها باب مکاتبه مفتوح بود . من سابقاً چند مکتوب از طالب‌اف به معاون‌الدوله را در مجلهٔ راهنمای کتاب (سال ۱۳۴۸) به چاپ رسانیده‌ام .

این سفرنامه حاوی شرح مسافرت طالب‌اف است از روز چهارشبه ۲۵ ذی‌قعدهٔ ۱۳۰۶ تا هشتم محرم ۱۳۰۷ در آبادیهای مختلف قفقاز .

* ــ نقل از « نامهٔ مینوی » به‌کوشش حبیب یغمایی و ایرج افشار با همکاری محمد روشن (تهران ، ۱۳۵۰) صفحات ۳۸ ــ ۴۷.

آغاز نسخه چنین است :

« چهار شنبه ۲۵ ذی القعدهٔ سنهٔ ۱۳۰۶ هجری مطابق دوازدهم ماه یول ۱۸۸۹ مسیحی بعد از ظهر از شوره بیرون . شب را چل یورت در منزل آقای سید حسین که با من آشنا هست به سر بردیم ... »

عبارت خاتمهٔ نسخه چنین است :

«غرض نقشی است کز ما باز ماند   که هستی را نمی‌بینم بقائی

۲۳ ماه اوغوست ۱۸۸۹ مطابق هشتم محرم‌الحرام ۱۳۰۷ در یسنتوک . عبدالرحیم ابن ابوطالب نجار تبریزی مقیم شوره (داغستان) . »

مطالبی که درین سفرنامهٔ نود صفحه ای از لحاظ احوال طالب اف وعقاید اومفیدست وازمقولهٔ خاطره‌نویسی شخصی ومعمولی‌نیست، در اینجا نقل وثبت‌می‌شود.

***

لرمانتوف شاعر روس

چون شهر [پت قورسکه] جدیدالاحداث است در داخله چندان آثار عقیقه و تاریخی و قابل ذکر ندارد مگر منزل شاعر معروف لرمانتوف که چهل سال قبل از این در اینجا در قوشون پیاده خدمت می کرده و در جنگ « دویل » در دست رفیق خودش جان خود را درسر بازی عشق باخته و رفیق با گلوله‌اش مقتول ساخته، تفصیلش زیاد است. دخلی به این روزنامهٔ فشرده ندارد . همینکه این لرمانتوف‌چند بیت بحرطویل به هم بافته و از این رو اشتهار تام یافته چون ملت روس تا طلوع پوشکین و لرمانتوف در زبان و نوشته‌جات خودشان بالمره آثار منطقیه و نشانهٔ ادبیه نظماً و نثراً نداشتند این دو نفر طرح انشاء و انشاد را به اخلاف خودشان یاد دادند و سرمشق گذاشتند ...

همین سال در شانزدهم ماه اوغویست مجسمهٔ او را در روی بنای سنگی از

چودن (۱) ریخته گذاشتند وافتتاح او را عیدی نمودند . با اینکه تألیفات او به صدیک این تشریفات وشهرت که برای لرمانتوف کرده ومی کنند نیرزد، ولی چون دلیل قدردانی ملت و دولت و موجب تشویق اخلاف خودشان است قابل تعریف و تقلید است . . .

طبابت در روسیه

اجرت اطبا که خودشان محض جلب منفعت آمده‌اند هر کس به هر یک از آنها رجوع نماید از پانزده تا شصت روز ایام معالجه از پنجاه منات کمتر نمی گیرند و در شصت روز ده دفعه منتها مریض را قبول نموده به نبض گیری و احوال پرسی او منتها ده دقیقه مشغول می‌شوند .

آنچه به نظر آمد، اکثر اطبای روسیه راست است تحصیل نموده‌اند ، قانون طب وتشریح را طوطی‌وار یاد گرفته‌اند ، ولی بالطبع شعبده باز و شارلطان هستند . مگر معدودی مستثناست .

این جور اطبای روسیه اول به کیسهٔ مریض کاوش می کنند تا اگر شخص مریض آدم با مکنت است در دوا نویسی و اسباب خری معرکه می کنند . روزی از یک تا سه تومان باید به نسخه‌بند فرستاد واگر هرروز به خودش ده یا صدتومان بدهی هرگز نمی گوید که چرا می‌دهید ! هم از مریض می گیرد و هم از نسخه‌بند که «اپتک» باشد . ازهرمنات ده کپک به نسخه‌های خود که در«اپتک خانه»ضبط است هر ماه حساب نموده پول می گیرد ، مگر اینکه چنانکه گفتیم مرضای دولتی از قید اسراطبای بی‌حیای روسیه آزادند و معالجه و دوا و غذاشان مجانی است ...

هر سه روز یکبار پیش حکیم می‌روم . در اطاق انتظار می‌نشینم تا نوبه به من رسد و مرا به « کابنه » دعوت می کند. طبابت او گوش دادن و استماع حرکات اعضای باطنه و چکوش کاری موروثی و اگر هم هیچ ناخوشی نداری تا دست‌بردی

---

۱ ـ (= چدن)

که دماغت را پاک بکنی حکیم فوراً می‌پرسد همیشه دماغت را پاک می کردی؟ می گویی چرا گاهی اتفاق می‌افتد؟ می گوید بلی بلی تب لازم در جریان عروقات مائیه وسودائیه از اعالی به مفاصل نزول نموده و استبشار سربازبرای خود وقیه پیدا کرده . این مهملات را که بنده عرض کردم یا مثل این را از این هم بی‌معنی‌تر می گوید و دست به قلم برده نسخهٔ گنه گنهٔ معروف که اول دوای ملت فرنگ است می‌نویسد تا کسی حق نداشته باشد بگوید که حکیم کاری نکرد و حرفی نزد . مرخص می‌شوی و نسخه را برداشته به دوا فروش بی‌انصاف روسیه می بری که دوای دیناری را به یک تومان می‌فروشد ومنتظراست که کسی با یک پارچه کاغذ نسخه (اتسیپت) وارد بشود و دود از کیسهٔ معدودهٔ آن بی‌چاره برآرد و راه بیندازد ...

خیالات روسیه

کار واجب دولت روس از بدو طلوع پطر کبیر تا کنون منحصر به دو چیز است : یکی زیاد نمودن دخل خزانه و دیگری تصرف کل آسیا . تفصیل کاراول را در حاشیه می‌نویسم ، ولی تفصیل فقرهٔ دویم را هر کس از عالم «پولتک» با خبرو از اوضاع دول مطلع است می‌داند که دولت روس الان دومیلیارد و هشتصد ملیان‌قرض دارد و اعتبار و ارزش سنداتش موقوف به میل صرافهای آلمان و انگلیس است و پیشرفت آرزوی آسیا گیریشان مرهون وقایع تاریخی پارسال آشینوف می باشد...

قلهٔ کوه

در مسافت چهل و پنج ورس قلهٔ « برماموت » است که بیشتراز مسافرین‌این صنحات و سیاحان به آنجا می‌روند . ارتفاع قله هشتهزار و چهارصد فوت است . هر کس می‌خواهد به آنجا برود باید از کسلادودسکه وقت غروب سوار شود و شب را راه برود تا هنگام دمیدن صبح به قله برسد و از آنجا طلوع آفتاب را در کوه البرز یعنی تابش شفق اول آفتاب را در قلهٔ برفدار البرز تماشا نماید . واقعاً

بی‌خوابی و زحمت سفر شب به تماشای تابش نور خورشید به قلهٔ سفید البرز که از چندین هزار سال تاکنون قدرت مکون حقیقی را نوشتهٔ بی‌سواد است می‌ارزد که از بدو ارتفاع خود تا امروز چندین هزار کس به تماشای او برخاسته وکان لم‌یکن بازنشسته‌اند و هنوز خودش در کمال روسفیدی و سربلندی پا برجا و قایم است .

وجود خلق بدل‌سی کنند ورنه که‌ملک همان ولایت کیخسرواست و ملک قباد

قانون در روسیه

. . . در هر صورت شرح معایب اینجا را میل ندارم بنویسم ، ولی مستلزم اصلاحات کلیه و اصولی است و مشکل است به عمل بیاید . زیرا که قوانین روسیه مثل قوانین همه جای عالم از تعداد رقومی و کلمات بی‌روح بیشتر نیست . کسانی که مباشر احیا و اجرای آن فصول و کلمات مرده هستند خودشان مطلقاً روح انسانی ندارند . هیچ عمل در هیچ جای روسیه (مگر معدودی از نجبای درجه اولشان) با هیچ مأمور جزء و کل نمی‌گذرد مگر اینکه « پادرکه » یا « وزانکه» یعنی تعارف یا رشوه مفتاح تیسر امور و ایجاد معانی بطون فصول قانون گردد و اگر هم آدم با روح پیدا شود مخصوصاً اهالی مستعد تبعیت قانون نیستند ، بلکه شایستهٔ چوب و تازیانه می‌باشند تا حد خودشان را بدانند و کاری بفرموده نمایند.

در این مقوله برای رسوخ عقیدهٔ خواننده به دقایق مسطوره آنچه خود بوده و دیده‌ام شاهد می‌آورم . چهار نفر سرهنگ و یک سرتیپ پنجاه و هفت ساله با چماق آمده بودند به خانهٔ حکیم ماوهیلوف که چرا فلان زن را در خانه‌ای که حکیم دعوت به طبابت مریضه‌ای شده بود و هنگام طبابت گفته بوده است که شاید مریض از نقل بعضی ناخوشیها در نزد ثالثی خجالت بکشد از اوطاق بیرون برود . یکی از سرهنگها با من سابقه داشت . گفتم این حرکات شما بربری است . از متمدن و عالم و پیر برنیاید . گفت اینجا از بربر هم بدتر است ! اگر حکومت

داشتیم در مهمانخانه به من دیروز جوجهٔ پردار نمی‌دادند ! حالا بعد از این جواب که از بغداد بکنند در لندن بزنند چه توقع می‌شود کرد؟

مطالب غزت

برای خواندن، روزی یک نمرهٔ عزت (۱) « مسکوسکی ویدومست» منطبعهٔ مسکوف می گیرم. چون اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ایران در فرنگستان است از خواندن احوالات سلامتی ذات اقدس و تشریفات استقبال ومشایعت موکب‌همایونی در پایتخت دول معظمهٔ اروپ برای من بسیار موجب تفریح و انبساط است. به هم‌چنین اگر کسی «کرتیکه» (۲) نوشته باشد اگر هم موجب انزجار قلب است‌ولی اطلاعش به هر سلطان پرستی که در این دعوی خود را حاذق می‌داند ـ « اول کسی که لاف محبت زنم منم » ـ از واجبات است. بعد از این اگر مطلب قابل ذکری بخوانم ترجمهٔ او رابرای یادگار تا رفتن خودم از این جای متوحش از تنهائی می‌نویسم! یحتمل وقتی صاحبدلی از این مسوده به‌این خاکپای محبان وطن‌رحمتی کند و از رنگ این نوشتهٔ ساده حالت مرا بداند و دریابد که به یاد وطن زنده‌ام و به ابنای او بنده، و از توجه قلبی آنچه نگفته‌ام بداند و ننوشته‌ام بخواند.

شاه ایران

تفصیلی از اخبار نویس خودشان نقل کرده بود به این مضمون: تاکنون از ورود شاه چیزی ننوشته‌ام. چون به من یکی از اشخاص حاضر رکاب که درمواقع مهمه تحصیل اطلاعات صحیحه می کند وعده داده بود لهذا منتظر بودم که از جای موثق اطلاعاتی نموده و بنویسم. دیروز با آن آقای ایرانی حاضر رکاب ملاقات نمودم. اینک از قول او که محل‌تردید نیست، مهمانی لورد سالسبری رابه‌شما نقل می کنم. بعد از ناهار امین‌السلطان به کابنهٔ سالزبوری دعوت شد و شاه به خلوت

۱ـ یعنی روزنامه. ۲ـ یعنی انتقاد.

رفت . امین و لورد بنای صحبت گذاشتند :

لورد ـ مهمان‌نوازی‌وقدردانی‌ملت انگلیس را چگونه ملاحظه‌می‌فرمائید؟

امین ـ معلوم است ما باید منتهای فخر و شرف را داشته باشیم که ازدولت قوی شوکت و ملت بزرگ انگلیس این جوراحترامات فوق‌العاده درحق ما مبذول می‌شود .

لورد ـ من ازشاه می‌خواهم مخفی‌بدارم که پذیرائی‌شاه دردول متفقهٔ آلمان و افستریا (۱) قبل از آنکه اعلیحضرت شاه از طهران بیرون بیاید مطرح گفتگو شد و قرار گذاشتیم که شأن شاه را به اندازهٔ اعتلای فوق‌الغایه ملاحظه نمایند. در برلین که دیدید ، درویانه (۲) هم به همان قرار ملاحظه خواهید فرمود . ولی در پاریس معتقدیم که حالت کار تغییری داشته باشد .

امین ـ (دو دفعه از جای خود نیم خیز شده) ، بلی بی‌شبهه و تردید چنین هم باید بشود . من از تشکر این همه محبت و مهربانی شما عاجزم . مگر اینکه بعد از این که به حضور لورد نجیبی مثل شما رسیدم در طهران بتوانم خدمتی درخور ، در استقرار یکجهت دولت انگلیس و ایران بکنم . سردورموند ولف شاهد است که با چه اشکالات مطالبات اورا انجام داده‌ام ودقیقه‌ای فروگذاری واهمال نداشته‌ام ، زیرا که من و سایراشخاص دیگر هم می‌دانند که دولت‌انگلیس یک وجب از خاک ایران را طالب نیست. برخلاف ، سایرین درخیال انهدام کلیهٔ بساط ما هستند . بعد ازاین من در کمال جرأت درحضور ولی‌النعم خودم طرفداری دولت شما را می کنم .

لورد ـ من هم به شما قول صحیح می‌دهم که در همه جا هر گونه اظهار دوستی خود را مضایقه نکنم و اگر شما پاره‌ای اصلاحات که به ادارهٔ ایران لازم است اقدام نمائید هر گونه اهتمامات ازجانب دولت به پیشرفت منویات شما به‌عمل

۱ـ یعنی اطریش .   ۲ـ (= وینه)

خواهد آمد .

امین ـ محض شما صحبتی که در پطربورغ در میان من و موسیو «گیرس» اتفاق افتاد به شما نقل می کنم .

لورد ـ زحمت نکشید . صحبت آن مجلس به من معلوم است. شما خودتان را خوب نگه داشته اید و هرچه گفته اید دفع الوقت و طفره (۱) بود ، و به حالت حالیه ، ما با دولت ایران فقط مرهون آقای امین‌السلطان هستیم و بس.

***

بیشتر از یک ماه مانده شاهنشاه درلندن موجب‌دل‌خوشی روزنامه‌های‌روسیه شده. مهمانی عمارت بلورلندن را نوشته بودند که شصت هزار نفرآدم بوده بازیهای عجیب و غریب نمودند . بعد از رقص پیش روی غرفهٔ اعلیحضرت شاه‌آمده سرفرود آورده وسه دفعه شاه شاه صدا نموده درجزء آتش بازی گلدسته در هوا پدیدار و از فشار دوکمه که با دست زن ولیعهد صورت شاه، بعد صورت زن ولیعهد و بعد آتش فشانی غریب و بعد شیرخورشید دولت ایران با رنگ های الوان نمایان گشته وموجب خرسندی اعلیحضرت شاهنشاه گردید .

حکایت «لاتاری» و بیرون آمدن بلیط ده فوندی (۲) به نمرهٔ اعلیحضرت و دادن به عزیزالسلطان وپاره نمودن‌او وجمع کردن‌خدام‌وگرفتن‌ده«فوند» از خزانه و خیلی جزئیات نوشته بودند .

در خاتمهٔ یکی از« فلتون »های غزت « مسکوسکی ویدومست » نوشته بودند که انگلیسها از احترامات و تدارکات پذیرائی غیر معمول و فوق‌العادهٔ شاه معلوم نیست که نشانه را زده باشند و منظور خودشان را به عمل آورده باشند . احتمال دارد که این که پادشاه ظالم مشرق را با تبعهٔ نیم وحشی او در آیندهٔ قریب با تأمینات جدیده دست چین نمایند .

۱ـ اصل ، تفره ۲ـ (= پوندی)

بهمچنین در ورود اعلیحضرت شاه به پاریس پاره‌ای ترّهات نوشته بودند. یکی توسط نظر آقا خبر داده‌اند که جمهوریت فرانسه فقط از وزرا و شخص اقدس شهریاری پذیرائی رسمی معمول خواهد داشت. سایر اطفال حاضر رکاب قبل یا بعد ازورود شاه من غیر رسم بیایند وبروند این طورهم شد. میرزا رضا خان (آجودان جنرال) با ودایع محولی خودش قبل از ورود موکب همایون وارد شده وبه «اوتل» رفته‌اند و قصر اقامهٔ شاه در پاریس فقط برای این بود که عزیزالسلطان نمی‌توانسته در آنجا مثل لندن که در بغل پرنس دوکال جا داشت احترام داشته باشد.

امروز یک نمرهٔ غزت «سوت» که مدیرش فضول درجهٔ اول روسیه و شخصاً با اهالی آسیا عداوت مخصوص دارد گرفتم. تفصیلی از مسافرت اعلیحضرت شاهنشاه نوشته بود. ماحصلش این بود که پادشاه ایران همینکه راه رجوع مملکت خود را از روسیه دید البته فکری خواهد نمود که این راه را به روی خود نبندد و آن چه برای خوش آمد مغربیان وعده نموده همه را جزء منسیّات باید دانست. زیرا که با بصیرت واطلاع شاه ایران برنتابد که درهمجواری روسیه اقدامات اعادی‌مملکت ما را پیروی نماید.

این «قمروف» فضول مـدیر روزنامهٔ منطبعهٔ پطربورغ «سوت» در «غزت»نیم وجبی خودش پارسال در مسئلهٔ کارون از همه بدتر اسب دوانی و رجز-خوانی می‌کرد! ترکمانها رابه ایران‌سرمی‌داد! مملکت‌رابه طرح حملهٔ«زالاتروف» نامی در دو هفته زیروزبر می‌کرد! هم اگرچه نه به حد پارسال ولی بقدر کفاف یاوه سرائی و هرزه درائی کردند.

افسوس که ملت‌روس با این متنفذین بی‌دین‌خودشان در پرتگاه بی‌تهی‌معدوم می‌شوند و ازین قبا دوزی به اندام دیگری دست غیب پیراهنشان را قبا می‌کنند.

هرگز نمی‌خواهند بفهمند که در تهران و پطربورغ مدیر«پولتک» خارجه شخص اعلیحضرت اقدس شهریار و امپراطور اعظم روس است. وزرای دول خارجهٔ

این دو پادشاه فقط «ماکتهٔ»(۱) تحریرات و دستگاه اجرای خیالات آن دو پادشاه آسمان جاهند.

و هرچه اخبارنویسها از بیغوله‌های عالم جمع کرده به ادارهٔ روزنامهٔ متبوعهٔ خودشان می‌فرستند همه اراجیف است. نه سالیسبری می‌تواند ایران را بخرد و نه موسیو گیرس می‌تواند ایران را بخورد، و نه جانشین کاتکوف با قمروف فضول از اسرار باطنی و مطالب مخفیه با خبر است، همینکه:

هر کس ز سر قیاس حرفی گفتند　　　آن نکته که اصل بود نا گفته بماند

---

۱ - (= ماکت)

افضل التواریخ

(جلد سوم- تاریخ ایام سلطنت مظفرالدین شاه)

دوست مکرّم ما آقای حسین ثقفی اعزاز فرزند دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله کتابخانه‌ای نفیس از کتب خطی عهد قاجاری و کتابهای فرنگی مربوط به ایران و مجموعه‌ای از اسناد و مکاتبات و عکسهای دوران ناصری و مظفری جمع آورده است که مشحون از نفایس تاریخی و اسناد گرانبهاست. یکی از کتاب های خطی منحصر آن، نسخهٔ کتاب افضل‌التواریخ است که درین سطور به خوانندگان مشتاق و محققان تاریخ عصر قاجاری معرفی می‌شود.

آغاز نسخه این است: «استعانت از خدا می‌جوئیم که در هر نفس شکر نعمت او گوئیم. شکر او را به پایان نتوان برد که درادای هر شکری شکری دیگر واجب آید ...»

مؤلف چنانکه در خطبهٔ کتاب از خود نام می‌برد غلامحسین افضل‌الملک مستوفی دیوان اعلی است که از شعرا و ادبای زمان خود بوده و دارای آثار نثری (ازجمله‌سفرنامه‌ها)است. نسبش به کریم‌خان زند وکیل‌الرعایا می‌رسد وآن طور که می‌نویسد نسبش چنین‌است: ابن مهدی ابن‌علی بن ابراهیم -متخلص به‌انور- بن کریم.

افضل‌الملک طبق دستخط مظفرالدین شاه مأمور تاریخ نگاری سلطنت وی

شده وموظف بوده است که هرسال وقایع سلطنت و اخبارمملکت را در کتابی تألیف نماید.جلداول‌افضل‌التواریخ‌مربوط به‌اخبار نخستین‌سال‌سلطنت مظفرالدین‌شاه (یعنی سنهٔ ۱۳۱۳ قمری) است وآن‌را بنام «جلوس‌مظفری» درانتهای سال‌مذکور ازعرض گذرانیده. بنحوی که درمقدمهٔ کتاب حاضر مینویسد مجلددوم مربوط به‌سنهٔ ۱۳۱۴ را به«افضل‌التواریخ» موسوم‌ساخته‌بوده‌است.ازجلدسوم که مخصوص‌وقایع‌سال ۱۳۱۵ هجری ونسخهٔ مورد معرفی‌ما است نسخه‌ای در کتابخانهٔ حسین ثقفی دیده شده‌است.

نسخه ، نسخه‌ای است که به خط خوش‌نوشته شده وبمهر افضل‌الملک رسیده است و آنرا برای شاه تهیه کرده بوده‌اند. جای بجای در حواشی خط افضل‌الملک دیده می‌شودوحواشی‌ویادداشتهایی برمتن‌با امضای «غلامحسین» (یعنی‌افضل‌الملک) الحاق شده است .

کتاب دوضمیمه دارد: یکی جدول اوضاع واخبار خلاصهٔ ممالک عالم‌حاوی نام مملکت و مقدار مساحت و میزان نفوس و کیفیت حکومت ونام پادشاه یا حاکم و نام پایتخت و مبلغ امتعهٔ وارده و صادره در شش جدول (آسیا ، اروپا ، افریقا ، امریکای شمالی ، امریکای جنوبی ، اوقیانوسی) .

ضمیمهٔ دیگر،ترجمهٔ قسمت‌سوم از کتاب اعلام الناس است و آن کتابی است دراخبار هارون الرشید و عهد او .

***

افضل التواریخ با شرح عزاداری محرم ۱۳۱۵ درصاحبقرانیه شروع می‌شود. ابتدای کتاب اخبار مربوط به دربار و خاندان پادشاه وسلامهای اعیاد و تلگرافاتی را که به سلاطین‌ممالک‌شده حاوی است.

مؤلف مردی بی نظر بوده زیرا گاه در خلال مطالب تلویحاً و بریشخند به انتقاد ازمراسم‌واصول‌مملکتی‌پرداخته است. این‌نکته‌امری است نادر .

درخصوص اضافه مواجبی که به وزرا و رجال مملکتی‌اعطا می‌شده است نظر خود را چنین می‌نویسد :

اضافه مواجب وزراء

« من اگراین چند سطر بعد را ننویسم هرگز دولت از من مؤاخذه نخواهد کرد که چرا بذل و عدل مرا ننگاشتی و مجبور به تمجید واغراق گوئی نیستم. حقیقت گوئی می کنم و شأن خود را برخلاف سایرمورخین اجل بردروغ گوئی و تملق و اغراق و مبالغه می‌دانم. ولی در ذکر صفات حمیده و راست و درست می‌نویسم این تاریخ هرساله بنظر مبارك شاهانه می‌رسد مخصوصاً عرض و استدعا می کنم که اگر در عبارات خود اغراقی بنگارم ازین چاکر مؤاخذهٔ سخت شود و تنبیه بعمل آید . این سلطان قدردان در دو صفت به سلاطین قاجاریه و بهاکثرشاهان ایران رجحان دارد : یکی بذل و یکی عدل . خدا را شاهد می گیرم که درین دو صفت اغراق نگفته‌ام. چندان بذل عطایا و نشرمواهب دارندکه مستوفیان دفترخانهٔ مبارکه از احصاءآن عاجز هستند. عریضهٔ احدی راکه پول خواسته باشد بدون عطا جواب‌نمی‌دهند، طبقهٔ چاکران که اضافه مواجب خواسته‌اند درحق آنها محل مواجب برقرار شده است . در دورهٔشاهنشاه سعیدانارالله برهانه دیدم که مخصوصاً بیك نفر از وزراء لاغیر تا سه هزارتومان اضافه مواجب مرحمت شد. لکن این سلطان با بذل ده هزار تومان از اصل مالیات بیك نفر اضافه مواجب مرحمت فرمودند و چند هزار نفر هستندکه درین دوره اضافه مواجب فراوان برده‌اند . بهیچوجه درعطای به نوکرخودداری ندارند. با اینکه درین دوره تقریباً دوکرور برمالیات سابق ایران‌افزوده شده وتمام‌این اضافه مالیات به‌اضافه مواجب مردم داده‌شده .. »

چون مرسوم مورخین دولتی برآن بوده است که از گفتن حقیقت بپرهیزند افضل‌الملک چند جا عباراتی نظیر این عبارات را تحریر کرده است : « سبک من براست نویسی است و گمان مکنید که من مورخ دولتی هستم و مجبور بوده‌ام که این اغراقها رابنگارم .»

عبدالحیسن میرزا فرمانفرما

« کار بزرگی که درین ماه دردولت‌وقوع یافت تغییر وزیر جنگ وعزل نواب‌شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیرجنگ است که او مثل‌کوه سرسنگین بود و بهیچ وجه او را حرکت دادن ممکن نبود .»

دراین قسمت شمه ای درحق فرمانفرماو بزرگی و کفایت وشیطنت وروحیات وجاه طلبی او و بستگیهای « اندرونی و بیرونی» او ذکر می کندو برای تحقیق در احوال او و وقایع آن ایام بسیار مفیدست. آن سطور نشان می‌دهد که‌فرمانفرمادر

مقام وزارت جنگ قصد دخالت در امور صدارت‌عظمی را داشته است و از فتنه‌جوئی وشوراندن یکی بر ضددیگری خودداری نداشته است. تا آنکه عاقبت امین‌الدوله پا را دریک کفش می کند وبه‌جدّوجهدعزل‌فرمانفرما راخواستارمی‌شود. وحتی ازشاه می‌خواهد که بفرمانفرما در ولایات‌کاری ارجاع‌شودتا درطهران نباشد. پس از این واقعه بود که فرمانفرما به حکومت‌فارس‌مأمور شد.

درهمین قسمت اشاره می کند که پس از عزل فرمانفرماچون عده‌ای ازرجال دوام دولت وعزت خود رادرخطر دیدند دست‌به کارشکنی نسبت به امین الدوله‌زدند.

در چند صفحه بعد می‌نویسد :

« و ما منتظریم که ببینیم ازین صدارت عظمی چه می‌تراود و ترقی و تنزل ایران در انظار خارجه به چه پایه می‌رسد. لکن عموم مردم از خاص وعام، از وزراء و رعایا بالاجماع و بالاتفاق درصدد تخریب بر آمده نگذاشتند که این صدراعظم دوامی پیداکند.»

ناصر الملك

افضل الملک دریاد از ناصرالملک وی را چنین معرفی می کند :

« ایشان از وزراء بزرگ و اول پلطیك دان و اول دیپلوماسی ایران و اول درستکار صحیح رفتار این دوره‌اند وفوق العاده طالب ترویج علم و دانشند. »

درهمین‌قسمت‌به‌وصف بازدیدشاه (وبقول‌مؤلف«نظاره») ازکارخانهٔ‌قندکاریزک (کهریزک امروزی) می‌پردازد و شرحی کشاف در بیان معایب و خبطهای ادارهٔ آن‌کارخانه بیان می‌دارد و نوشته است :

«عاقبت رسیدگی به اختلاف میان دولت وکمپانی بلژیکی به عهدهٔ ناصرالملك واگذار شد. ولی ناصرالملك اظهارکرده است‌که اگربگویم حق‌بجانب ایرانی‌است سفیردولت‌خارجه از ایران می‌رنجد و اگربی‌انصافی کنم وبگویم حق بجانب مدیر بلژیك است این ایرانیان‌با دیدن ضرر بمحضر علمای اسلام حاضرشده متحصن و ملتجی می‌شوند و سخن بطول می‌کشد و مفاسد بار می‌آید!»

از همین تفصیل برمی‌آید که محتشم السلطنه هم به فیصله دادن به اختلاف مربوط به کارخانه قند دست‌اندرکار بوده است.

مؤلف موقع را مناسب یافته و درین مقام شرحی در بارهٔ سایر کارخانه‌های آن عهد (کبریت سازی چاه‌کنی ، شیشه سازی ، ریسمان بافی صنیع الدوله) بیان می‌دارد .

عروسی فخرالدوله و پسر امین الدوله

درهمین قسمت تفصیل عروسی فخرالدوله ومیرزامحسن‌خان معین‌الملک فرزند امین‌الدوله (پدر دکتر علی‌امینی) بیان می‌شود و در حاشیه باشاره می‌نویسد :

« بعضی مردم محض بغضی که با امین‌الدوله صدر اعظم داشتند به نظاره نیامدند وازاین وصلت اظهار کدورت می‌کردند . »

روابط مشیرالدوله و امین‌الدوله

در همین قسمت، از مناسبات وروابط‌دوستی فیمابین امین‌الدوله ومحسن‌خان مشیرالدوله‌صحبت می‌شود . می‌نویسد که امین‌الدوله نام فرزند خود را بعلت دوستی فوق‌العاده قویم ومحکم با مشیرالدوله ، محسن گذاشت وپس ازاینکه معین‌الملک به لقب مشیرالدوله‌ای رسید، امین‌الدوله لقب معین‌الدوله را برای‌فرزند خود دست وپا کرد و دخترمشیرالدوله راهم برای فرزند خود (محسن‌خان امین‌الملک) گرفت . اما چون دختر مشیرالدوله تحصیل کردهٔ عثمانی و زنی بسیار فاضل بود اعتنائی به شوهر نداشت . همین امر آرام آرام موجبات برودت را پیش آورد و کار به جدائی کشید .

پس از اینکه امین‌الدوله به صدارت رسید اسباب فراهم آورد که فخرالدوله را برای فرزند خود بگیرد . دراین وقت مشیرالدوله فشار آورد وطلاق دختر خود را گرفت. مؤلف افضل التواریخ می‌نویسد :

« لهذا اورا طلاق گفتند. مردم بسی ملامت کردند و این عقد و عروسی فراهم آمد و از تقریرات الهی این بود که این کار تقویت آمیز بزرگترین اسباب خرابی و عزل جناب مستطاب صدر اعظم شد. جناب مشیرالدوله بروی خود نیاورد. لکن باطناً درهم شد وبه عزل صدارت اقدام کرد وجناب مشیرالدوله کسی نیست که سخن پوچ بگوید یا به هوای نفس سخنی

سراید. درین کار کوشید و بعضی مطالب بعرض خاکپای همایونی رسانید که اسباب عزل صدارت عظمی فراهم آمد. »

ناصر الملك در وزارت مالیه

ازمطالب مهم این قسمت شرح انتصاب ناصر الملک به وزارت مالیه و اصلاحاتی است که او در امور مالی و رسوم مالیاتها کرد. این قسمت واقعاً می‌تواند مثال و مصداقی از کاردانی و صحت عمل آن وزیر و اخلاق و اطوار انسانی او باشد. مطالبی که به تفصیل درینجا از راه وروش سازش میان وزراء و مأموران مالیات مملکتی در ولایات و « آوردن آب لیمو و شربتهای مبرد » بیان می‌دارد نشان دهندهٔ وضع اجتماعی آن روزگار و کیفیت امور دیوانی است.

***

باب اول کتاب که مربوط به شرح‌حال یك سالهٔ سلطنت عظمی درسال ۱۳۱۵ بود به صفحهٔ ۱۲۷ خاتمه می‌یابد. باب دوم که مخصوص به بیان تغییر ایالات و وزارتخانه‌های ایران و مباشرین بیوتات دولتی است از صفحهٔ ۱۲۸ شروع می‌شود.

تنبیه گران فروشان

درین قسمت ذیل خبر انتصاب محمد کریم خان منظم السلطنه به ریاست و وزارت نظمیهٔ پولیس (= پلیس) واحتساب دار الخلافه، شمه‌ای درخصوص تنبیه میوه فروشان وقصابان وخبازان گرانفروش شهر می‌نویسد. نقل آن خالی ازتفریح نیست.

« سال اول مداخلهٔ این وزیر نظمیه بکار کسبه، میوه طوری ارزان شد که چندین سال کسی بآن ارزانی میوه نخورده بود. این‌مرد دراوایل ابداً رشوت ازکسبه قبول نکرد. نرخی که از برای میوه گذاشته بود شنید که بار فروشان میدان و میوه فروشان بازار باز درنهانی گران می‌فروشند. یك روز خود به میدان آمد. اهل‌میدان او را نمی‌شناختند. وی پاره‌ای تفتیشات کرد دید که خربوزه وهندوانه فروشان تقلب می‌کنند. گفت پدرسوخته‌ها هرچه از برای شما نرخ بندی می‌کنم باز بعد از یك روز بهوای نفس خود گران می‌فروشید. تأدیب هم که می‌شوید بازترك عادات خود نمی‌کنید. بهتر آن است که مال‌شمارا غارت‌کنند. بفرمود تامردم رجاله که بقدر دو هزار نفر حاضر بودند بساط خربوزه و هندوانه فروش را که بار های زیاد حاضر کرده بودند غارت کردند مردم ریختند و میوه‌ها را بردند. دیگر پس از آن‌میوه

راگران نفروختند . »

باب سوم در ذکر اشخاصی است که درین سنه به لقب دولتی نائل شده‌اند و امتیازات دولتی کسب کرده‌اند .

باب چهارم درذکر اشخاص ورجال معروف است که‌درین سال وفات کرده‌اند، از جمله حاجی علیقلی‌خان مخبرالدوله ، حاجی میرزا ابراهیم‌شریعتمدارسبزواری، با تفصیل حیات و خدمات هریک .

***

اکنون که این اوراق مطبعی تصحیح می‌شود ، لازم است یاد آوری شود که بنابفرمودهٔ دوست عزیزجهانگیرقائم‌مقامی، ازمحققان تاریخ‌قاجار، دورهٔ چهارسالهٔ افضل التواریخ در مجلس شورای ملی وجود دارد .

کتابی مهم در فلسفه از عبدالقادر اهری

تألیف سال ۶۲۹ و رباعیات خیام در آن *

نوشته شده با همکاری محمد تقی دانش پژوه

دو سال پیش ازین ، کهنه کتابی نادر و ممتاز در فلسفه به عربی ، که نخستین ورق آن افتاده است ، خدمت دوستمان دکتر حسین مفتاح دیدیم (۱) . از تورق اجمالی آن معلوم شدکه ذکری از خیام و ابیاتی ازو دربر دارد . چون کتابت نسخه از آن سال ۶۶۶ هجری است ، از باب‌تجسس در اشعار خیام خالی از اهمیت و فایدت نیست . (۲)

روزی که آقای علی‌دشتی نیت خود را برتألیف کتابی دربارهٔ خیام بیان فرمودمامتذکر آن نسخه و تفصیل قضیه شدیم . چون ایشان آن نسخه را برای تکمیل اطلاعات خود لازم دانستند در خدمتشان به سراغ آقای دکتر مفتاح رفتیم . روز دیگر جناب دکتر نسخه را به منزل جناب‌آقای دشتی آورد وفرصتی‌شدکه دوسه ساعتی‌به‌بررسی آن پرداختیم واطلاعات مذکور درزیر ازآن استنساخ شد .

***

چنان که گفته شد ، نخستین ورق نسخهٔ آقای دکتر مفتاح افتاده است . بهمین علت نام مؤلف وکتاب برما مکتوم ماند و از سایر مطالب‌کتاب هم پی به هویت‌کتاب برده نمی‌شد .

---

* نقل از مجلهٔ فرهنگ ایران زمین جلد ۱۳ (۱۳۶) : ۳۱۱ - ۳۲۲ این مقاله در خدمت آقای محمد تقی دانش پژوه و با همکاری عالمانهٔ ایشان نوشته شده است .

۱ - این نسخه دراواخر ایام‌حیات مرحوم مفتاح (که خدایش‌رحمت کناد) به‌کتابخانهٔ مجلس سنا انتقال یافت .

۲ - در۱۱۹ورق ۲۳ سطری حد متوسط ۱۵ کلمه درهرسطرخط نسخ، کاغذ سمرقندی به قطع $\frac{1}{2}$ ۱۶ × $\frac{1}{2}$ ۸ ، $\frac{1}{3}$ ۱۲ × ۶ مورخ رجب ۶۶۶ .

قضا را پس‌ازدوسه‌ماهی، سروکارمان به نسخ خطی کتابخانهٔ‌مجلس‌افتاد. درمیان کتابهای ابتیاعی ازآقای سید محمد مشکوة به نسخه‌ای از همین‌کتاب مورد بحث‌برخوردیم که اگرچه نزدیك چهارصد سال‌از نسخهٔ مفتاح جدیدترست (۱) ولی‌کامل است ونام‌مؤلف را دربردارد.

***

باری این‌کتاب چنین آغاز می‌شود : «یقول العبدالحقیر الفقیرالی عفو الکبیرالخبیر **عبدالقادر بن حمزة بن یاقوت اهری**(۲) عفاالله عماسلف من خطایاه وافاض‌علیه سجالا من عطایاه مناجیا عاشقا ایاه و راجیا ناشفاریاه ... اما بعد فانی‌عنیت مذحان وهن‌الذهن‌وآن حبل‌القوة کالعهن ...

نسخهٔ آقای دکتر مفتاح سی و هفت سال پس از تألیف کتاب تحریر شده است و از آنجائی‌که باقی ماندهٔ چنین‌است :»

«عالم المحسوس والمعقول... کل‌مسئول ویدعی‌وسیلة‌کل معمول، اللهم‌صلی علی‌الارواح الطاهرة و الاشباه الزاهرة .... واردت‌ان اروق بمصفاة‌الفکر صفاه عن‌کدره ... وعلی‌احیاء رسومه و اطلاله رئوف عطوف المولی الامیرالکبیر افضل الامراء والصدور ... صاحب السیف و القلم ذوالمفاخر المأثورة والشیم مهذب اسلام کهف الانام ثمال الخواص والعوام مآل اهل الایام کریم الخیم والاخلاق شریف الانساب والاعراق **احمد بن‌الصدرالسعیدابی نصر بن یونس** اطال‌الله اعمارالمعالی بطول بقائه ...

وقداشرب عقلی‌ان علم‌الحکمة مرتب علی‌فنین احد هماالکشف عن ماهیةالعالم و اقسامه من اعراضه و اجسامه ، والثانی‌الکشف عن سبب وجوده من صفات ذاته وجوده .»

نسخه‌چنین‌خاتمه می‌یابد: «او حدافضل‌الامراء والصدور اشرق‌الاهلة والبدور بهاءالدین مهذب الاسلام اسعدالله جده وجدد سعده لتغنی عن البرهان ولیس الخبرکالعیان ولنختم‌کلامنا حامدین لله و مصلیاً علی نبی‌الرحمة و شفیع‌الامة محمدو آله و قد شرعت فی تصنیفه یوم عرفة و فرغت منه یوم الاربعاء منتصف محرم اول شهور سنة **تسع و عشرین وستمائة** فیکون المجموع خمساوثلثین یوماً حسوما بعون الله‌الجلیل ومنه‌الجزیل والحمدلله اولاوآخراًوالصلوة علی رسوله محمد و آله الابرار الاطهار، فرغ من تحریره فی رجب سنة ۶۶۶ .»

---

۱ ـ بشماره $\frac{۵۲۴۹}{۶۲۴۳۳}$ در ۱۹۰ برگ ۱۷ سطری ، کاغذ اصفهانی قطع وزیری خط نسخ شیخ ابوتراب طبسی در اول شعبان ۱۰۶۲ ، عنوانها شنگرف .

۲ ـ بعدها اطلاعی دربارهٔ احوال او در کتاب ابن الفوطی یافتم که در انتهای این مقاله درج شده است (ا.ا.)

تقسیم بندی کتاب بدین شرح است :

الفن الاول

و هویدور علی قطبین :احدهما القطب الجنوبی الذی یلیه اقلیم الروحانیات و هو عالم الغیب والملکوت عن المعقولات الباقیة .

القطب الاول و هوالذی یلیه اقلیم الجسمانیات .

الباب الاول لاقلیم الجسمانیات و هوالجواهر السفلیة و هوالعنصریات : القول فی حقیقة الجوهرو اثبات وجوده .

الباب الثانی فی الفلکیات.

القطب الثانی و هوالجنوبی، الذی یلیه اقلیم الروحانیات .

الباب الاول فی النفوس السفلیة .

الباب الثانی فی النفوس العالیة .

الفن الثانی

فی سبب الوجود .

القطب الثانی فی المعاد که درچهار مسلک باین ترتیب است .

۱ ـ مسلك صرف العقل بلااعتصام بحبل الشرع .

۲ ـ مسلك صرف الشرع بلااستمساك بعروة العقل الوثقی .

۳ ـ مسلك مهلك خاوعن کلی السالکین عارعن ملك المالکین الی الابد .

۴ ـ مسلك مطروق بکلی طارقی العقل والشرع الحاوی لطرفی الاصل والفرع .

این تقسیم بندی یادآور ترتیبی است که غزالی درالمنقذ من الضلال و خیام درسلسلة الترتیب درباب چهارگروه متفکران اسلامی ذکر کرده‌اند .

کتب و مآخذ و اشخاصی که از آنها درین کتاب نام رفته است عبارت است :

ابطال مذهب المعتزله (۶۲پ) ، اهل السنة والجماعة (۷۸پ) ، مقدم الاشاعرو المتکلمین الامام العلامة اجل حکماء المتأخرین و افضل متکلمیهم ابی عبدالله محمد بن عمر بن الحسین الرازی (۶۱ر)، صاحب الاشاعرة (۵۲ر)، اباعلی ابن‌سینا (۴۹پ)، الشیخ الامام حجة الاسلام (۵۶ر)، ابوالعلاء المعری (وکالنار الحیاة فمن رماد ـ اواخرها واولها دخان) ، المشبهة والکرامیة .

وقال شیخ الاسلام قاطن دارالسلام حلاج الاسرار، غواص بحار الاسرار، الشیخ الامام العلامة الذی له حدة البصیرة مثل زرقاء الیمامة و هوشرب ری اصحاب الرأی والری و بیده طوامیر ارباب العقل للنشر والطی محمدالرازی بوأه الله اعلی الجنان (۲۳پ)، الشیخ الامام الفاضل... محمود بن محمد السهروردی اناره الله برهانه (۳۵ پ) ، تفسیر ابن عباس و سلطان المفسرین

(۴۴ ر) ، .الفیلسوف الاعظم صاحب المنطق (۴۵ ر) ، قال حکیم العرب رضی الله عنه ان لله ملکاله‌سبعون‌الف‌وجه‌کل‌فیضة‌من فیضاته‌وجه‌له‌فی‌کل‌وجه‌سبعون الف‌لسان»(۴۶پ)، کمااشارعلیه حکیم‌السلف‌وقدوة الخلف الجنید رضه‌الله عنه (۶۷پ).

و بمثله رنت اوتار اهداب عین قضاة همدان مترنما علی زیرالعراق و بم اصفهان غریق بحرالعشق و حریق نار الشوق انارالله برهانه و اذل عداه و اهانه حیث ظنوابه الظنون الاثیم و حل بهم داء الجنون الالیم ، و نعم ما قال الشیخ الفاضل ابوالعلاء فی‌شبه هذاالمعنی :

راوك بالعین فاستهوتهم ظنن   ولم یروك بفکر صادق الخبر

و حیث یقول الحلاج ایضاً نظما :

فودعت ایماء و سلمت خفیة   فکان‌جوابی‌کسرعین و حاجب
کذلك نجوی‌العاشقین‌اذاالتقوا   لم السن فی اعین و حواجب (۹۱پ)

کما قال حکیم العرب یا اشباه الناس ولاناس و نعم ما انشد فی هذاالمعنی :
در برگ ۸۹ ر از اباحیه و قرامطه یاد شده است .

فجلهم اذا فکرت فیهم   حمیر او کلاب او ذئاب

آخر

لم یبق من جل هذاالناس باقیه   ینالها الوهم الا هذاالصور

و لله در امیر شعراءالحکماء ذی‌الروح النورانی الانوری حیث یقول :

ز جنس مردمان مشمار خود را   گرت یزدان‌زرت دادست وزوری
چو بر تختی ، جمادی بر جمادی   چو بر اسبی ، ستوری بر ستوری

و رضی‌الله عن الشیخ القاسم بن علی صاحب المقامات (۱۰۳ ر)،و در همین صفحه از متنبی نام برده شده است .

در ۱۰۴ پ از علی‌بن ابی‌طالب نام برده و به امام جعفر صادق شعر « انی لاکتم من علم جواهره ... » را نسبت داده است . سپس ازشیخ سهرودی مقتول نام می‌برد و این شعر را نقل می‌کند :

بالسران باحوا تباح دماؤهم   و کذا دماء البائحین تباح

***

اشعار فارسی که درین کتاب نقل شده است اینهاست :

راه ازل و ابد ز پا تا سر. . . .   وان در که نسفته‌اند در . . . .
چیزی چه طلب کنی که گم . . .   بیهوده مرو که بار تو بر . . . .

(حاشیه ورق ۴ ر)

الا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی
ز چاه کبر ظلمانی برون شو تا جهان بینی
(حاشیهٔ همان ورق)

نظم حکیم الشعراء

عقل عقل است و جان جان‌است او — آن کزان بر ترست آن است او

دل گرچه[که]مست‌است‌خراب‌ازل‌است — وین‌مستی او هم از شراب ازل است
ذرات وجود را به خود نوری نیست — نور همه کس ز آفتاب ازل است
(حاشیهٔ ۲۲ ر)

پاك از آنها که غافلان گفتند — پاکتر ز آنکه عاقلان گفتند

تو کی دانی که‌حال عارف‌چون‌است — با تو به جهان و از جهان بیرون‌است

این‌جور نگر که بر من‌مسکین کرد — خودخواندخودم‌براند دردم‌زین کرد

گو دل به دو زلف بت‌پرست تودهم — که جان‌به دو نرگسان مست تو دهم
چون از دو فرو مانم و عاجز گردم — از دست تو قصه هم به دست تو دهم
(حاشیهٔ ۲۳ ر)
کما هذاالمعنی بعض شعراء الفرس :

جان‌قصد (۱) رحیل کرد گفتم‌بمرو — گفتا چکنم خانه فرو می‌آید
(۳۰ر)

در کنج خرابات بسی رندانند — کز لوح وجود سرّها می‌خوانند
بیرون ز شتر گربهٔ احوال فلك — دانند شگفتها و خر می‌رانند
(۲۳ر)

ای غلام نقاب منقولات — فارغ از چهره‌های معقولات

از خانه به کد خدای ماند همه چیز — (۴۰ر)

۱ـ بالای سطر: خ عزم .

جهان در جنب این نه چرخ مینا چو خشخاشی بود بر روی دریا
نگر تا تو از ین خشخاش چندی سزد گر بر بروت خود بخندی
(حاشیهٔ ۴۲ ر)

از هیبت آن نظر که جوهر بگداخت
هر ذره از و به عالمی دیگر تاخت
دریای الست موج تقدیر بزد
حاشا که وجود ما به صحرا انداخت
(حاشیهٔ ۴۵ر)

آسیابان را ببینی چون از و بیرون شوی وندرینجاهم بدیدی چشمت ار بیناستی
(۴۷ر)

ایضاً

بگذار حدیث آسیابی کو را گندم همه مردم است و آبش خون است(۱)

امامت گر ز کبر و حرص و بخل و کین برون ناید
به دوزخ دانش از معنی و رش در گلستان بینی
و گر چه طیلسان دارد مشو غرّه که آن آنجا
یکی طوق است از آتش ، تو آن می‌طلیسان بینی
(حاشیهٔ ۴۸ر)

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود هر آنکه او را نکشند
(۵۴ر)

یاد تو کنم کار مرا ساز آید نام تو برم عمر شده باز آید

---

۱ ـ بجای این بیت در نسخهٔ مجلس آمده:
زین فرش زمین که سقف او گردون است گفتن نتوان هیچ که حالش چون است

ور زآنکه حدیث عشق‌تو گویم باز | با من در و دیوار به آواز آید
(۵۶ر)

کما اشارالیه الحبر الهمام **عمرالخیام** قدس‌الله روحه :

از تو دو جهان برو[ن] نو از هر دو برون (۵۹ر)

ای با علمت جهان . . . . هر دو زبون | ازتودو جهان برون ، توازهردوبرون
دلها همه آب گشت وجانها همه خون | تا چیست حقیقت از پس پردهٔ چون
(مجلس ۸۹ ر)

ولله در من یقول :

صد شهر در اندیشهٔ آن روی نکوست | دلهای جهانیان همه خستهٔ اوست
ما می‌کوشیم و دیگران می‌کوشند | تا خودکه برد دست‌وکرا دارد دوست
(۵۹ر)

مکن عیبم اگر کردم نظر بر صورت خوبان
نظر بر صورت خوبان خدا را نیز می‌باشد
(حاشیهٔ ۵۹ پ به‌خط جدیدتر)

ای شده در نهان خود عاجز | کی شناسی خدای را هرگز
تو که در علم خود زبون باشی | عارف کردگار چون باشی
(۶۳ پ)

لیت‌الملاح و شرب‌الرح قد قربا | بالنجم او عقدا فی ذروة الفلك
فلم یفارق ملیحا غیر ذی کرم | ولم یحن الی راح سوی ملك
(۶۶ر)

و کما نظم :

سیه باد روی سپهر کبود | که‌با جور جفت است‌وزانصاف‌طاق
به عیسی مریم خری می‌دهد | به کون خری می‌دهد صد براق

وکما انشد :

من گرسنه ، چرخم ره نان می‌بندد — و آن را که بدادست دهان می‌بندد
وین نقش نگر که این جهان می‌بندد — سگ بر که و خر بر استخوان‌می‌بندد

و لله درابی العلاء حیث قال :

کانی منشاء الدجن تحتی — فها انا لااطل ولا اجاد
(۶۶ر)

درحاشیهٔ ۶۸ و بخط تازه‌تر آمده :

«یعنی علم به زفان حال آواز دهد. علم راا گر اجابت نکند علم رخت بر بندد. و علم گفته‌اند که دریافتن باشد چنانکه آن باشد ، و عقل بصیرت وقوت باشد در دل و عقل در دل بمنزلت بصر باشد از جسم و بدان فرق میان مستحیلات و جواز جایزات توان کرد و به عاقل اقتدا کنند و به عارف اهتداء ، و عقل آن باشد که ترا باز دارد از مهلکات ، و اصل عقل خاموشی است و باطن عقل پوشیدن اسرار و ظاهر عقل اقتدا به سنت کردن ، و چون هوا غالب شود عقل متواری گردد .»

و قد اشارالسنائی رحمه الله الی هذاالمعنی حیث قال :

با وجودش ازل به زیر آمد — پگه آمد ولیك دیر آمد
(۶۹ر)

فلذا قال بعض‌العارفین شعراً :

چو آدم را فرستادیم بیرون — جمال خویش بر صحرا نهادیم
(۷ر)۵

کماقیل :

دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست
باز از چه سبب فگند اندر کم و کاست
گر نیك نیامد این صور عیب کراست
ور نیك آمد خرابی از بهر چراست

بل لیصوغه احسن واتقن من الاولی لتجدد استعداد الهیولی کما اشارالیه المعلم‌الصالح فیلسوف‌الیونان حین ناظرالدهری والحکیم السقراط الزاهد، حیث‌قال: انحن کائنون‌فی‌الزمن الذی یأتی بعده و هذا رمز المعاد. (۸۴ر)

کی دست دهد وصل چو تو دلبندی — الا به هزار حیله هر یک چندی
ای در بن هر موی من از تو مهری — وی با سر هر موی توام پیوندی

کما نطق به المعلم الصالح والحکیم الالهی والفیلسوف الربانی الیونانی افلاطون العظیم، و لله در حکیم الشعراء حیث یقول :

تا بدانجا رسید دانش من — که بدانسته‌ام که نادانم
(۹۰ پ)

کما اشار الیه الحبر الباهر والبحر الغامر **عمر الخیام** رضی الله عنه :

در جستن جام جم جهان پیمودم — روزی ننشستم و شبی نغنودم
ز استاد چو راز جام جم بشنودم — آن جام جهان نمای جم من بودم
(۹۵ ر)

و لله در السنائی حیث یقول :

همه اندرز من به تو این است — که تو طفلی و خانه رنگین است
(پ ۵۹)

مائیم درین گنبد دیرینه اساس — جوینده رفته‌ای چو مور اندر طاس
آگاه نه از منزل و اومید و هراس — سر گشته و چشم بسته چون گاو خراس
(۹۷پ)

ثم انشد و سیر :

از روی حقیقتی نه از روی مجاز — ما لعبتگانیم و فلك لعبت باز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود — رفتیم به صندوق عدم یک یک باز
(۹۷ پ)

وانشد :

ز آوردن من نبود گردون را سود — وز بردن من جاه و جمالش نفزود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود — کاوردن و بردن من از بهر چه بود
(۹۷ پ)

خانه به دو کدبانو ناروب بماند. (۱۵۲ پ مجلس)

تا چند ز دنیا و گزند اندیشی — تا کی توز جان مستمند اندیشی

آنچ‌ازتو توان ستد همین‌کالبدست　　یک مزبله گو مباش.چند اندیشی

و ما قصرالشیخ المعری فی اثارة هذاالمعنی حیث یقول :

یالهف نفسی کم مدن‌غدون فلدهم　　و کم فلوات عدن امصا را

و الله اکبر لایدنوا القیاس لـه　　و لا یجوز علیه کان امصا را

(۱۰۰ ر)

یشیرالی ما افصح ایضاح سنالاهوت السنائی بقوله :

کفرو دین هر دو در رهت پویان　　وحده لا شریك له گویان

(۱۰۲ ر)

حیث قالت نظماً حتماً :

هر کو برود چیزی ازو می‌ماند　　از بد بد و ز نیك نکو می‌ماند

آن‌چیزفروماند‌ه نمی‌دانم چیست　　اینجا همه عاقلی فرو می‌ماند

استاد من‌آن باخرد و دانش جفت　　اسرار جهان بجمله از من ننهفت

از عالم علوی وز جان شرحم داد　　لکن‌چه کنم که‌با کسی‌نتوان گفت

(۱۰۲ پ)

آنان که مقیم آستان تو زیند　　کی‌مرده‌شوند،چون‌به‌جان‌توزیند

ازآب‌حیات‌آن‌چنان‌نتوان‌زیست　　کز آتش عشق دوستان توزیند

(۱۰۳ ر)

زین سوی اجل ببین کهَ چونی　　زان سوی اجل چنان بمانی

(۱۶۱ ر ، نسخهٔ مجلس)

بنیان یقین بهشت مطلق دل ماست (فقط) (۱۰۳ پ)

و لله در من ترنم بهذا :

مرا با عشق تو جان در نگنجد　　در آغوشی دو جانان در نگنجد

تو در گنجی بتا یا جان درین دل　　به تختی بر دوسلطان در نگنجد

(۱۰۳ پ)

کافری گر دلا تابی مسلمان ور مسلمان بمانی کافری بی
(۱۰۴ پ)

و لله در الفاریابی حیث یقول :

امروز برون زجام می نیست مرا یک دوست که دارد اندرون صافی

چون باده خورم کار من از دست شود
عقل و خردم به جملگی پست شود
گویند مرا که می خور و مست مشو
ناچار هر آنکه می‌خورد مست شود
(۱۰۵ ر)

تا همچو خلیل اندر آتش نشوی
چون خضر به‌آب زندگانی نرسی
(۱۶۴ پ ، نسخهٔ مجلس)

کما قال حکیم الشعراء :

سگ و اسپ است با تو در مسکن این کرندست و آن یکی توسن
(۱۰۶ ر)

سیل اگر سنگ را بگرداند چون به دریا رسد فرو ماند
(۱۱۰ پ)

در مستی ما چو بوی هشیاری نیست غافل منشین که وقت بیکاری نیست
بیدار شو از خواب که داری در پیش خوابی که درو امید بیداری نیست
(۱۱۴ ر)

الاقطاب القطبية

ذیل بر مقالهٔ قبل *

چند سال پیش ، دو نسخه از کتاب فلسفی مهم تألیف قطب‌الدین عبدالقادر ابن حمزة بن یاقوت اهری به زبان عربی دیدم که وصف آن بقلم آقای محمد تقی دانش پژوه ومن درفرهنگ ایران زمین (جلد سیزدهم) منعکس شد . این دونسخه یکی از آن دکتر حسین مفتاح و مورخ ۶۶۶ و دیگری از آن سید محمد مشکوة (که برای مجلس شورای ملی خریده شد)واز قرن یازدهم هجری است. اهمیت آن اثربجز مباحث فلسفی به مناسبت ذکری است از خیام و نقل رباعی‌هایی از او.

نام و نشان این کتاب را در آن وقت در مآخذ نیافتیم و نسخه‌ها هم فاقد نام کتاب‌بود. اکنون‌موجب‌خوشوقتی‌است که‌باانتشار قسم‌ثانی‌جزء چهارم کتاب«تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقاب» تألیف ابن الفوطی، شرح حال نسبةً بسیطی از این مؤلف‌صوفی حکیم به دست آمد، بدین عبارت :

« قطب‌الدین ابوالفضائل عبدالقادر بن حمزة بن یاقوت الاهری الحکیم الصوفی ــ کان من الحکماء الصوفیة المتألهه ، سافر فی صباه علی قدم التجرید و التحصیل و دخل خراسان و فارس و قرأعلی الامام فخرالدین‌الرازی (که درکتاب خود نیز ازو با عناوین و احترام بسیار یاد می‌کند) بهراة و دخل بغداد فی ایام الامام المستنصربالله و لما رجع و من سفره الطویل استدعاه بهاءالدین الکلیبری و عمرلاجله مدرسة لطیفة ، لیشغل اولاده بها ، و ادر له الارزاق فاقام بها مدیدة ثم رجع الی اهر متوفراً علی التحصیل و الافادة و قصده جماعة من

* نقل از « راهنمای کتاب » سال ۱۲ (۱۳۴۸) صفحهٔ ۵۸۹ .

طلاب العلم فانتفعوا به، رأيته سنة سبع و خمسين [وستمائة] وكنت أسيراً فدعاالى وانفذنى الى صاحبه شمس الدين حبش الفخار فأقمت تحت كنفهم مديدة وكانت وفاة مولانا قطب الدين فى آخر سنة سبع و خمسين وله تصنيف سماه كتاب « الاقطاب القطبية.»(۱)

ابن الفوطی ذیل احوال فخرالدین ابوالفضائل محمد بن دیلمشاه بن محمد النخجوانی وزیر (۲) و کمال الدین ابی الفضل محمدبن ابی الفضائل النخجوانی الطبیب المتصوف نیز اشاراتی بدو کرده است و دکتور مصطفی جواد درمقدمهٔ خود به این موضوع پرداخته است (۳). همهٔ این مطالب گویای اهمیت قطب الدین در مطالعات مربوط به تصوف و حکمت است.

طبعاً این کتاب همان اثری است که دونسخه از آن تا کنون شناخته شده‌است و عناوین ابواب آن درهردو نسخه « قطب » است.

چون تاریخ وفات مؤلف سال ۶۵۹ هجری‌است، پس نسخهٔ دکترحسین مفتاح که نزدیک به عصر مؤلف نوشته شده نسخه‌ای است گرانقدر و گرانبها.

۱ ـ تلخیص مجمع‌الآداب فی معجم الالقاب از ابن‌الفوطی. جزء چهارم، قسم‌چهارم، طبع‌بغداد توسط مصطفی جواد ص۶۶۴.

۲ ـ ایضاً جزء چهارم قسم دوم، ص ۳۲۵.

۳ ـ ایضاً جزء چهارم قسم اول، ص ۱۵ و ۱۶ مقدمهٔ مصطفی جواد.

منتخباتی از سه شاعر شیعی قرن هشتم*

(نصرة علوی رازی ـ حمزهٔ کوچک ورامینی ـ شهاب سمنانی)

اخیراً بیست و پنج ورق از نسخه‌ای خطی، مورّخ به سال ۶۲۹ هجری، به قطع وزیری و با کاغذ نخودی رنگ کلفت (سمرقندی‌وار) ومجدول به شنگرف وبه خط دو کاتب (و شاید هم سه کاتب به شرحی که بعداً گفته خواهد شد) به دستم افتاده است.

این نسخه‌اوراقی‌است بازمانده وجداشده ازجنگی‌است که‌احتمالاً اکثر اوراق آن‌محتوی اشعارشاعران ومناقب خوانان شیعی‌بوده‌است. چون‌بر روی‌بعضی‌از اوراق موجودارقام‌مربوط به‌شماره گذاری‌قدیم صفحات با شماره‌های‌۱۸۱تا ۱۷۵ ونیز۱۸۶ و۱۸۷ دیده می‌شود، طبعاً عدد اوراق نسخه درزمان سلامت به حدود دویست یابیشتر از ان می‌رسیده است.

این نسخه‌با کمی حجم،ازحیث‌بازشناخت آثارسه شاعرشیعی مذهب که‌تا کنون نام و نشانی از آنها در مراجع معروف و رایج دیده نشده است، و هم ازحیث‌اطلاع برمضامین‌اشعار آنهاکه برای تاریخ رواج تشیع درنواحی عراق فوائدی‌را دربردارد، واجد اهمیت خاص است. لذا به معرّفی آن در این صفحات از طریق به دست‌دادن مطالب و محتویات آن می‌پردازد.

---

* نقل‌از یادنامهٔ هانری‌کربن (زیر چاپ).

- ۱ -

ورق ۱ الف ـ قطعه‌ای مثنوی (هشت بیت) در مدح شهاب‌الدّین(که ازو به «سلطان قلندران» نام رفته است) و ظاهراً هموست که اشعاری را از خود در اوراق بعد با تخلّص «شهاب» نقل و نام خود را درورق ۱۷ ب چنین رقم کرده است: «شهاب بن علی بن کمال سمنانی» چند بیت ازآن‌قطعه نقل می‌شود :

چون مرکب عشق بر نشستیم — از خیل خیال باز رستیم
با اهل کمال هم نشینم — در حضرت قدس هم قرینم
خورشید سپهر و عزّ تمکین — فرزانه شهاب ملّت و دین
سلطان قلندران عالم — کو راست قلندری مسلّم
تا دهر بود بقای او باد — اخلاص من و صفای او باد

ورق ۱ ب و ۲ الف ـ بندی در دعا به عربی .

- ۲ -

خط نصرة علوی رازی

ووق ۲ ب ـ ۱۱ ب : حاوی قصایدی از **نصرة بن‌محمدالعلوی‌الرازی** و **حمزهٔ کوچک** . نصرة رازی خود کاتب قسمتی از نسخه‌است .در ورق ۲۵ در انتهای قطعه‌ای منثور که در جای خود معرّفی می‌شود رقم زده : « کتبه نصرة بن محمّد ـ العلوی الرّازی فی شهور سنة تسع عشرین و سبعمائة الهجریة ، » همانطور که در ابتدای‌قصاید خودهم نوشته است: « لکاتبه نصرة بن محمد العلوی الرّازی » .

درین قسمت شش قصیده و یک رباعی (تا ورق ۸ الف) از نصرة بن محمد علوی رازی و نیز سه قصیده از حمزهٔ کوچک(که قصیدهٔ سوم ناتمام است ، بدین معنی که ورق بعدی افتاده ـ ورق ۸ ب تا ۱۱ ب) درج شده است .

بنحوی که مستفاد می‌شود نصرة رازی از علویان است و اشعارش نیز درمدح

حضرت امیر مؤمنان . این است مطالع و بعضی از ابیات قصاید :

قصیدهٔ اول (۴۸ بیت)

صبحدم چون افق از چهره تتق بر گیرد
ملکت شاه حبش خسرو خاور گیرد
شب همه جامهٔ قیری به تن از غم بدرد
روز پیراهن شادی ببر اندر گیرد
عقد سیمین ثریّا همه بگسسته شود
یز ک لشکر خورشید دو پیکر گیرد . . .
نو عروسان چمن زلف سمن شانه زنند
تا همه روی زمین سنبل و عنبر گیرد . . .
بودم‌آسوده من وعقل به یک گوشه به هم
چون انیسی کی‌همی صحبت دلبر گیرد ...
بعد احمد ز که جویم ره اخلاص و صواب
تا به محشر سرم ار زیب وی‌افسر گیرد ...

پس از چند بیت به مدح یازده امام می‌پردازد و سپس می‌سراید :

مؤمن‌آنست کی بیشک ره تزویرو دروغ
در تنش تا رمقی مانده کمتر گیرد
یا چو **نصرة** ز میان، خلوت وعزلت طلبد
پاک و یکرنگ ره احمد و حیدر گیرد
بشکند **نصرة رازی** سپه بدعت و کفر
تا عیان ملکت اسلام سراسر گیرد
برهمه ملک و ملک نعره زنان فخر کنذ
چون ز اشعار علی نسخه و دفتر گیرد(۱)

۱ ـ شاید از کاتبان دیوان حضرت امیر بوده است ؟

هر که با نوح نشیند غم طوفان نخورذ

با سلامت ز کف بحر ره بر گیرذ

قصیدهٔ دوم (۳۷ بیت)

هژبر معرکهٔ دین مصطفی علی است

وصی احمد مختار مرتضا علی است . . .

اگر تو میل به بهمان ، و بر فلان داری

همان فلان‌کس وبهمان ترا، مرا علی‌است

خدا گواه و محمّد که **نصرة رازی**

بذین . . . و بذان سرش مدّعا علی است

قصیدهٔ سوم (۳۲ بیت)

سقانی شربةً یشفی کلوم القلب خلّانی

ترنم لی تحیّاتی الا یا ایها الغانی . . .

شکایت دارم از ایّام و از یاران نافرجام

چنانک‌ارصورتم‌بینی‌زرویم نقش‌برخوانی...

دلم گنجینهٔ غم شذ، تنم حمّال هر محنت

رخم گشت آشکارا زرد از آفتهای پنهانی

دریغا روز ورنائی (۱) کی‌رفت از من به ناکامی

چه‌سودارمن‌خورم‌چندین‌درین‌پیری[۲] پشیمانی...

اگر با گنج قارونی، وگر با خضر و الیاسی

به‌زهدارچون‌مسیحائی‌به‌بطش‌ارپورعمرانی...

طریق اهل ایمان دان اساس ملّت حیدر

امام و سرور مردان امیر دین یزدانی . . .

۱ ـ (= برنائی)   ۲ ـ دلالت برعمر طولانی شاعر

خذایا نعمت ایمان و حب آل پیغمبر
در آن‌ساعت کی‌مرگ آید به‌نصرة دار ارزانی

قصیدهٔ چهارم (۳۹ بیت)

شهریاری کو امامت ز [ا]یزد جبار داشت
خون واندام و روان ازاحمد مختار داشت...
آن علی ، کاسیابانی ز یثرب دلدلش
برد دریک شب به‌کاشان‌چون‌عدوراخوارداشت ...
(درین قصیده ذکر و مدح یازده امام دیگر هم به میان آمده است)
آفتابی گشت نصرة بر سپهر منقبت
تا ز نعت آل یاسین دفتر و اشعار داشت
شکر ایزد را به تیر نعت و تیغ نظم و نثر
جان خصم مرتضی را مستمند و زارداشت

قصیدهٔ پنجم (۴۳ بیت)

شهنشهی که به حق « قل تعالوا» افسر داشت
تهمتنی کی هزاران چو سام چاکر داشت...
چو احمد قرشی از میان کرانه گزید
امام دین و ولیّ عهد خویش حیدر داشت ...
(پس از چند بیت به مدح یازده امام پرداخته ...)
خنک روان ابو لولوه شجاع زمان
که بر سرای نبوت رسوم قنبر داشت
اساس داس وی اندرسرای کون وفساد
قرار دین خذای و نبی سراسر داشت

به‌ضربتی که‌زدآن‌مردپاک‌دین درآس

اساس شاذی آل نبی معمّر داشت . . .

مدام صورة عیش و نشاط و کام و مراد

خذای‌عزّوجل **شیعه** را مخمّر داشت...

که **نصرة**است به دین‌فربه‌ارچه‌بارخذای

همیشه درهمه حالش‌به جسم‌لاغرداشت

قصیدهٔ ششم (۳۶ بیت)

میری که شرع و دین پیمبر تمام کرد

تا حق به عزّتش بقران در اسلام کرد . . .

اسب دعاش **نصرة رازی** ببسته زین

با دعوت مجاب ز جان هم لگام کرد . . .

قصیدهٔ هفتم (۳۴ بیت)

سپیده دم که برین چرخ نیلگون برجیس

شود قرین قمر در منازل تسدیس . . .

نه روزگار مساعد نه دوستان یک دل

جذا همه ز شریعت انیس لیلی وویس[1]...

نه محرمی که توان گفت سرّ دل با وی

نه‌مونسی، نه‌رفیقی، نه‌غمخوری، نه‌جلیس

خوداین گروه‌چه‌چیزاند، یاچه معجون‌اند

به صورة‌اند چو آدم ولی به فعل ابلیس

یقین بدان کی به دنیا ازان بهشتی شذ

کزین گروهمشعبذ کرانه‌جست ادریس...

۱ــ اشاره است به ویس و رامین که خواندن آنرا حرام شمرده‌اند !

خلاص خویش بیابی مگر ز حبّ علی
کلید مشکل دین و صلاح را تأسیس ...
همیشه **نصرة** بیچاره در غم این است
نه مستمند زر و طالب هریس و مریس
مناقب علی و نعت آل شان وی است
نه شعر و شاعری و بذله گفتن و تجنیس

از اشاره به مناقب علی درین بیت می‌توان استنباط کرد که نصرة علوی رازی احتمالا از زمرهٔ مناقب خوانان بوده است.

رباعی

بیرون شذن از دایرهٔ آب و دلی (؟) وز عالم علوی و محیط سفلی
یکتاشذن اندر همه‌فن‌چون‌جبلی (؟) بتوان، نتوان بریدن از مهر علی

ورق ۸ ب ـ ۱۱ ب

سه قصیده است از **حمزهٔ کوچک** که بنا بر اشارات خودش در قصیدهٔ اول، از مردم **ورامین** بوده است. او از همزمانان نصرة علوی رازی است. ازین حمزهٔ کوچک چند بیتی در جنگ شمارهٔ ۳۵۲۸ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ضبط شده است. [1]

۱ـ مطالع و ابیاتی از اشعار مندرج در جنگ دانشگاه

ای نور چشم احمد مختار یا حسین ای یادگار حیدر کرار یا حسین...
نازد همیشه حمزهٔ کوچک به مدح تو مدح ترا شدست خریدار یا حسین...
(صفحهٔ ۱۱۶)

هر دم رضای ایزد جبارم آرزوست در بارگاه مغفرتش بارم آرزوست...
میگو همیشه حمزهٔ کوچک بروز و شب کاظهار و مدح آن‌شه ابرارم آرزوست...

دیدار آن امام امامانم آرزوست وقت خروج آن شه ایمانم آرزوست...
دایم حدیث حمزهٔ کوچک برین بود کز جاه و دولتت سر و سامانم آرزوست.

قصیدهٔ اول (۴۲ بیت) :

« حمزهٔ کوچک فرماید »

آنکس منم کی آل نبی را ثنا کنم — بر دوستان احمد و حیدر دعا کنم
راهی که‌نهی کرد پیغمبر بدان‌شدن — آن راه را ورهبر آن ره رها کنم...
از مهر و از محبّت زهرا و مرتضا — هر صبح‌دم‌نگاه‌سوی«هل‌اتی» کنم...
گر اقتدا به «آل زیاد»ست مر ترا — من اقتدا همیشه به «آل عبا» کنم
آل زیاد را که به نفرین حق درند — از اعتقاد لعنت بی منتها کنم
بعد نبی سزای امامت علی بوذ — من خر نیم که روی‌سوی ناسزا کنم
جایی که من وسلوی‌یابم‌زکردگار — ابله نیم که آرزوی گندنا کنم
تا پیش من نهاذه بوذ درّ شاهوار — احمق نیم که میل سوی کهربا کنم
شمرویزیدوهندکه‌هرسه‌به‌لعنت‌اند — بر هر سه لعنت ازسر صدق وصفا کنم

در چند بیت بعد بجز نعت حضرت علی مدح یازده امام را گفته است :

... اندر **عراق حمزهٔ کوچک** منم که هست
زادی که در قیامه به دفع بلا کنم
زاد و مقام من به **ورامین** ازان بوذ
تا سور دشمنان علی چون عزا کنم [1]
در بند سیم و زر نیم و شاعری و شعر
مداحی از برای شه اوصیا کنم

قصیدهٔ دوم (۹۰ بیت)

این قصیده در باب قرآن کریم است و به اغلب سور آن اشاراتی شده است .

۱ـ این بیت صریح است به اختلاف و نقارهائی که درآن قرن وپیش وپس آن‌عهد میان اهل سنت و شیعیان مخصوصاً در نواحی مرکزی ایران دیده می‌شد .

مخصوصاً در باب آنچه شاعر معتقدست که به حضرت امیر اشاره شده است .

یکی روزی به راهی در مرا گفت — که مدح میرتان یزدان کجا گفت؟
جوابی دانم او را از سر علم — که چون بشنیذاو صذ مرحبا گفت
چنین گفتم که او ماهی است روشن — که مؤمن مدحش ازشوق وهوا گفت...
ز قرآن خواه مدح او که یزدان — به قرآن بی‌حد و بی منتها گفت
بخوان الحمد کاوّل سورة آمد — درو مدح علی یزدان دو جا گفت
« صراط المستقیم» اندر حق اوست — اگر « انعمت انعمت » ورا گفت...
بخوان از آل عمران « قل تعالوا » — که وی در حق آن فرخ لقا گفت
بهر صبحی بخوان « انا فتحنا » — که‌حق‌درحق‌آن‌بدرالدجی گفت...
«ضحی» رابا «الم نشرح» چوخوانی — بدان‌تاحق‌چرا گفت و کرا گفت...
به فیل آی و قریش و دین و کوثر — که کوثر بر نبی خیرالنسا گفت...
ز خاطر **حمزهٔ کوچک** در افشاند — به رغم آنک وصف کهربا گفت
بلای روز محشر او نبینند — که مدح آن شهید کربلا گفت
به هر بیتی ترا بیتی است فردا — علی گفت و نبی گفت و خدا گفت

قصیدهٔ سوم (آنچه مانده ۳۳ بیت)

این قصیده فقط در مدح حسن و حسین (ع) است .

منم ز جان و روان چاکر حسین و حسن
دو آفتاب هدی افتخار و زین زمن
دو نور دیدهٔ زهرا که گردش ایّام
ندیذه دیذه دگر مثلشان به سرّ وعلن ...
دوصبحدم، دوسعادة، دو گلستان ، دو چمن
به کین جهانی گشتند هر دو را دشمن

نیافتند امان از جهان بی آزرم
گذاشتند ز بس قصد و طعن جای و وطن

- ۳ -

خط شهاب سمنانی

ورق ۱۲ الف - ۲۱ ب :

قسمتی از این قسمت ، طبق رقم مذکور در ورق ۱۷ ب بدین شرح : « حرّره اضعف عبادالله العلی‌المتعالی شهاب بن علی بن کمال السمنانی . . . تذکرة لصاحبه و هوالصاحب المعظم عمدة الاکابر شمس الدولة والدین محمد المقری لازال معظماً و امور دولته منظماً » به خط شهاب بن علی بن کمال سمنانی است واو اشعاری از خود ، بطور یادگار و تذکره برای شمس الدولة والدین محمد مقری (از اکابر وافراد دیوانی ودولتی آن‌عهد) درین اوراق نوشته است. تفصیل آثار نوشتهٔ خط اوبدین شرح است:

قسمتی از قصیده (۹ بیت)

که در مدح دوازده امام است با تخلّص **نصرة** (قطعاً نصرة علوی رازی)

طرف جانب ازعلوم و[ا]ز عمل پر کن مدام
کاسه پربایدتوخواه‌ازچین‌وخواه‌ازمرودشت[1]
گر همی‌خواهی‌خلاص‌خویش‌ازین‌غرقاب‌جهل
حب اهل‌البیت جو، یعنی‌جناب چار وهشت
دین اهل‌البیت دار و مهر آل طاهرین
خواه در **کاشان** نشین وخواه دررستاق**خشت** [2]

۱- درگلستان سعدی هم ازکاسهٔ چینی و مردشتی یاد شده است .
۲- خشت از شهرکهای فارس (ابن البلخی)

منّت ایزد را که **نصرة** در میان این گروه
عهد اوّل تازه کرد و واچشیدن باز جشت (؟)

در ره دین خدا مردانه و ثابت قدم
خانهٔ دل‌دار از مهر علی و آل **مشت** [۱]

کار مردان است دین پروردن و تن کاستن
نیست‌کار هر خسی‌بیهوده رایی سست **نشت** [۲]

تا بود نام طبایع در مجامع آخشیج
تا به لفظ عام باشد سنگ **برد** و خاك **رشت** [۳]

مؤمنان معتقد را سال و ماه و روز و شب
بادمیمون‌اختروفرخنده‌چون‌نوروزو **جشت** [۴]

هر که باما یك‌دلست [۵] ازروی دین‌جانش فدا
وانك باشدمنکرما بی‌ریا گو«طون‌وطشت» [۶]

قصیده (۷۶ بیت)

از شهاب سمنانی در منقبت علی بن ابی طالب (ع)

پیش ازان کین چارطاق هفت منظر کرده‌اند
فرض برارواح انسان حبّ حیدر کرده‌اند ...

چشم اقبال **شهاب** از مهر رویت در ازل
کوری چشم خوارج همچو عبهر کرده‌اند...

۱ـ مشت = لبریز
۲ـ نشت = زبون
۳ـ برد درلهجه‌های جنوب هنوز هم‌به سنگ گفته می‌شود، مثلا مسجد بردی درفارس.
۴ـ جشت به قرینهٔ عبارت از مراسم شادمانی بوده است ، در لغت دیده نشد .
۵ـ اصل : + و
۶ـ از امثال بوده است .

ای‌عزیز از **خوار و سمنان** کم‌طلب روزی‌خود
رزق انسان **چون** مقدر جای دیگر کرده‌اند
زین سخن بگذر **شهاب** وبدمگو از نیک و بد
چون ترا در نیک و بد گفتن مخیر کرده‌اند...

قطعه (۱۱ بیت)

از شهاب سمنانی

شیر خدا و ابن عم مصطفا علی است   روح بتول و خسرو آل عبا علی است...
بهر نجات آخرت از فضل ایزدی   ورد **شهاب** در گه و بیگاه یاعلی‌است

قصیده (۵۷ بیت)

از شهاب سمنانی در مباحث حکمی

دلا مگو که بد و نیک ز اقتضای قضاست
که اختلاف قضایا ز اختلاف هواست ...
چراغ خلوت روحت ازان ندارد نور
که شمع فکرت تو بر مهبّ باد ریاست...
شهاب را که به فسق و فجور همتا نیست
امید عفو بهٔ فضل خدای بی همتاست
درین محاربه رو بر نتابد از تنها
اگرچه عاجز ومسکین و بی کس و تنهاست

قصیده (۲۳ بیت)

از شهاب سمنانی در نصیحت ، و ذم دنیا .

ای دل ز حال دنیا و دین بی خبر مباش
چون شیخ وشاب درهوس خواب وخور مباش

مانند کوزه دستهٔ هر انجمن مشو
همچون پیاله مایل طرف کمر مباش . . .
بر خانهٔ حیوة که رسم بقاش نیست
گو جام منکسر شو و گو سقف و درمباش
چون‌روی وموی‌دلبر بی مهرت ای **شهاب**
آشوب خلق و فتنهٔ دور قمر مباش

قصیده (۲۴ بیت)

از شهاب سمنانی در نصحیت
بر صفحهٔ زمان ز مروت نشان مجوی
رسم وفا و شرط کرم از جهان مجوی ...
چون گوسفندت ار بدرد گرگ حادثات
راه نجات خویش به سعی شبان مجوی
در تاب آفتاب محبّت بسوز تن
وز دوستان مهرنما سایه بان مجوی . . .
آب روان و گل اگرت جان دهد **شهاب**
آب روان مخواه و گل بوستان مجوی

قطعه (۲۴ بیت)

ازشهاب سمنانی ـ فی مدیح سلطان القضاة والعلماء فی‌عهده واوانه مجدالملة والدین الشیرازی علیه الرحمة .

مصطفی را به خواب دیدم دوش — با ملایک میان خلد برین . . .
گفتمش کای خلاصهٔ اطوار — سخنی بشنو از **شهاب** حزین...
کیست بر روی روزگار امروز — آنک باشد خداش یارومعین ...

کفت محبوب و برکزیدهٔ حق		خسرو شرع **مجد** ملت و دین

غزلیات (هفت غزل ازشهاب سمنانی نقل شده)

بطور مثال نقل می‌شود:

ای صیت عشقت غلغلی درملک جان انداخته
مهر تو هردم آتشی در انس وجان انداخته...
جان **شهاب** خسته دل تابسته در عشقت کمر
بختش کلاه سروری برآسمان انداخته

قطعه (سه بیت)

ای بس که شمع عنبر در خلوت مرادم		از سرکشی همی زد با تیغ خور زبانه

قصیده (۴۷ بیت)

از شهاب سمنانی ـ در مدح خواجه جلال الدین عزیزالله مشهور و معروف‌به شاه جهان که به هندوستان فرستاده شده است.

زان سنبلی که زلف تو بر ارغوان نهاد		آشوب در نهاد من ناتوان نهاد ...
در راه تیر هجر توگردون دل مرا		از بس غرض که داشت بجای‌نشان نهاد
از روی مهر سایه فکن بر سر **شهاب**		نام مبارکت چو قضا مهربان نهاد
بگذشت‌ازآسمان زشرف‌هرکه‌چون‌توپای		در بارگاه عالی **شاه جهان** نهاد
والا **جلال** دولت و **دین** آنک حکم‌او		در معدلت قواعد نوشیروان نهاد . . .
شاها **شهاب** قصر ثنای ترا بنا		نی از برای سیم و زر و آب و نان نهاد
بکر ضمیر من چو به طاوس میل داشت		بگرفته **فارس** روی‌به**هندوستان** نهاد
نظم چو آب و آتش من آتش حسد		تبریز وفارس چیست که دراصفهان نهاد
ای کاج دیر زود رسیدی به حضرتت		کاندر رهم قدم پی آرام جان نهاد ...

من کلام فردوسی

بخط دیگری ـ ۲۵ بیت

ازینجا ببعد شیوهٔ خط نسخه با خط شهاب سمنانی تفاوت یافته است

اشعار

از افضل العلماشهاب الدین کمال مدظله: سه قطعه جمعاً در هشت بیت در مدایح:

قصیده (۶۳ بیت)

از شهاب سمنانی در مدح خواجه طاهر سمنانی (عزالدین)

سر از ممکن بر آوردند ناگه لشکر بهمن
جهان زال را کردند طرق سیم در گردن
چنان سر رشتهٔ عالم به زیر برف پنهان شد
که در سوراخ مروارید غلتان رشتهٔ سوزن
نظام ملک عزالدین که از رشک کف بذلش
به هایا های می گرید دمادم ابر تر دامن ...
چو باشد اشتها صادق چه لوزینه چه گوزینه
چه ماندتن عری خواهی نمد، خواهی خز ادکن...
گرم **سمنان** نیاید خوش، روم تا **جونه ودهلی**
ورم **دهلی** نباشد خوش روم تا روم یا ارمن ...
ملاذ دهر **عزدین** و فخر مملکت **طاهر**
که چون زنبق همی گردد زسهم او دل دشمن...

قصیده (۳۶ بیت)

از شهاب سمنانی در مدح صاحب اعظم خواجه جلال الدین یونس

هر گه که در دلم هوس یار بگذرد
آهم ز چرخ آینه کردار بگذرد...
در راه عشق از ... سر بگذاری **شهاب**
سهل است کار آنک ز دستار بگذرد...

اکثر ابیات این قصیده به‌علت پارگی لب کاغذ وسائیدگی غیرقابل قراءت است.

- ۴ -

خط نصرة علوی رازی

ورق ۲۲ الف ـ ۲۵ ب : قسمتی است از داستانی منثور به خط همان نصرة علوی رازی که اوراق اول نسخه نیز به خط اوست. عباراتی از این اوراق به شرح زیر نقل می‌شود.

«... ونقش دیگر انگشتری: انامستجیر بک یا امان‌الخائفین وآن انگشتری حسین بن علی بن ابی‌طالب باشد علیهم‌السلام. محمد گفت کذام روز خروج کند؟ گفت روز پنجشنبه باشذ که پدیذ آیذ وروز آذینه وقت‌نماز پیشین خروج کنذ. سیصد هزار مرد با وی نماز کنند. محمد گفت او را چه معجز باشذ؟ صادق علیه السلام گفت هرمعجز که‌جمله پیغمبران را بوذه باشذ خذای تعالی بردست‌وی‌ظاهر گرداند. اما در عهد وی کارها باشد که دگر چنان پدیذ نباشد، اول هفتصد هزار مرد بر وی گرد آیند. دؤم آن باشد که هر کجا که لشکر گاه وی باشد اگر در بیابان باشد و اگر در سر کوه هفتاذ هزار چشمهٔ آب پدیذار آرذ خذای تعالی. سیؤم هر سنگی هموار که به امام دهی و انگشتری بر وی نهد نقش در گیرذ چنانک ما بر موم‌نهیم. آنگاه پرسیذ که لشکر گاه وی چند باشد؟ گفت چهل میل باشد و در لشکر گاه وی طرار و مخنث و فاسق و نمّام نباشد و در لشکر گاه هفتاد هزار جای قرآن خوانند و جمله‌نماز جماعت کنند و هر که ازپس فرزندان من‌نماز کندودعا کند هرحاجت‌ازخذای‌تعالی‌بخواهدرواشوذوجمله گنجهای روی زمین پدید آیدو جمله روی زمین عدل گیرد...

جوهر نامهٔ نظامی*

مأخذ تنسوخنامه و عرایس الجواهر

به استاد نجیب و دانشمند
محمد تقی مدرس رضوی

موقعی که کتاب عرایس‌الجواهر ونفایس الاطایب کار ابوالقاسم‌کاشانی (تألیف سال ۷۰۰ هجری) را تصحیح می کردم و توسط انجمن آثار ملی به چاپ رسید (تهران ، ۱۳۳۵) چون تصورمی‌رفت که مأخذ اصلی آن تنسوخ نامهٔ ایلخانی‌تألیف خواجه نصیرالدین طوسی (چاپ استاد محمد تقی‌مدرس رضوی، تهران بنیادفرهنگ ایران، ۱۳۴۸) است مواردی چند ، به منظور تطبیق از آن دو کتاب نقل‌شدومقابل هم در ضمائم کتاب عرایس به‌چاپ رسید .

درآن موقع به‌مخیله‌ام خطور نمی کرد که کتاب تنسوخنامهٔ ایلخانی با بعضی تغییرات جزئی از کتاب دیگر نقل شده باشد ، و روزی خواهد رسید که تصنیفی‌از سال ۵۹۲ هجری به دست خواهد آمد و معلوم خواهدشد که تنسوخنامهٔ‌خواجه‌هم کتاب‌اصیلی نیست .

قصه از این قرار است که حین فهرست نویسی کتب خطی کتابخانهٔ ملی‌ملک در سال ۱۳۴۶ (به اتفاق محمد تقی دانش پژوه) با کتابی به نام جوهرنامهٔ نظامی آشنا شدم . چون‌متن از قرن ششم و علی‌الظاهر قدیمترین اثر فارسی موجود در

---

* نقل از مجلهٔ یغما جلد۲۴ (۱۳۵۰) صفحات ۳۵ - ۴۲.

باب جواهر بود توجهم را به خود کشید و به اجازت آقای حسین ملک (واقف محترم کتابخانه) عکسی از آن تهیه شد تا درمقام فرصت به استنساخ و طبع آن بپردازم.

درین ماههای اخیر که چند بار و هر بار مقداری با آن ور رفتم و نورق کردم ذهن را با عبارات و مطالب تاریخی آن آشنا یافتم. چند حکایتی در آن دیدم که به یادم بود در جای دیگر دیده‌ام واحتمال دادم که کاشانی آنها را در کتاب خود ذکر کرده‌است. پس ازمقابلهٔ چند مورد دریافتم که تقریباً تمام مطالب جوهر-نامهٔ نظامی در کتابهای عرایس وتنسوخنامه وجود دارد وحتی عبارات مؤلف جوهر-نامه در اکثر موارد عیناً نقل شده است. عجب تر آنکه خواجه نصیر طوسی چند سطر مربوط به ابتدای خطبه را هم تغییر نداده است!

پس از وقوف برین مطلب یعنی نقل کتاب جوهر نامه در کتاب تنسوخنامه وعرایس، مشکلی هم ایجاد شد وآن این بود که کاشانی به کدام یک از دو کتاب نظر داشته است؟ به جوهر نامهٔ نظامی که مسلماً خواجه آن را در دست داشته‌واز روی آن تنسوخنامه راپرداخته است یابه اصل جوهر نامه؟ برای گشودن این مشکل یک‌بارمواضعی ازهرسه کتاب رابا هم مقابله کردم وبه قرائنی دست یافتم که‌دلالت دارد بر اینکه مبنای کار کاشانی به عکس آنچه در مقدمهٔ عرایس نوشته‌ام کتاب تنسوخنامه نیست واو مستقیماً جوهر نامهٔ نظامی را مورد استفاده قرارداده‌بوده‌است. زیرا مطالبی در عرایس به نقل از جوهر نامهٔ نظامی آمده است که در تنسوخنامه نیست، مانند قصهٔ مرواریدی که ملک مؤید در سفر از کرمان به نیشابور در شهر نیشابورخرید، و طبعاً حکایتی‌است‌ازآن که مأخذمؤلف عرایس، جواهر نامهٔ‌نظامی بوده است.

نکتهٔ دیگری که مؤید این نظرست آنکه فصل عطر در دو کتاب‌تنسوخنامه وعرایس مبحثی است که مؤلف جوهر نامهٔ نظامی‌بدان نپرداخته ومؤلفان تنسوخنامه و عرایس از مأخذ دیگری این فصول را در کتاب خودآورده اند و عبارات‌ومضامین

این فصل در دو کتاب به هم شباهت ندارد و اگر کاشانی کتاب تنسوخنامه را مستقلا مبنای تألیف خود قرار داده‌بود می‌بایست که درفصل عطر نیز آثاری ازعبارات کتاب خواجه (تنسوخنامه) مشاهده شود.

بطور کلی میان عرایس و تنسوخنامه از حیث مطالب اختلاف وجود دارد و از جدولی که برای مقایسه در انتهای عرایس الحاق کرده‌ام معلوم می‌شود که فی‌المثل فصل ترکیب و تعجین عطرها خاص عرایس است و یا آنکه جای بعضی از فصول در دو متن به اختلاف و با پیشی و پسی آمده است.

***

باری، جوهرنامهٔ نظامی نسخه‌ای است علی الظاهر یگانه که نسخهٔ دیگری از آن فعلا شناخته شده نیست. (۱)نسخهٔ موجود کتابخانهٔ ملی ملک نسخه‌ای است قدیمی که ازانتها چند ورقواز میان دوپاسه‌بزرگ افتادگی دارد. نسخه‌ای‌است کاملا رنگ و رو رفته که خطوط آن به علت کهنگی و سائیدگی و آبدیدگی غیر قابل قراءت شده بوده است ودر همین سی سال اخیر (علی‌الظاهر موقعی که نسخه را می‌فروخته اند) برروی خطوط‌قدیم‌با قلم‌آهنی (بطوری که حدس می‌زنم) دوباره نویسی کرده‌اند، اما به نحوی ناشیانه. به طوری که بسیاری از کلمات را که نمی‌شناخته اندیا کلماتی را که محو شده بوده است ونمی‌توانسته اند درست‌بخوانند به صورتی مغلوط در آورده اند. موارد این بدنویسی یکی و ده تا و پنجاه تا نیست. به همین علت تصحیح متن بسیار دشوار است زیرانسخهٔ آب دیده و رنگ ورو رفتهٔ قدیمی مغلوط شده است.

از غلطهای حادث شده، برای مثال این چند تا را نقل می کنم:

قلیطاعون (به جای علت طاعون) ـ یعقوب اعشق کندی (به جای یعقوب اسحق کند) انکشاری (به انگشتری) ـ خرونه (به جای خزانه) ـ حق (به جای اسحق).

۱ ـ نسخهٔ دیگری از آن به خط قرن‌یازدهم در زمستان۱۳۵۲ لاهور دیدم (کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب) ولی از اول مقداری افتادگی دارد.

نسخه به اعتبار کاغذ و خط آن کتابت قرن هشتم هجری بوده است. خطش نسخ وصفحات‌همه مجدول و عناوین شنگرف است. درصفحهٔ اول ترنجی ودرصفحهٔ دوم سرلوحی پیشانی وار دارد. در هر صفحه پانزده سطر کتابت شده و یکصد و پنجاه و شش ورق است.

نام مؤلف جوهرنامهٔ نظامی به علت سائیدگی و آب دیدگی نخستین ورق مجهول است. در مراجع هم نتوانستم که نام و نشانی از این کتاب ومؤلف آن‌بیابم.

در خطبهٔ کتاب عبارتی که نام مؤلف را در بردارد چنین است: «... اما بعد چنین گوید شیخ کبیر (یك کلمه سائیده) اکرم اشرف‌زاهد بارع متقی ...»(ریخته و سائیده شده).

آغاز کتاب جوهرنامه چنین است:« الحمد لله فاطر الصنایع و مبدع البدایع وملهم الخلایق وموضع الطرائق (درنسخهٔ تنسوخنامهٔ اساس‌چاپ‌استاد مدرس‌رضوی: موضح) ... سلم تسلیماً کثیرا» که به جز اختلاف در دو سه کلمه کلا با عباراتی که درخطبهٔ تنسوخنامه دیده می‌شود یکی است.

مؤلف جوهر نامهٔ نظامی پس ازین خطبه در مقدمهٔ خود نام یکی از«صدور» (وزیران) را می‌آورد که کتاب به نام او مزین شده. عین عبارت مربوط به قسمت مورد ذکر چنین است:

(محلهای ناخوا و سائیده شده نقطه چین شده است)

«... ذاتی شریف مؤید با تأیید الهی واجب است که در هرقرنی موجود گردد و مصلحت ملت و دولت دینی و دنیاوی بدو منوط باشد و مصالح... درسایهٔ دولت او ...بود وچنین دولتی که سایهٔاو ...تاابد پاینده‌باد ...احیاء عالم وبقای‌ملت... باشدنیست مگر ذات‌اشرف... وعرض‌اکرم ... صدرصدورعالم عادل مؤیدمظفر منصور **نظام الملک صدرالدنیا والدین** قوام‌الاسلام والمسلمین کهف الضعفاء والمساکین

فخرالملوک یمین السلاطین... الدولة عمدة الملة جلال الامة صفوة ... قطب المعالی محیی العدل والانصاف قدوة صدرالعرب والعجم رضی الانام صفی الامام ملک ملوک... الشرق والغرب ذوالمناقب والمناصب اعظم خواجهٔ جهان ایران و توران **اینانج قتلغ بلکا ... خواجهٔ جهان ابوالفتح مسعود** (۱) **بن** دستور **الصدرالشهید بهاء-الدین علی بن ابی‌القاسم** خالصة المؤمنین اعزالله انصاره وضاعف مجده و اقتداره که جناب مبارکش قبلهٔ اقبال اهل عالم است و ذات اکمل عرض اشرف او منبع عدل و انصاف است...» (پس ازچند سطر دیگر ورق تمام می‌شود ویک ورق افتادگی دارد.)

مؤلف در انتهای مقدمه می‌نویسد : « و چون بندهٔ ضعیف التفات خاطر اشرف زاده‌الله شرفا مشاهده کرد واجب دید به حکم آن التفات وتقرب به خدمت مبارک که مختصری جمع کند از گفتار حکماء متقدم درمعرفت جواهر وآنچ **مرین بنده را به‌تجربه معلوم باشد** به‌حکم ممارست حرفت‌جوهری‌وصنعت حکاکی‌وحکایاتی کهٔ در این باب از معتمدان و اصحاب تجارب بطریق مسامع معلوم گشته بود باآن الحاق کند . هرچند بنده را محل آن نبود که پیش خورشید چراغ افروزد اما به حکم آنکه اندک مایه تحصیلی کرده بود و مناسبت حرفت جوهری تقلید کرده ... و به‌هروقت موانعی به‌حکم عوایق روزگاردرپیش می‌افتاد که مانع تألیف‌این‌خدمت می‌گشت تادراواخر شهور سنهٔ **اثنی و تسعین و خمسمائه** اتفاق تألیف این‌خدمت افتاد و این مختصر جمع کرده‌آمد، چون تذکره می‌باشد وبه‌هر وقت شرف مطالعهٔ اشرف می‌یابد و معرفت جوهری که مطلوب باشد و تحقیق ویقین معلوم رأی انور می‌شود وخاصیت هریک وقیمت‌آن وبهترین‌وبدترین‌آن محقق می‌شود نه‌آن که به کتابی دیگریا به‌غیری درآن رجوع باید کرد و آن را به **پارسی** در قلم آورده شد تانصیبهٔ شنوندگان از آن شاملتر باشد و خواص و عوام طالبان را از آن‌نصیبی وافرتر تواند بود واین مختصر را **جوهرنامهٔ نظامی** نام نهاده آمد تا به یمن‌القاب مبارک که‌مزین ومشرف باشد وبه اقبال وقبول خواص وعوام ملحوظ، ان‌شاءالله‌تعالی.»

---

۱ ـ نظام الملك صدرالدین ابوالفتح مسعود بن صدر شهید (با همین عنوان ولقب) وزیر تکش بوده است (حبیب‌السیر ۲ : ۵۳۹ ، تهران . چاپ‌کتابفروشی خیام) .

کتاب در چهار مقاله تنظیم شده ، بدین موجب :

مقالت اولـ در کیفیت مفرداتی که جمله معدنیات و غیر آن ، از مرکبات عالم سفلی از آن مترکب شوند و علل معادن بطریق کلی و چگونگی آن ، و آن چهار فصل است .

مقالت دومـ در جواهری که از جملهٔ حجر باشد و غیر آن و علل حدوث هریک و کیفیت وجود آن و شرح معادن وخاصیت و منفعت ومضرت هریک ...آن که به طریق صناعت بسازند و قیمت هریک و جلا دادن آن و تصرفات و آنچه مناسب آن بود ...

مقالت سوم ـ در انواع فلزات سبعه وسبب حدوث هریک و خواص ومضرت از شرح معادن و اشباه بعضی از آن که به طریق صناعی بسازند و مرکباتی از آن جمله ترکیب کنند .

مقالت چهارمـ در انواع متفرقه که متناسب این مختصر باشد، چون صنعت میناگری و تلاویحات و غیر آن .

آنچه از مقایسه میان فصل بندی سه کتاب برمی‌آید عبارت است از اینکه مقالهٔ اول جوهرنامهٔ نظامی در هردو کتاب دیگر (تنسوخنامه و عرایس) نقل‌شده است ، با این تفاوت که خواجه عیناً همان ترتیب مؤلف جوهرنامه را رعایت کرده ولی کاشانی به این مقاله عنوان قسم اول نهاده و مطالبش را در سه فصل مرتب ساخته است .

مقالهٔ دوم جوهرنامه در کتاب عرایس به مقالهٔ اول از قسم اول تبدیل شده ولی ترتیب ذکرسنگها به ندرت پس پیشی یافته، ولی درتنسوخنامه فصل مروارید که در جوهرنامه مؤخرست مقدم قرار گرفته است .

مقالهٔ سوم در عرایس همان مقالهٔ سوم است ، به علت آنکه‌کاشانی قسمتی از سنگهای مربوط به مقالهٔ اول را تحت عنوان جواهر متوسط جدا ساخته و بدان

عنوان مقالهٔ دوم داده است .

بهر تقدیر در این مقاله ابتدا وصف کبریت و زیبق به عنوان فصل اول و دوم و سپس مبحث حصر فلزات آمده و پس از آن زر و نقره و نحاس و رصاص واسرب و حدید و خارصینی و در انتهای مقاله انواع معمولات و ممزوجات مورد بحث قرار گرفته و همهٔ این مباحث در هردو کتاب هست ، جزآنکه در تنسوخنامه ضمن فصل ممزوجات چند مبحثی در باب دندان ماهی و عاج و آبنوس و روغن بلسان و ختو و سقنقور اضافه دارد .

مقالت چهارم که در باب میناگری است در دو کتاب مورد بحث نیست و به جای آن در هردو کتاب مبحث عطرها مورد معرفی قرار گرفته است .

***

اینک بحث ما در مورد جوهرنامه :

به نحوی که ملاحظه شد مؤلف گفته است که کتاب را در سال ۵۹۲ نوشته و ازاشاره‌ای که به حرفهٔ خود کرده است معلوم می‌شود که پیشه‌اش زرگری وحکاکی بوده و در این فن مهارت و ممارستی داشته است ، به دلیل مطالبی که توانسته جمع کند یا از خود بنویسد (و چنین‌کاری از عهدهٔ خواجه نصیر ریاضی دان وابوالقاسم کاشانی دبیر و مورخ علی‌القاعده نمی‌بایستی بر آید ، مگرآنکه درین فن هم دستی داشته‌اند) و در مطاوی تألیف او مواردی هست که مؤید این نظر است از جمله اینکه می‌نویسد :

«در شهور سنهٔ ثمان و ثمانین وخمسمائه (یعنی چهار سال قبل از تألیف‌این کتاب) که این ضعیف‌راخداوندعالم سلطان‌السلاطین **علاء الدنیاوالدین تکش**(۱) (درنسخه مکس) خلدالله ملکه مثال‌مبارک فرمود به حاضرشدن به عسکرمنصور به در شهر **سرخس** و فرمود تا از خزانهٔ معموره عمرها الله پاره‌ای زمرد ریحانی

۱ـ متوفی در ۵۹۶ .

بیاورند. شکل آن مربع و روی ممسوح و بی‌عیب و در مساحت کف دستی و گرداگرد آن در زر گرفته و مرصع کرده به وزن سی مثقال از راه تخمین. اما بر روی آن صورت تخت شاهی انگیخته کرده در غایت کمال صورتگری و در زیر تخت صورت دو شیر کرده و بر دو جانب تاج صورت دو مرغ و آن صورتها را جامه‌گری و موگری به غایت خوب وکزاره (؟) کرده که مثلا از خود نتوان کرد ... الخ.»

نیک روشن است که اگر در فن خود مهارتی تام نداشت تکش او را به اردو نمی‌خواست و در بارهٔ چنان زمردی با او شور نمی‌کرد و نظر او را نمی‌پذیرفت که: «آن صورت لایق شعار اسلام نیست و در ملت پیغامبر ما علیه‌السلام صورت حرام است خاصه با خود داشتن ... وآن‌اولیتر که بروی‌کلمهٔ لااله‌الاالله رسول‌الله... باید نوشت وبر روی صورت هر دو شیر نام مبارک‌ما باید نوشت تا بعد از دور ما تذکره‌باقی باشد... این ضعیف در حضرت مبارک به خدمت چنین مهم مشغول‌شده و آن را تمام کرد. دراثنای این خدمت برلفظ اشرف راند که قیمت آن چندباشد و در خزانهٔ ملوک‌متقدم‌مثل این بوده است واز متقدمان صناعت جوهری هیچ‌کس مثل این ندیده است؟ این ضعیف گفت خداوند عالم را ملک و سلطنت دایم باد! هیچ آفریده مثل این پاره زمرد ندیده است. این عدیم‌المثل است و در تواریخ قدیم وحکایات ملوک‌متقدم و خزاین ایشان هیچ کس نشان نداده است و در هیچ کتابی که بدین نوع علم منسوب است نیاورده‌اند و مقومات جوهری که جواهر را قیمت کنند به قیاس‌آنچ امثال این جنس دیده باشند قیمت توانند کرد. چون‌هیچ جوهری مثل این ندیده باشند این را قیمت نتوانند کرد. پس آن را قیمت نیست‌و چنانکه مثل زنند از درّ یتیم یعنی که او را مثل و یار نیست این پاره زمرد را هم یتیمی اولیتر چندان که این قیمت توان کنند! مثلا چنانکه گویند چند بارخراج **خراسان وعراق** ارزد. و چون این خدمت به اتمام انجامید این ضعیف تشریفی

یافت از خزانهٔ معمور پادشاه خلدالله ملکه که هیچکسی مثل آن نیافته بود مثل آن (کذا)، والعلم عندالله. »

شرح این قضیه را که مربوط به مؤلف کتاب اصلی است خواجه نصیر در کتاب خود نیاورده وکاشانی هم در نقل با عبارت « آورده‌اند » ضبط کرده و کلمات « ضعیف » را به « استاد حکاک » برگردانده وعبارت را موافق ترکیب ومقام‌کتاب خود مرتب ساخته است.

مورد دیگر شرحی است درمورد سنگ باران که ضمن آن مؤلف می‌نویسد: « در خزاین سلطان‌السلاطین خلدالله ملکه واعلاشأنه و برهانه (۱) چند پاره ازآن سنگ به الوان مختلف این ضعیف دیده است... » (ورق ۱۰۳). این مطلب درهیچ یک از دو کتاب نقل نشده.

یا حکایتی که از قول خواجه‌ای از معتبران تجار که در سال پانصد و پنجاه و پنج هجری در کرمان بوده نقل کرده است. ولی به علت پریدگی رنگ نسخه و دوباره نویسی صورتی‌مغلوط داردوقسمتی ناخوانا وقسمتی نامفهوم است. (ورق ۹۲)

یا این قصه که « احمدبن‌الولیدالفارسی‌آورده است که در دریای هندجماعتی اند که کشتیهای مرا بدرقه می‌کنند و نگاه می‌دارند. در قرب ایشان سنگی دیدم درو سوراخهای بسیار کرده بغایت خرد. آن سنگ را به اندام خویش می‌داشتند. موی را ازبیخ منقطع می کرد ودر آن تعجب کردم و از احوال آن تفحص.» (ورق ۱۰۳) و این قصه هم در هیچ یک از دو کتاب تنسوخنامه و عرایس نیامده.

یا این که مؤلف جوهرنامهٔ نظامی در فصل مربوط به زیبق می‌نویسد: « به طریقی که در صناعت کاشی‌گری (۲) یاد کرده شود » (ورق ۱۲۳) و در دو کتاب

۱ـ یعنی سلطان علاءالدین تکش

۲ـ متأسفانه قسمت مربوط به کاشی‌گری در نسخهٔ جوهرنامه به علت ناتمام بودن آن وجودندارد. اگرموجود بود معلوم می‌شدکه آیاکاشانی در فصل‌کاشی‌گری مطالب خود را از آن نقل‌کرده است یا نه؟

دیگر نیست .

مؤلف جوهرنامه به احتمال قوی از مردم خراسان بوده ، زیرا اطلاعاتی را که از مصطلحات مردم نسبت به احجار و اشیاء می‌دهد تقریباً منحصرست به ناحیهٔ خراسان . مقداری از آن موارد را بر برهان استدلال خود نقل می کنم .

ـ آن را (زمرد) در خراسان صابونی گویند . (ورق ۳۴)

ـ نوعی دیگرست زرد فام که آن را جوهریان خراسان زمرد الوان رنگ می‌خوانند . (ورق ۴۶)

ـ که آن را در خراسان طرملح خوانند . (ورق ۴۶)

ـ آن بورهٔ سفید که در خراسان آهک خوانند . (ورق ۶۲)

ـ چنانک درخراسان زیتی (الماس) را اعتبار کنند ... و دراصطلاح حکاکان خراسان زیتی از لون کرمه (؟) خوانند . (ورق ۵۳)

ـ به لون کلسان (؟) است که آن را درخراسان کرمه (؟) گویند. (ورق ۵۳)

ـ حجر جمس را در خراسان اعتبار کنند . (ورق ۶۳)

ـ دیگر نوع (دهنه) که آن را در خراسان دهنهٔ ترش خوانند. (ورق ۸۷)

ـ حجرالظفر که آن را در خراسان خروی گویند ... و آنچه سیاه بود در خراسان حسی (؟) خوانند . (ورق ۹۱)

ـ و گمان آن است که آن ریزه سنگ مهاست که آن را در خراسان شکر سنگ خوانند . (ورق ۱۰۱)

ـ واورادرخراسان مرقشیثا گویند و کوه کاران خراسان مرمحول (؟)خوانند. (ورق ۱۰۶)

ـ و نیشابوریان آن را نمک رزه گویند... و آنچه سرخ است در حدود غور بود ودر خراسان آن را نمک غوری خوانند . (ورق ۱۱۰)

ـ کبریت را در خراسان گوگرد خوانند . (ورق ۱۲۱)

ـ و در خراسان عمل سرنج پیش نمی‌دانسته‌اند . (ورق ۱۲۳)

ـ و آن را در خراسان . . . (ناخوانا) طلا خوانند و در ترکستان ده دهی گویند . (ورق ۱۲۶)

ـ حاصل آن آهن نرم بود چنانکه در خراسان گدازند . (ورق ۱۴۱)

ازین نوع اشارات و اطلاعات محلی دربارهٔ خراسان درسراسر کتاب زیادست و استخراج موارد مذکور در فوق برای اینکه معلوم شود که خواجه نصیر و کاشانی سعی کرده‌اند که علائم و اختصاصات مربوط به کتاب اساس را ازمتن دور کنند کافی است (اگرچه خواجه خود طوسی و از خراسان بوده است) .

ناگفته نباید گذشت که خواجه نصیر و ابوالقاسم کاشانی جای جای برمطالب مأخوذ از کتاب جوهرنامهٔ نظامی اطلاعات محلی و شخصی و نیز مصطلحات زمان خود را وارد ساخته و ازین حیث هریک از آن‌دو کتاب فوائدی دیگر یافته‌است و نباید کتب آنها را بکلی بی‌ارج و بی‌فایده دانست . ایرادی که بر آنها وارد است این است که چرا مأخذ اصلی خود را مکتوم داشته اند و یادی از حکاک خراسانی نکرده‌اند و زحمات او را ندیده گرفته‌اند .

***

موقعی که به تحریراین مقاله مشغول بودم دوستی برمن وارد شد و گفت چه می کنی ؟

قضیهٔ سه کتاب را مو به مو برای او بازگو کردم و جدول سه کتاب را که درست‌کرده بودم به او نمودم .

چون خوب شنید و جدول را به دقت دید گفت چه بسا که حکاک خراسانی هم مطالب خودرا از کتاب دیگری برداشته است !

ـ گفتم به هر تقدیرمن کتاب را استنساخ و به نشر آن اهتمام کرده‌ام‌تا حق حکاک خراسانی محفوظ بماند. واگر روزگاری مچ اوبازشد بشود. واین است آن جدول برای مطابقه و مقابله .

جواهر نامه

واجب الوجود تعالی و تقدس به‌کمال قدرت ازلی و علم لم یزلی بعد از ایجاد عالم ارواح وملائکه و افلاك و محرکات آن درجوف فلك قمر که عالم سفلی است چهارعنصر بیافرید . . . (ورق ۶)

***

فصل در اخبار و حکایات که دریاقوت گفته‌اند ـ آورده‌اند که ملك سرندیب را پاره ای یاقوت بوده‌است برمثال دستهٔ کاردی وزن آن کمابیش پنجاه مثقال و هیچکس خبر نداده است کـه به وزن آن یاقوت دیده اند .

آورده اند کـــه در روزگار قدیم درمعدن یاقوت غلافی یافتند بزرگ چون آن را بشکستند پاره ای یاقوت یافتند مثل صلیبی و درین روزگـــار معتمدان حکایت می کنندکه مثل‌این‌پاره‌یاقوت سرخ برتاج ملك روم دیده‌اند مرصع کرده .

***

فصل در ذکر اصداف ـ صدف حیوانی‌است ظاهراورا دودفه بود درهم رسته برپشت که‌آن را مفصلی بودکه وقتی گشاده شود وگاهی فراهم آید به ـ اختیار او ودر میان‌آن دودفه گوشتی بـود رنگ گوئی

تنسوخنامه

واجب‌الوجود تعالی و تقدس به کمال قدرت ازلی و علم لم یزلی بعد ازایجادعالم ارواح و ملائکـه و افلاك و متحرکات آن در جوف فلك قمر که عالم سفلی است چهار عنصر بیافرید . . .

***

فصل دراخباروحکایات که در باب یاقوت به تسامع رسیده و معلوم شده است ـ حکایت آورده اند که ملك سر ندیب را پاره ای یاقوت بوده است برمثال دستهٔ‌کاردی وزن‌آن‌کمابیش‌پنجاه مثقال . زمانی نیکو و با طراوت و هیچ‌کس خبر نداده است که به وزن آن یاقوت دیده اند و هرکس‌که ملك سر ندیب و معبر باشد آن پارهٔ یاقوت با او باشد .

و دیگر آورده‌اند که در روزگـــار قدیم در معدن یاقوت غلافی یافتند بزرگ . چون آن را بشکستند یاقوت پاره ای یافتند مثل صلیبی و معتمدان‌حکایت میکنند که مثل این پارهٔ یاقوت سرخ بر تاج پادشاه‌روم دیده مرصع کرده.

***

ذکراصداف ـ صدف حیوانی است‌که برظاهراودودفه باشد برهم پیوسته برپشت ، که آن را مفصلی‌باشدکه‌وقتی گشوده

عرایص الجواهر

واجب‌الوجود تعالی و تقدس به کمال قدرت ازلی بعد از ایجاد عالم ارواح و ملائکه و افلاك و محرکات آن که در جوف فلك قمر که عالم‌سفلی‌است چهارعنصر بیافرید . . .

***

فصل پنجم در اخبار و حکایاتی‌که در یاقوت گفته‌اند معتمدان صادق القول حکایت می‌کنند که پادشاه سر ندیب و معبر را پاره‌ای یاقوت بر سبیل ارث از آباء و اجداد رسیده بر مثال دستهٔ کاردی وزن‌آن کمابیش پنجاه شصت مثقال و پادشاه آن را دردست گرفته و دائماً سبلت خود به آن می‌مالید و به دست هرکه افتد پادشاه از دیار او باشد و هیچ کس نشان نداده است که به‌وزن‌آن یاقوت بهرمانی دیده‌اند .

آورده‌اند که به‌ایام‌قدیم در معدن یاقوت غلافی یافتند چون‌آن را بشکستند پاره‌ای یاقوت مثل صلیبی‌یافتند و آن بر تاج قیاصرهٔ روم دیده‌اند آن را جبل گفته‌اند . . .

***

فصل درذکراصداف ـ صدف حیوانی است بر ظاهر پشت او دو دفه درهم رسته که آن را مفصلی باشد که وقتی

چیزی مثل‌عرقی باوی‌آمیخته بود . . .

***

اول‌درصفت‌زروخواص آن وعلت تکون‌آن در معادن و عواض و لوازم آن و آنچ متناسب‌آن باشد. سبب تکون زردرمعادن هر گاه که‌شعاعات آفتاب در بعضی اززمین‌تأثیر کند بسبب اثر حرارت‌آن در تجاویف زمین‌دخانی و بخاری متولد شود . . .

گردد و گاهی فراهم آید به اختیار او و در میان آن دو دفه گوشتی‌بوررنگ‌باشد . . .

***

فصل اول ـ در صفت زر و خواص آن ـ و تکون زر در معدن چنان باشد که هر گـاه شعاعات آفتاب در بعضی‌اززمین تأثیر کند بسبب اثر حرارت آن در تجاویف زمین بخاری و دخانی متولد شود .

گشاده شود و گاهی فراهم آید به اختیاراو ودرمیان‌آن دودفه گوشتی بور رنگ . . .

***

باب اول در صفت زر و خاصیت و منفعت آن و غش آن . هر گاه که‌شعاعات آفتاب در زمینی مستعد تأثیر کند به سبب اثر حرارت و سخونت در تجاویف آن زمین رخانی و بخاری متولد شود . . .

نسخه های شاهنامه *

اشعار شرف‌الدین علی یزدی در بارهٔ فردوسی

شرف الدین علی یزدی مؤلف تاریخ دورهٔ تیموری، مشهور به ظفرنامه، در بارهٔ نسخه‌هائی چند ازشاهنامه که درعهداو نوشته شده بوده چند قطعه ومنظومه‌دارد وآن‌اشعار درنسخه‌ای ازمنظومات و مکتوبات اومتعلق به کتابخانهٔ «روان کوشکو» درترکیه به شمارهٔ۱۰۱۹مندرج است. به مناسبت چاپ مجموعهٔ مقالاتی که‌انجمن آثار ملی به یادگارتجدید بنای آرامگاه شاعر به چاپ می‌رساند نقل وچاپ‌اشعار مورد ذکر را مناسب می‌داند، و این است آن ابیات :

جهت جلد شاهنامه‌که پسرچقماق شامی (۱) نویسانده بود

اگر چند هستم چو خرم بهار		مشو قانع از من به نقش و نگار
بیا شاد می از دم قدسیم		که رضوان فردوس **فردوسیم**
به **شه نامه چون** داده‌ای پرهنر		ندیده ز فرمان‌د من خبر
به تن ژنده پیل‌وبه جان‌جبرئیل		به‌کف ابر بهمن به دل رود نیل

---

* ــ نقل‌از یادنامهٔ فردوسی (تهران. ۱۳۴۹) توسط انجمن آثار ملی.

۱ــ مراد امیر شمس‌الدین محمد میرك است (تاریخ جدید یزد . ص ۱۰۰)

تاریخش که بر طبله (۱) نوشته‌اند

از دو باب کتاب **شهنامه** فهم تاریخ کرد فرزانه

۸۳۹

مثل سابق

بحمدالله از دولتی بر دوام سخن گوی هر مجلسم بی کلام
تماشا گه زمرهٔ قدسیم که من سور فردوس **فردوسیم**
ثنا خوانم او را که آن پرهنر نکو داده از صاحب من خبر
به تن ژنده پیل و به جان جبرئیل به کف ابر بهمن به دل رود نیل

تاریخش

مقرر کرده تاریخم مجلد قضا با **میر شمس‌الدین محمد**

۸۴۰

مثل سابق

ز فرخنده **فردوسیم** شد عیان که اسما فرود آید از آسمان
چه باقی‌است **فردوسی** از وی مقیم مزین به هر گونه ناز و نعیم
ز هر بیت قصری بر افراخته بهشتی دمی را وطن ساخته
در اوصاف چون حله بافی کند به بزم خرد باده صافی کند
ز یکران معنی زده حور صف همه صاف راح لطایف به کف

تاریخش

نسخهٔ **شهنامه** از توفیق حق چون شد تمام
گفت در تاریخ آن فردوس **فردوسی** سلام

۸۴۱

۱ــ ظاهراً اصطلاحی است برای غلافهای چرمینه‌جعبه مانند که نسخ خطی نفیس‌را در آنها می گذاشتند .



هو، از موقف «اطیعوا الله واطیعوا الرسول اوولی الامر منکم» فرمان قضا جریان پذیرفت که در منتصف بعضی نسخ شاهنامه که ازنو نوشته می‌شد موضعی صورتگری مشتمل بر نمودار مجلس بزرگوار اندراج یابد و جهت پشت آن موضع این ابیات سمت نظم پذیرفت ، و من الله التوفیق .

خدایا به لطفت که بی انتهاست — چو لطف تو باشد چو حاجت به خواست

(بعد از نه بیت در حمد باری ...)

که جاوید فردوسی آسوده باد — به جائی که نامش به آن مژده داد
روانش به فردوس اعلی مقیم — ممتع به انواع ناز و نعیم
چه نظم است کان پرهنر داشته — چه کاخ فصاحت که افراشته
ندانم چه گویم من این گفته را — ازین سان گهرهای ناسفته را
نخوانم به سحرش که هست این حلال — نه معجز که باشد به شرعم وبال
بیان من از وصف آن قاصر است — بیان نیست حاجت، سخن ظاهر ست
چو چندی بر آن داستان شگرف — گذشتم تأمل کنان حرف حرف
ز گنجش بسی گوهر اندوختم — ز شمعش چراغ دل افروختم
ز الفاظ جزل و معانی بکر — پر از کام شد جیب وداماں فکر
چنان خواست خاطر که سعیی برم — سپاس نکوئی به جای آورم
زدم قرعهٔ مشورت با خرد — خرد بعد از اندیشه این رای زد
که فحوای این نسخهٔ نامدار — حدیثی است فرسودهٔ روزگار
همه بود وشد حاصل نظم اوست — زهست وز باشد نه رنگ ونه بوست
بیاراسته پیکری دلپذیر — ولی نیست جانی درو جایگیر
چو خواهی که گردد ز تو شادمان — روان سرایندهٔ داستان
به جانی بیارا تن این سخن — که بی جان چه خاک سیاه وچه تن

صواب آمد این رایم ازعقل پیر — دل ازوی به جان شد نصحیت پذیر
بر آنم کنون کاختیاری کنم — به نیروی توفیق کاری کنم
که شهنامه گردد بدان ارجمند — شود نام شاهان ماضی بلند
چوزین نسخه اینجا به جای دل است — گزینم که دل روح را منزل است
کنم ذکر فرماندهی کامران — که عالم سراسر تن واوست جان
شود شادمان روح شاهان ازین — کیانم یکایک کنند آفرین

. . . .

پس ازین ابیات هشتاد بیت در مدح مغیث الدنیا و الدین ابوالفتح ابراهیم پادشاهزادهٔ تیموری سروده شده است که از نقل آن اجتناب می‌شود .

دستورهای سیصد ساله برای زبان فارسی *

آن‌کو به زبان خویشتن درماند
نادان بود ار دوصد زبان می‌داند
فرزند وطن به هرزبان ره جوید
دستور زبان فارسی گر خواند

قریب

از زمانی که تجّار و سیاحان فرنگی به ایران آمدند، بخصوص در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی که دورهٔ افتتاح روابط سیاسی و تجاری با دولت صفوی بود علمای فرنگ کتابهای متعدد چه از نوع سفرنامهٔ و گزارش و چه ترجمهٔ کتب ادبی‌فارسی‌مانند گلستان (که‌به‌زبان لاتینی درسال ۱۶۸۰درآمستردام‌انتشاریافت) تألیف و طبع کردند.

در آن عهد آموختن زبان فارسی برای فرنگیانی که قصد سفر مشرق داشتند لازم بود تا بتوانند در قلمرو وسیع تکلم به زبان فارسی (از جمله هندوستان) به آسانی حوائج خود را بیان کنند. لذا دو رشته کتاب (لغتنامه[1] و دستور زبان)

*ـ نقل از مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات علوم انسانی سال سیزدهم شمارهٔ چهارم (۱۳۴۵) ص۱۳۰ ـ۱۳۲ (یادنامهٔ عبدالعظیم قریب)

۱ـ در باب لغت‌نامه‌هایی که فرنگیان برای زبان فارسی نوشته‌اند، به مقالهٔ اینجانب در مقدمهٔ لغت نامهٔ دهخدا مراجعه فرمائید.

وسیلهٔ کار بود ، همانطور که امروز کتب متعدد در طریقهٔ آموختن السنهٔ خارجی به زبان فارسی تهیه می‌شود و رغبتی بی‌حد و حساب و مسابقه‌وار برای هر کس پیش آمده است .

چون این یادنامه برای فردی و استادی تدوین شده است که نامش با تاریخ دستور زبان فارسی همراه وآمیخته است لذا مناسب می‌داند قدیمترین دستورهایی را که فرنگیان برای زبان فارسی نوشته‌اند معرفی کند ، بخصوص که مرحوم استاد قریب‌نیز در تدوین دستورخود کتبی رادیده‌بوده‌است که آن کتب‌خود مبتنی براسلوب و مأخوذ از اصول فرنگی است . (۱)

۱

عنصرهای زبان فارسی

Rudimenta Linguae Persicae

تألیف *Ludovico de Dieu*

این کتاب ۹۵ صفحه‌ای و به قطع خشتی که در سال ۱۶۳۹ (قریب ده سال بعدازوفات شاه عباس اول) در شهر « لوگدونی باتاوروم» (همان لیدن امروزی در هلند است که از قدیم مرکز طبع کتب شرق و مربوط به شرق بود) طبع شده ظاهراً اولین کتابی است که به زبان لاتینی در طریقهٔ آموختن زبان فارسی ووقوف بر قواعد دستوری آن تألیف گردیده است .

کتاب به چهار قسم تقسیم شده است . درقسمت اول از حروف رایج در زبان فارسی وچهار حرف مخصوص (گ ، ژ ، چ ، پ) و حرکات کلمات و توجه داشتن به کلمات همشکل ولی مختلف التلفظ (مثل گُل و گِل) بحث شده است .

نیز در همین مبحث‌به کلماتی اشاره شده است که به‌دو صورت تحریر و تلفظ می‌شود (خواه به تخفیف یا تلخیص) مانند ده = دیه ، ره = راه ، دهن=دهان ،

۱ـ مانند «دستورسخن» میرزا حبیب اصفهانی.

برون = بیرون ، بدن = بودن، چو = چون، ورنه = وگرنه، و غیراینها، یعنی آنچه که دریک‌معنی استعمال می‌شود .

قسم دوم در بحث از فعل است . درین بخش از ضمائرمتصل و منفصل وطریق اتصال ضمیر به فعل و بعد زمان و وجوه افعال بحث شده است .

دنبالهٔ این فصل قسمتی مخصوص معرفی افعال مرکب است ، خواه آنها که با افعال معین استعمال می‌شود وخواه آنها که با افعال دیگر (مانند تیمارخوردن، باز خوردن ، سوگند خوردن ، برهم خوردن) .

بعداً جدولی از وجوه فعل ساختن و سوم شخص مفرد زمان حاضر از افعالی که بی‌قاعده‌اند یا درحروفشان تغییرپیدا می‌شود برای سهولت‌کارمراجعه‌کنندگان الحاق شده است .

قسمتهای بعدی این مبحث مخصوص بیان افعال شرطی و افعالی است که با حروفی از قبیل در ، بر ، باز ، سر مورد استعمال دارند .

قسمت سوم مبحث اسم و حالات آن و صفت وپساوند و پیشاوند واعدادست .

قسمت چهارم به قیود و حروف اضافه اختصاص دارد .

درانتها منتخباتی ازترجمهٔ فارسی«سفرتکوین» ازیعقوب طاووسی الحاق شده است . عکس نمونه هائی از آن در صفحات‌انتهای کتاب چاپ شده است .

۲

Grammatica Linguae Persicae

تألیف *Ignatio à Jesu*

این کتاب که تألیف کشیشی کرملی از اعضای هیأت مبلغین در تریپولی و جبل لبنان است در ۶۰ صفحه به سال ۱۶۶۱ میلادی (= ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ قمری) در شهر رم طبع شده است .

این کتاب هم به مانند آن دیگری ، در چهار بخش است و مطالب از همان

دست و به همان اسلوب توضیح و تدوین گردیده . جز اینکه در آن کتاب مثالها به خط فارسی است و در اینجا به خط لاتینی (مگر در ابتدا که جدولی از معادلهٔ حروف و تلفظ و شکل آنها به حروف لاتینی به دست داده شده است .)

***

بنحوی که ملاحظه شدفرنگیان ازقرن هفدهم میلادی به نوشتن دستورزبان فارسی پرداخته‌اند . اگر بخواهیم فهرست کتب و مقالاتی که دانشمندان آنها در این موضوع تألیف کرده‌اندبرشمریم دراینجا مجال چنان کاری نیست . قبلاصورتی از آنها را در فرهنگ ایران زمین سال دوم (۱۳۳۳) تهیه و طبع کرده‌ام .

اما بجاست یادآوری شود که در فرنگستان این رشته هیچگاه گسسته نشده است و از همان قرن منظماً به مناسبت احتیاج، دستور زبانهای متعدد برای زبان ما تألیف شده‌است .

بنابر آنچه زنکر Zenker درجلداول Bibliotheca Orientalis نوشته است دومین دستور زبان فارسی تألیف Joanne Gravio در سال ۱۶۴۹ در لندن نشر شده است . دیگر از دستوری باید نام برد که توسط Jacobi Altingi تألیف و در سال ۱۷۳۵ (و چند دفعه دیگر از جمله در ۱۷۴۶ و ۱۷۴۷) توسط Georgès Othone ضمن مجموعه‌ای با دستور زبانهای عبری و امهری (حبشی) و عربی ظاهراً دریکی از شهرهای ایتالیا طبع شده است .

آثار چاپ نشده از عباس اقبال*

در دیماه ۱۳۳۵ قسمتی از کتابخانهٔ مرحوم عباس اقبال که در رم بود و به طهران نقل گردیده بود با توجه مخصوص جناب آقای تقی زاده برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران خریداری شد. در ضمن آنها اوراق و نوشته‌هایی متفرق بود که در همان موقع به نظر مفید و در خور استفاده آمد.

بعدها که به آن اوراق بازنگریستم به کتاب وزارت درعهد سلاجقه برخوردم و خوشبختانه طبع آن توسط دوستان فاضل آقای محمد تقی دانش پژوه و یحیی ذکاء در جزء انتشارات دانشگاه طهران (۱۳۳۸ ش) انتشار یافت.

اکنون که نخستین نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی به طبع می‌رسد مناسب دانست که فهرست آثار دیگر چاپ نشدهٔ مرحوم اقبال را که در دست و در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه محفوظ است به‌دست بدهد تا بردوستداران دانشمند آن مرحوم و جمیع اهل تحقیق زحمات بسیار ارزندهٔ وی معین و معلوم باشد.

مخفی نماناد که این آثار بسبب نقل و انتقال از رم به طهران بکلی درهم و مخلوط شده واوراق نوشته‌های مختلف به‌هم درآمیخته بود. با توجه ودقت یک‌یک راازهم مجزا کردم وهمه اکنون در کتابخانهٔ مرکزی به صورت منظم نگاه‌داری می‌شود.

* نقل از نسخه‌های خطی، نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، دفتر اول (تهران ۱۳۳۸).

البته اوراق ونوشته‌هایی هم از آن دیگران در میان اوراق آن مرحوم موجود است که برای درج درمجلهٔ یادگار فرستاده شده بوده است. طبعاً ذکر آنها موضوع بحث در این فهرست نیست.

همچنین بعضی اجزا کتابهای درسی از تألیفات آن مرحوم موجودست که همه چاپ شده است و از به‌دست دادن آنها در این فهرست خودداری می‌شود.

الف - ترجمه‌ها

۱- دائرة‌المعارف اسلامی : در سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ هیأتی مأمور ترجمهٔ دائرة المعارف اسلامی زیر نظر جناب آقای سید حسن تقی‌زاده شد. ازجمله مرحوم عباس اقبال ترجمهٔ مقالات مربوط به تاریخ وزبان وادبیات عرب وممالك افریقایی را تعهد کرد. نسخهٔ دوم مقالاتی که مرحوم عباس اقبال ترجمه کرده است در ۷۱۵ برگ در دست است.

۲- ادبیات ایران (Persian Literature تألیف استوری C. A. Storey) : مرحوم اقبال ترجمهٔ این کتاب را آغاز کرده بود و ترجمهٔ جزوهٔ اول از جلد اول مربوط به علوم قرآنی را در ۱۴۴ ورق و قسمتی از جزء دوم مربوط به تاریخ رادر ۵۰ ورق تمام کرده است.

درهمین نشریه قسمت مربوط به علوم قرآنی آن طبع می‌شود وقسمت مربوط به تاریخ در وقت دیگر به چاپ خواهد رسید.

۳- تاریخ طبب در ایران A Medical History of Persia and the Eastern Chalipate تألیف Cril Elgood : ترجمهٔ مقدمهٔ کتاب تاآخر فصل سوم (از ظهور اسلام تا مرگ خلیفه پنجم هارون‌الرشید) در ۳۲ ورق در دست است و در مجلهٔ یغما سال چهاردهم (۱۳۴۰) به چاپ رسانیده شد.

ب ـ تألیفات

۱ـ وزارت در عهد سلاجقه : بکوشش آقایان محمدتقی‌دانش پژوه ویحیی ذکاء در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه طهران به‌طبع رسید .

۲ـ تاریخ مختصر ادبیات ایران (ازقدیمترین دوره‌های تاریخی تاعصر حاضر): این اثر از نظر جناب آقای سید حسن تقی‌زاده گذشته است وملاحظاتی به خط ایشان در آن دیده می‌شود . کتاب به ذکر چند نمونه از نثر دورهٔ سامانی در ۵۲۰ فقره (مطلب) ختم شده است . (قطع ربعی در ۲۵۴ صفحه) .

۳ـ تاریخ جواهر درایران : مرحوم عباس اقبال این کتاب‌را برای بانک ملی ایران تألیف کرده و متأسفانه ناتمام مانده است . کتاب به سه قسمت تقسیم شده : تاریخ جواهرات در دوره‌های پیش از اسلام ، در دورهٔ اسلامی ، جواهرات حالیه .

از نسخهٔ خط مرحوم عباس اقبال فقط قسمت پیش از اسلام در ۸۲ ورق باقی است (دو نسخه ماشین شده از آن در ۳۲ ورق نیز وجود دارد) . از قسمت مربوط به بعد از اسلام فقط صفحات ۲ و ۳ و ۲۸ تا ۳۲ و ۳۷ و۴۰ به صورت ماشین شده در دست‌است.این اثر درمجلهٔ فرهنگ‌ایران‌زمین (جلدنهم،۱۳۴۰)به چاپ رسانیده شد.

۴ـ میرزا تقی‌خان امیرکبیر : در میان آثار چاپ ناشدهٔ مرحوم عباس اقبال این اثر واجد ارزش خاص و مهمترین اثرست و باید نسبت به طبع آن اقدام کرد . مرحوم عباس اقبال با جمع‌آوری اسناد و مکاتیب بسیار چه شخصاً و چه با مباشرت و همکاری مرحوم دکتر قاسم غنی و مراجعه به کتب ومدارک‌چاپ شدهٔ اروپایی و فارسی، ظاهراً مستندترین کتاب را در بارهٔ زندگانی و آثار میرزا تقی خان امیرکبیر تألیف کرده است . بعضی از ابواب این کتاب را در مجلهٔ یادگار با عناوین مختلف بطبع رسانیده . *

* ــ این اثرتوسط اینجانب در سلسلهٔ انتشارات اهدایی دکتر اصغر مهدوی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۲ به چاپ رسید .

در میان اوراق و اسناد آن مرحوم جزوه دانی هم وجود دارد که در آن علاوه بر مطالب مربوط به این کتاب مقادیری سواد اسناد و مکاتبات و مناشیر مربوط به امیر کبیر یا از امیر کبیر وجود دارد. چهار دفتر تماماً به خط مرحوم دکتر قاسم غنی و از کتابخانهٔ مشارالیه است که در تصرف عباس اقبال بوده است. البته به دست دادن فهرست کامل و مشروح این اسناد فرصتی بیشتر و موقعی مناسب تر می‌خواهد. طبعاً در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی ذکر آنها از طرف آقای محمد تقی‌دانش پژوه مؤلف و مدون فهرست مذکور خواهد آمد.

مواد این کتاب آماده است.اما با دقت در متن کتاب معلوم می‌شود که مرحوم اقبال از طرح نخستین خود و فهرست بندی اولی منصرف شده بوده است، زیرا عناوین مواد و مطالب موجود با آنچه در آغاز برای کتاب در نظر گرفته بوده‌است تفاوتهایی دارد.

مرحوم اقبال فصولی از این کتاب را درمجلهٔ یادگار به تفاریق بطبع‌رسانیده و گاه عنوان فصول کتاب را به اقتضای مقاله تغییر می‌داده است

ج - تصحیح متون

۱ـ مثنوی ورقه و گلشاه : اثر عیوقی شاعر در ۱۴۹ ورق که استنساخ و تصحیح شده است (معلوم نیست از روی کدام نسخه) .

۲ـ سیرت شیخ کبیر : تألیف ابوالحسن الدیلمی از روی نسخهٔ مورخ ۷۵۴ بخط حسن بن یوسف بن علی استرابادی سمنانی در ۱۸۸ ورق (این کتاب توسط ا . شمیل طاری در سلسلهٔ انتشارات دانشکدهٔ الهیات دانشگاه انقره در ۱۹۵۵ طبع شده است) .

۳ـ الرسالة الثانية : تألیف مسعودبن مهلهل با حواشی و بعضی اصلاحات و یادداشتها از مرحومان عباس اقبال و محمد قزوینی . (این اثر مهم جغرافیایی

مربوط به ایران را ولادیمیر مینورسکی بعنوان « الرسالة الثانية » به سال ۱۹۵۵ در قاهره در جزء انتشارات وزارت التربية و التعليم مصر به‌طبع رسانیده است) .

۴ـ رساله در فن انشاء : از معین‌الدین محمد بن عبدالخالق میهنی ، قسمتی است از رسالهٔ مذکور که از روی نسخهٔ نامعلومی استنساخ شده است (در ۱۱ورق).

د ـ مقالات

۱ـ یك نسخهٔ نفیس به‌خط خواجه نصرالدین و امضاهای الغ بیك و سلطان احمدجلایر (در هشت ورق) که در همین نشریه به چاپ رسیده است .

۲ـ حزین لاهیجانی گیلانی (در ۵ ورق کوچك و ناقص است).

۳ـ شاهنامه و فردوسی ـ یك قطعه شعر از دقیقی (در سه ورق) .

۴ـ ابو جعفر محمد بن حسین الخراسانی الصنعانی الخازن (درسه ورق) .

۵ـ یزدانی شاعر (در پنج ورق) .

۶ـ مقاله‌ای بی عنوان در اهمیت و وظایف اجتماعی طبیب در جامعه (در یازده ورق) .

هـ ـ یادداشتهای پراکنده

۱ـ اسپهبدان باوندی و قارنی ـ دفترچه‌ای است خشتی محتوی بر یادداشتها و منقولات از کتب .

۲ـ دفترچه محتوی بر « مختصری در تاریخ مغول که در ۶۸۰ تألیف شده و علی‌العجاله نمی‌دانم مؤلف آن کیست » (در پنج ورق ، بخط مرحوم اقبال نیست) ، شرفشاهیان جعفری (در هشت صحیفه) .

۳ـ فهرست رسائل مجموعهٔ سی و یك رساله‌ای شمارهٔ ۲۴۲۶ کتابخانهٔ فاتح

در هفت ورق .

و - فیش‌ها

مقادیری فیش مربوط به اعلام تاریخی و جغرافیایی درمیان اوراق بازمانده از آن مرحوم وجود دارد که محتوی برفواید است و از جمله مطالبی را که در خوشنویسان و خطاطان بود آقای‌محمد شیروانی در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات به چاپ رسانید .

تکمله

درسال ۱۳۵۲ مقداری دیگر از اوراق و نوشته‌های مرحوم عباس‌به کتابخانه مرکزی عرضه شد و خریداری گردید و این است فهرست اجمالی آن آثار :

ثبت شده تحت شمارهٔ ۸۶۶۰

- نامهٔ سنائی به حکیم عمر خیام .
- آل نوبخت و ابونواس (جزوه) .
- بعضی اصلاحات طبقات‌الشعراء و کتب طبقات و اخبارالشعراء قبل از ابن‌المعتز و کسانی که از طبقات‌الشعراء ابن‌المعتز نقل کرده‌اند (سه جزوه) .
- معاصرین ابوعلی سینا (جزوه).
- امرای سامانی و وزرای ایشان ـ رسالهٔ احمدبن فضلان (جزوه) .
- ملکشاه و امراء و وزارای او (جزوه) .
- ترجمهٔ محاسن اصفهانی (جروه) .

ثبت‌شده تحت شمارهٔ ۸۶۶۳

- اوراقی در بارهٔ خطاطان (اوراق) .
- رباعیات خیام (اوراق) .

ـ ابن‌سینا ـ ترجمه خطابه‌ای است که پرفسور گابریئلی در ژوئن ۱۹۵۰ در فلرانس ایراد کرده اند .

ثبت شده تحت شمارهٔ ۸۶۶۴

ـ حواشی تاریخ طبرستان . (دوازده صفحه)

ـ مقاله در باره آئین قراءت و مطالعه (اوراق) .

ـ مطالعهٔ جغرافیایی و تاریخی در باب جزایروسواحل‌خلیج فارس مخصوصاً عمان و بحرین . پاریس ۱۳۱۷ (اوراق) .

ـ عاشق حاکم وقت (اوراق) .

ـ حبش عمید ترکستانی (اوراق) .

ـ مأمون خلیفه و ترجمهٔ کلیله به عربی.

ـ ترجمهٔ قسمت دوم جزء اول ادبیات فارسی تألیف استوری (پنجاه ورق)

آثار چاپ نشده از سعید نفیسی *

سعید نفیسی ، دانشمند ونویسندهٔ شهیر کشور ما ، از کتاب بازان نامی ایران بود (به قول فرنگیها بیبلیوفیل Bibliophile) . نفیسی درجمع کردن کتاب حریص بود . از هردست کتاب و نوشته و مجله ، مربوط به رشته‌های تخصصی خود ، جمع می کرد . حدود پنجاه سال از دوران زندگی را بدین کار گذرانید . کتابخانه‌اش نظم وآرایشی نداشت. خودش می‌دانست که هر کتاب کجاست وبزودی هم‌می‌توانست آنچه را می‌خواهد پیدا کند ، اما گاهی هم موفق نمی‌شد ـ مخصوصاً در جستن کتابهایی که مورد استفادهٔ خودش نبود و برای دیگران می‌خواست .

مایهٔ نخستین کتابخانه‌اش مجموعهٔ کتابهایی بود که از پدرش مرحوم علی اکبر ناظم‌الاطباء به او رسیده‌بود. پس ازآن خودبه خریدن کتاب پرداخت. نیزسعی داشت آثار و انتشاراتی را که رایگان توزیع می‌شود به دست آورد . البته غالب اشخاص که کتاب چاپ می کردند نسخه‌ای از اثر خود رابه یادگار به او می‌دادند. از فرنگ نیز کتاب می‌خرید . در سفرها هم فرصت را از دست نمی‌داد . هر وقت مسافرتی می کرد ، خواه به شهرهای ایران و خواه به کشورهای دیگر ، بسته‌های کتاب همراه می‌آورد ـ از کتابهایی که خریده بود یا بدو اهدا شده بود .

یادم است در تابستان ۱۹۵۷ که از کنگرهٔ مستشرقین (مونیخ) به ژنو آمده

* نقل ازمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران، جلد۱۹ شمارهٔ ۲/۱ (۱۳۵۱) .

بود ازمن پرسید تو که چندی درین شهر گردش کرده‌ای در کدام کتابفروشی کتاب‌های قدیم مربوط به ایران دیده‌ای ! با هم به قسمت قدیم ژنو رفتیم . او را به‌کتاب فروشیی بردم که درانبارش مقادیری کتاب در بارهٔ شرق دیده بودم . کتابها درزیر‌زمینی که حدود بیست پله می‌خورد قرار داشت . غباری که سالیان دراز لابلای کتابها خفته بود ازمیان آنها برمی‌خاست. امانفیسی یکی یکی را زیرو رومی کرد و بعضی‌را کنارمی گذاشت. بررسی که‌تمام‌شد به کتابفروشی گفت این کتابها را جدا کردم ، چند می‌شود . کتابفروش صورتی برداشت و حساب کرد و گفت دو هزار و یکصد فرانک . نفیسی اینقدرها پول نداشت.همه سرمایهٔ جیبش تا به طهران برسد حدود هزار فرانک بود . اما نمی‌توانست دل ازین کتابها برگیرد . گفت چون من پول کافی همراه ندارم پانصد فرانک بیعانه می‌دهم . شما کتابها را مدت یک هفته نگاه دارید تا پول برایم برسد و حساب را صاف کنم . همانجا کاغذی به برادرش‌به پاریس نوشت که من اینجا احتیاج به پول پیدا کرده‌ام فلان مبلغ بفرست .

در میان مجموعهٔ کتابهای چاپی او ، بجز آثاری که اساسی و قابل توجه وتحقیقی است ، تعداد کثیری جزوات و رسائل جمع شده بود که در نظر اول تصور اهمیت برای آنها نمی‌شود . ولی وقتی به دقت بدانها رسیدگی شود فایدهٔ آنها آشکار می‌شود ، از قبیل مقالات مستخرج مستشرقین از مجلات ، مقررات وقوانین و آئین‌نامه‌های قدیم ایران یعنی پس از مشروطه تا سالهای ۱۳۰۴ (شاید تنها درین مجموعه عده‌ای ازآنها بطور انحصاری وجود داشته باشد) ، اساسنامهٔ احزاب قدیم وکانون‌ها و باشگاه ها ، تصنیف ها و ترانه هایی که در مدت سی چهل سال اخیر چاپ شده ، تقویم‌های رقومی از ابتدا تا سنوات اخیر ، و آثاری دیگر از همین دست .

کتابهای مهم مجموعهٔ نفیسی کتابهای مربوط به ایران شناسی و اسلام و مخصوصاً ادبیات زبان‌های فارسی و عربی بود . از سفرنامه‌های قدیم اروپائیان در

بارهٔ ایران تعداد زیادی در اختیار داشت. شاید بهترین مجموعهٔ کتابهای روسی دربارهٔ ایران از آن کتابخانهٔ اوست. او توانسته بود به مناسبت مسافرتهای متعددی که به شوروی رفته بود (از چهل سال قبل) اکثر آثار روسی در بارهٔ ایران را گردآوری کند.

مجموعهٔ نسخه‌های خطی مرحوم نفیسی نیز قابل اهمیت است. حدود هزارو دویست جلد کتاب خطی داشت. ازین تعداد مقدار ۱۰۸۱ جلدآن را در زمان حیات به کتابخانهٔ مرکزی، و نیز هفت یا هشت دفتر خطی جزء جمع و خرج مملکتی را به کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران فروخت، تعداد هفتاد و هفت جلد آن نزد خودش باقی ماند که هم اکنون در دست خانواده‌اش است. هر کتاب خطی که می‌خرید تاریخ ومحل خریدن آن را بر پشتش یادداشت می کرد. درمورد نسخه‌های کمیاب و نایاب و منحصر و ناشناخته و بی‌سر و ته، توضیحات مفیدی در باب مؤلف و تاریخ تألیف و نام کتاب و اطلاعات دیگری می‌نوشت.

همت عالی و قابل تقدیر دیگرش این بود که نسخه‌های خطی ناقص مورد علاقهٔ خود را ازروی‌نسخ دیگری که سراغ می کردبه خط خویش تکمیل می کرد. برای نسخه‌هایی که احتمال می‌داد در آینده مورد مراجعات علمی خودش واقع‌شود فهرست موضوعات و ابواب می‌نوشت.

نفیسی کتابهایی را که با خون دل و صرف مال و رنج شبهای بیداری تهیه کرده بود به آسانی به هر کسی قرض می‌داد. به هیچ وجه فکر نمی کرد قرض گیرنده کتاب‌را برمی گرداند یا نه! هنوز که هنوزست مقداری کثیر از کتابهایش نزد امانت گیرندگان باقی مانده است.

یکی ازقرض کنندگان‌کتب اومرحوم قزوینی بود. کتابهایی را که قزوینی از کتابخانهٔ نفیسی قرض کرده و خوانده است می‌توان برشمرد و از میان کتابهای نفیسی‌جداکرد. زیرا رسم مرحوم قزوینی برین‌بود که نام صاحب کتاب را براوراق

ابتدای کتاب به خط خویش یادداشت می کرد، با تاریخ اخذ آن کتاب .

کتابخانهٔ مرحوم نفیسی در اواخر دوران حیاتش و به دست خودش به چند پاره شد ، به دوعلت : یکی احتیاج مالی ودیگر اینکه می‌دانست که هیچ کتابخانه‌ای در خانواده‌ها ماندگار نیست . این بود که می کوشید تا خود زنده است کتابها را به مراکز علمی معتبر واگذار کند و در آینده مورد استفادهٔ دیگران واقع شود . می‌خواست زحمات بسیاری که در راه جمع آوری آن متحمل شده است بکلی به هدر نرود .

نخستین بار، اهم کتابهای قدیم اروپائی در بارهٔ ایران مخصوصاً سفرنامه‌هارا به کتابخانهٔ مجلس سنا فروخت . پس ازآن کتابخانهٔ دانشگاه کلمبیا که در صدد تهیهٔ کتابهای مربوط به ایران بود حدود دو هزار جلد ازآثار فرنگی و فارسی و عربی معتبر کتابخانهٔ نفیسی را خریداری کرد . این قسمت اکنون در نیویورک است . پس ازآن تعداد ۱۰۸۱ جلد از کتب خطی را به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه فروخت. درین معامله مرحوم نفیسی گذشتی ازخود نشان داد که حکایتی غریب بوداز روحیهٔ بلنداو . اعضای کتابخانه در ارقام بهای کتب مبلغ سه هزار و کسری تومان به ضرر مرحوم نفیسی جمع زده بودند . اما حسابداری بدین اشتباه متوجه شد و به مرحوم نفیسی گفت که چنین اشتباهی شده است (کل مبلغ حدود پنجاه هزار تومان بود). ناچار باید اوراق عوض شود ولی این کار چند روز وقت می گیرد . مرحوم نفیسی گفت من زیر همین اسناد می‌نویسم که از این مبلغ به عنوان تخفیف و به نفع دانشگاه صرف نظر می کنم . زیرا حوصلهٔ آن ندارم که مجدداً به این کار بپردازیم .

چهارمین قسمت کتابخانهٔ نفیسی عبارت بود از کتب چاپی ومجلات و جراید و جزوات و رسائلی که در زمان حیاتش به کتابخانهٔ مرکزی آورده شد .

این قسمت جمعاً بالغ بر ۱۱۲۱۹ جلد بود . تقریباً سیصد جلدی هم چون صورت برداری وتقویم نشده مانده بود به عنوان اهدائی به کتابخانه واگذار گردید.

دو سال پس از وفات مرحوم نفیسی ، خاندان گرامیش مقادیری از مجلات و جزوات چاپی باقی مانده در خانه را نیز به کتابخانه اهدا کردند. به همین لحاظ به دستور رئیس دانشگاه نام مرحوم سعید نفیسی بر کتیبهٔ نام اهدا کنندگان کتاب درسرسرای ورودی کتابخانه نصب شد.

هنوز قسمتی کوچک از کتابخانهٔ مرحوم نفیسی در خانه‌اش وجود دارد و آنها عبارت است از هفتاد وهفت جلد نسخهٔ خطی که فهرست بسیار ناقص ومجملی ازآنها تهیه کرده‌ام ودر نشریهٔنسخه‌های خطی چاپ‌شد. دیگر مقداری کتاب چاپی از آثارمربوط به ادبیات ایرانی واروپائی‌ونیز کتابهای تألیف‌خودآن مرحوم که‌جمعاً شاید چهارصد جلد باشد . بالاخره آنچه اهمیت و امتیاز خاص دارد مجموعهٔ یک صد و شصت جلد کتابی است که مرحوم نفیسی اکثر آنها را از سال ۱۳۰۰ شمسی به بعد به خط خویش از روی نسخ قدیم استنساخ کرده است . این مجموعه بسیار گرانبهاست . چه یادگاری است ارجمند از دانشمندی بزرگ که با همتی و حوصله‌ای و پشتکاری و ذوقی و ولعی خاص در سفر وحضر این مقدار نسخه‌نویسی کرده و توانسته است از بعضی متون قدیم نسخهٔ دیگری بیافریند و در دسترس محققان قرار دهد . قصد او از نوشتن این نسخ بیشتر آماده کردن آنها برای‌چاپ بوده است . اما فسوسا که موفق به برآوردن همهٔ نیات خود نشد .

متأسفانه تعدادی از نسخه های این مجموعه گم شده است و فعلا در میان کتب آن مرحوم دیده نمی‌شود . محتمل است که بعضی از آنها همانها بوده است که به چاپ رسانیده و در موقع چاپ کردن اوراق شده است. نیز احتمال دارد که بعضی ازآنها را برای استفاده دراختیار همکاران خود قرار داده وبه اوبر گردانده نشده است .



اینک فهرست آن عده‌ای که موجودست به ترتیب شماره‌هایی که آن‌مرحوم

خود بر کتابها نوشته بوده است درینجا آورده می‌شود. [۱]

۱ ـ

۲ ـ تحفة الوزراء (به خط موقعی است که در دبستان درس می‌خوانده)

۳ ـ

۴ ـ دیوان میر محمد رضا مشتاق اصفهانی در ۱۳۰۳ [۲] (۴۱۸۹ بیت)

۵ ـ غزلیات مشتاق اصفهانی در ۱۳۰۵ (۷۱۳ بیت)

۶ ـ

۷ ـ دیوان سیف اسفرنگ در ۱۳۰۳ (۷۶۲۸ بیت)

۸ ـ کلیات عبید زاکانی در ۱۳۳۵ قمری

۹ ـ دیوان میرزا محمدناصر طبیب ادیب دیلمی از روی خط همو در ۱۳۳۵ قمری (۱۹۷۸ بیت)

۱۰ ـ دیوان عبدالواسع جبلی (۶۹۲۸ بیت)

۱۱ ـ رباعیات بابا طاهر در ۱۲۹۷ (۳۲۱ بیت)

۱۲ ـ اشعار میرزا حیدر علی کمالی در ۱۳۳۶ قمری

* ۱۳ ـ اشعار عمعق بخارائی (۷۷۳ بیت)

۱۴ ـ دیوان اثیراخسیکثی در ۱۲۹۹ و مقابله شده با نسخهٔ مدراس (هند) در سال ۱۳۳۵ (۳۶۵۰ بیت)

۱۵ ـ دیوان اثیرالدین اومانی در ۱۲۹۸ ازروی نسخهٔ متعلق به ملک‌الشعرای بهار و مقابله شده با نسخهٔ مورخ ۸۲۱ قمری در ۱۳۱۱ (۳۹۰۶ بیت)

۱۶ ـ دیوان محمود خان ملک الشعرا در ۱۲۹۷/۸ (۲۳۵۱ بیت)

۱۷ ـ دیوان فرخی سیستانی در ۱۲۹۹ (۸۷۶۱ بیت)

---

۱ شماره‌هایی که کتاب آنها موجود نیست بدون شرح و وصف و خالی است .

۲ ـ سنوات شمسی است مگر قید قمری شده باشد .

* ـ علامتی است برای کتابهائی که خود آنها را چاپ کرده است .

۱۸ ـ دیوان اشعار سعید نفیسی مربوط به سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۷ قمری (جلد اول).

۱۹ ـ دیوان فارسی فضولی بغدادی

۲۰ ـ دیوان وفای فراهانی در ۱۳۳۹ قمری

۲۱ ـ رباعیات عمر خیام در ۱۳۰۱ (۹۴۷ رباعی)

* ۲۲ ـ رباعیات و اشعار ابوسعید ابوالخیر در ۱۳۰۵ (۸۳۵ بیت)

* ۲۳ ـ دیوان غزلیات نظامی در ۱۳۰۱ (۶۷۶ بیت)

۲۴ ـ

۲۵ ـ دیوان سروش اصفهانی در ۱۳۰۱ (۱۲۷۰۳ بیت)

۲۶ ـ دیوان ادیب صابر در ۱۳۰۵ (۵۵۹۸ بیت)

۲۷ ـ رسالهٔ اختلاجات بدر جاجرمی در ۱۳۰۱ در بومهن موقع مأموریت ریاست کل راه مازندران

۲۸ ـ

۲۹ ـ دیوان ادیب الممالک در ۱۳۰۰ (۷۰۰۰ بیت)

۳۰ ـ دیوان رضوان علیشاه در ۱۳۰۲ (۸۵۹ بیت)

۳۱ ـ دیوان نزاری قهستانی در ۱۳۰۲ (۱۳۷۵ بیت)

۳۲ ـ دیوان خواجوی کرمانی (۱۳۵۶۱ بیت)

۳۳ ـ دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق در ۱۳۰۲ (۷۷۲۳ بیت)

۳۴ ـ دیوان مجیرالدین بیلقانی (۴۴۴۷ بیت)

۳۵ ـ دیوان میلی هروی در ۱۳۰۲ (۸۰۱ بیت)

۳۶ ـ مختارنامهٔ عطار در ۱۳۰۳ (۲۹۰۵ رباعی)

* ۳۷ ـ کلمات علیهٔ مکتبی در ۱۳۰۴

* ۳۸ ـ دیوان لامعی گرگانی در ۱۳۰۵ (۱۰۷۵ بیت)

۳۹ ـ دیوان مسعود سعد سلمان در ۱۳۰۵ (۱۴۰۰۰ بیت)

۴۰ ـ دیوان ابوالفرخ رونی در ۲۳۰۵ (۲۸۹۷ بیت)

۴۱ ـ دیوان عمادی شهریاری از روی کتب مختلف (۱۲۴۷ بیت)

۴۲ ـ دیوان عثمان مختاری (۴۶۴۲ بیت)

۴۳ ـ لغت فرس در ۱۳۰۶

۴۴ ـ دیوان قطران از روی سه نسخه در ۱۳۰۶ و تکمیل شده در ۱۳۱۴ (۹۵۹۰ بیت)

۴۵ ـ دیوان سوزنی سمرقندی در ۱۳۰۶ از روی چهار نسخه

۴۶ ـ تاریخ جدید یزد از روی نسخهٔ مجلس در ۱۳۰۶

۴۷ ـ

۴۸ ـ دیوان مهستی در ۱۳۰۵ به انضمام قصهٔ امیر احمد (۳۸۰ بیت)

۴۹ ـ رساله فی ماهیة النفس ابن سینا در ۱۳۰۷ در پاریس

۵۰ ـ خلاصهٔ تاریخ زندیه از روی گیتی گشا (توسط اسمعیل خان وکیل ـ الملک نوری) در ۱۳۱۰

۵۱ ـ

۵۲ ـ دیوان شمس طبسی در ۱۳۱۰ (۳۱۷۷ بیت)

۵۳ ـ دیوان امامی هروی از روی دو نسخه در ۱۳۱۰ (۲۲۶۲ بیت)

۵۴ ـ آثار الوزراء عقیلی از روی نسخهٔ مجلس در ۱۳۱۰

۵۵ ـ اشعار شاطر عباس صبوحی قمی (۴۵۲ بیت)

۵۶ و ۵۷ و ۵۸

* ۵۹ ـ رباعیات باباافضل در ۱۳۱۰ (۳۲۰ بیت)

۶۰ ـ

۶۱ ـ دیوان سراج الدین سگزی در ۱۴۱۱ (۱۸۰۴ بیت)

۶۲ ـ منتخب دیوان غیبی شیرازی در ۱۳۱۱ از روی نسخهٔ حاج حسین آقا ملک (۳۴۶۶ بیت)

۶۳ ـ مکاتیب غزالی در ۱۳۱۱

۶۴ ـ حدیقهٔ ناصریه (تاریخ کردستان) میرزا علی اکبر منشی وقایع‌نگار که قسمتهایی از آن به خط میرزا حبیب‌الله فرزادست و نفیسی آن را در ۱۳۱۱ تکمیل کرده است .

۶۵ و ۶۶ و ۶۷ ـ

۶۸ ـ دیوان نجیب‌الدین جرفادقانی در ۱۳۱۱ از روی نسخهٔ ۸۲۱ و مقابله شده با نسخهٔ مجلس در۱۳۱۳ وبا نسخهٔ دیگر در ۱۳۲۵ وبالاخره با نسخهٔدانشگاه علیگره در ۱۳۳۷ (۲۰۱۷ بیت)

۶۹ ـ دیوان میر کرمانی در ۱۳۲۱ (۷۲۷۲ بیت)

۷۰ ـ دیوان عماد فقیه کرمانی در ۱۳۲۲ از روی پنج نسخه

۷۱ ـ دیوان جلال‌طبیب شیرازی ازروی نسخهٔ قرن هشتم ونسخهٔ محسن‌خان امین‌الدوله مورخ ۸۲۱ ومقابله شده با نسخهٔ مجلس به شمارهٔ ۱۱۸۲ و تکمیل شده با نسخه های دیگر در ۱۳۲۱ (۳۱۹۱ بیت)

۷۲ ـ کشف المحجوب سگزی از روی نسخهٔ سید نصرالله نقوی در ۱۳۲۱

* ۷۳ـ گشایش و رهایش ناصرخسرو در ۱۳۲۱

* ۷۴ ـ کلیات عراقی در ۱۳۲۳ (۵۴۸۴ بیت)

۷۵ ـ

۷۶ ـ قطعات نثری از سفینهٔ قرن هفتم متعلق به مرحوم محمد علی تربیت ، از جمله کلمات سیف باخرزی وسلسلة الترتیب منسوب به‌خیام (ظاهراً همان نسخه که حبیب یغمائی چاپ کرد)

۷۷ ـ

* ۷۸ ـ مقطعات ابن یمین در ۱۳۱۶ (۱۳۲۸ بیت)

۷۹ ـ دیوان صیدی تهرانی در ۱۳۱۹ (۱۰۹۵ بیت)

* ۸۰ ـ دیوان اوحدی مراغه‌ای در ۱۳۲۱ و تکمیل شده از روی نسخهٔ مجلس در ۱۳۲۲ و مقابله شده با نسخهٔ مهدی بیانی در ۱۳۲۸ (۱۰۲۴۲ بیت)

۸۱ ـ تاریخ بنی اردلان ولات کردستان تألیف مستوره ماه اشرف خانم از روی نسخه دکتر سعید خان کردستانی

۸۲ ـ

۸۳ ـ دیوان همام تبریزی در سالهای مختلف (۱۶۵۶ بیت)

۸۴ ـ مجمع الانساب مولانا محمد شبانکاره‌ای

۸۵ ـ

۸۶ ـ طاقدیس ملا احمد نراقی (قسمتی) در ۱۳۱۶ (۱۴۳۴ بیت)

۸۷ ـ منتخبات صائب تبریزی (۱۶۱۴ بیت)

۸۸ ـ اشعار لسانی شیرازی (۵۸۸ بیت)

۸۹ ـ غزلیات رضی (۳۰۷ بیت)

۹۰ ـ

۹۱ ـ دیوان ایرج میرزا (۱۱۰۵ بیت)

۹۱ مکرر ـ (غزلیات قاضی ملا شریف آملی (۳۵۶ بیت)

۹۲ ـ رسالة القدس روزبهان بقلی از روی نسخهٔ باستانی راد در ۱۳۲۲

۹۳ ـ ترجمهٔ قلب‌منقلب سعد الدین حمویی ازروی نسخهٔ باستانی‌راد در ۱۳۲۳

۹۴ ـ رسالهٔ شرح «کف شاه محمود والاتبار» ازروی نسخهٔ سید محمدمشکوة به خط داودی در ۱۰۹۳ وتألیف قاضی بن کاشف الدین یزدی به انضمام دو رسالهٔ عقد انامل در ۱۳۱۶

۹۵ ـ دیوان نظام استرابادی در ۱۳۲۲ (۴۰۶۶ بیت)

۹۶ ـ مجمل التواریخ و القصص (قسمتی از آن از روی نسخهٔ عکسی)

۹۷ ـ وصایای حضرت امیر در ۱۳۲۶ قمری (از کارهای دورهٔ دبستان)

۹۸ ـ تاریخ قدیم میرزا ابوالحسن خان فروغی که در مدرسهٔ علمیه تدریس می‌شده

۹۹ ـ جبر و مقابلهٔ میرزا غلامحسین خان رهنما که در سال ۱۴۲۶ قمری در مدرسهٔ علمیه تدریس می‌شده

۱۰۰ ـ ابواب الحکم یا ترجمهٔ کلمات قصار در ۱۳۲۷ قمری

۱۰۱ ـ دیوان ملاحسین رفیق اصفهانی در ۱۳۳۵ قمری

۱۰۲ ـ دیوان ادیب صابر ترمذی در ۱۳۰۲ (۶۴۵۷ بیت)

۱۰۳ ـ دیوان اشعار سعید نفیسی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ قمری (جلد دوم)

۱۰۴ ـ دفتر خاطرات و سفینهٔ اشعار که خطوط دیگران نیز در آن هست از قبیل حیدرعلی کمالی ، صدرالسلطنهٔ نوری ، شیخ الرئیس قاجار در ۱۸۹ صفحه

۱۰۵ ـ سفینهٔ اشعار که ازسال ۱۳۰۱ به نوشتن آن شروع شده در ۳۳۹ صفحه

۱۰۶ ـ سفینهٔ اشعار (جلد سوم) که از سال ۱۳۲۰ به نوشتن آن پرداخته در ۱۸۵ صفحه رحلی

۱۰۷ ـ سفینهٔ اشعار (جلد چهارم) در ۷۵ صفحهٔ رحلی بزرگ

۱۰۸ ـ اشعار عقیقی تبریزی (۳۸۵ بیت)

۱۰۹ ـ غزلیات جمال الدین محمد بن حسام هروی (۲۸۳ بیت)

۱۱۰ ـ اشعار رکن صاین هروی (۲۲۷ بیت)

۱۱۱ ـ دیوان عارفی هروی (۲۱۷ بیت)

۱۱۲ ـ کلیات ناصر بخاری از روی چهار نسخه (سفینهٔ مجلس ۸۹۹، مهدی بیانی، دکتر قاسم غنی و نسخهٔ مورخ ۱۸۶۳) در ۱۳۲۲

۱۱۳ ـ فتوحات امینی هروی (تاریخ شاه اسمعیل) از روی نسخهٔ قرن یازدهم در ۱۳۲۲

۱۱۴ ـ منظومهٔ معمای حقیری از روی نسخهٔ مجلس شمارهٔ ۷۸۳ (۱۴۳ بیت)

۱۱۵ ـ دیوان امیر حسینی هروی غوری (۱۰۰۰ بیت)

۱۱۶ ـ دیوان طوفان هزار جریبی (۴۰۷۵ بیت)

۱۱۷ ـ مشاهد گیلان با یادداشتهای بهجت گیلانی در ۱۳۲۴ (آغاز . جمال سید رسل و نسیم باغ توکل ...)

۱۱۸ ـ نظم گزیده تألیف محمد صادق ناظم تبریزی از روی نسخهٔ آقای گلشن در ۱۳۲۴ (قسمتی از نسخه به خط دیگری و قدیمی است)

۱۱۹ ـ

۱۲۰ ـ مکاتبات و افادات ناصر الدین عبیدالله محمود احرار از روی نسخهٔ باستانی راد در ۱۳۲۶

۱۲۱ ـ تذکرهٔ نفیسی در شرح احوال و منتخب آثار شعرای پارسی زبان از صدراسلام تا زمان حاضر که تألیف آن‌را از زمانی که عضو «دانشکده» بوده شروع کرده بوده است در دو جلد (جلد دوم تاریخ ابتدائیل ۱۳۰۱ دارد)

۱۲۲ ـ یادداشتهای سفر افغانستان در ۱۳۳۰

۱۲۳ ـ « روزی بود روزگاری بود » (مجموعهٔ حکایات از خودش) در ۱۳۰۴

۱۲۴ ـ جنگ مطالب متفرقه و یادداشتهای ادبی از خودش

۱۲۵ ـ یادداشتهای سفر تاجیکستان در ۱۳۲۳

۱۲۶ ـ یادداشتهای سفر بلغارستان و کشورهای اروپای شرقی

۱۲۷ و ۱۲۸ ـ یادداشتهای سفرهای اروپا در سالهای آخر عمر

۱۲۹ ـ یادداشتهای سفر هندوستان در ۱۳۳۶

۱۳۰ ـ یادداشتهای سفر هندوستان در ۱۳۳۸

۱۳۱ ـ یاداشتهای سفر سمرقند در ۱۳۳۹ و ۱۳۴۵

۱۳۲ ـ یاداشتهای سفر علیگره در ۱۳۳۵



ازین پس فهرست نسخی نقل می‌شود که مرحوم نفیسی خود بدانها شماره نداده بوده است و من به آنها شماره داده‌ام.

۱۳۳ - دیوان مجد همگر از روی نسخهٔ عباس اقبال و نسخهٔ مورخ ۱۰۰۹ کتابخانهٔ مجلس در ۱۳۱۳

۱۳۴ - رباعیات خیام از روی نسخهٔ مورخ ۹۷۵ دانشگاه پنجاب (مجموعهٔ شیرانی در ۱۳۳۴ (۳۳۶ رباعی)

۱۳۵ - مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف سیف جام (خادم) هروی از روی نسخهٔ دانشکدهٔ ادبیات کابل در ۱۳۳۱

۱۳۶ - سوانح احمد غزالی ازروی نسخهٔ قرن هفتم میرزا صادق خان انصاری در اصفهان

۱۳۷ - تاریخ یزد جعفری از روی نسخهٔ سردار فاتح در ۱۳۱۲

۱۳۸ - ترجمهٔ محاسن اصفهان در ۱۳۱۶ (در یک هفته کتابت شده)

۱۳۹ - فتوتیه میرسید علی همدانی از روی نسخهٔ کتابفروشی شمس در ۱۳۳۴

۱۴۰ - سفینهٔ خطی کتابخانه ملی رشت در ۱۳۳۱

۱۴۱ . رسالهٔ شیخ زین الدین خوافی در عرفان

۱۴۲ - دیوان امیرهمایون اسفراینی (قسمتی از آن خط به‌دیگری وقدیمی است)

۱۴۳ - رسالهٔ تحقیق الروح شیخ محمود شبستری در ۱۳۲۶

۱۴۴ - فتوت نامه که تااواسط باب دوم آن درسخا استنساخ شده (آغاز: حمدی که زبان استعداد از ادای آن قاصرست ...)

* ۱۴۵ - دیوان رشید وطواط (۸۱۴۰ بیت)

۱۴۶ - بهرام وبهروز منسوب به سنائی، ولی از آن بنائی هروی است در ۱۳۳۰

۱۴۸ ـ رباعیات خیام از روی نسخهٔ انجمن ترقی اردو (علیگره)

۱۴۹ ـ سفینهٔ اشعار که ازکارهای سالهای اخیر زندگی اوست به قطع رحلی (احتمالاً دنبالهٔ شماره‌های ۱۰۵ تا ۱۰۷ است)

۱۵۰ ـ نزهة المجالس ازروی خط اسمعیل بن‌اسفندیاربن محمدبن اسفندیار ابهری مکتوب در ۷۳۱ در سال ۱۳۳۲

۱۴۷ ـ رباعیات سرمد کاشانی در ۱۳۳۸ در کلکته

۱۵۱ ـ دیوان مطهر کره‌ای (ظاهراً در یکی از سفرهای هند نوشته شده)

۱۵۲ ـ اشعار جهان خاتون از روی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس در ۱۳۳۶ در پاریس

۱۵۳ ـ دیوان سید حسن غزنوی از روی چهار نسخه در ۱۳۲۶(۴۹۳۶ بیت)

۱۵۴ ـ علم قیافه از میرسید علی همدانی از روی نسخهٔ باستانی راد

۱۵۵ ـ دفتر خاطرات روزانهٔ ۱۳۰۲ (فقط دو صفحه نوشته است)

۱۵۶ ـ دیوان فریدالدین احول اسفراینی در۱۹۸ صفحه (از کارهای‌جدید)

* ۱۵۷ـ کلیات قاسم انوار در ۱۳۲۹ (۴۶۴ صفحه)

۱۵۸ ـ Passages d'Ammien Marcellin sur l'Iran, basés sur l'édition de M. Nisard. 1941 - 1942

۱۵۹ ـ پس ازیک عمرخون دل (ازرمانهای نوشتهٔ خودش‌با بعضی‌یادداشتهای دیگر ایام جوانی) در ۱۳۰۴

۱۶۰ ـ دیوان رودکی در ۱۳۰۱ (۷۳۰ بیت)

***

شرحی که درباب کتابخانهٔ نفیسی گفته آمد شمه‌ای است از خدمات گرانقدر و کثیر ومفید آن استاد کم نظیر به ادب و زبان فارسی و فرهنگ دیرپای و مدنیت

پرفروغ ایرانی و خدمات و آثاری است که همواره موجب قدرشناسی اهل تحقیق خواهد بود. هر کس که‌از ثمرات حیات او به هر نوع بهره‌ای بر گیرد، بدون تردید بر روان آن دوستدار راستین دانش و کتاب درود خواهد فرستاد.

ساپورو (ژاپن) ـ ۲۸ بهمن ۱۳۵۰

***

قسمتی از نوشته های سعید نفیسی که در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگاه داری می‌شود عبارت است از:

۱ ـ تذکرهٔ نفیسی ـ جلد اول ازقرن اول تا قرن پنجم هجری. ۱۳۴۰ قمری

۲ ـ تذکرهٔ نفیسی ـ جلد پنجم ـ قرن هفتم.

۳ ـ تذکرهٔ نفیسی ـ جلد ششم. قرن نهم هجری. ۱۳۰۱.

۴ ـ فهرست کتابخانهٔ سعید نفیسی. دردو مجلد.

۵ ـ رباعیات خیام (برروی برگه)

۶ ـ خاطرات شخصی ـ مشروطیت ایران وعلل انحطاط سلسلهٔ قاجار

۷ ـ باستان نامه ـ ترجیع بند مسمط در تاریخ ایران ـ ۱۳۰۲. بانضمام‌تاریخ زندگی اجتماعی در ایران ـ تشکیل دولت در تمدن آریاییان ایرانی

۸ ـ دیوان سلطان ابوسعید ابوالخیر (شمارهٔ ۲۲) در ۱۳۰۱ (۴۷۴ بیت) به انضمام نسخهٔ دیگر از سال ۱۳۳۵ قمری

۹ ـ منتخب اشعار از دیگران

۱۰ ـ اوراق و یادداشهای مختلف در پانزده جعبهٔ مقوائی

تهران، اول آبان ۱۳۵۳

نسخهٔ عرفانی مورخ ٥٤٣ برلن*

کهنه ترین نسخهٔ خطی فارسی که درکتابخانهٔ دولتی آلمان (یعنی کتابخانهٔ پادشاهی قدیم) دیدم نسخه‌ای‌است‌مورخ به سال ۵۴۳ هجری (ربیع‌الاخر) در۲۷۵ ورق و به خط نسخ کم مایه، ولی در بسیاری از موارد معرب ومشکول . ضمناً باید گفت که خط پنجاه ورق اول با بقیهٔ نسخه متفاوت است و علی‌الظاهر از مواردی است که دو نفر کتابت یك نسخه را تمام می‌کرده‌اند و به نظر نمی‌آید که به علت افتادگی اوراق بعداً به تکمیل نسخه پرداخته‌شده باشد. وضع کاغذ و مرکب نشان می‌دهد که دو قسمت کتابت یك زمان است .

این نسخهٔ مهم به شمارهٔ Orient, Fol. 99 مضبوط است وطی شمارهٔ ۷۵ درفهرست پرچ به اختصار یاد شده است . نام کاتب در نسخه یحیی‌بن‌کم (؟) بن‌الخطیب الجرمحورانی ضبط است و علی‌الظاهر نسبت او باید جرمخورانی (جرم = گرم + خوران) باشد . (۱)

نسخه در طول دو سه قرن مالکینی داشته است که در صفحات اول و آخر و حواشی اوراق یادداشتهائی ازمالك بودن خود و اشعاری را ضبط کرده‌اند مخصوصاً در دو صفحهٔ بیاض که میان دوقسمت اصلی نسخه قرارداشته است ازین نوع یادداشتها وچهارقطعه از اشعار عبدالواسع جبلی را یادداشت کرده اند . اشعار جبلی مورخ ۶۲۱ هجری است و به خط قبجوربن‌شهاب .... (ویکی دوکلمه‌دنباله‌اش‌خوانده نشد). تاریخ‌کتابت را وپانزدهم دی مانه (کذا = ماه‌ك) احد عشرین و ستمائه) نوشته است .

از جمله تواریخی که در حواشی و کناره‌ها دیدم چندتا را می‌آورم : احمد بن داود الولکی در ۶۸۵ (b ۱۳۴) ، دعایی به تاریخ فروردین ۶۶۵ (b ۱۳۴) سنهٔ ۶۳۷ با حروف (a ۱۳۳)، نقل‌رباعی ازغزالی مورخ ۶۷۴(b ۱۴)، یادگاری ازاسمعیل بن داود الولکی منجم (b ۱۴۹)، یادگاری از داود ولکی مورخ ۶۳۶ (b ۱۷۴) ، یادگاری از داود بن‌سروارمك (ظ : شیرباریك) در۶۳۱ (b۲۰۵) ، یادداشت جمال الدین گردمیرولکی

---

* نقل از مجله یغما جلد ۲۷ (۱۳۵۳) ص ۴۰۶ - ۴۱۳ .

۱- آقای‌مهندس‌ناصح‌ناطق‌یادآورشدندکه دیهی‌در آذربایجان‌به‌نام‌وچرمخوران‌هست .

(۲۶۳a) ، وفات سلیمان بن یوسف در ۶۸۹ (۱۱۰ b)، تولد محمد بن یوسف بن حسین در۶۸۶ وتاریخ زن‌آوردن درمحرم ۶۸۳ ، وفات اصفهبد شهید با منصوربن احمددرصفر ۶۸۷ (۱۱۱ a) .

بطوری که ملاحظه می‌شود مدت درازی این نسخه در ید تصرف خانوادهٔ ولکی (داود واسمعیل واحمد) بوده است . در ورق ۱۱۱ a وفات یکی از آنهابه‌نام اسمعیل‌منجم ۶۷۳ ذکر شده است .

برای نمونه از رباعیهائی که درین یادگاری‌ها دیده می‌شود سه‌تا را نقل می‌کنم: (۱۳۲ b – ۱۳۳ a)

تا زلف تو بر رخ تو رقاصی کرد — مانندهٔ نمرود مرا عاصی کرد
دریای دو دیده ام تهی گشت ز در — از بس که‌درو هجر تو غواصی کرد

ای عمر به سر برده به بی فرمانی — تو قیمت عمر خویش فردا دانی
فردا که به زیر خاك اندر مانی — خواهی که دمی برآوری نتوانی

مستقبل عالم بتر از ماضی شد — عاقل به خرابی جهان راضی شد
گوساله اگرخطیب گرددچه‌عجب — چون گاو رئیس گشت‌وخر قاضی‌شد
(۱۱۹ b)

این نسخهٔ عزیز مرکب است از سه کتاب و چند تکهٔ متفرق ، و چنان است که پرچ هم نتوانسته مؤلف و عنوان اجزا نخستین آن را بیابد . توجهی هم به عنوان سومین قسمت نداده است .

بنده هم با نیمه روزی که در مطالعهٔ این نسخهٔ عجیب صرف کردم و حاصلش این چند ورق یادداشت است راه به جایی نبردم و محتاج تجسس وافی است . به همین لحاظ توصیف نسخه را برای علاقه مندان لازم دانستم‌تا مگر کسانی که این اثررا می‌شناسند واز نسخ‌دیگر آن خبری دارند همگان را آگاه کنند . احیاناً ممکن است از متون نامدار باشد و نسخ دیگر هم داشته باشد .

مطالب این‌مجموعه‌تماماً درتصوف است. جزیك قسمت‌آن که منتخبی ازرونق المجالس فارسی است قسمتهای دیگرش عنوان ندارد .

کتاب اول

درباب اول افتادگی دارد. ترتیب اثربراین است‌که مؤلف‌یك آیه را می گیرد وآن‌را تعبیر و تفسیر عرفانی می کند . پس از آن تحت عنوان های « الخبر » و «حکایت» و«نکته» و « اشاره » آراء خود و دیگران را می‌آورد . حکایت هایش بسیار گیرا و دلپذیر است . در اکثر مباحث از فقیه ابونصر احمد بن الخیرروایات متعدد می‌آورد .

ترتیب بقیهٔ ابواب‌کتاب به شرح زیرست :

b ۱۲ باب دوم ـ فی فضل المعرفة .

a ۲۴ باب سوم ـ در معرفة العارفین والزهاد (درین باب دو «عنوان» فصل هم دیده می‌شود و حکایاتی در باب شبلی و بایزید و ابو عبدالله محمد بن مانک وابراهیم‌خواص دارد) ـ ظاهراً نسخه دراینجا افتادگی دارد.

b ۱۸ باب چهارم ـ الابدال و صفاتهم .

a ۴۲ باب پنجم ـ فی التصوف و صفة الصوفی .

b ۵۰ باب ششم ـ فصل اندرترسیدن ازخدای عزوجل (از انتهای‌این ورق خط نسخهٔ عوض شده است) .

b ۶۸ فی ذکرالدنیا و ذمها .

b ۷۸ فی فضل‌القرآن و ثواب القاری .

a ۸۹ فی کرامات حسن البصری .

a ۹۵ فی کرامات سفیان ثوری .

b ۹۸ فی کرامات ابی‌حنیفه .

b ۱۰۱ فی کرامات مالك بن دینار .

a ۱۰۵ فی کرامات ابراهیم ادهم .

b ۱۰۹ فی کرامات حبیب الاعجمی .

a ۱۱۲ فی کرامات ذوالنون مصری .

b ۱۱۳ فی کرامات ابوبکرشبلی .

b ۱۱۶ فی کرامات بایزید بسطامی .

b ۱۱۸ فی کرامات رابعة البصرة .

b ۱۱۹ فی فضل سبحان الله .

b ۱۲۲ فی‌فضل لا حول و لا قوة الا بالله العظیم .

b ۱۲۴ فی فضل الصلوة .

b ۱۳۳ حکایات فی کرامات الاولیا (یعنی‌قسمت دوم نسخه). تمام این قسمت حکایت حکایت است (در ورق a ۱۴۳ ازین قسمت گفته است که « در کتاب بستان چنین روایت کرده ») .

b ۱۷۹ منتخب من‌کتاب رونق المجالس‌مما جمعه الشیخ الامام ابو حفص عمربن‌حسن السمرقندی .

b ۲۲۲ باب فی‌التوبه .

b ۲۳۱ باب فی‌التوکل .

b ۲۶۲ الخبر (حاوی ده حکایت) ـ یکی از آنها من باب نمونه در انتهای این یادداشتها نقل شده است .

b ۲۷۱ نامهٔ مضاء رحمة الله علیه .

a ۲۷۵ هذه اشعار فی‌مواعظ والامثال و ما یلیق فی‌المحافل المحاضرة (عربی) .

امیدوارم‌بافرصت محدودی که‌روز آخر اقامت بر لین‌داشتم‌دراستخراج‌ابواب واجزاء این نسخه‌اشتباهی‌فاحش نکرده باشم. به هرحال چون عکس آن را سفارش کردم که برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌تهران بفرستند مجال آن خواهدبود که دیگران‌به تفصیل تمام‌بدان بپردازند.

این نسخه از حیث زمان ولغت ورسم خط فارسی حاوی‌دقایقی‌است که‌به دقت باید مورد رسیدگی اصحاب بصیرت قرار گیرد . آنچه به تعجیل یادداشت کردم مواردی معدود است بدین شرح :

ـ رسم الخط « نیکوا » بجای « نیکو » که در « خوابگزاری » (چاپ اینجانب) و بعضی‌تفاسیرچاپ جلال متینی‌ودیگرمتون‌آمده است‌و دیگر تازگیی ندارد . فقط برای آن‌که از شیوهٔ رسم الخط این نکته مختصری اطلاع به دست بیاید گفته شد . (ورق a ۲۳۶)

ـ تاوستان (= تابستان) ، ورق b ۴۳ .

ـ جوامرد (= جوانمرد) متعدداً ، از جمله a ۶۱ ، a ۱۱۲ ، ۱۶۲a.

ـ فام (= وام) ، a ۱۰۰ ، b ۱۰۰ .

ـ خانککی ، b ۱۴۹ .

ـ درماندگك ، a ۱۴۳ (گفت ای فریادرس درماندگان این‌درماندگك را فریادرس)

ـ فاهم (= با هم) ، ورق b ۲۳۶ .

ـ فاپیش‌آورد (دوبار)، ورق b ۲۳۷ .

ـ فاشدم ، ورق b ۲۵۶ .

ـ یك خشت می‌دربایست شدم، ورق b ۲۵۶ .

حالا می‌پردازم به نقل چند حکایت، زیرا تمام مقصودم نمایاندن اسلوب انشاء و پارسی کهن این مجموعه‌است. چون سریعاً‌وباعجله نقل کردم ومجال مقابله نداشتم‌امیدوارم‌افتادگی وسهوی فاحش نداشته باشد.

***

همی گویند کی به شام مرغی است کی اندر سالی چهل روز خایه نهد و هر پنج روزی دو خایه نهد و خود برود . مرغکی بیگانه بیاید چون آن خایه بیند به زیر خود بگیرد . همی جنباند تا بچه بیرون آرد . چون بچگان بزرگ شوند و پران گردند مادرشان کی خایه نهاده باشد بر سر بلندی شود بانگ کند . بچگان

آواز وی بشنوند بشناسندش . پس آن مرغک را کی پروردست رها کنند. همه بر مادر خویش آیند . (۲۶ b)

***

پیری بود از صوفیان روز آدینه در بازار آمدی . مردمان را دیدی بر دوکانها نشسته قرآن همی خواندندی . گفتی ای قرآن خوانان نیک دین یافتید اگر بدائید داشتن . (۸۳ a)

***

فقیه ابونصر گوید ابوجعفر دهندوانی رضی الله عنه مردی را دید در مسجد رسول صلی الله علیه نشسته . هیچ کاری نکردی و جز نماز فریضه نکردی و قرآن همی خواندی . پرسیدند مرورا کی چند ختم کرده‌ای ؟

گفت هژده هزار ختم کرده‌ام .

گفتند چرا جزین کاری نکنی ؟

گفت من دوست دارم کی رسول شاد شود و هیچ عبادتی ندیدم کی آن را چندان ثواب بود کی قرآن خوان را. به‌هرحرفی که می‌خواندیک درجه‌بر‌تر همی بشود . خواستم کی من قرآن بسیار خوانم تا درجتم بسیارتر شود تا در کار رسول کنم تا در کار آن‌کسها کند که اندر دنیا قرآن ندانسته‌اند تا درجهٔ ایشان بلندتر شود و رسول صلی‌الله علیه شادمانه شود . (۸۳ a ـ ۸۳ b)

***

ابوحنیفه رحمة الله علیه جفتی‌خز[1] خریده بود به بیست دینار و یکی از آن به بیست دینار بفروخته بود و یکی مانده . دوستی نزدیک وی آمد کی مرا یکی خز سر می‌باید تا بخرم و باید کی بر من سود نکنی . به سرمایه به من فروشی . آن یک خز بیرون آورد. بد[ید] و بپسندید .

گفت بهاش چندست .

۱ـ درمجلهٔ یغما «خر» چاپ شده بود. به علت تذکردوستم حسین‌محبوبی‌اردکانی اصلاح شد.

گفت هیچ .

گفت آخر بها چندست ؟

گفت هیچ .

گفت مزاج همی کنی !

گفت که من دو خز خریده‌ام به بیست دینار. یکی بدین بیست گانه فروختم این دیگر سود بود ، وتو گفتی بی‌سود بفروشی برمن .اکنون بر دوست سود کردن ناجوامردی بود . (b ۱۰۰)

* * *

حکایت وقتی در بازار[نحا]سان[1] بغداد آتش افتاد . دوکانها همی بسوخت . هر که در دوکانها می‌بودند می‌بسوختند . زیر یکی دوکان دو غلامک بودند سخت نیکو روی و قیمتی و آتش گرد ایشان گرفته می‌بسوخت و نحاس از دور فریادمی- کرد و می گفت هر که این دو غلامک بیرون آرد از آتش، هزار دینار به وی دهم. خلق گرد آمدند به نظاره و هیچ کس فراز آتش نمی‌یارست رفتن .

شیخ ابوالحسن نوری در آن ساعت آنجا حاضر بود . با خویشتن اندیشید کی آن کودکان بی گناه در میان آتش مانده‌اند . من جان فدا کنم و آن کودکان را ازین آتش بیرون آرم ، مگر ایزد تعالی به قیامت مرا از آتش دوزخ بیرون آرد . دامن گرد کرد . گفت بسم الله وپای در آتش نهاد و آن دوغلامکان را دست بگرفت و از آتش بیرون آورد که یک موی از ایشان دیگر گون نشده بود .

خلق چون آن بدید[ند] شادی می کردند و خداوند غلامان بیامد و درپای شیخ افتاد و پیش وی روی در خاک می‌مالید .

شیخ ابوالحسن گفت شکر خدای را کنید . من آنک کردم از برای خدای عزوجل کردم نه از برای تو کردم، ومرا بر تو بدین باب هیچ منت نیست .

گفت پس باش تاآن چه پذیرفته‌ام بدهم .

---

۱ ـ نخاسان (برده و ستور فروش) هم ممکن است . باید به مورد دوم (دو سطر) بعد در نسخه نگاه کرد و مطمئن شد که کدام صورت درست است . نحاس به معنی مسگر است.

گفت ای جوامرد این عزّ درین درگاه بدین یافته‌ام کی دوستی زر از دل بیرون نهادم. اگر زر[را]در دل مامقداری بودی اندر آتش هم چنان سوخته‌بودمی که دیگران . رو کی ما دنیا را با دیدار آخرتی بدل کردیم ، و این بگفت و روی بگردانید و برفت . (۱۴۸ b)

***

گویند در واسط به روزگار حجاج بن یوسف، علوی‌بود بزرگ نسب وپاک مذهب و به ورع و زهد معروف و مشهور و خدای عزوجل او را نعمتی تمام داده بود ، لکن آشکارا نکردی . و زنی داشت علویه زاهده و عابده و سه دخترخورد[1] و چاکری داشت قدیم کی خدمت وی کردی . وقتی وحشتی میان علوی و چاکر افتاد.علوی این چاکر را دستوری داد و از خدمت خود دور کرد وچاکر ستیزه به علوی‌بیرون‌آمد وبرحجاج رفت [۱۵۵ a] وآواز برآورد گفت النصیحة النصیحة .

حجاج آواز وی بشنید. بفرمودکی اورا درآرید . چاکر را پیش وی بردند و جایگه خالی کردند . گفت اینجا علوی ایست و دوسد هزار دینار دارد و نمی ـ خورد و به‌کارش نمی‌آید . وی را طلب کن و از وی پنجاه هزار دینار قرض خواه . او گوید که من مردی درویشم ، زرّ از کجا آورم ؟ بفرما تا او را اینجا یگه دارند تا من بروم و دویست هزار دینار از خانهٔ وی پیش امیر آرم . گفت چنین کنم .

کس فرستادتا علوی رابیاوردند وپیش‌خویش بنشاند. گفت مرا به‌تو حاجتی است. علوی گفت امیر را فرمان باشد . [حجاج گفت] لشکر را دیوان می‌باید دادن و در بیت‌المال هیچ نیست و بدین نزدیکی از ولایت حمل خواهد رسید . مرا پنج هزار[2] دیناروام ده تا مدت [۱۵۵ b] دو ماه . چون حمل بیارند باز دهم و به جای تو احسان کنم . علوی گفت من مردی صاحب عیال ام و به قناعت زندگانی می کنم . مال از کجا آرم ؟ گفت چهل هزار دینار بده . تا به ده هزار رسید .

---

۱ ـ (= خرد) ۲ ـ ظاهراً پنجاه هزار درست است .

علوی گفت من مردی صاحب عیال ام و به قناعت زندگانی می کنم. مال از کجا آرم؟ گفت زینهار ای امیر این چه سخن است! من از عطاها[ی] مردمان زندگانی می کنم. آن چاکر غماز برخاست[1] گفت او را استوار کن تا من مال بیارم. علوی را در خانه کردند. موکل بر در خانه نشاند و چاکر رفت و می آمد ودویست هزار دینار در آفتابها[2] بردوش حمالان می آورد وپیش حجاج نهاد وگفت ایها الامیر اکنون مال بستدی او را زنده مگذار کی اگر زنده بگذاری پیش امیرالمؤمنین رود و تظلم کند و ترا ازین [a ۱۵۶] حال وبال رسد. گفت چنین باید کردن. بفرمود تا علوی را بکشتند.

دیگر روز این غماز گفت ایها الامیر علوی زنی دارد علویه و دخترکان دارد همه را ببايد کشتن، تا این سخن پوشیده ماند و اگر این زن را زنده بگذاری به درگاه امیرالمؤمنین رود و تظلم کند. حشمت تو برود وکار تو به فساد آرد. حجاج جلاد را به خواند و گفت بروید بدان محله به خانهٔ فلان علوی و زن ودختران او را جمله بکش.

جلاد رفت به در خانهٔ علوی. نماز شام بود. در بزد. گفتند کیست؟ گفت کس امیر. زن در بگشاد. جلاد درخانه [رفت]. زن ودخترکان خرد هم رو کنده و و جامها سیاه کرده و اشک از دیدهٔ ایشان روان شده. جلاد چون ایشان را بدان حال دید خدای عزوجل رحمت در دل او افکند. گفت [b ۱۵۶] ای زن مرا امیر فرستاده است به کشتن تو و آن دخترکان، و تا من جلادی می کنم و خلق می کشم برهیچ کس رحمت نکردم. اکنون خدای عزوجل به سبب شما رحمت در دل من افکند و این جان خویش فدای شما کردم. اگر بدین سبب حجاج مرا بفرماید کشتن روا دارد. باشد کی خدای عزوجل برمن نیز رحمت کند. برخیزید وجان خویش ببرید. اگر جایی نهان توانید بودن بباشید و بعد از آن از شهر بروید.

---

۱ ـ اصل: خواست

۲ ـ (= آفتابه ها)

این زن علویه دعا کرد . یکک دختر پنج ساله، و آن در پیش کرد و دودختر کوچکک بردوش نشاند. وچون شب تاریکک شد برفت بر درخانهٔ زنی که دوست وی بود و این زن علویه به جای او بسیاری مردمی کرده بود . در بزد و بیرون آمد . گفت چه بودست ؟ گفت امشب مرا اندرین [157 a] خانه نهان‌کن . گفت از که ؟ گفت از حجاج . گفت من این زهره ندارم . در خانه شد و در بر وی فرو بست . زن متحیر شد ودرماند ودرخدای بنالید و فریاد[کرد] . اتفاق افتاد که کاروانی از شهر بیرون می‌رفتند. این زن بااین دختران پیش مهتر کاروان شد و گفت‌زن‌علویه‌ام و این دختران خرد دارم و حجاج شوی مرا بکشت و مال ما بستد و قصد کشتن [من] و آن دختران من کردست . این دخترکان مرا بر سربار نشانید و من خود پیاده بیایم . مهتر کاروان مردی بود از شهر ری و خداوند نعمت بود و نعمت بسیار برایشان ببخشود و یکک چهار پای را بار فرو گرفت و بردیگر چهارپایان ببخشید و زن را با دختری برچهارپایی نشاند و شهر به شهر می‌برد و از حق [157 b] خدمت داشتن تقصیر نکرد، و تا به ری آورد روی این زن ندید و از حالش نپرسید.

چون به شهر ری رسید زن و دختران را از چهارپا فرود آورد . مسجدی بود . گفت درین مسجد روید و باشید تا من به خانهٔ خویش شوم . چه چندین سال است کی به سفر بوده‌ام . چون شما را با خود ببرم زن پندارد کی من یکک زن خواسته ام و این دختران از من اند و تا معلوم شدن خصومت خیزد. من بروم وحال معلوم کنم و به طلب شما آیم . زن دعا گفت و در مسجد رفتند ، و مرد رفت . دیر بود تا به سفر رفته بود . به خانه رسید خویشاوندان و دوستان خبر یافتند . پیوسته به سلام می‌آمدند . از مشغولی فراموش کرد کی این زن را طلب باید کردن . این زن‌با دختران دو روز درآن مسجد بماند بی نان وآب. دختران [158 a] کوچکک از گرسنگی سست شدند وبیوفتادند. این دختر پنج ساله گفت ای مادر خواهرانم بدین حال شدند و بیم آن است کی از گرسنگی بمیرند. مرا فرمان ده تا بیرون‌شوم

و سؤال کنم کی بیش از این طاقت نمانده است . مادر گفت ای دختر چون ناچار سؤال باید کردن برمن واجب تر . من بروم .

چون از در مسجد بیرون آمد زنی بود با جمال ، برنای ، باشکوه می‌آمد . آن زن را دید بدان خوبی . نزدیک وی شد و به ناخن قرصه بر برید (؟) آن زن گفت ای برنا برمن آن تا پارسایان ونابکاران چه می‌بینی. به راه خویش برو کی من زنی محنت رسیده‌ام و غریب و درمانده . پرسید کی شما چه کسید ؟ گفت غریبم و هیچ چاره نمی‌دانم و فرزندان خورد [1] دارم و چند روزست تا هیچ طعام نخورده‌اند . من [۱۵۸ b] به ضرورت بیرون‌آمدم تااز بهر ایشان طعامی به دست آرم . آن برنا گفت کی من شما را دلیلی کنم‌به کسی کی به جای شما نیکوی کند. برو به بازار صرافان . مردی است صراف مسلمان و حاجی ؛ درویشان را صدقه نیکو دهد ـ وبرابر وی صرافی دیگر است جهود. ایشان‌بایک دیگر به صدقه‌دادن ستیز کنند . مسلمان به لجاج جهود دهد و جهود به لجاج مسلمان . این زن گفت من بر مسلمان روم . من از جهود سؤال نکنم .

برابر دکان مسلمان بیستاد . آن روز صراف به بازار کردن ستد داد مشغول بود . سوی وی ننگریست . چون از شغل‌بازار بپرداخت ودکان برداشت سوی خانه می‌شد . این زن پس وی می‌رفت . صراف باز گشت و گفت ای زن از پس من چرا می‌آیی ؟ گفت [۱۵۹ a] غریبم ودرمانده . مرا به چیزی یاری کن . ضجر [2] گشت گفت شما بسیارید . من از کجا آرم چندین که به شما دهم. زن گریان باز گشت. جهود صراف نیز از دکان برخاسته [3] بود و از پس همی شد . بشنید که صراف آن زن را چه جواب داد . پیش زن آمد گفت ترا چه حال افتادست و چرا می گریی ؟ زن حال خویش بگفت که زن علویه ام و فرزندان خورد [1] دارم و از خانه و شهر خویش‌آواره. مرا دلیلی کردند کی صرافی است مسلمان وحاجی؛

---

۱ ـ (= خرد) ۲ ـ در موارد دیگر : زجر ۳ ـ اصل : برخواسته

و برابر وی صرافی یهودی است. بر[و] ازمسلمان سؤال کن. اگر او ندهدیهودی بدهد ، کی ایشان با یک دیگر بهصدقه دادن لجاج دارند. از صراف حاجی سؤال کردم مرا زجر کرد وبانگ برمن زد. گفتم چون مسلمان مراابن جواب[۱۵۹b] دادبریهودی بهچه امید روم !

صراف جهود این بشنید. روی در پیش‌برخاک‌نهاد و محاسن سپید خویش‌در در پای او مالید و گفت ای زن من آن یهودی ام که ترا گفتند . بندهٔ توام . یک ساعت این جا توقف کن تا من به خانه شوم و باز پیش تو آیم . خانه نزدیک بود . زن بیستاد وصراف به خانه شد وزن و فرزندان خویش را و هرچ در خانهٔ اوبودند همه را گفت از پس من بیایید کی پنجاه سال است تا من بازی سپید طلب می کنم. اکنون یافتم. همه با وی برفتند. چون زن را بدیدند همه روی پیش وی برخاک نهادند. دست وپای وی را بوسه دادند . گفتند فرزندان به کدام مسجداند ؟ برفتند و همه بر گردن گرفتند و به خانه آوردند و جامها و فرشها[ی] فاخر افگندند و جمله به خدمت پیش ایشان بیستادند . [۱۶۰ a] صراف گفت ای خداوند من صد-هزاردیناردستگاه دارم، همه در ملک تو کردم. هرچ خواهی‌می کن . بخوروببخش و به جهاز دختران کن . من و زن و فرزندان من همه بندگان توایم و نعمتها[ی] الوان پیش‌آوردند تا بخوردندوبیاسودندوفرشها[ی] گرانمایه افگندند تا بخفتند.

صراف مسلمان که بخفت در خواب دید کی قیامت بود و خلق در عرصات قیامت استاده. چشم بگشید (بگشود ؟) گوشکی دید در بهشت و بر در گوشک نام صراف مسلمان نبشته بود . پیغامبر را علیه السلام دید بر در آن گوشک استاده . بفرمود تا نام صراف مسلمان را از در آن گوشك بستردند و نام صراف جهود نبشتند . صراف مسلمان چون آن بدید از خواب در آمد . لرزه براندام افتا[۱۶۰b] ده،خویشتن رابر زمین‌زدوفریاد می کرد ومی گرست ومی گفت کوی

چه گناه کردم و صراف جهود چه خیر کرد که از گوشک نام من [1] بسترند و نام وی بنوشتند.

صراف مسلمان دوستی‌داشت زاهد صایم الدهر، قایم اللیل، در مسجد محله بودی. جز به حاجت طهارت بیرون نیامدی. برخاست [2] و بدان نیم شب هزار دینار در صرّه کرد و قصد زاهد کرد و به در مسجد آمد و در بزد. زاهد به نماز بود. سلام باز داد و در بگشاد وگفت چه کی بدین نیم شب آمدی و نه بر جای، می‌بینم ترا؟ گفت ای زاهد از بهر خدای تعالی فریاد من رس که من خوابی چنین دیدم. حال بگفت واینک هزار دینارآوردم تا پیش این صراف جهود رویم. تو شفاعت کن تا آن نیکی کی دی کرد [a ۱۶۱] ست بدین هزار دینار به من دهد و اگر بیشتر خواهد بیشتر دهم. گفت بسم‌الله تا برویم.

هر دو بیامدند تا در خانهٔ صراف و در بز[د]ند. گفتند کیست بر در؟ گفت من‌ام فلان زاهد. و صراف آمد و در بگشاد وگفت چه حاجت که بدین هنگام رنجه گشتی؟ مرا برخویشتن بایستی خواندن! گفت به حاجت‌آمدیم. گفت بفرما. گفت تو دی احسانی کرده‌ای، باید کی‌آن احسان بدین دوست و برادر من فروشی به هزار دینار، و در پیش وی نهاد. گفت من که باشم کی احسانی کنم که به هزار دینار بخرند. گفت ترا شفاعت می کنم این ثواب که تو دی کردی به دوهزاردینار به وی فروش. گفت مردم برمن استهزا کنند. گویند یهودی به دوهزاردینار ثواب می‌فروشد! زاهد الحاح [b ۱۶۱] کرد. صراف گفت ای شیخ زاهد من دانم کی‌او جدید است وچه طمع می‌دارد. من پنجاه سال در طلب این حال بودم. اگر همهٔ عالم به من دهید کی نفروشم. او خواب دید کی پیغامبر محمد مصطفی صلوات‌الله علیه گوشک رادر بهشت کی نام‌وی برآن گوشک نبشته بود بفرمودستردن ونام‌من نبشتن. آن ساعت دست من در دست محمد بود علیه‌السلام و از من شکر می کرد

---

۱ ـ اصل: من‌نام ۲ ـ اصل: خواست

کی به جای فرزندان من نکوی کردی و آن صراف بانگ به زجر بر فرزند من زد. به مکافات مردمی تو و زجر او ا[ز] خدای تعالی خواستم تا مرا فرمان داد کی نام اوبستردم و نام تو برنوشتم وترا ایمان مسلمانی روزی کرد. شهادت بیاور. همچنان دست در دست پیغامبر علیه‌السلم ایمان آوردم و همی گویم اشهد ان لااله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله.

گفت ای شیخ زاهد کس این منزلت و این جایگه به همه عالم فروشد ...[1] قال الله. خویشتن را احسانی دیگر طلب کن که خدای عزوجل به توفرستاد، ولکن ترا توفیق نداد، مرا داد توفیق تا من طلب کردم.

از گفتن یک نکته، ازین راه دورباز نمانم وآن این‌که یك سال قبل دوست دانشمند استاد احمد علی رجایی از من سراغ متن عربی چاپ شدهٔ رونق المجالس را که در کتابخانهٔ مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر بود گرفت وچون‌یافت‌از آن عکس تهیه کرد. شاید ایشان هم‌نسخهٔ برلین را دیده و می‌خواسته است که تطبیقی با رونق‌المجالس عربی بنماید. بدین نکته‌اشارت کردم که اگر ایشان نسخه را قبل از من بررسی کرده اند و به نتایج و اطلاعات کاملتری رسیده اند خوانندگان را مستفیض فرمایند. ۲

برلین – ۲۸ تیر ۱۳۵۳

۱ـ یک کلمهٔ ناخوانا.

۲ـ اکنون که به درج این‌مقاله درین مجموعه‌پرداختم ازاستاد رجایی‌شنیدم متن‌کتاب به تصحیح ایشان به نام بستان العارفین‌درسلسله انتشارات دانشگاه‌تهران انتشارخواهد یافت.

نسخه‌ای نفیس به خط نفیس بن عوض کرمانی

درخرداد ماه ۱۳۵۰ ، به اجازت همسر گرامی شادروان سعید نفیسی نوانستم بقایای کتابخانهٔ آن مرحوم را در خانه‌ای که استاد اغلب آثار خود را در آنجا به وجود آورد ببینم . مقصودم آن بود که فهرستی از تألیفات چاپ نشدهٔ او و نسخی که آن مرحوم به مرسوم و علاقهٔ خود از روی کتب و آثار قدیم تهیه کرده بود فراهم کنم . در میان دسته‌ای کتب خطی باقیمانده درخانه ، به نسخه‌ای خطی بر خوردم که مجموعهٔ ده رساله است واز لحاظی واجد اعتبار واهمیت خاص وطبعاً از جملهٔ نسخ نفیس و گرانبهاست. مرحوم سعید نفیسی آن را به علت آنکه یادگاری از پدران او بوده است در میان اوراق مربوط به خود نگاه داری می کرده و در زمرهٔ کتب خطی که مجموعهٔ آنها را به دانشگاه فروخت به فروش نرسانیده بوده است .

این مجموعه حاوی ده رسالهٔ طبی از تألیفات اطبا وحکمای معروف است وهمه از آن آثاری که نسخ اغلب آنها بطور مکرر وجود دارد. ولی نسخهٔ مورد معرفی ما درین مقاله از دستی دیگرست، به علت آنکه هشت رساله ازین مجموعه به خط حکیم برهان الدین نفیس بن عوض کرمانی طبیب و دانشمند مشهور قرن هشتم و نهم هجری است (متوفی در ۸۴۱) وخاندان معروف نفیسی از اعقاب او می باشند. نیک معلوم است که چنین نسخه ای را باید به توجه بیشتر و نظری دیگر نگریست . و

مرحوم سعید نفیسی‌هم به همین ملاحظه آن‌را با آثار خویش دریکجا نگاه داری می کرده است .

برهان‌الدین ، خود صاحب تألیفات مشهور در طب است مانند شرح الاسباب والعلامات (متن‌تألیف محمد بن علی سمرقندی) و شرح موجز قانون (اثر قرشی) که از زمان تألیف ببعد از جمله کتب درسی ومورد مراجعهٔ اکثر اطبا بود .

محتویات این مجموعه عبارت است از :

۱ـ مفتاح الطب تألیف ابوالفرج بن هندو متوفی در ۴۲۰ که تاریخ کتابت آن دوشنبه ۱۳ جمادی الاخرست . در ذیل تاریخ مذکور رقم روز جمعه از ماه جمادی الاخر سال ۸۰۷ (یوم‌الجمعة من شهر جمادی الاخر سنة سبع و ثمانمائة) دارد .

۲ـ اصلاح الادویة المسهلة تألیف حبیش بن حسن دمشقی از شاگردان‌حنین ابن اسحق‌با تاریخ و رقم: «تم‌فی‌یوم الثلثاء من ذی‌القعدة لسنة اربع وثمانمائة علی ید الفقیر نفیس بن عوض الطیب احسن الله عواقبه فی‌الدارین . »

این یگانه قسمت ازمجموعه است که رقم نفیس‌بن‌عوض دارد . سایررسالاتی که به خط او دانسته شده از طریق مقایسهٔ خط است .

۳ ـ القول فی‌الابدال از تألیفات محمد بن زکریای رازی (رقم و تاریخ کتابت ندارد) .

۴ـ رساله‌ای در خواص کافور از ابوعلی بن مندویه اصفهانی از اطبای قرن چهارم (بدون رقم و تاریخ) .

۵ـ مقالة فی‌الفصد از محمد بن زکریای رازی (بدون رقم و تاریخ) .

۶ـ القول فی‌الدغدغة از حنین بن اسحق (رقم و تاریخ کتابت ندارد) .

۷ـ الاسؤله ـ رساله در بول از آثار ابن سینا بصورت سؤال و جواب .

۸ـ رساله در فصد از آثار قسطا بن لوقا متوفی در سال ۳۱۱ (تاریخ کتابت

و رقم ندارد) .

۹ـ عدد امراض به خط دیگر .

۱۰ـ رساله در فصد از تألیفات احمد بن محمد طبری طبیب رکن الدولهٔ دیلمی مورخ شوّال ۸۰۸ .

۱۱ ـ رساله‌ای در بارهٔ تکوین نبات از آثار منسوب به هرمس (از انتها افتاده دارد) .

۱۲ ـ رسالهٔ قولنج از تألیفات محمد بن زکریای رازی . کاتب حسین بن علی‌شاه‌بن مسلمشاه (؟) نام دارد و درانتها چنین رقم زده است : « تم الکتاب بحمدالله و حسن توفیقه علی‌یدالعبد حسین بن علی‌شاه بن مسلمشاه (؟) احسن‌الله ... فی‌سایع شوال لسنة سبع عشر و ثمانمائة . »

***

این نسخه از متملکات مرحوم محمد علی تربیت بوده . دال برین مطلب ، عباراتی‌است که‌برصفحهٔ اول‌نسخه به خط ورقم اودیده می‌شودوازان‌چنین‌برمی‌آید که پس ازوفات تربیت و متفرق شدن کتابخانهٔ نفیس او این نسخهٔ نفیس به مرحوم سعید نفیسی انتقال یافته است .

ظفر نامه ها*

در میان کتاب های فارسی بعضی از کتاب یك نام دارند . این اشتراك نام همیشه موجب اشتباه و اشکال بسیار است . یکی ازاین نام‌های مشترك «ظفر نامه» است برای یازده کتاب مختلف .

۱ ـ ظفر نامه منسوب به ابن سینا

کهن ترین کتابی که به « ظفر نامه » موسوم است رساله ایست کوتاه و پند ـ آموز مشتمل بر پرسش‌های انوشیروان و پاسخ‌های بزرگمهر که دورهٔ سامانیان از زبان پهلوی به فارسی ترجمه شده است . ترجمهٔ این رساله را به ابن سینا (۳۸۰ ـ ۴۲۸) نسبت داده اند . حاجی خلیفه در این باره می‌نویسد : « اسم اسئلة انوشیروان ثم امر نوع بن منصور السامانی وزیره ابن سینا بنقله الی الفارسیه فنقله . » (۱)

ابهام و دشواری اینست که اگر مترجم ظفرنامه ابن سیناست ، چنانکه قول مشهور همین است ، پس چرا حاجی خلیفه ازو بعنوان وزیر نوح سامانی نام می‌برد ، واگر مترجم این رساله وزیر نوح بوده است پس انتساب این

* نقل ازمجلهٔ یغما سال۶ (۱۳۳۲). این مقاله محتاج تجدید نظر بسیارست وکتابهای دیگرهم به‌نام‌ظفرنامه وجود دارد، ولی حال و حوصلهٔ چنین‌کاری را با الحاق تکمله نداشتم.

۱ـ کشف الظنون ، چاپ اسلامبول . ۱۹۴۳ ، ص ۱۱۲۰ .

ترجمه به ابن سینا سهو و نادرست است . (۱) چون می‌دانیم که در صحت انتساب اغلب از رسالاتی که به ابن سینا نسبت می‌دهند جای تردید و گفتگوست نسبت به ظفرنامه نیز همین شك و تردید را می‌توان داشت . با مقایسه و سنجش آثار فارسی ابن سینا با ظفرنامه دلیل و امارهٔ دیگری حاصل می‌آید که ما را در عقیدهٔ مزبور راسخ‌تر می‌سازد مگر اینکه گمان بریم که در نثر قدیم ظفرنامه کاتبان بعدی دست برده‌اند و آن را بشیوهٔ نویسندگی زمان خود در آورده‌اند . اینك چند سطر از نثر دانشنامهٔ علائی و چند سطر از رسالهٔ کوچك رگ شناسی که هر دو از آثار ابن سیناست با چند سطر از ظفرنامه برای مقایسه نقل می‌کنیم :

« و همچنانکه آهنگر هوار را به گشادن دم و گسترانیدنش به اندرون دم کشد و به بسته کردن و فراز هم آوردن بیرون کندش ، دل و شریانها به حرکت گستریدن که انبساط خوانند هوا را اندرون کشد و هواء خنکی از بیرون ، وبخار غذای روح از اندرون به روح رساند . » (رسالهٔ رگ شناسی)

« مردمانی که ایشان را دیدار باریك نیست پندارند که لفظ هستی برین ده چیز به اشتراك اسم افتد ، چنانکه هر ده چیز را یك نام بود و معنی آن نام یکی نبود و این نه درست است ، زیراکه اگر چنین بودی ، گفتار ما جوهر را که هست آن بودی که جوهرست ... الخ » (دانشنامهٔ علائی)

« بوذرجمهر یك سال مهلت خواست و این چند کلمات را جمع کرد و ظفرنامه نام نهاد و نزد انوشیروان برد و او را خوش آمد و شهری در اقطاع او بیفزود و فرمود که این کلمات به آب زر نوشتند و دائم با خود می‌داشت و اکثر

۱ــ ابن سینا به سبب آنکه نوح بن منصور را از بیماری سخت درمان کرد مورداحترام و محبت نوح واقع شد و به همین سبب توانست به کتابخانهٔ آن پادشاه دست بیابد . نکتهٔ دیگری که صحت‌انتساب ترجمهٔ این رساله را به ابن‌سینا ضعیف می‌کند اینست‌که چون رسالهٔ مذکور از زبان پهلوی به فارسی در آمده پس باید ابن سینا زبان پهلوی هم بداند و این‌نکته را هیچ‌کس درسرگذشت شیخ ننوشته است .

اوقات به مطالعهٔ این کتاب مواظبت می‌نمود.» (ظفرنامه) (۱)

اکنون، ظفرنامه را اکثراً از آثار ابن‌سینا می‌دانند. قنواتی کشیش مسیحی در کتاب «مؤلفات ابن سینا» از ظفرنامه نام می‌برد و به نسخ متعدد آن که در کتابخانه‌های بنگال، بودلیانا، موزهٔ بریتانیا، و دیوان هند موجود است اشاره می‌کند. (۲)

ظفرنامه را یکبار شارل شفر (Ch. Schefer) از روی نسخهٔ باز مانده از سدهٔ نهم در جلد نخست ازمجموعهٔ «منتخبات فارسی» به چاپ رسانید. وی می‌نویسد که بخشی از آن را پیش از او میرزا محمود در پایان تأدیب الاطفال (چاپ طهران ۱۲۹۳هجری) آورده است. یکبار هم در کتاب نمونهٔ نثر پارسی گردآوری آقای دکترمهدی بیانی چاپ شده است. (۳)

ترجمهٔ ترکی ظفرنامه هم در دست می‌باشد وآن در هنگام پادشاهی بایزید (پادشاه عثمانی) و برای او ترجمه شده است و نام «مظفرنامه» به‌آن داده‌اند. (۴)

ظفرنامهٔ دیگری هم به بزرگمهر وزیر نسبت داده‌اند وآن گفتگوی ارسطو و بزرگمهر است. همین رساله توسط Balu Narasinba Datta از فارسی به انگلیسی ترجمه شده است. (۵)

۱ـ این قسمت از نسخهٔ متعلق به کتابخانهٔ دانشگاه (کتب اهدائی سیدمحمد مشکوة) نقل شد. برای اطلاع ازین نسخه به فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تألیف آقای محمدتقی‌دانش‌پژوه رجوع شود.

۲ـ نگاه‌کنید به مؤلفات ابن‌سینا تألیف جورج شحاته قنواتی، قاهره ۱۹۵۱، ص۳۲۳.

۳ـ آقای دکترغلامحسین صدیقی استاد دانشمنددانشگاه تهران‌نیز آنرا جزوانتشارات انجمن آثارملی به چاپ رسانیده‌اند.

۴ـ قنواتی هم درمؤلفات ابن سینا از نسخه‌ای از ظفر نامه‌که «رسالة المظفریه» نام داشته یادکرده است.

۵ـ نگاه کنید به ـ A Catalogue of the Persian printed books in the British Museum. By Edward Edwards, London, 1922.

←

۲ـ ظفر نامهٔ حمدالله مستوفی

تاریخ منظومی است که نویسندهٔ نامدار قرن هشتم (متوفی در ۸۵۰هجری) آن‌را در هفتاد و پنج هزار بیت شعر فراهم آورد. درین ظفرنامه سخن از تاریخ ایران‌درمیان‌است، اززمان فتح‌ایران به‌دست عرب‌تاعصرمؤلف، وچنین‌آغاز می‌شود:

بنام خدائی که هست ویکی است　　　جز او در دو گیتی خداوند نیست

. . . .　　　. . . . .

« ظفرنامه » کن نام این نامه را　　　بدین تازه کن رسم شهنامه را

یکی‌از نسخ کامل این کتاب در موزهٔ بریتانیا موجودست.

۳ـ ظفر نامهٔ نظام‌الدین شامی

کتابی است در تاریخ فتوحات امیرتیمور که نظام‌الدین شامی به فرمان‌آن پادشاه در سال ۸۰۴ به نگارش آن پرداخت. ظفرنامهٔ شامی به اهتمام فلیکس تاور (Felix Tauer) جزوانتشارات مؤسسه شرقیهٔ‌چکوسلواکی‌دربیروت به‌سال۱۹۳۷، وذیل‌آن که‌رسالهٔ مختصری‌است به‌توسط بهمن کریمی(تهران،۱۳۲۸)طبع شده‌است.

۴ـ ظفر نامهٔ شرف‌الدین علی یزدی

شرف‌الدین علی یزدی (متوفی در ۸۵۸) تاریخی در سرگذشت پادشاهی امیرتیموربنام « ظفرنامهٔ تیموری » فراهم‌آورد. با اینکه شرف‌الدین علی درنوشتن این کتاب متأثر از شامی است ولی کتابش از کتاب وی نامدارترست. این کتاب

→ البته گفتگوی میان ارسطو و بوذرجمهر صورت غیر واقع دارد. بهمین جهت ادوارد براون نیز به این‌نکته باتعجب می‌نگرد. برای این‌نکته‌نگاه‌کنیدبه‌ـ A Supplementary Hand-List of the Muhammadan Manurcripts . Cambridge,1922.p.139.

در دو جلد با تصحیحات مولوی محمد الهداد درکلکته به سال ۱۸۸۷ میلادی و پس چاپ از آن به توسط محمد عباسی طبع دیگردر دو جلد (تهران ، ۱۳۳۶) شده است. (۱)

۵ـ ظفرنامهٔ هاتفی

هاتفی شاعر (درگذشته به سال ۸۲۷) از مردم جام با استفاده از ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی منظومه‌ای در سرگذشت زندگانی تیمور پرداخت. نام این منظومه باختلاف «تمرنامه» و «ظفرنامه» آمده است. هاتفی خود از آن به ظفرنامه نام می‌برد :

چو دیدم در آن قصهٔ پر فروغ «ظفرنامه» ای ساختم بی دروغ

هاتفی به‌اقتباس ازنظامی خمسه‌ای دارد. اوظفرنامه را در برابراسکندرنامهٔ نظامی سروده است. (۲)

۶ـ ظفرنامهٔ قدسی (شاه جهانی)

حاجی محمدجان قدسی مشهدی که از نیمهٔ سدهٔ یازدهم هجری تاسال۱۰۵۶ میزیست منظومه‌ای بنام ظفرنامه در چگونگی سرگذشت شاه جهان پادشاه مغولی هند سرود و نسخه هایی از آن اکنون بدست است. نظم ظفرنامهٔ شاه جهانی را برخی به کلیم کاشانی (متوفی در ۱۰۶۱) ملك الشعرای دربار شاه جهان نسبت می‌دهند. اما آنچه مسلم است قدسی ظفرنامه را به پایان نرسانید و پس از او

۱ـ از ظفرنامه نسخه‌های زیبا و نفیس بسیارست.

۲ـ ظفرنامهٔ هاتفی نخستین بار در سال ۱۸۶۹ در لکهنو وسپس توسط ابوهاشم سعید یوشع به سال ۱۹۵۸ درمدراس به‌چاپ رسیده است.

کلیم کاشانی دنبالهٔ کار او را گرفت و ظفرنامه را به انجام رسانید. (۱) این کتاب بنام «پادشاه نامه» هم خوانده شده است. (۲)

۷ ـ ظفرنامهٔ عالمگیری

منظومه ایست که در آن ازچگونگی نخستین پنج‌سال پادشاهی اورنگ زیب (متوفی در ۱۱۱۸) سخن می‌رود. نسخه‌هائی از این منظومه در کمبریج و موزهٔ بریتانیا موجود است. (۳).

۸ـ ظفرنامهٔ کابل

از غلام محی‌الدین، که در آن از واقع کابل و فتوحات و جنگهای احمد شاه درانی سخن رفته است. تاریخ نظم آن سال ۱۲۶۰ است. (۴)

۹ـ ظفرنامهٔ رنجیت سنگه

در شرح زندگی رنجیت سنگه Ranjit Singh که بوسیلهٔ دانشگاه پنجاب به سال ۱۹۲۷ چاپ شده است. این کتاب بشرح مندرج در فهرست کتب چاپی فارسی موزهٔ بریتانیا رنجیت نامه نام دارد و در لاهور به سال ۱۸۷۶طبع‌شده است.

۱۰ـ ظفرنامهٔ بهرتپور

تاریخی است منظوم دروقایع بهرتپور، ازسرزمین هند، که بمناسبت‌فتح آنجا

۱ـ نگاه کنید به فهرست کتب خطی فارسی کتابخانهٔ بهار (جلد اول)، همچنین به فهرست بنگال (جلد اول) و تذکرهٔ میخانه چاپ لاهور، ۱۹۲۶.

۲ـ رجوع شودبه فهرست ریو.

۳ـ Hand – Liste of Muhammadan Manuscripts, by E. G. Browne, Cambridge, 1900.

۴ـ فهرست نسخ خطی دانشگاه پنجاب تألیف س. م. عبدالله، لاهور، ۱۹۴۲.

بدست لرد لیك (Lord Lake)، با این بیت آغاز می‌شود :

کنم یاد آن داور داوران   کزو گشت پیدا زمین و زمان

سراینده این منظومه مولوی فضل اعظم نام دارد . اثر مزبور به نثر هم تألیف شده است .

۱۱- ظفرنامهٔ گوبند سنگه

اشعاری است درفتوحات گوبیند سنگه Gobind Singh وبه سال ۱۸۷۱ در لاهور طبع شده است .

۱۲- ظفرنامهٔ ناصری

کتابی به این نام هست ، اما نام مؤلف و چگونگی آن را نمی‌دانم .(۱)

۱ ـ استاد دکتر غلامحسین صدیقی در مقدمهٔ ظفرنامه از انتشارات انجمن آثار ملی (ش ۲۱) تعداد ظفرنامه‌ها را به چهارده رسانیده اند و دو ظفرنامهٔ اضافی عبارت است از ظفرنامهٔ نادری به ترکی و ظفرنامهٔ اکبری. (به صفحات ۶ و ۷ کتاب مذکورمراجعه‌شود). ضمناً استاد ما نام و مؤلف ظفرنامهٔ ناصری را که نصرت نامه هم خوانده شده میرزاعباسعلی صفا مرقوم داشته اند (طهران ، ۱۲۷۵ ق.) .

فرائد الفوائد*

در احوال مدارس و مساجد

یکی از کتابهای مهم تاریخی و دینی عصر صفوی که مورد توجه محققان قرار نگرفته « فراید الفواید در احوال مدارس و مساجد » است. تعجب است که مستشرقین اروپا، که ازراه فهرست پرچ بانسخ خطی فارسی دربرلین آشنا بوده‌اند واغلب در بحثهای تاریخی وشناخت فرهنگی دوره های گذشته به‌این نوع مدارک عطف نظر می کنند، ازوجود این اثر غافل مانده اند. یا آن که من هنوز نتوانسته ام دریابم که کدام یک اهمیت این نسخه را بازگو کرده است.

تاکنون مطلع نشده ام که نسخهٔ دیگری ازین اثر هست یا نیست.

خوشوقتم که درایام دیدار برلین ضمن رسیدگی به نسخ خطی آنجا این نسخه را که در کتابخانهٔ دولتی آلمان کنونی محفوظ است و در فهرست پرچ Pertch موردمعرفی قرار گرفته است شناختم.

صاحب الذریعه متذکر نام تألیف این کتاب شده و گفته است که صاحب الروضات بعضی تراجم و حالات را از آن اثر نقل کرده است. معلوم می‌شود که شیخ آقا بزرگ خود بروجود نسخه ای ازین اثر اطلاع نداشته و متن راندیده است.

این کتاب تألیف شخصی است به نام محمد زمان بن کلبعلی تبریزی و طبق

---

* ــ نقل ازمجموعه ای که توسط استاد حبیب یغمایی به‌افتخار خدمات استاد علی‌محمد عامری چاپ شده است. شمه ای ازین نوشته در پنجمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی (اصفهان ــ شهریور ۱۳۵۳) هم ارائه شد.

اشاره ای که در ورق a ۱۸۵ دارد در سال ۱۱۲۲ از تألیف آن کتاب فارغ شده .

مؤلف‌خود سبب تألیف چنین اثر با ارزشی را گفته است که به مناسبت آن بوده است که شاه سلطان حسین ، محمد قلی بیکا فرزند محمد مؤمن خان اعتماد ـ الدولهٔ سابق را که از صوفی زادگان قدیمی بود به مرمت مسجد و مدرسه منسوب به شیخ‌لطف‌الله (که به قول مؤلف مقابل درگاه عالم پناه واقع بود) مأمور کرد و چون مؤلف به عبارت خود اویکی از طلبه‌های « زاویه نشین» آن مدرسه بوده است برین خیال برانگیخته شد که‌رساله ای به‌فارسی‌دراحوال مدارس و مساجد بنویسد .

چنان که می‌دانیم ، از قدما دربارهٔ نحوهٔ تعلیم و تربیت اسلامی کتب و آثار زیاد در دست نداریم وتألیفات درین زمینه معدودست . علی الظاهر این کتاب مستقل درزبان فارسی‌یکتاست ومزایائی‌دارد ازین قبیل که‌استطراداً بعضی اطلاعات تاریخی مربوط به اصفهان و علمای‌آن عهد را در اختیار ما قرار می‌دهد .

مؤلف درتألیف این اثر و برای تبیین آراء خود مانند غالب کتب ، به آیات قرآنی و احادیث متمسک می‌شود . کثرت مراجع مورد استفادهٔ او گویای آشنائی عمیق مؤلف به معارف اسلامی و دسترسی به آن مصادرست . ضمن تورق کتاب، جای جای که اسامی کتب آمده بود و مؤلف گفته بود که در فلان کتاب چنین می گوید مقداری از اسامی را برای نشان دادن مراجع مؤلف استخراج کردم و چنین است : خصال ابن بابویه ، درة الباهرة ، روضة الواعظین ، غوالی اللئالی ، احتجاج طبرسی ، منیة المرید شهید ، معانی الاخبار صدوق ، تهذیب ـ الاحکام طوسی ، قرب الاسناد ابن جهم ، شرح ارشاد شهید ، کافی ، کنز الفوائد کراجکی ، امالی شیخ صدوق ، من لایحضره الفقیه، عجایب البلدان، عیون‌الاخبار، ثواب الاعمال ، کشف الغمه ، مجالس المؤمنین ، تاریخ یافعی ، بحار الانوار ، شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید ، حاشیه براشارات آقا حسین خوانساری ، عده ای از آثار شیخ بهائی ، بعضی از آثار غزالی . . . واین آثار که اغلب ازامهات

و اصول کتب شیعه و اخبار اسلامی است طبعاً حکایت از مضامین مطرح شده توسط مؤلف هم دارد .

پیش از آن که به باز گو کردن بعضی ازمطالب مورد نظر بپردازم فهرست ابواب وفصول کتاب را عیناً نقل می کنم تا مرا از باز گفتن تمام مطالب ومضامین فصول بی نیاز کند .

باب اول : دراحوال مساجد و آن مفصل است به چند فصل

است وازهمه قطعه های‌زمین به‌فضائل‌ومزایای بسیار ممتازست.

فصل ششم : در احوال بعضی از مساجد متفرقهٔ مبارک که در اخبار صدق آثار گزارش یافته مانند مسجد الحرام ومسجد مدینه و کوفه و غیر آنها ، ودر آن است ذکر مساجد ملعونه .

باب دویم در احوال مدارس و آن نیز مفصل است به شش فصل

فصل اول : در ذکر آن چه اهل لغت بیان کرده اند در معنی مدرسه و ذکر آن. چه ازعمومات استدلال می‌توان کرد برجواز بنا ـ کردن مدرسه بلکه مستحب بودن آن .

فصل دوم : در کیفیت بودن در مدارس .

فصل سوم : در ذکر علم و علما و متعلمین و بعضی از آداب آنها ودر آن است ذکر علمی که آدمی را ضرورست و از تحصیل آن گزیری نیست .

فصل پنجم : در ذکر برخی از پادشاهان ذی شأن که تأیید یزدانی شامل حال خیر مآل ایشان شده رعایت علمای ربانی می‌نموده اند و ذره ای فرو گذاشت در تعظیم و تبجیل نمی‌کرده اند و پیوسته با ایشان اوقات خویش را گذرانیده ومدرسه به جهت طلبهٔ علوم دینیه ساخته اند و در آن است ذکر مدرسهٔ سیارهٔ کرباسیهٔ سلطانیه و ذکر احوال خیر مآل **مدرسهٔ** متبر که **جدیدهٔ** ظلل ظلیل حضرت ذی الجلال اعنی ولینعمت‌عالمیان برسبیل اجمال .

فصل ششم : در بیان آن که بعضی از مدارس بلکه بعضی از مکانها رادخلی

است تمام از برای تحصیل علم و در آن است برخی از احوالات **مدرسهٔ مبارکه** که **نواب اشرف** متوجه تعمیر و ترمیم آن شده اند و ذکر جمعی از فضلا و صلحا که در آن مشتغل به تعلیم و تعلم بوده اند .

خاتمه : در بیان تعمیر مشاهد مشرفه و بعضی از آداب زیارت و تعمیر قبور مؤمنین و در آن است ذکر صوامع و تعمیر کنائس و بعضی از فرایدو فواید متفرقهٔ کتاب که مناسب می‌نماید سمت تحریر یابد .

وجود اطلاعات متنوع در این اثر که از لحاظ جامعه شناسی فوایدی را در بر دارد ایجاب می کند که فشرده ای از آنها را درین صحائف بیاورم و باید امید داشت که یکی از جویندگان و علاقه مندان طبع متون دینی به چاپ کردن این اثر توفیق بیابد .

در فصل سوم از باب اول ضمن برشمردن محرمات و مکروهاتی که نباید به مسجد وارد کرد بحثی درباب **تنباکو** پیش‌آورده است. می‌دانیم که تنباکو کشیدن در عصر صفوی مرسوم شد و از طریق هند وراه خلیج فارس به ایران سرایت کردو از همان ابتدای ورود مجادلات و مباحثات فقهی زیادی را از باب این که کشیدن آن حرام است یا نیست پیش آورد . از نوشتهٔ مؤلف این اثر معلوم می‌شود که دامنهٔ آن مجادلات تا عهد او هم ادامه داشته است . مؤلف پس از این که عقاید مخالف‌وموافق را درباب «دخان‌تنباکو» می‌آورد به‌این نتیجه می‌رسد که «بناء علیه بعضی از علمای متأخرین تصریح کرده اند که کراهت ندارد . »

در همین مقام اشاره ای دارد که بوی تنباکو بعضی ازمردم را آزار می‌دهد. می‌نویسد : « بوی تنباکو نیز از برای بعضی که نمی کشند موذی است . چنان چه

این مقیم‌دودمان خاکساری نیز بسیار آزارمی‌کشم‌چون پیش تنباکوکش بنشینم، به جهت آن که نمی کشم . » (ورق b ۱۹) . ضمناً می گوید اگر کسی بخواهد که به تنباکوکشان اندرز بدهد تا نکشند آنها خواهند گفت :

منع تنباکو مکن کاتش به جان افتاده ای
می کند تندی به خلق و مردم از وی می کشند

شایداین‌شعر ازخود مؤلف‌باشد،به قرینهٔ آن که‌درفصول‌دیگر گاهی‌شعر کی از خود آورده است .

در انتهای همین فصل اطلاعی در خصوص مقدار انحراف قبلهٔ مسجد جامع قدیم و مسجد جدید عباسی اصفهان دارد که چون ممکن است این موضوع درجای دیگر ضبط نشده باشد و برای تاریخچه نویسان آن مساجد خالی از فایده نباشد به نقل آن می‌پردازم.

« وبنای انحراف قبلهٔ **مسجد جامع قدیم اصفهان** رابه سی‌وسه درجه وچهل دقیقه گذاشته اند که موافق زیج قدیم باشد . . . و بنای **مسجد جدید عباسی** را بر آن گذاشته اند وهمچنین انحراف قبلهٔ مسجد جامع تبریز رااز‌خط نصف‌النهار به جانب مغرب به نحوی اعتبار کرده بودند که موافق دستور حال صحیح نیست و هنگامی که افضل فضلای زمان مقرب درگاه حضرت اله میرزا عبدالله سلمه الله تعالی آن خطهٔ نزهت افزا را مشرف ساخته بودند آن را تغییر دادند . » (ورق a ۳۶) . دو ورق بعدتر مقدار انحراف قبلهٔ عده ای از شهرها را ضبط کرده است.

در فصل پنجم اطلاعی می‌دهد از خراب شدن کعبهٔ معظمه در سال ۱۰۳۹ و این که میر زین العابدین کاشانی از شاگردان ملا محمد امین استرآبادی که در آن وقت مجاور مکه بود در تاریخ مکه رساله‌ای نوشت به نام « مفرحة الانام فی تأسیس بیت الله الحرام » و در آن رساله متذکر شد که روز چهارشنبه نوزدهم

شعبان ۱۰۳۹ سیل عظیمی به مسجد الحرام روی‌آورد و آب به اندرون کعبه رفت ، و دیگر جزئیات آن واقعهٔ .

در فصل دوم از باب دوم (که خاص مدارس است) نکتهٔ مهمی را در باب نحوهٔ استفادهٔ استفاده کنندگان سکونت در حجرات مدرسه یاد می‌کند . می‌نویسد :

« هر که حجره‌ای در مدرسه داشته باشد باید متصف باشد به آن وصفی که معتبرست در استحقاق به این که مشتغل باشد به علم در مدرسه » .

در دنبال آن به نقل شهید در کتاب مشهور دروس می‌نویسد : « که هر گاه غرضش تمام شود می‌توان بیرون کرد و خالی از اشکالی نیست و نیز فرموده اند که اگر چنان چه مشتغل به علم نباشد می‌توان اخراج کرد هر چند واقف شرط نکرده باشد و بعید نیست . چه وضع مدرسه از برای این است و بسیارند که رعایت این امور را نمی کنند و اینها یکی از اسباب بی توفیقی بعضی از طلبه است که مدت مدید در مدرسه ها تعب می کشند و چندان تحصیل نمی کند . » (ورق ۱۴۶)

ازین‌عبارت سه‌نکته عاید می‌شود که‌اشاره بدانها روشن‌سازندهٔ روش‌تعلیماتی حوزه های علمی قدیم است .

یکی این که شهید و مؤلف کتاب ، در مورد کسی که حجرهٔ مدرسه را معطل نگاه می‌دارد و درس نمی‌خواند اخراج او را ولو آن که واقف شرط نکرده باشد جایز دانسته اند . این نکته فتوائی است که به سبب سکوت واقف در شرایط وقف داده شده است . ورنه اجرای شرائط واقف در مورد وقف همواره از اصول مسلم و غیر قابل تغییرست. دیگر این که همیشه طلبه هائی بوده اند که درپی تحصیل نبوده‌اند. سوم آن که وضع طلبه ها در آن عصر هم تعریفی نداشته است . آنها برای تحصیل مجبور به تحمل تعب بوده اند. یعنی زندگی مرفه و آسوده ای نداشته‌اند .

در همین فصل از مولانا احمد اردبیلی نقل کرده است که به علت زهد و تقوای مافوق تصور روزهایی را که در مدرسه به سر آوری و رسیدگی امور شخصی (از قبیل شستشوی لباس و غیره) می گذرانید ازقبول مقدار «وظیفهٔ» وقفی‌واحیاناً رسمی مربوط به آن روز خودداری داشته است . شاید این امر از نوع افراط در زهد باشد . حتی ممکن است که در بعضی از انظار حمل‌بر « تظاهر » بشود . بهر تقدیر طلبه ها « وظیفه ای » داشته اند که عادة به حد «بخور و نمیر» بوده است.

فصل سوم در ذکر علما و متعلمین و بعضی از ادب مربوط به‌آنهاست. مؤلف از کسانی است که علم را وقتی مفید می‌داند که با عمل توأم باشد . ضمناً طعنه ها برعلم رسمی دارد . خواننده را توجه می‌دهد که علم آن است که راهبر آدمی در طریق حقیقت بینی و صداقت جویی باشد.

امتیاز این فصل برین است که به جز استناد به احادیث و آیات قرآنی و به‌استشهادبه مبلغی اشعارفارسی‌را که درخصوص « علم » و «مدرسه» می‌دانسته است نقل کرده است ، ازین جمله :

علم بنیادست ، طاعت خانه ای — بی اساسی کی بود کاشانه ای
علم باید تا عمل گنجی بود — زانکه بی دانش عمل رنجی بود

ای طالب علم گر دلت هشیارست — روعلم گزین که خوشتر از هر کارست
جایی که فرشته پر نهد در قدمت — دانی که ترا چه قیمت و مقدارست

هر آن کس که زرش نیابی برش — مکن‌تاابد رهگذر بردرش (فردوسی)

از بهر فساد و جنگ جمعی مردم — کردند به کوه گمرهی خود را گم
در مدرسه هر علم که آموخته اند — فی القبر یضرهم و لا ینفعهم

در مدرسه کردیم بسی گفت و شنود — وز سرّ جهان یك سرمو رخ ننمود

هر چند گشودیم بسی مشکلها ز آنها به جز افسانه کاری نگشود

علم رسمی بر سر قیل است و قال نه ازو کیفیتی حاصل نه حال
نفس را افسردگی آن مدام مولوی باور ندارد این کلام

علم چبود آنکه ره بنمایدت زنگ گمراهی ز دل بزدایدت
این هوسها از دلت بیرون کند خوف وحشت در دلت افزون کند
« خشیة لله » را نشان دان ای فلان « انما یخشی » تو در قرآن بخوان
سینه را زان علم و خوف آباد کن رو حدیث « لو علم » را تو یاد کن

گر علم لدنی همه از بر دانی سودت نکند چو نفس کافر داری
سر را به زمین چو می‌نهی بهر نماز آن را به زمین بنه که در سر داری

یك چند درین مدرسه ها گردیدم وز اهل کمال نکته ها پرسیدم
یك مسئله ای که بوی عشق آید ازو در عمر خود از مدرسه نشنیدم

از علم شریفتر مدان هیچ هنر بر مردم بی علم شرف دارد خر
از دائرهٔ عقل منه پای به در فرزند هنر باش نه فرزند پدر

در همین فصل به نقل از کافی کلینی و امالی صدوق می‌نویسد که حضرت صادق فرموده است طالبان علم سه طائفه اند : اول طائفه ای که طلب علم می کنند از جهت آن که قوت بحث به هم رسانند که با یکدیگر مجادله توانند کرد و فائق توانند شد . دوم طایفه ای که طلب علم می کنند به واسطهٔ اعتبار دنیا و زیادتی اموال و اسباب که از روی خدعه و فریب تحصیل کنند . سیم گروهی اند که مطلب ایشان تحصیل علم است از جهت رضای الهی و علم کسب نمودن .

سپس به‌توجیه‌نکتهٔ اجتماعی‌مهمی می‌پردازد و آن‌مسأله‌ای است که دنباله‌اش عاید طالب علمان روزگارما هم شده است، آنجا که می‌نویسد :

« بسیارند که به اعتبار **عدم مساعدت** دنیای غدار به نحوی که باید در علوم اشتغال‌نمی‌نمایند وشکوه‌ازروزگار خویش نموده **تعلیم و تعلم** ننمایند ونمی‌دانند که آدمی چنان که قرب و منزلت از نزد حق تعالی شأنه به هم می‌رساند در دنیا به شریعت می کشد وتنگی در معاش به هم می‌رساند . »

امروز هم ما دچار به‌همین اموریم. باید بدانیم و نمی‌دانیم که تحصیل علم و معرفت را با تنگی معاش چگونه باید سازش داد . آیا همه می‌توانند که توجهی به تنگی معاش و به قول امروز « وضع اقتصادی » نداشته باشند و همت خود را واقعاً و کاملا مصروف به تحصیل علم کنند ؟ مؤلف از کسانی است که طرفدار تحمل تنگی معاش و صرف کردن تمام اوقات به تحصیل علم است. زیرا مثالهایی چند می‌آورد از سختیهایی که علمای بزرگ در راه تحصیل علم متحمل شده اند، از قبیل امام فخر رازی که مدتی از ایام را در بخارا به سختی گذرانید و کسی نقل کرده است که من به جهت او از تجار آنجا قلیلی وجه طلب کردم . یا این که از آقا حسین خوانساری نقل می کند که گفته بوده است در ایامی که طلبه بودم یک زمستان سخت را با لحاف کهنه ای گذرانیدم. زیرا وجه لازم برای تهیهٔ لوازم سوخت و آتش کردن نداشتم. ناچار لحاف کهنه را بردوش می گرفتم ومیان حجره راه می‌رفتم تا اندکی گرم شوم و سرما برمن کارگر نشود .

مؤلف خود از کسانی است که طعم « تنگی معاش » را چشیده است و به اشاره می‌نویسد : « این کمینه که لله الحمد و المنة محسود طلبه ام و لیس الخبر کالمعاینة ، اگرچنان چه آن چه برین فقیر وارد شده نقل کنم باید که کتاب علی‌حده بنویسم.

اند کی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم   که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست»

نتیجه می گیرد که « پس باید که در محنتها صبر و شکیبائی کنند و از تعلم و تعلیم بازنه ایستد. این از برای جمعی است که چندان معرفتی برای ایشان نباشد **و اگر نه بعضی از کاملان می باشند که در محنتها و اندوهها لذت می برند.»**

در همین فصل مبلغی زیاد درباب لزوم نگاه داشت احترام معلم بیان می کند و شواهد و امثله ای چند می آورد.

درباب موقع درس روان کردن و مطالعه از قول امام موسی کاظم روایتی را نقل می کند که « صبحگاه » بهترین موقع است.

باز به استناد کتب قدیم به طالب علم توصیه می کند که مواقع فراغت را به استنساخ کتب بپردازد. ضمناً کاتب را توجه می دهد که در نوشتن رعایت امانت بکند و دقت در ضبط داشته باشد. از امام جعفر صادق نقل می کند: « بنویسید پس به درستی که شما حفظ نمی کنید تا بنویسید ».

ضمناً به طالب علم هشدار می دهد که کتابت برای کسب اجرت عیب ندارد ولی مشروط بر آن که در مورد قرآن چنین انتظاری نباشد. چه « مشهور این است که اجرت بر کتابت قرآن کریم کراهت دارد ». ولی دریافت وجه در قبال کتابت احادیث و فقه و دیگر کتب مجازست.

نکته ای هم درباب نحوهٔ کتابت، به استناد اصول متون شیعه می آورد که از لحاظ تاریخ نسخ خطی و شیوهٔ نگارش آنها مفید فایده است. می گوید گفته اند که احادیث غریبه را به طلا توان نوشت، بلکه مستحب باشد نوشتن آن؛ و مصحف مجید را به طلا وغیر سیاهی نوشتن مکروه است وبعضی حرام دانسته اند و ازبرخی اخبار ظاهر می شود که مکروه باشد عشر آن را نیز به طلا بنویسند.

طلبه ها می توانسته اند برای کسب وجه به اطفال درس بگویند. ولی فقط

برای آموختن شعر ومشق دادن وسایر تعلیمات ازین دست می‌بایست اجرت بگیرند. ولی برای تعلیم قرآن وحدیث مجاز نبوده است. درهمین فصل بحث مستوفایی دارد در باب این که طلبه‌ها بایست به کسانی که درس می‌دهند به نظر پاک نگاه کنند.

یکی از مسائلی که مؤلف بدان توجه و از باب وظیفهٔ معلمی بدان اشاره کرده است مسئله‌ای است که امروز هم در تعلیم مقام والایی دارد و آن اجازه‌دادن به طالب علم برای طرح سؤال است. مؤلف کتاب دراین موضوع می‌نویسد:

« و گفته اند که بعد از درس قدری، باید صبر کنند تا اگر کسی سؤالی داشته باشد بپرسد. »

درآن روزگارهم، مثل همیشه عده‌ای بودند که اعمالشان سبب سرافندگی و بد نامی دیگران می‌شده است. به اصطلاح موجب می‌شده‌اند که همه به یک چوب رانده شوند. عبارتی که مؤلف درین مورد دارد نکته آموزست:

« مؤلف گوید که بسیارند از **عوام** که محروم‌اند از تحصیل علم و مع‌ذلک علما را نیز آنچه باید رعایت نمی‌کنندو به محض همین که از یک **ملا** و یک **جاهل عالم نما** دیدند که حرکت ناخوشی به صدور رسید همه را به آن قیاس نموده سرزنش می کنند.» ازینجا معلوم می‌شود که در عصر صفوی طبقهٔ **ملایان** و عالم نمایان بلای عظیمی برای طبقهٔ علمای حقیقی بوده‌اند. چشم عوام از آنها چندان ترسیده بوده است که عالمان واقعی هم به آتش آنها می‌سوختند و در زحمت بودند.

در فصل پنجم از « مدرسهٔ سیارهٔ کرباسیهٔ سلطانیه » به عنوان یکی ازنشانه‌های علم دوستی و تشویق به تحصیل یاد شده است. می‌دانیم که این مدرسه در عهد ایلخانان به وجود آمد و سلطان محمد خدابنده مبتکر آن بود و آن مدرسه‌ای بود که زیرچادرتشکیل می‌شد ودرمعیت حشم ولشکر پادشاهی(یعنی به هر کجا که سپاه می‌رفت) حرکت داده می‌شد وتفصیلی دارد که در کتب تاریخ آن عصر مندرج

است . مؤلف کتاب فوایدالفراید با استفاده از منابع تاریخی تشکیل این مدرسه را مورد شرح قرار داده ودو سه نقل مربوط به‌آن مدرسه را در بارهٔ شرکت‌پادشاه در مذاکرات علمی آن مدرسه براساس تاریخ ابن هلال در کتاب خود آورده‌است. می گوید که این مدرسه شانزده مدرس ودویست طالب علم‌داشت واز جمله اطلاعات مربوط به آن مدرسه که او آورده است و در کتب دیگر ضبط نیست این است که از بعضی ازعلما شنیده بوده است که آنها کتابی را دیده بوده‌اند که « در خاتمهٔ آن‌نوشته شده‌بود که تمام‌شد این کتاب درمدرسه کرباسیهٔ سلطانیه در کرمانشهان»، یعنی مربوط به وقتی است که لشکریان در کرمانشاهان بوده‌اند و مدرسه طبعاً درآنجا دائر بوده است .

مؤلف از دوران صفوی ، به عصر شاه عباس اشاره و از موقوفات او که منبع عایدی مدارس‌ومفید‌به‌حال‌طالب علمان‌بوده‌است‌یاد می کند. نیز به وصف‌علم دوستی شاه عباس ثانی می‌پردازد خاصةً به‌دلیل‌آن که پدر مؤلف را ازتبریز به اردو آورده بود . می‌نویسد که شاه عباس ثانی اوقاتش با علما و صلحا می گذشت و مدارس را تعمیر کرد وازجمله مدرسه‌ای ساخت (درسال سابق یعنی‌هزار وصد و بیست‌ویک) که دارای یکصد و پنجاه و شش حجره بود و میرمحمد باقر حسینی خاتون‌آبادی را به مدرسی آنجا بر گزید و برای هر طبقه « نصیب واندازه » ای معین کرد وجز آن «هر کدام از طلبهٔ عظام را ازاخراجات یومیه و غیر آنها از کتب وقفیه وفروش مرفوعه و ظروف و آلات ضروریه و سایر رعایتهای دیگر مرحمت نمودند .»

فصل ششم در باب تعمیر مدرسهٔ شیخ لطف‌الله است که « نواب اشرف تعمیر آن را موردنظرقرار داد». مؤلف می گوید که این مدرسه نزد « فرقهٔ محقه » (یعنی شیعهٔ اثنی‌عشری) چون‌مدرسهٔ نظامیه است پیش‌اهل‌سنت. درین فصل اسامی کسانی را که درین‌مدرسه به تعلیم وتعلم مشغول‌بوده‌اندآورده است . آن نامها چنین‌است:

آقا حسین خوانساری ، مولانا شمسا گیلانی ، ملاحسن گیلانی ، ملا مراد

تفرشی (صاحب حاشیه‌ای برمن لایحضره الفقیه)، امیرسید حسین‌عاملی، ملاعلیقلی خلخالی، ملا رجبعلی تبریزی، میرقوام الدین طهرانی (شاگرد او و مؤلف عین الحکمة)، ملا موسی طبسی و فرزندش حاجی محمد مؤمن (مؤلف مناهج‌العرفا)، امیر اسمعیل حسینی خاتون آبادی و فرزندش امیر محمد باقر (همو که از طرف شاه عباس ثانی به مدرسی مدرسهٔ بنیادی اومنصوب شد و دراینجا اشاره می کند که «اکنون حجرهٔ آن زبدهٔ العلماء با این لاشیء است»)، محمد صالح استرآبادی مشهور به پلنگ، چلبی موصلی، ملامحمد حسین بروجردی، ملاسعدی رشتی، ملامحمد علی طهرانی.

درین فصل مؤلف تاریخچه ای هم از تأسیس آن مدرسه می‌نویسد که نقل خلاصهٔ مطالب او را وسیلهٔ ختم کردن این مقاله قرار می‌دهم. می‌نویسد که آن را «در ایام نواب . . . شاه طهماسب، خواجه ملک نام شخصی بنا کرد و در ایام شاه عباس تعمیر و ترمیم شده و رتق و فتق آن با مسجدی که در جوار آن است به‌شیخ جلیل القدر شیخ لطف الله مرحمت شده است. بنابرین به اسم ایشان اشتهار یافت. در ابتدای جلوس شاه صفی از سرکار فیض آثار موقوفات عباسی (یعنی بر مشهد رضوی) مبلغ پنج هزار دینار تبریزی هر روز وظیفه مقرر شد، و بعضی بنای مدرسه را قبل از صفویه هم نقل می کنند و در وقت تعمیر در زیر یکی ازحجرات سردابه‌ای پیدا شد». بالاخره به آن افسانه پرداخته است که جسد ابن سینا را از همدان به اصفهان نقل و درین موضع به خاک کرده‌اند و نام این محل را «گوز گنبد» ضبط کرده است.

کلن ـ ۴ مرداد ۱۳۵۳

دستورالاعقاب*

(سیرت نامهٔ حاجی میرزا آقاسی)

در میان مجموعهٔ کتب متعلق به عبدالحسین هژیر که نصیب کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق شده است نسخه‌ای خطی بنام « **دستورالاعقاب** » وجود دارد که تاکنون نشانی از آن درجای دیگر ندیده‌ام. لذا شایسته است که آنرا بخوانندگان این سطور بشناسانم.

دردوران قاجاریه، به مرسوم محیط ما و طبع مدح پسند مصادر امور، کتبی به طبع می‌رسید که از انتقاد خالی و از نکته سنجی بکلی عاری بود. بدون شک ناسخ التواریخ نمونهٔ کامل این سنخ کتب است.

ناچار برای تحقیق صحیح در احوال رجال عهد قاجاری و تجسس دقیق در جریان امور و حوادثی که برملت ایران گذشته است غالباً باید دست توسل به کتاب های خارجی دراز کرد. به مناسبت محیط اختناقی که ایران قرنهای مدید از آن برخوردار بود نویسندگان را یارای آن نبوده است که تاریخ را چنان بنویسند که مجاری احوال بر آن منوال بوده است. اگر هم احیاناً دلیرمردی از جان می‌گذشت و مسوداتی در رشتهٔ تحریر می‌کشید معمولاً نام خویش را مکتوم

---

* ـ مجلهٔ راهنمای کتاب، جلد چهارم (۱۳۴۰) صفحات ۴۷۶ ـ ۴۸۱.

می‌داشت و اثر خویش را مخفی می کرد و غالباً اینگونه‌آثار به مرور ایام ازمیان می‌رفته‌است .

***

کتابی که خوشبختانه از دست تصرف ایام و ظلم ابنای روزگارمصون‌مانده است برای تحقیق در تاریخ عصر قاجار مفید و قابل توجه است . از خلال مطالب کتاب نیک درمی‌یابیم که مؤلف مردی ادیب و کتاب خوانده بوده است. اثرش به انشائی محکم و نیمه متکلف است و جای جای با اشعار وکلمات بزرگان و آیات و عبارات عربی درآمیخته. وی مردی متفکر و بصیر ومتوجه به مسائل اقتصادی بوده است . انتقادات و ایراداتش اغلب برمبنای عقل و انصاف است .

متأسفانه نسخه کامل نیست و عناوین مطالب اساسی یا فصول نانوشته مانده و بعضی از قسمتها که هجو و مملو به عبارات و کلمات رکیک بوده نیز نیمه تمام گذارده شده وگاهی نیز برای مکتوم ماندن نام اشخاص ازآوردن اسم آنها خود-داری شده است.

نسخه‌ای که مورد سخن ماست ظاهراً نسخه‌ایست که مؤلف خود آنرادیده بوده است . دلیل برین مدعی خط خوردگیها و اصلاحاتی‌است که درآن شده است.

شروع تألیف کتاب از زمان پادشاهی محمد شاه قاجار و ایام ولایت عهد ناصرالدین میرزا است. در برگ «۷ب» می‌نویسد: « به ولیعهد کیوان مهدشاهزاده ناصرالدین میرزا ... عرضه داشتی ... »

مؤلف در پایان ، تاریخ تألیف کتاب را به صراحت ۱۲۶۰هجری می‌نویسد و آن‌را « **دستورالاعقاب** » موسوم ساخته است . مؤلف میرزا آقاسی را درین کتاب غالباً «**هادم الانجاب**» می‌نامد.

طبع این کتاب برای بررسی در تاریخ قاجاریه و اوضاع و احوال ایام صدارت‌حاجی میرزاآقاسی مفیدست.اگرچه‌بایدتاحدودی مؤلف‌رابی‌غرض‌ندانیم و

مسطورات این رساله راحمل بردشمنی کنیم بازمطالب رساله ازدیدهٔ مورخ بی‌غرض نقاد مورد استفاده و تحقیق واقع تواند شد.

مؤلف دنبالهٔ رساله را پس از سه سال وقفه می گیرد و ذیلی بر آن می‌افزاید که‌مصادف باسال نخستین سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجارست.

بسبب فایدتی که ازاین کتاب حاصل است‌مطالب مهمتر آن برای نمونه‌دراینجا عرضه می‌شود. عناوینی که در کنار مطالب افزوده شده است‌درمتن کتاب نیست، ما افزوده‌ایم که مطلب روشن شود.

برگ ۲ الف

تجارت غلط

... در سال هزار و دویست و سی‌اند بواسطهٔ نفایس بدیعه وامتعهٔ مطبوعه که از ولایت انگلیزه و بعضی از ولایات فرنگ به‌ایران سایر و دایر آمد امر معاملات تجار و نساج این ملك بنوعی روی به اختلال نهاد که خراج دیوان و منال سلطان را نقصانی فاحش حاصل آمد. بازرگانی گیلانی‌الاصل که مقیم یزد است(۱) منسوبی جیلانی را بقلیل مایه به بندر بمبئی فرستاد ...

برگ ۲ ب

حاجی ابراهیم

... حاجی ابراهیم پسر حاجی هاشم شیرازی است. کد خدای صنف بزاز[۱] و ریش سفید محلی از محلات شیراز بود. معروف است که جد اعلای او در فتنهٔ افاغنه وغلبه بفارس نمایندهٔ متعدیان افغان شد. نزد هرکس وبهرجاکه چیزی‌دانستی بنمودی. باین عمل اعتباری یافت و اعتنائی حاصل داشت ... پس از فوت **علی مراد خان** زند و ملوك الطوائف، جوانان ناپسند آن قوم **جعفرخان** به سروری برخاست و درفارس به خودسری‌بنشست. همچنانکه درایام انقلاب وزمان سستی فرومایگان زیردست زبردستی‌طلبند وازبزرگ مردان‌زمان‌برتری خواهند حاجی ابراهیم که همواره طالب مناصب وراغب ارتقای مدارج بود به اقدام در خدمات و پیشی و پیشگیری در مرجوعات منصب کلانتری یافت. درین خلال رایت دولت بی‌زوال قاجار ارتفاع یافت ... حاجی ابراهیم در خفا صورت عرض

۱ـ در حاشیه افزوده شده است. «حاجی ابوالقاسم رشتی معروف است». احفاد و اعقاب او هم‌اکنون خاندانی را در یزد تشکیل می‌دهند. از حاجی ابوالقاسم آثاری چون قلعهٔ رحمت آباد و کاروانسرای عقدا باقی است که در مجلدات دوگانهٔ «یادگارهای یزد» وصف آنها را نوشته ام.

۱ـ مقصود حاج میرزا ابراهیم کلانترست.

و مدعای خود را در خلوص بندگی و اطاعت و انقیاد معروض داشت مقبول افتاد.

در فتنهٔ **لطفعلی خان** ... چون لطفعلی خان ... راه شهر گرفتن آورد حاجی ابراهیم بمواصفه‌ای (۱) که با امرای قاجار داشت راهش نداد ... و از آنجا راه طبس خراسان پیش گرفت ... حاجی ابراهیم بهمین ضربت رتبت تقرب وشرف تقدم... یافت [و] به مقام وزارت واختیاررسید ...

معروف است متظلمی از کسان او بخدمتش تظلم آورد. گفتا از شیراز جلاجو و راه اصفهان پو. مظلوم گفت عبدالرحیم خان آنجاست. گفتا به‌کاشان وقم رو. گفتا اسدالله خان آنجا است. گفتا به‌بروجرد وکرمانشاهان گریز. گفتا حسن خان‌آنجاست. گفتاکه به جهنم رو. گفتا حاجی هاشم‌آنجاست!

برگ ۴ الف

پادشاهزادگان بعد از رحلت خاقان بهشت مکان و ظهور این دولت جاوید آیت مشاهد و معاین دیدم اشخاصی که صورت سیم و زر در مخیلهٔ بصر نداشتند از درهم و دینار جز حدیث و خبر نمی‌دانستند ... با اینکه پادشاه جوان که حاصل دریا و کان در نظر همتش بی‌نام و نشان است به رعایت ذوی الارحام و پاس حرمت جد بهشت مقام خود مزاحم اعمام و عمات و متعرض مباشرین بیوتات وعمال خزاین خارج و داخل... نگردید، از بدو قانون سلطنت وجهانداری پادشاهی باین‌کثرت اولاد واحفاد ... نشان نداده‌اند. آنان‌بتصور قواعد کلیه و برسم سلاطین گذشته که در استیفای مال و استیصال رجال‌ابقا نداشتند اثاث و اوانی لئالی‌متین و جواهرثمین که هرقطعه نخبه و نقاوهٔ کان و حاصل سلاطین جهان بود به قیمت شبه ورخام فروختند...یکی ازخادمان حرم‌که بغایت محترم بودوبا این ضعیف‌مربوط بود مرا حکایت نمودکه ... اندوختهٔ سالیان را که به دولت آن بزرگ پادشاه فراهم داشتیم پراکنده وهباءاً منثوراساختیم‌ومن‌جمله طلاونقره‌را به‌کیل‌کاه وجو دادیم... زیراکه هیچ‌یك را نخریده بودیم‌که حق قیمت آنرا بدانیم ...

برگ ۴ ب و ۵ الف

آغاز داستان جوانکی مجهول النسب معدوم الحسب که هرشب بلاسبب جائی خفتی وبلا طائل حرفی گفتی، روزان به صحبت‌رنود واوباش معاش گذرانیدی دراوایل ورود موکب مسعود بواسطه‌ای رابطهٔ خدمت بعضی از بزرگان دولت یافت ... قصیدهٔ مطایبهٔ **محمد تقی‌خان مراغه‌ای** که این چند بیت از آن ثبت افتاد از کماهی این احدوثه طرفه تفصیل است :

روز بازار کپك اقلی ... لرست هر که ... گیش بیشتر او پیشتر است

۱ــ اصل : مواضعی

دکه بر دکه همی تا نگری ... بك است — کوچه بر کوچه همی تا گذری فضله لرست..
خرسواران خوی وخمسه وخلخال ومرند — هریکی صاحب اصطبل بدك چکدی لرست

برگ ۵ ب

داستان نخست اهل کوهستان ری به غایت فقیر و قلیل‌المعیشة و خفیف‌البضاعة‌اند. چنانکه هر که را قدرت بنان گندم خوردن رسد از اغنیای آن سامان محسوب است. بعضی از فواکه آنجا نیکو و لطیف است . عوانی به طلب درختی چند برای غرس باغ از باغات مستحدثات **هادم‌الانجاب** به‌یکی ازمزارع کوهستان شد. به‌باغ رعیتی درآمد. درختی چند کندن گرفت. بیچاره روستایی که حصول نان و بقای جان را به بقای آن می‌پنداشت به ممانعت برخاست و به مشاجرت انجامید. عوان بی‌نیل مقصود نمود... سرهنگی با فوجی از مردان جنگ به آن مزرعه به آوردن مرد دهقان و برآوردن اشجار و برانداختن سامان او بفرستاد. فرستاده پس از وصول بکوهپایه و بدست‌آوردن روستایی از این فعل بی‌مایه که سپاهی از شاهی به آوردن مسکین بیگناهی مأمور آید خجل آمد . المأمور معذور گویان او را ... بدارالخلافهٔ کثیرالمخافه بیاورد ... بیچارگان به تقصیرش بخلاف صدق تصدیقی بنوشتند وبچوبی چند تأدیبش نمودند. مزرعه از صاحب طمع مخدومی ضبط نمود. مشارالیه برسم علی‌الحساب این رباعی می گفت :

خواجه‌ام غضب کرد مزرع من — ... زن شنید گفتا باش
صرفه‌هرحال بامن‌است که هست — زرع از زارع و ولد ز فراش

برگ ۶ الف

داستانی دیگر مردی محلاتی که بحکم‌جنسیت‌و سنخیت خلاصهٔ محارم او بوددرمحفل‌یکی‌از مهاجرین ایروان‌که ازامرای این دولت قوی شوکت واقع است با حضور این ضعیف حضور یافت. صاحب منزل برسم صحبت به **هادم‌الانجاب** ابلاغ داشت که دیهی از متصرفات خود به اقطاع علیق من مرحمت رود . محلاتی بخندید که این دورود و آنچه در بین آن واقع است قابل تقسیم و تجزیه نیست ... مجملا آب هر دو رود را بر بلوك و بلد مسدود نمود...

برگ ۶ ب

ضبط املاك سیدی معمر سال گذشته خیرخواه ... ازاهل دارالخلافه‌بصرف عمری‌ملکی چند که به حاصل آن نقطهٔ عیال بگذاردی ... بیندوخته بود . مخذول بر املاك او حسد آورد ... در حضرت شاه سید سالخورده ... را اصحاب شر و فساد خواند. شاه ساده دل که مکاید او را فیض نازل و مفاسدش را رحمت عاجل داند بر اخراج سیادت اشارتی نوشت و ... چنانکه گفته‌اند محض ادعا املاکی که زیاده از پانزده هزار اشرفی

صیرفی هیجده نخودی ارزیدی‌تصرف نمود. بیش ازهزاروچهارصد پانصد قراء ومزارع ومیاه وقنوات از دارالخلافه الی ارس و از دارالخلافه تا تربت شیخ جام ضبط نمود ...

برگ ۷ الف

داستان دیگر میرزا رضای تبریزی مباشر ضرابخانه‌های ممالك و ضابط معادن محروسهٔ ملك را دربانی کرم نام و آقا کریمی کافی مهام بود ... آقا کریم بحکم وکالت در اطراف ولایت وجوهات معادن جمع می‌آورد . طرداً للباب به **هادم‌الانجاب** انهاء داشتندکه آقاکریم نام‌کامل مهمات میرزا رضا از معدن ملح لرستان فلان مبلغ دریافت نموده است ... به مطالبت وجه مأخوذ اورا بخواست. فراشان کرم دربان را بجای او آوردند .. محصلان غلاظ وشداد ... به سه پایهٔ سیاستش ببستند . اعضاء و جوارحش را به‌چوب مطالبت بشکستند ... بعد... عرض داشتند که گیرنده وجوه آقا کریم کرمانشاهی است، این پیر کرم گلپایگانی است ...

برگ ۷ ب

عراده سازی ... در سفه و نادانی به غایتی است‌که در عزیمت تسخیر هرات وتنبیه خود سران آن صفحه‌جات... بگفت‌که عراده بسازم‌که ششصد من عراقی بر آن نهند، از دارالخلافه بدون اعانت آدمی و دواب به هرات و مرغاب رود . وجهی معقول به این دعوی مجهول بگرفت و بخورد ...

به مباشری از مباشرین زرع بگفت در فلان زمین صد خروار دیوانی تخم هندوانه زرع می‌باید. هرچه خواست که خاطرنشاند که این مقدار تخم هندوانه در تمام محوطهٔ ری بذر متعذرست نتوانست .

با اینکه زمان عمرش از هشتاد زیاده است ... او همچنان ژاژ می‌خواید . به ولیعهد کیوان مهد شاهزاده **ناصرالدین میرزا** ... عرض داشتی‌که ... مستدعی است که پس از صد سال وجود مسعود شهریار... را عارضه پیش‌آید مهمات دولت ومرجوعات خدمت مرامفوض باشد. عاقل داند که چنین لاطایل سخن صادر نشود مگر از نادانی غافل و حریصی جاهل . یکی از شعرای معاصر گوید :

عمر هفتاد حاجی آقاسی — بلکه هشتاد حاجی آقاسی
با چنین عمر هیچ می نکنی — مرگ را یاد حاجی آقاسی
جز ... تو زن دگر در هجو — نتوان ... حاجی آقاسی
بطن حوا [و] صلب آدم را — شر اولاد حاجی آقاسی
زشت نقشی چه روی تو بکشند — کلك ایجاد حاجی آقاسی
گر . . . . . . پدرت — خر. . . حاجی آقاسی . . .
گر نمی‌زاد آن سلیطه ترا — سگ نمی‌زاد حاجی آقاسی

بس که از ... همچو مستسقی — کرده یاد حاجی آقاسی
نه زرنباد چارهٔ تو کند — نه قرنباد حاجی آقاسی
نه زبان در دهان تو که بود — نیش فصاد حاجی آقاسی
آن نه کلك است در کف تو که هست — تیغ جلاد حاجی آقاسی *

*ـ پس از نوشتن این سطور، درفهرست خطی دانشگاه تهران تألیف محمدتقی دانش پژوه (جلد ۹ : ۱۴۷۲) مشاهده شد که نسخه‌ای از همین کتاب بشمارهٔ ۲۶۱۲ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران مرکزی هست و نام مؤلف کتاب بنابر نسخهٔ مذکور علی اکبر قائم‌مقام فراهانی است.

جنگی از قرن هفتم*

آثار منظوم و منثوری که درین صحایف صورت طبع پذیرفته نمونه‌ای است کامل‌العیار وبرازنده‌ازآنچه درمیان فارسی زبانان‌به «جنگ» ،«بیاض» و«سفینه» [1] مصطلح است و در قلمرو تمدن اسلامی هنر بسیار رایج میان اهل ادب بوده است و هنوز هم رواج کامل دارد ، چندانکه منتخبات اشعار متعددی در سالهای اخیر انتشار یافته است .

در این نوع کتب ، بهترین اشعار و شیرین‌ترین حکایات و ناب‌ترین‌کلمات وروان‌ترین‌آثار منثور ودلچسب‌ترین‌ترسلات‌ومنشآت‌ومنتخباتی‌از رسائل و کتب‌را مندرج می‌ساخته‌اند . بهمین لحاظ است که جنگها وسفینه‌ها و مجموعه‌ها وبیاضها اکثراً مشحون از آثار خواندنی وجاودانی است و از جهت ارزش مادی هم ازنسخ ارزان نیست .

جنگ نمایندهٔ ذوق‌ودانش‌جامع‌آنست . کمتر دیده شده‌است که «جنگ‌نسخهٔ استنساخی باشد. هر کس که جنگی می‌پرداخته است‌طبعاً اشعار باب طبع ومطلوب ذوق‌خود را در آن گرد می‌آورده است.

---

* نقل از مقدمهٔ مجموعهٔ نظم و نثر فارسی که به اهتمام حبیب یغمایی (تهران۱۳۴۳) چاپ شده است .

۱ــ جنگ کلمه‌ای چینی و بمعنی کشتی درازست و در مفهوم سفینه استعمال شده است. « مجموعه » و « بیاض » هم نوعی از تدوین کتاب در همین زمینه است ، با تفاوتهائی .

در بسیاری از جنگها اشعار و آثاری محفوظ مانده است که اثری از آن اشعار و آثار در جای دیگر و به صورت مستقل دیده نمی‌شود . در حقیقت جنگها گنجینهٔ مستحکمی برای حفاظت چنین مطالب و مضامین واقع شده است .

متأسفانه جنگهای قدیمی بسیار کم است ، اما از دوران تیموری و صفوی جنگهای بسیار خوب و نسبةً زیاد در دست است .

***

حضرت ادیب اریب و شاعر بلند مرتبه آقای حبیب یغمائی ، مدیر مجلهٔ ادبی یغما (که حقاً جنگ زبدهٔ اشعار معاصرست) چهارسال پیش ازین قصدفرمود تایکی از جنگهای معتبروقدیمی رااز باب‌نمونه به طبع برساند.به‌قصدآنکه این هنراصیل وشریف از صورت نسخهٔ خطی بحلیهٔ طبع درآید واصحاب ذوق را سرمشق نیکوئی در تنظیم جنگ باشد .

برای این‌مقصود عالی، جنگ قدیمی‌بی‌تاریخ شمارهٔ ۱۴۴۹ کتابخانهٔمرکزی دانشگاه تهران را که از نسخ قرن هفتم یا هشتم هجریست و از آقای حسنعلی باستانی راد خریداری شده است‌انتخاب فرمود وبادقت مخصوص به خویش واهتمام بلیغ در مقابله وتصحیح ، طبع متن را به‌اتمام رسانید .

این‌جنگ‌درسیرو گذشت زمان مشوّش‌وبعضی ازاوراق آن‌ازوسط وآخرساقط وبعضی از سطورش سائیده ومحو شده است.لذادرموقع طبع باهمدستی استاد مجتبی مینوی به اوراق و مندرجات آن چنانکه باید نظم داده شده است .

یغمائی به سبب عزیمت به‌فرنگ، به قصد درمان بدن، توفیق نیافت که خود با قلم دلپذیر و ذوق لطیف و بیان مطبوع مقدمه ای برآن الحاق کند . ناگزیر مرا که خوشه چین خرمن معرفت و فریفتهٔ الطاف پاک و صافی او هستم مأمور ساخت تا به نگارش مقدّمه ای برین مجموعه بپردازم، گرچه حق مطلب آن بود که

شاعری استاد و مایه‌ور چون حبیب یغمائی که نقاد و صرّاف شعرست خود بدین مهم می‌پرداخت و این مجموعه را چنان که باید توصیف و تعریف می کرد .

هر زمان که درمحضر حضرت یغمائی ازین مجموعه یاد می‌شد استادمی‌فرمود انتخابی که جامع این جنگ کرده است بهترین انتخاب است . بی هیچ تردیداشعار نمونه و خوب بزرگان سلف درآن گلچین شده است .

یغمائی اعتقاد دارد که صحّت اشعار این مجموعه محل تأمل نیست و بهترین دلیل برین نکته را مقابله ای می‌داند که خود بانسخه های تصحیح شدهٔ چاپی کرده است . مثلا اشعاری را که از منوچهری درین مجموعه مندرج است صحیح تر و دقیق تر از صورت مضبوط در چاپ آقای محمد دبیر سیاقی می‌داند، همچنین‌اشعار امیر الشعرا معزّی را ازآنچه در دیوان مصحّح مرحوم عباس اقبال آشتیانی به‌طبع رسیده است درستتر یافته است .

یغمائی ، در تصحیح متن ، اکثر اشعار و آثار این مجموعه را با متون چاپی مصحّح و نسخ خطی معتبر مقابله کرده، چنان که درذیل صفحات به هرمورداشارت رفته است. خود، گاه به گاه شاهد بودم که برای تصحیح یک بیت ویک مصراع به کتابخانه های ملی ، مجلس شورای ملی ، و کتبخانهٔ استاد مجتبی مینوی مراجعه می‌فرمود و برای رفع مشکلات و ابهامات موارد متعدد تدقیق وتجسس‌را درمآخذ و مراجع‌مختلف واجب می‌دانست .

این‌جنگ که حاوی‌اشعاری برگزیده است منتخبات قراءتی‌شایسته ای برای دانشجویان رشته های ادبی خواهد بود و می‌توان آن را کتاب درسی قرارداد . نیز مجموعه ایست که برای دانش پژوهان و اصحاب ذوق و مشتاقان شعر قدیم و اصیل فارسی مفید و سندی معتبرست .

آثارمندرج درین جنگ عبارت است از:

رسالهٔ عشق اثر سیف‌الدین باخرزی عارف شهیر قرن هفتم هجری که‌تا کنون نسخهٔ دیگری ازین رسالهٔ لطیف دیده نشده. (۱)

رسالهٔ مدخل منظوم در معرفت تقویم که با چهار نسخه مقابله شده.

رسالهٔ منثور سلسلة الترتیب ازحکیم عمر خیام که بانسخهٔ چاپی تطبیق شده،

انشاء خواجه نصیرالدین طوسی در کیفیت واقعهٔ سقوط بغداد که با نسخهٔ قدیمی ۶۹۸ مقابله شده،

منظومهٔ خواندنی تاریخی و عبرت انگیز کارنامهٔ اوقاف اثر تاج الدین نسائی پرداختهٔ سال ۶۶۷ هجری در وصف و بیان اوضاع اجتماعی آن ایام، (۲)

نه مکتوب از عطا ملک و شمس الدین جوینی صاحب دیوان و عمید الدین اسعد فارسی که همه از منشآت پرمایه و استادانه و محتوی برمضامین تاریخی است.

پس ازین مکاتیب، منتخب اشعار قرار دارد، از شعرای بلند نام قدیم چون منوچهری، عنصری، لامعی، عبدالواسع، عسجدی، ناصر خسرو، فرخی، سنائی، معزی، خاقانی، مهستی، انوری، مسعود سعد، کمال الدین اسماعیل نمونه های خوبی در آن دست چین شده است. نیز از شاعران کم نامتر چون رافعی و رصدی ومنشوری وفخرالدین خاله نیز اشعاری مندرج است که‌برای محققان تاریخ ادبیات بسیار ارزشمند خواهد بود.

کوشکک (لورا) ــ ۱۸ تیرماه ۱۳۴۳

---

۱ ــ این رساله به توسط اینجانب در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران (جلد سال ۱۳۴) نیز چاپ رسیده است.

۲ ــ این منظومه به توسط اینجانب در مجلهٔ فرهنگ ایران زمین (جلد سال ۱۳) نیز چاپ شده است.

ترجمه های شاهنامه*

فردوسی دوستان گرامی

گمان می کنم مراد بانیان ارجمند هفتهٔ ایران باستان از عنوان انتخابی دربارهٔ ترجمه های شاهنامه معرفی شبکهٔ نقل علمی و مستند آن کتاب استوار در زبانهای مختلف و نمایش جاودانگی هنر فردوسی در میان اقوام و ملل دیگر است. بهمین ملاحظه مطالبی که درین محضر شریف عرض شدنی باشد مقداری نام اشخاص و تعدادی سنه و رقم خواهد بود ، و طبعاً ملال انگیز . سخنی مستقیم از فردوسی و هنر پایدار او در میان نیست تا از سحر سخن شاعر شعر آفرین لذت ببرید.

مردم غیرفارسی زبان جهان به استثنای عدّه ای ازخاورشناسان حماسهٔقومی و ملی ایرانیان را از راه ترجمه هایی که از آن اثر بلند و جاودانه شده است شناخته اند . آوازهٔ فردوسی از شهر طوس همراه با شوقها و کوششهای کسانی که شاهنامه را در طی هشتصد سال از زبان فارسی و یا از زبانهای خود نقل کرده اند در سرزمینهای آسیایی دور و کشورهای اروپایی و امریکایی گسترده شد. درمدت هزار سال که از پی افکندن کاخ شاهنامه می گذرد ، آن را به صورت کامل یا

---

* متن خطابه ای است که در مراسم هفتهٔ ایران باستان (خرداد ۱۳۴۸) که انجمن فرهنگ ایران باستان ترتیب داده بود خوانده شد. (نه نقل از مجلهٔ راهنمای کتاب جلد ۱۲ سال ۱۳۴۸) .

ناقص یا مختصر شده به بیست و شش زبان مهم جهان نقل و ترجمه کرده اند. بعضی ازین ترجمه های کامل یاناقص یامختصر شده اززبان اصلی شاهنامه به زبان دیگر در آمده است. مثل ترجمهٔ مشهور موهل. بعضی هم از روی زبان دوم، مثل نقل شاعرانهٔ ماثیو آرنلد. طبعاً این ترجمه های متعدد از یک رسته و همسنگ نیست.

این زبانها تا آنجا که احصاء کرده ام عبارت است از آلمانی، اردو، ارمنی، انگلیسی، اوزبکی، اوکرانی، ایتالیائی، بنگالی، پشتو، ترکی، چکی، دانمارکی، روسی، ژاپونی، سربی، سوئدی، عبری، عربی، فرانسوی، کردی، گجراتی، لاتینی، لهستانی، مجاری، هندی. برای اختصار در گفتار، با برشمردن یک یک ترجمه ها و نام مترجمان رنج شنیدن را زیاد نمی کنم.

تاآنجا که اطلاع دارم اولین ترجمه ای که ازشاهنامه تهیه شد حدود دویست سال پس از تألیف آن کتاب و به زبان عربی بود. این ترجمه اکنون موجودست و چاپ شده است. مترجم آن فتح بن علی بنداری است، او میان سالهای ۶۱۵تا۶۲۴ چنین خدمت ارزشمند را درباب شاهنامه کرد و حماسهٔ ملی ایرانیان را براعراب شناساند.

از حیث قدمت، دومین ترجمه ای که می‌شناسیم ترجمهٔ ترکی است ومربوط می‌شود به دویست و پنجاه سال پس از ترجمهٔ عربی.

در زبان ترکی اعم از ترکی جغتائی و ترکی استانبولی وترکی قفقاز چند ترجمه هست. ولی همه قدیم نیست. آن که قدیم است و بدان اشاره شد به نثر و از سال ۸۵۴ هجری است. ترجمهٔ دیگری که یکی نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ ملی پاریس هست از آن قرن یازدهم هجری شناخته شده. ترجمه ای منظوم و ملخصی نیز به ترکی از دورهٔ ممالیک به دست آمده است که زایاچکوسکی ترکشناس مشهور لهستانی آن را سه سال پیش بصورت عکسی منتشرساخت. از

ترجمه های ترکی قفقازی و استانبولی بعد یاد می کنم .

ترجمه‌های شاهنامه در زبانهای اروپایی ، بیش از ترجمه‌هایی است که در زبانهای‌آسیایی انتشار یافته و مورد قبول واقع شده است . سبب این امر اهمیت ترجمه های اروپائی است که اکثراً به دست آشنایان با ادبیات فارسی ، یعنی به اصطلاح ، خاورشناسان نقل شده است. این دسته از ترجمه‌ها معرّف فردوسی واقع شد و آن‌مترجمانی که کار را باجنبهٔ ادبی ممزوج کرده‌اند توفیق بیشتری یافته‌اند ، مثل رونکرت یا اتکینسون .

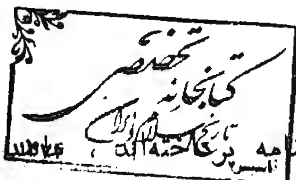
معرّفی‌ترجمه‌هایی که درین‌زبانهاموجودست به‌ترتیب‌ذیل خلاصه‌شدنی‌است:

قدیمترین ترجمهٔ اروپایی شاهنامه ، جزیی از آن کتاب است که به سال ۱۷۷۸ میلادی به لاتینی درشهر وین جزء منتخبات اشعارفارسی نشرشد. البته پیش از آن نام فردوسی در کتب سیاحان اروپایی آمده بود . شاردن و اولئاریوس و عدّه‌ای دیگر، ازشاعرحماسه سرای‌ما درسفرنامه‌های خود یادکرده بودند .

پس ازترجمهٔ لاتینی قدمت ترجمه‌های شاهنامه بدین وضع است: انگلیسی، فرانسوی ، آلمانی ، روسی ، هندی ، ایتالیایی ، مجاری ، گرجی ، ارمنی و اوکرانی که همه قبل از قرن بیستم در دسترس قرار گرفته است .

در زبان انگلیسی ، بیش از زبانهای دیگر از شاهنامه منقولات وترجمه در دست داریم .

شایستهٔ گفتن است که متن فارسی جلد اول شاهنامه نخستین بار توسط یک خاورشناس انگلیسی بنام لمسدن M. Lumsden درکلکته وبه‌سال ۱۸۱۱چاپ‌شد. ولی ترجمهٔ جلد اول بیست و شش سال قبل از آن تاریخ توسط انگلیسی دیگری بنام J. Champion در سال ۱۸۷۵ میلادی در همان شهر کلکته نشر شده بود.بجز این شخص، بیست وهفت انگلیسی دیگر که اغلب مستشرق بوده‌اندبترجمهٔ قطعات



شاهنامه پرداخته‌اند ، [illegible] H. Zimmern , S. Robinson ; A. Jackson J.A. Atkinson, G. Warner (که ترجمهٔ کامل شاهنامه را در نه مجلد در دسترس انگلیسی زبانان گذاشت) ، E. G. Browne و R. Levy.

از میان ترجمه های انگلیسی، قصهٔ رستم وسهراب که اتکینسون در ۱۸۱۴ انتشار داده بود شهرت بسیار یافت ، تا آنجا که شاعر مشهور انگلیسی ماثیو آرنلد M. Arnold برانگیخته شد که آن قصهٔ زیبا وشاهکار را به شعر انگلیسی نقل کند. منوچهر امیری اثر آرنلد را به فارسی نقل کرده و عجیب است که ضبط نام آن در « کتابشناسی فردوسی » من فوت شده است .

آخرین ترجمه‌ای که از شاهنامه در زبان انگلیسی انتشار یافت ترجمهٔ ملخص روبن لوی R. Levy ایرانشناس اخیر و متوفای انگلیسی است که دو سال پیش ازین در « سلسلهٔ میراث ادبی ایران » از کارهای مشترك یونسکو و بنگاه ترجمه و نشر کتاب به مشتاقان هدیه گردید .

درزبان فرانسوی، ده ایرانشناس، شاهنامه وقطعاتی ازآن راترجمه کرده‌اند. ترجمهٔ مشهور و کامل کار ژول موهل J. Mohl آلمانی نژاد است. این خاورشناس قصهٔ پهلوانان تاریخی وحماسهٔ قومی ما را برای پادشاه فرانسه ترجمه کردو کتابش با متن اثر بصورت شاهنامه نشر گردید. امتیاز کار موهل بر دیگر ترجمانهای شاهنامه درین است که او ابتدا به پیراستن متن براساس نسخ خطی پرداخت ومتن آراسته و منقح شده را که هنوز هم یکی از بهترین طبعهای شاهنامه است مبنای ترجمهٔ خود قرار داد. ترجمهٔ موهل در هفت مجلد سلطانی از سال ۱۸۳۸ ببعد نشر شد. ترجمهٔ موهل از ترجمه هایی است که اعتبارش پایدارمانده است ودرمراجعات تحقیقی بدان اشاره می‌شود .

در زبان آلمانی هجده نفر به ترجمهٔ شاهنامه دست زده‌اند، ترجمه‌هایی کامل

یا مختصر . نخستین بار درسال۱۷۹۳میلادی S. F. Wahl ملخصی ازقصص‌شاهنامه را به آلمانی زبانان عرضه کرد . از معاریفی که شاهنامه را به زبان آلمانی نقل کرده‌اند هامّرپور گشتال Hammer – Purgestal مستشرق اطریشی و روکرت و هرمان اته مستشرقان آلمانی را باید نام برد .

اما ترجمهٔ اساسی از آن J. Gorres است . او درسال ۱۸۲۰ بدین کارعظیم پرداخت و ترجمهٔ شاهنامه را در دومجلد انتشار داد. آخرین ترجمه‌ای که یکصد صحیفه از آن دوسال پیش ازین انتشاریافت کارایرانشناس ایران دیده‌ای است بنام H. Kanus – Credé که‌حدودبیست‌سال پیش دانشجوی ادبیات فارسی دردانشگاه طهران بود .

در زبان روسی، ازسال ۱۸۱۵ به‌ترجمهٔ شاهنامه پرداخته‌اند. ولی هیچ یک از ترجمه های قرن نوزدهم کامل نبود ، تا اینکه از سال ۱۹۵۷ ترجمهٔ جدید و کامل شاهنامهٔ فردوسی با همکاری ابوالقاسم لاهوتی که خود شاعر فارسی زبان بود و استاریکف که ایرانشناسی متخصص در کار شاهنامه بود آغاز شد و به اتمام رسید .

درزبان ایتالیائی خاورشناس مشهورقرن نوزدهم I. Pizzi شاهنامه‌راترجمه کرد و آن را (بجز مجموعهٔ کاملی که در هشت جلد نشر شد) در چند صورت ملخص و منتخب به چاپ رسانیده است .

ترجمهٔ ترکی (استانبولی) توسط نجاتی لوغال در ۱۹۴۵ به خط لاتینی نشر شده است . و البته به خط ترکی لاتینی

سه ترجمه‌ای که در ترکی قفقازی شده منحصراً قصه هایی است‌ازشاهنامه‌و میان سالهای ۱۹۰۶تا۱۹۲۸ به‌چاپ رسیده است. مردم‌ناحیت ارّان قرنهای متمادی شاهنامه را به زبان فارسی می‌خوانده‌اند، وهمان طور لذت می‌برده‌اند که ازنظامی

و خاقانی ، و طبعاً احتیاجی به ترجمهٔ آن نداشته‌اند. ترجمه های ترکی بیشتر برای اقوام ترک نژادی بوده است که در آسیای مرکزی می‌زیسته‌اند .

در زبان ارمنی بعضی قطعات و قصه های شاهنامه انتشار یافته ، مفصل ترین ترجمه آن است که به مناسبت جشن هزارهٔ فردوسی درشهر ایروان نشرشده‌است. ولی بیش ازیک دهم آن اثر بزرگ نیست .

درزبانهای ممالک اسکاندیناوی ترجمهٔ دانمارکی قابل توجه است . زیرا ایرانشناسی به مقام و منزلت کریستن سن چکیده‌ای از آن را انتشار داد. ترجمهٔ سوئدی که ابیاتی چند از شاهنامه است و توسط هرملین Hermelin یکی از دوستداران واقعی ادبیات فارسی عرضه شده ترجمه‌ای است غیر مستقیم که آن را از روی ترجمهٔ لاتینی به زبان مادری خود نقل کرده است .

محققان ایرانشناس بنامی که در گذشته به ترجمهٔ قسمت هائی از شاهنامه دست برده‌اند عبارتند از: هامّرپورگشتال ، روکرت ، اته ، جکسن ، ادواردبراون، روبن لوی ، پیتزی ، کریستن سن ، ژوکوفسکی ، ژول موهل ، رینو ، بریکتو . از آنها که در قید حیاتند و با شاهنامه روزگار گذرانیده‌اند و می گذرانند نام آربری (انگلیس)، هانری ماسه (فرانسه) * ، ماخالسکی (لهستان)، کانوس کرده (آلمان) ، کورویاناگی (ژاپن) قابل ذکرست .

بنا بر احصای نسبةً کامل ، ترجمه هائی که از شاهنامه در بیست وشش‌زبان شده قریب یکصد وهشتاد بار به چاپ رسیده است ونزدیک به یکصد وپنجاه خاور-شناس و مترجم ادبی، معرّف وناقل شاهنامه به آن زبانها بوده‌اند.

با اینکه حدود دویست سال است که مضامین این متن گرانقدر درحوزه‌های علمی اروپا نقل شده است و نزدیک دویست دانشمند ازمیان مغربیان به تحقیق و تجسس درین اثر پرداخته‌اند بدون تردید هنوز این مجموعهٔ جاودانه بدان صورت

* ــ حالاکه این مقاله تجدید چاپ می‌شود ماسه وآربری هم فوت‌کرده اند .

و شأن که باید به هیچیک از زبانها بر گردانیده نشده و ترجمان و هنرآفرینی نیامده است که بتواندعواطف و احساسات فردوسی را به همان اسلوب بیان وزبان سحر انگیزو هنر تصویری‌شاعر درزبانی دیگر منعکس سازد.

ترجمه کاری است هنری و دشوار، علی‌الخصوص در نقل کاخ بلندی چون شاهنامه که از بادو باران نیابد گزند.

کتابشناسی سعدی و حافظ *

(بحث مقدماتی)

گردآوری و تنظیم کتابشناسی جامع برای سعدی و حافظ بسیار دشوارست، و حتی می‌توان گفت محال. جاودانگی معنوی و حسن قبول عام کم مانندی که این دو شاعر میان فارسی زبانان وفارسی شناسان و مردمان ادب دوست اقوام‌دیگر یافته‌اند موجب شده است که در طول چند قرنی که از زمان حیات آنها می گذرد نسخ زیاد از آثارشان رونویس شده و دیوانشان به کرّات به چاپ رسیده و تحقیقات مربوط به آنها دامنهٔ وسیع گرفته و اشعارشان توسط آشنایان ومشتاقاق درجنگها و مجموعه‌ها و مراجع دیگر مکرردر مکررنقل وهمچنین توسط متخصصان‌ادبیات فارسی به زبانهای متعدد ترجمه شده است .

طبعاً برای پیشرفت تتبعات ابتکاری و به دست آوردن اطلاعات جدیدتر در خصوص این دوشاعر گرانقدر مطالعه وسنجش‌کارهای گذشتگان ورسیدگی‌انتقادی ونقدعلمی‌یک‌به‌یک‌آنها سرلوحهٔ‌کارهای اساسی ومهم سعدی‌شناسی وحافظ‌شناسی آینده خواهد بود ، اگرچه این‌کار برای عده‌ای گمراه کننده باشد .

تجربه در تنظیم « کتابشناسی فردوسی » (که اینجانب برای انجمن آثار ملی

---

* ـ خطابهٔ ایراد شده درکنگرهٔ جهانی سعدی و حافظ (شیراز ، ۱۳۵۰) به نقل از مجموعهٔ « مقالاتی دربارهٔ زندگی و شعر سعدی » (شیراز ، ۱۳۵۲) .

فراهم کرد ودر سال ۱۳۴۷ در تهران انتشار یافت) راهنمایی است تمام، ومحک و معیاری تام برای پیشنهاد طرح مربوط به تدوین کتابشناسی سعدی و حافظ. این مختصر که اکنون عرض می‌شود نموداری است از آنچه در مورد سعدی و حافظدر دست تهیه است.

هانری ماسه H. Massé ایرانشناس مشهور فرانسوی ضمن کتاب مفید و دلپسندی که در بیان احوال و آثارسعدی نوشت (۱) فهرستی از چاپها وترجمه‌های آثار آن شاعر را به دست داد. او در آن اثر اشاره کرده بود که پیش از او یکی‌از مستشرقان روس هم درین خصوص اثری منتشر کرده بوده است. چون ماسه در فهرست خود متذکر تحقیقات و چگونگی مطالعات و نحوهٔ تصحیح چاپها نشده لذا کار او قابل تجدید نظرست. فایدهٔ مهمی که از کتابشناسی او عاید می‌شود بیشتر اخذ اطلاع در باب ترجمه‌های آثار سعدی است. متأسفانه در آن فهرست‌در باب نسخ خطی آثار سعدی که مورد احتیاج ضروری محققان و متن شناسان است گزارشی نیست. البته درآن روزگار هنوز نسخه‌های معتبروزیادشناخته نشده بود. جزین هانری ماسه در برشمردن مراجع قدیم فارسی توجهی به سزا و استقصائی تام در حدودی که درخورد باشد نداشته است. ناگزیر باید فهرست‌کاملی از آنچه در مراجع قدیمی دیده می‌شود جمع آوری شود.

در باب حافظ هم، کتابشناسی کوچک و منظمی توسط ایرانشناس معاصر فنلاندی آقای هانری برومس H. Broms (که در همین کنگرهٔ کنونی حضوردارد و خود نیز رسالهٔ ممتعی در بارهٔ حافظ به انگلیسی نشر کرده است) در سالهای اخیر انتشار یافته است. ولی سعی برومس مقصور و محدود بر آن بوده است که منحصراً نام و نشان کتابها و مقاله‌های اروپائی در بارهٔ حافظ و ترجمه‌های‌دیوان یا غزلیات انتخابی او را ضبط کند. بنابراین مسلم است که مطالب بسیار دیگری هست که باید به فهرست قابل استفادهٔ برومس الحاق شود تا کتابشناسی نسبةً

جامعی در بارهٔ حافظ فراهم آید.* کتابشناسی برومس در بارهٔ حافظ به صورت شمارهٔ دوم نشریهٔ دماوند Demavand (که نشریهٔ انجمن فنلاند و ایران در شهر هلسینکی است) انتشار یافته است. (۲)

با این توضیحات اجمالی ظاهراً روشن شد که توجه گرد آورندگان این هر دو کتابشناسی بطور اختصاصی معطوف به آثاری بوده است که توسط ایرانشناسان و مترجمان اروپائی انتشار یافته است: از قبیل چاپهای آثار سعدی و حافظ، ترجمهٔ آن آثار، تحقیق دربارهٔ آنها. مقصود آنکه هیچ یک نظری شامل به نسخ خطی، مسطورات مراجع و تذکره های قدیم، نوشته های تحقیقی جدید، چاپهائی که ایرانیان و شرقیان دیگر از آثار این دو شاعر انتشار داده اند نداشته اند.

بی هیچ تعصب می‌توان گفت که ارائهٔ هیچ‌نوع تحقق جدید امکان پذیر نیست مگر اینکه کارهای گذشتگان مخصوصاً تحقیقات ایرانیان معاصر یک یک مورد سنجش وبازبینی قرار گیرد. البته درهر یک از کتب مربوط به سعدی وحافظ ونیز در فهارس نسخ خطی و فهرستهای مقالات و کتابشناسیهای موضوعی قدیم و جدید ذکر مراجع مربوط به این دوشاعر جسته گریخته دیده می‌شود، ولی این همه اطلاع را باید در یکجا گردآوری کرد.

پیشرفت سعدی شناسی و حافظ شناسی تا حدود زیادی مرتبط خواهد بود به‌این که کلیهٔ آثار،اعم ازخطی وچاپی شناخته شود وکتابشناسی نسبة کاملی‌انتشار یابد. ترکیب این کتابشناسی بدین روش خواهد بود:

۱ ـ نسخه های خطی

عرضه کردن متون قابل‌اعتمادازآثارسعدی وحافظ(به نحوی که بتوان گفت اگر سعدی وحافظ آنها را می‌دیدند آن متون را اثردست نخوردهٔ خود می‌دانستند)

*ـ ایشان در همین کنگره، چاپ دوم کتابشناسی مذکوردرفوق را به من نشان‌دادند.

موکول بدان است که نسخه های صحیح و معتبر قدیمی اساس طبع قرار گیرد . در چنین حالی است که به جای کلیات سعدی مصحح مرحوم فروغی و دیوان حافظ تصحیح قزوینی و غنی صورتهای جدید مورد استفاده و استناد محققان قرار خواهد گرفت . بدین منظور باید درسه قسمت جداگانه (تاریخدار، بی تاریخ، پراکنده) مشخصات کلیهٔ نسخ‌خطی تاریخدار را به‌نظم‌تاریخی جمع‌آوری کرد ونسخ‌بی‌تاریخ‌ولی نزدیک‌به‌عصر شاعر را دریک گروه جدا قرارداد ودرحد امکان طبق ضوابطی برای هریک زمان تخمینی معین کرد. همانطور که آقایان مجتبی مینوی ودکتر پرویز ناتل خانلری، تاکنون توانسته‌اندپانزده نسخهٔ خطی که تاریخ آنها برنسخهٔ مورخ ۸۲۷ چاپ خلخالی مقدم است در تصحیح دیوان حافظی که در دست تصحیح دارند مناط کار علمی خود قرار دهند .*

گاه گاه از گوشه و کنار نسخه هایی به دست می‌آید که قدیمی و بی تاریخ است. اما نوع کاغذ و اسلوب خط وشواهد دیگر نسخه شناسی گویای آن است که نسخه کهنه است . البته در همهٔ این موارد به ضرس قاطع نمی‌توان نسبت به زمان کتابت نسخه حکم کرد ، ولی تردید نیست که استفاده از اغلب آنها بطور شایان توجه مفیدست .

نسخه ای از دیوان سلمان که در حاشیه اش دیوان حافظ کتابت شده است و چند سال قبل کتابخانهٔ مجلس شورای ملی خرید و به نام « دیوان کهنهٔ حافظ » توسط من انتشار یافت (تهران ۱۳۴۸) ، به احتمال قریب به یقین متنی است که در بیست سال اول قرن نهم هجری کتابت شده است و در آن موارد قابل اعتنا و

* ـ اینک که این مقاله طبع می‌شود باید گفت که‌آقای سید محمد رضا جلالی نائینی دیوان رابراساس نسخه‌های مورخ ۸۱۲و۸۲۴ به‌چاپ‌رسانیده اند(تهران ۱۳۵۰).همچنین نسخهٔ مورخ۸۹۳بصورت عکسی‌به اهتمام ممتاز حسن انتشار یافته است (کراچی ۱۳۵۰) .
همچنین « چهل و سه غزل » بصورت‌کتابی توسط کلثوم گلیموا از روی نسخهٔ ۸۰۷به چاپ رسیده است (دوشنبه ۱۹۷۱) .

توجه برای تنظیم دیوان حقیقی حافظ وجود داردواستنباطات صحیحی از آن موارد جهت تصحیح حافظ قابل به دست آوردن است .

اعتبار یافتن این نوع نسخ از راه مطالعهٔ متن آنها با نسخه های تاریخدار و یافتن شواهدی که‌مؤید قدمت واصالت ابیات باشد اطمینان خاطر محقق را مستحکم‌تر می‌سازد . مثلا از زمانی که آقای دکتر پرویز ناتل خانلری نسخهٔ منتخب مورد اعتمادی را منتشر کرد معیاری ارزشمند ومورد وثوق در دسترس همه قرار گرفت. اینک آن متن یکی از محکهایی است که می‌توان تا حدودی معیار سنجش نسخ بی‌تاریخ اما قدیمی محسوب گردد .

در کتابشناسی مورد نظر ما مشخصات نسخه های خطی دواوین این دو شاعر ازروی فهرستهای چاپ شدهٔ کتابخانه ها، مقدمه های چاپهای آثار شاعران، مطاوی مقالات و تحقیقات جمع آوری ووصف هریک از نسخه ها و محل نگاهبانی و نیز مرجع معرفی و توصیف نسخه ذکر می‌شود ، تا سند معرفی نسخه ها در دسترس محققان قرار گیرد .

هنوز نسخه های زیادی‌هست که درخانه ها وخانواده ها مخزون است.این‌نوع نسخه‌هادرفهرستهاومراجع معرفی‌نشده‌وبه‌تصادف‌واتفاقی‌است که بعضی از آنها مورد معرفی واقع شده است یا خواهد شد . مانند نسخه ای که درهمین شیرازست وازآن آقای کرامت رعنا حسینی است و ایشان خود توصیفی از آن در مجلهٔ راهنمای کتاب منتشر کرد . (۳) این نسخه به خط نستعلیق ابتدائی وازآن قرن نهم‌هجری است . نسخه ای است که نمی‌توان نسبت به ضبط های آن بی اعتنا بود .

نسخه ای دیگر از همین دست در اختیار آقای مظفر بختیارست و ایشان نیز نسخهٔ خود را در مجلهٔ راهنمای کتاب وصف کرده است . (۴)

چند سال قبل جزو مجموعهٔ‌نفیس کتب‌خطی مرحوم دکتر رضا صحت کلیات

سعدی تاریخداری دیدم که مورخ سال ۷۶۶ هجری و به خط محمد عبداللطیف عقاقیری بود . اگرچه نسخه های کلیات قدیم تر از آن هست ولی کیفیت کتابت و ضبط های نسخهٔ صحت را نباید نادیده گرفت . طبعاً مصححان آیندهٔ کلیات سعدی باید از وجود آن مطلع باشند . *

ازین قبیل است نسخه ای از کلیات به خط کتابت نیمهٔ اول قرن هفتم‌هجری که در کتابخانهٔ وقفی شخصی به نام Bodemere در شهر ژنو وجود دارد ومن پانزده سال قبل آن را در جعبه آینهٔ نمایشگاه آن کتابخانه دیدم و هرچه کوشش کردم که عکسی از آن درین مدت فراهم کنم توفیق حاصل نشده است . این نسخه مهم است و بر روی کاغذ نخودی بغدادی کلفت به خط نسخ خوش کتابت شده . **

ازهمین سنخ نسخ، در سه چهار سال اخیر دو نسخهٔ قدیمی اوراق شده برای مجلس شورای ملی و یکی برای مجلس سنا خریداری شده است و متأسفانه هنوز در فهرست نسخ آن کتابخانه ها مورد معرفی قرار نگرفته است . ***

قسمت دیگر از نسخ خطی که باید ذکر مشخصات آنها در کتابشناسی بیاید منتخبات یا منقولات آثار سعدی، و حافظ است، یعنی آنچه در مجموعه هاوجنگها و بیاضهای قدیمی و نیز به تفاریق درمتون نزدیك به عصر آن دو شاعر کتابت ونقل شده است . ناچار مشخصات منقولات و منتخباتی که قدیمی تر و معتبر ترست حتماً در کتابشناسی باید قید گردد، بطور مثال دوغزلی رابایدذکر کنم که درجنگ‌قدیمی شهرداری اصفهان **** ضبط است، یاغزلی که درالمعجم آمده واغلب آنهارا می‌شناسد.

* این نسخه باسایر نسخ مرحوم صحت به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی انتقال‌یافته‌است.

** حالاکه این مقاله تجدید چاپ می‌شود عکس آن نسخه را گرفته ام و در اواخر همین مجموعه آن را معرفی خواهم کرد .

*** ـ نیز نسخهٔ متعلق به مرحوم فروزانفر که درسال ۱۳۵۱ برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه خریداری شد .

**** ـ آن‌جنگ اکنون به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌اصفهان‌انتقال‌یافته وچاپ‌عکس آن به‌توسط اینجانب ومرتضی‌تیموری درسلسلهٔ انتشارات دانشگاه‌اصفهان (۱۳۵۳) انتشاریافت.

ازین قبیل است سه غزلی که آقای محمد محیط طباطبائی اخیراً ازروی مجموعه‌ای خطی متعلق به عصر حافظ معرفی کرده اند و تفصیل دلپذیر آن را باید در مقالهٔ ایشان مطالعه کرد . (۵)

تفاوت ضبط کلمات و ترتیب ابیات در غزلهای سعدی و حافظ که مؤلفان نزدیک به عصر آن دو شاعر در تألیفات خود آورده اند ، در صورتی که نسخه های آن آثار قدیمی باشد ، نیز از موارد استناد و استفاده خواهد بود . مانند چند بیت از غزلی که در خطبهٔ کتاب انیس الناس تألیف « شجاع » نامی در سال ۸۳۰هجری نقل شده ویگانه‌نسخهٔ شناخته شدهٔ این کتاب ازهمان عصر تألیف در کتابخانه‌مجلس شورای ملی محفوظ است . (۵)

یکی از ابیات منقول دراین کتاب این بیت است :

چه گویمت که‌مرا دی زعالم‌ارواح　　　منادی جبروتی چه مژده ها دادست

در حافظ چاپ قزوینی آن بیت به صورت مذکور در زیر که قطعاً مطلوبتر و زیباترست آمده ، ولی برای محقق لازم است که ضبطهای مختلف را در دسترس داشته باشد . شاید دو صورت مختلف باشد که حافظ خود سروده است.

چگویمت که به میخانه دوش مست و خراب

سروش عالم غیبم چه مژده ها دادست

همین ایام غزلی از حافظ بر پشت ورق اول نسخه‌ای خطی از تلویحات سهروردی متعلق به آقای کرامت رعنا حسینی دیدم‌که جالب توجه بود . نسخه کتابت قرن‌هفتم هجری است. ولی‌غزل مورد نظر که به خط تعلیق قدیمی است در قرن نهم کتابت شده و دارای تفاوتهائی در ضبط ابیات است ، بدین صورت :

در کارخانه ای که ره فهم و عقل * نیست

وهم ** ضعیف رای فضولی چرا کند

---

* ــ قزوینی : فضل و عقل .

** ــ قزوینی : فهم .

گر رنج پیشت * آید و گر راحت ای حکیم
نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند

جان رفت درسرغم ** و حافظ به عشق سوخت
عیسی دمی کجاست که احیای ما کند

کاتبان جنگها و مجموعه‌های قدیم‌اشعار سعدی از مبالغ زیاد نقل کرده‌اند و شناختن ضبط‌های کهنهٔ آنها به پیشرفت تصحیح کلیات کمك می کند. از این قبیل جنگی است مورخ سال ۷۵۱ هجری که شاعری به نام « شمس حاجی‌الشیرازی » نوشته است و در آن عده‌ای از غزلیات سعدی و شعرای دیگر را نقل کرده است. کاتب ابومحمدشمس الدین‌عبدالله‌است که در۷۷۲ یا۷۸۲ وفات کرده وخود شاعر بوده و مقداری هم از اشعار خود را درین جنگ آورده است (۷) . آقای احمد گلچین معانی فاضل گرامی هم دربارهٔ این شخص مقالهٔ محققانه‌ای نوشته‌اند . (۸) این کاتب وشاعر، از جمله « مثلثات » سعدی را بطور مشکول در آن بیاض نقل کرده است . طبعاً ضبط مشکول این شعر که ابیاتی به لهجهٔ شیرازی در آن است توسط کاتبی که خود شاعر و شیرازی، بوده و احتمالاآخرین سالهای حیات سعدی را هم درك کرده بوده بسیار مغتنم است و اگرچه آقای محمد جعفر واجد (۹) با معیارهای مربوط به‌زبان‌امروزی‌خودآن نسخه‌راغیر مضبوط دانسته‌اند به‌نظر من تاوقتی که‌با توجه به‌موازین‌زبانشناسی(درخصوص‌لهجهٔ‌شیراز عهدسعدی) وضوابط‌نسخه‌شناسی، نسبت بدان اظهار بی‌اعتمادی نشود این نسخه از نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح مثلثات‌خواهد بود. مخصوصاً بدان جهت‌تأکید وتکیه می کنم که‌کاتب خود شیرازی بوده و نزدیك به عصر شاعر آن ابیات را کتابت کرده است.

گاه‌از گوشه‌و کنار آثاری عرضه می‌شود که محتاج به رسیدگی‌های عمیق‌تر دارد، مانند غزلی از سعدی که بر پشت ورقی از نسخهٔ خطی بسیار پاکیزه و خوش

---

* ـ قزوینی : پیش   ** ـ قزوینی : علی

خط از شرح اشارات ابن سینا (اگر اشتباه نکنم) دیدم. این غزل رقمی دارد بدین مضمون که کاتب غزل ، خود سعدی است . در کلمات و ترتیب ابیات غزل، تفاوتهای دلچسب وپذیرایی هم دیده می‌شود! این نسخه به آقای فخرالدین نصیری امینی تعلق دارد. اما چون خط سعدی شناخته شده نیست حکم بر اینکه آن غزل به راستی خط سعدی و یادگاری از آن شاعر باشد بسیار دشوار است . فقط از باب کتابشناسی است که بدین توضیح مبادرت رفت .کاش درچنین مجمعی آن نسخه ارائه می‌شد و نظرات صاحب نظران در باب آن گفته می‌آمد .

بهر تقدیر باب مهم و اساسی کتابشناسی سعدی و حافظ فصلی است که شناسانندهٔ نسخه‌های مفرد و منتخبات مجموعه‌ها و جنگ‌های تاریخدار و بی‌تاریخ است.

۲ ـ چاپ‌ها

کلیات سعدی واجزای آن مخصوصاً گلستان و بوستان مکرر چاپ شده است. اما هنوز چاپی که فروغی انتشار داده برچاپ‌های دیگر مرجح است . همانطور که با وجود چاپهای بسیار زیادی که از حافظ در دست چاپ قزوینی و غنی مرجع اساسی برای اشخاصی است که به کارهای تحقیقی در باب حافظ می‌پردازند .

در تدوین کتابشناسی سعدی سعی می‌شود که مشخصات هرچاپ از حیث تعیین نسخه‌هایی که مأخذ آن چاپ بوده است و کیفیات مربوط به مقدمهٔ هرچاپ تعیین و ذکر شود. مثلاً درمورد چاپی که چند سال قبل با فهرست الفبائی لغات به کوشش دوستم مظاهر مصفا انتشار یافت حتماً ذکر می‌شود که این چاپ از چنین مزیتی برخوردار است .

گلستان، اول بار در سال ۱۶۵۱ میلادی درشهر آمستردام به حروف سربی درشت انتشار یافت (با ترجمهٔ لاتینی) در ایران دویست سال بعد از آن ، یعنی در سال ۱۲۵۷ قمری ضمن کلیات در تبریز چاپ شد . چاپ سنگی قدیمی معروف

تهران شش سال پس از آن یعنی در سال ۱۲۶۳ نشر گردیده‌بوده .

دیوان حافظ نخستین بار در کلکته به سال ۱۷۹۱ میلادی به حروف سربی و خط نستعلیق و قطع رحلی به زیور طبع آراسته شد . مقدمه‌ای که بر آن نوشته‌شد به قلم روشندلی ایرانی است که مقیم هند بود و ابوطالب اصفهانی نام داشت . او همان کسی است که سفری به اروپا وفت و کتاب مشهور « مسیر طالبی » را نوشت. این چاپ آنقدر کمیاب و نفیس است که یک نسخه از آن که بیش از ۱۷۸ صفحه نیست اخیراً به بهای دویست لیره در لندن فروخته شد . نخستین دیوان حافظ که در ایران چاپ شد از آن سال ۱۲۵۳ قمری است . دومین چاپ به خط شکستهٔ خوش با چند تصویر در سال ۱۲۶۳ قمری به چاپ رسید . فهرست نسخه‌های چاپی به دو بخش تقسیم می‌شود. یک عده آنهاست که قبل از حافظ خلخالی انتشار یافته‌و عدهٔ دیگر آنهاست که پس از آن وبا روش تحقیقی دردسترس قرار گرفته‌است. طبعاً چاپ خلخالی مرزی شاخص است میان آنها .

شناخت چاپهای متعدد سعدی و حافظ که احتمالاً بعضی از آنها از روی نسخه‌های معتبر تهیه‌شده‌است گاه‌مفید خواهد بود. همچنانکه آقای مسعود فرزاد در کار بزرگ خود راجع به حافظ ، چاپهای مختلفی از دیوان حافظ را همتراز با نسخه‌های خطی ، سند تحقیق خود قرار داده‌اند .

بهر صورت در کتابشناسی وسیع سعدی وحافظ اختیار کردن طریقهٔ انتخابی ممکن نیست . چه باید همه چاپها را ذکر کرد . اما باید تصریح کرد که مأخذ هریک چیست و هریک چه مزیتی و اختصاصی دارد .

ناگفته نگذرم که دیوان خواجه بیش از کلیات شیخ چاپ شده و چاپهای تحقیقی آن نیز متعددتر از نسخهٔ مصحح و منقح آثار سعدی است ،

۳ـ تحقیقات ومطالعات

تحقیقات و مطالعات در بارهٔ زندگی و سبک گفتار و آثار این دوشاعر ونیز

لغتنامه‌ها و مباحث لغوی و تفسیری و فنون ادبی سعدی وحافظ و تصحیح متون آنها چه به صورت کتاب و چه مقاله و در زبانهای مختلف بسیار است و فهرست اغلب آنها در کتابشناسیها و فهرستهای مقالات آمده .

روشی که در نظم موضوعی آنها برای کتابشناسی سعدی و حافظ رعایت می‌شود قرار دادن هریک برحسب زمان نگارش است تا سیر تحقیقات مربوط به هر یک ازین دو شاعر معین باشد و مراجعه کننده آسانتر و بطور دلخواه به مراجع دست یابد . برعکس آنچه در کتابشناسی فردوسی کرده ام .

۴ ـ مراجع قدیم

مراد تذکره‌ها و کتب تاریخ و متون ادبی است که ذکر جمیل سعدی و یاد سفینهٔ غزل حافظ در آنها وجود دارد . البته هرچه عصر مراجع به عصر دو شاعر نزدیکتر باشد آن مآخذ فایده بخش‌تر واعتبارعلمی وتاریخی آنها بیشتر خواهدبود.

یک دستهٔ عمده از مراجع مورد نظر تذکره‌ها و کتب شرح حالی است که بسیاری از آنها در فرهنگ سخنوران آقای خیام پور مورد معرفی و استفاده قرار داده است . اما بازهم‌تذکره‌هایی که احوال سعدی وحافظ را در بردارد متعددست. اگرچه مطالب مندرج دربسیاری ازآنها غیر بدیع و تکرار مکررات است آوردن ذکر آنها در کتابشناسی ما ناگزیر و الزامی است . در این قسمت هم نظم تاریخی تألیف‌تذکره‌هامورد نظر قرار می گیرد .

دستهٔ دیگر مراجعی است که بطور جسته گریخته اطلاعات و اشاراتی از احوال سعدی و حافظ در آنها موجود است ، مانند « لطایف اشرفی » که توسط جناب آقای علی اصغر حکمت (که جایش درین مجلس خالی است و الحق در راه شناساندن این دو شاعر خدمات بسیار و عاشقانه کرده است) مورد معرفی قرار گرفته (۱۰). یا کتاب «انیس الناس» که پیش ازین بدان‌اشاره شد ودرآن حکایتی

مربوط به علت سرودن بیت « اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را .... » بیان شده است .

۵ - شروح

شرح نویسی بر گلستان سعدی و غزلیات حافظ و تفسیر آثار فکری این دو شاعر سابقه ای دراز دارد و عده ای کثیر بدین کار پرداخته‌اند ، مانند جلال دوانی که رساله ای در شرح دو بیت از حافظ دارد و نسخش زیادست و چاپ هم شده ، یا شرح دارابی معروف به « لطیفهٔ غیبی » و شروح شمعی و سروری وسودی . اغلب شروح اساسی ومفصل به وسیلهٔ خوانندگان غیرفارسی زبان به رشتهٔ تألیف‌درآمده، مانند شرح گلستان که مؤلف آن ترک زبان بود یا کتاب «بهار باران» درشرح بوستان که مؤلفی هندی (غیاث الدین مؤلف غیاث اللغات) آن را نوشت .

درین روزگار هر چه از معارف قومی و سنت های قدیم دور می‌شویم به داشتن شروح و تفاسیری که کاشف معانی و مفاهیم عالی و مشکلات افکار این دو شاعر باشد نیازمندتر می‌شویم . به همین ملاحظه است که نگارش کتب و مقالات درشرح غوامض ابیات سعدی وتفسیر غزلهای حافظ وبیان نحوهٔ تفکرآنهاروزبه‌روز رایجتر خواهد شد و فصلی خاص از کتابشناسی سعدی و حافظ را در برمی‌گیرد .

۶ - ترجمه

ترجمهٔ آثار سعدی و حافظ در هر یک از زبانهای جهان از سالهای دور و دراز آغاز شده و نشان دهندهٔ آشنایی ملتهای مختلف با این دو شاعر نامور است .

برای آنکه سخن به درازا نکشد بطور مثال عرض می‌شود که گلستان نخستین باردرسال۱۶۳۴میلادی به‌فرانسه ترجمه‌شد. مترجم‌آن André du Ryer نام داشت. این مترجم سعدی را « شاهزادهٔ شاعران ترک و فارس » معرفی کرده است! از روی همین ترجمه، به فاصلهٔ یک سال ترجمهٔ آلمانی انتشار یافت . البته

این ترجمهٔ آلمانی غیر از آن ترجمهٔ گزیده ای است که اولئاریوس Olearius سیاح مشهور انجام داد .

ترجمهٔ دوم به‌لاتینی از آن سال ۱۶۵۱ میلادی است. این ترجمه با انضمام متن فارسی گلستان نشر شد. نام مترجم Georgio Gentio بود. پس از آن ترجمه های متعدد دیگر از سال ۱۶۵۴ به‌بعد درزبانهای فرانسه، انگلیسی، هلندی، هندوستانی، عربی ، ترکی ، ایتالیائی ، اردو ، لهستانی ، مجاری ، پشتو ، روسی ، گرجی ، ارمنی و جز اینها انتشار یافت .

بوستان توسط N. Hyde انگلیسی پیش از سال ۱۷۰۳ (که سال وفات اوست) به انگلیسی منتشر شد و ترجمهٔ آلمانی در ۱۶۸۸ و ترجمهٔ فرانسوی در ۱۷۶۲ . از سال ۱۸۵۰ ببعد ترجمه هایی دیگر نیز به زبانهای فرانسوی و آلمانی در دسترس قرار گرفت .

دیوان حافظ دیرتر از آثار سعدی دراروپا شهرت گرفت. اولین ترجمه هایی که از غزلیات حافظ در آلمان و انگلیس و فرانسه عرضه گردید از آن قرن هیجدهم میلادی است . طبق فهرستی که آماده کرده ام ترجمه های مختلف حافظ بیش از دویست بار درزبانهای اروپایی چاپ شده است. فی المثل در زبان انگلیسی ۵۳ اثر (چند غزلی و چندین غزلی) موجود است .

۷ ـ مشاهدات سیاحان و شرقشناسان

اگر از ذکری که ابن بطوطه در بارهٔ سعدی دارد بگذریم آغاز اطلاع سیاحان خارجی و شرقشناسان دربارهٔ شاعران ما بیشتر از زمان شاه عباس است و آن در کتاب Les Beautez de la Perse تألیف «دلاند دولیه» است که در سال ۱۶۷۳ به چاپ رسیده .

دولیه که یکی از اعضای هیأت شرلی بود ضمن شرحی که از شیراز می‌دهد

اشاره‌ای به قبر سعدی دارد و از توجه خاص مردم و اعتقاد آنان به مزار سعدی و پایاب مزار شاعر و ماهیهای آن ذکر می‌کند.

کمپفر سیاح آلمانی که در عصر شاه صفی به ایران آمد درسفرنامهٔ دیدنی و بسیار با ارزش خود تصویری از مقبرهٔ حافظ و باغ اطراف آن که توسط خود او ترسیم شده است به چاپ رسانید. این تصویر نشان می‌دهد که مزار حافظ در آن عصر میان باغستانی که سراسر درخت نارنج بود قرار داشته است. من آن تصویر را چند سال پیش در مجلهٔ یغما به چاپ رسانیدم و شایسته است که عکس آن نقاشی در محلی از آرامگاه کنونی حافظ نصب شود. این تصویر در ترجمهٔ فارسی کمپفر که اخیراً توسط دوست ارجمندم آقای کاوس جهانداری انتشار یافته نیز به چاپ رسیده است.

آنچه‌عرض‌شد، نموداری‌کم‌بها بود از کتابشناسی‌دلخواه در بارهٔ‌سعدی‌وحافظ. امید من در تکمیل‌کار به محبت دوستان ودانشمندان عزیزی‌است که چندتن‌آنها در «تالار سعدی» حضور دارند و این سطور را به محضر آنان عرض می‌کنم. نیز از روان حافظ طلب همت می‌کنم تا مگر در اتمام این خدمت توفیق یابم.

یادداشتها

1– Essai sur le poète Saadi suivi d'une bibliographie. Paris, 1919.

2– Towards a Hafiz bibliography. Demavand. Suomi – Iran. Sevran. Julkaisu (Publication of the Finland Society) [No date] 42 p.

۳ — راهنمای کتاب، ۱۰ (۱۳۴۶) : ۵۸۰ — ۵۸۴.

۴ — راهنمای کتاب، ۱۱ (۱۳۴۷) : ۱۵۸ — ۱۵۹.

۵ — قدیمترین مآخذ کتبی حافظ، مجلهٔ وحید، ۹ (۱۳۵۰) : ص ۷ — ۱۶.

۶ — چاپ شده توسط اینجانب (تهران، ۱۳۵۰).

۷ — رجوع شود به مقالهٔ اینجانب در مجلهٔ یغما، ۲۰ (۱۳۴۶) : ۲۷۲ — ۲۷۴ و ۳۶۵ — ۳۷۳ تحت عنوان «بیاض استاد حافظ و نسخهٔ مضبوط و مشکول مثلثات سعدی».

۸— استادومرادخواجه حافظقوام الدین‌ابواسحق بنجیری. سالنامهٔ کشور ایران. ۱۹ (۱۳۴۳) : ۲۳-۲۶.

۹ — مجلهٔ یغما، دوره های ۲۰ و ۲۱ و ۲۲.

۱۰ — منابع جدید پیرامون حیات حافظ، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات شیراز. شماره هفتم (بهمن ۱۳۴۱): ص ۳ — ۲۸.

هدایة التصدیق الی حکایة الحریق*

رساله ای ناشناخته از فضل‌الله خنجی

رسالهٔ عربی حریق حرم شریف نبوی (ص) در مدینه که درصحایفی چند به یادگار خدمات علمی ولادیمیر مینورسکی معرفی و متن آن به منظور نمایاندن نسخهٔ خطی آن که به خط مؤلف است به صورت عکسی چاپ شد، اثر دانشمند مشهور قرن دهم‌هجری فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی‌است که خود را اصفهانی‌هم می‌خوانده است و آثار متعدد و مفیدی در دو زبان عربی و فارسی دارد. این رسالهٔ مفیدش تاکنون توسط محققانی که به احوال و آثار او پرداخته‌اند شناسانده نشده و در فهارس نسخ خطی هم ذکری از آن به میان نیامده است.

از فضلای عصر اخیر ابتدا محمد امین خنجی به تفصیل، آثار فضل الله بن روزبهان را در مقالهٔ محققانه‌ای توصیف کرد [1]. پس از او ولادیمیر مینورسکی

---

* نقل از یادنامهٔ ایرانی مینورسکی (تهران ـ ۱۳۴۸) ص ۳ ـ ۳۵، آقای محمد تقی دانش پژوه متن رساله را که همراه مقالهٔ من به صورت عکسی چاپ شده بود تصحیح فرموده و در همان یادنامه به صورت حروفی به چاپ رسانیدند.

۱ـ محمد امین خنجی: ذیل احوال فضل الله بن روزبهان خنجی درکتاب «لارستان کهن» تألیف احمد اقتداری، طهران ۱۳۳۴، ص ۱۴۳ ـ ۱۴۵؛ همچنین مقالهٔ دیگر او به عنوان «فضل الله بن روزبهان خنجی» مندرج درفرهنگ ایران زمین، ج ۴ (۱۳۳۵) ص ۱۷۳ ـ ۱۸۴.

به مناسبت ترجمهٔ ملخصی که از کتاب عالم آرای امینی آن دانشمند فراهم و نشر کرد درمقدمهٔ آن کتاب اطلاعات و تحقیقات عمیقی به علاقه‌مندان عرضه داشت[۱].

سومین فرد دوست دانشمندم دکتر منوچهر ستوده است که « مهمان نامهٔ بخارا » از آثار فضل‌الله را به چاپ رسانید و ملخص تحقیقات خنجی و مینورسکی را به انضمام بررسی‌های خود در مقدمهٔ آن کتاب آورد [۲].

مرحوم محمد نظام‌الدین دانشمند هند کتاب سلوک‌الملوک خنجی را تصحیح و به سال در شهر نشر کرده است و ترجمهٔ کتاب مذکور به انگلیسی توسط محمد اسلم خان ازدانشمندان مقیم لاهور درسال ۱۹۷۴ انتشار یافته است. محمد اسلم‌خان مقالات ورسالاتی هم‌دراحوال وافکار خنجی به زبان‌اردو به چاپ رسانیده.

***

نسخهٔ یگانهٔ رسالهٔ حریق که از تصرفات بی‌امان روزگار در امان مانده و سالم و روشن و پاکیزه به دست افتاده به خط مؤلف است (و این خود مزیتی است دیگر برای نسخه) و در کتابخانهٔ وقفی یکی ازاخیار این دوره آقای حسین‌ملک (مشهور به کتابخانهٔ ملی ملک) به شمارهٔ ۶۱۱ نگاهبانی می‌شود. اما کسی‌ازوجود نسخه آگاه نبود و تا کنون معرفی نشده بود. تا اینکه به اجازت حضرت آقای ملک، آقای محمد تقی دانش پژوه وبنده از زمستان ۱۳۴۴ به مدت یک سال‌ونیم به فهرست نویسی نسخه‌های خطی آن کتابخانه که گنجینه‌ای عجیب و نفیس است پرداختیم [۳] وبدان ایام این رسالهٔ ممتع وتاریخی فضل‌الله بن روزبهان را شناختیم.

چون انتشار یادنامهٔ مینورسکی مورد نظر قرارگرفت طبع عکسی این رساله در آن یادنامه مناسب دیده شد، به اعتبار آنکه مینورسکی منظم‌ترین شرح

۱ـ Persia in A. D. 1478 – 1495. An abridged translation of Fadlullah b. Ruzbahan Khunji's Tarikh - i Alam - Ara – yi Amini, London, 1954.

۲ـ مهمان نامهٔ بخارا، تألیف فضل الله بن روزبهان خنجی، بکوشش منوچهرستوده تهران ۱۳۴۱ (انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب، ش ۱۴۰ ـ متون فارسی، ش ۱۰).

۳ـ دربن کار از مددکاری دوستان دیگر آقایان دکترمحمد باقرحجتی، دکترشیخ، احمد منزوی، محمد شیروانی، حسین بنی آدم، مهدی قمی نژاد هم بهره بردیم.

حال فضل‌الله خنجی را تدوین کرد و معتبرترین خاور شناسی است که این دانشمند خنج فارس را به خاورشناسان شناسانید و اهمیت آثار او را بازگو و ترجمهٔ یکی از کتابهای مهمش را که از مآخذ اساسی تاریخ آغاز عصر صفوی است به انگلیسی منتشر کرد.

***

رسالهٔ حریق مکه به سه جهت اهمیت دارد:

یکی آنکه اثر ناشناخته‌ای است از فضل‌الله بن روزبهان که تاکنون نسخهٔ دیگری از آن معرفی نشده است و یک اثر بر تعداد بیست و یک گانهٔ آثار او (به احصاء خنجی و مینورسکی و ستوده) اضافه می‌شود.

دو دیگر آنکه این رساله مسلماً به خط مؤلف آنست وخط یکی ازدانشمندان ایرانی در دسترس قرار می‌گیرد و یادگاری عزیز و ارجمند از مآثر و معارف علمای ایرانی فراچنگ افتاده است [1].

سه دیگر آنکه شرح آتش گرفتن حرم شریف نبوی (ص) در رمضان ۸۸۶ به بیانی دقیق و به قلم مردی معتبر در اختیار محققانی که تاکنون از آن خبری نداشتند قرارمی‌گیرد. ضمناً رساله متضمن اطلاعاتی است دربارهٔ عده‌ای از فضلا که درآن عصر در مدینه اقامت داشته‌اند.

این رساله به‌نحوی که درصفحهٔ پنجم آن آمده «هدایةالتصدیق الی حکایةالحریق» نام دارد و براساس مشاهدات عینی مؤلف (که شش‌ماه پس‌ازحریق به مدینه وارد شده بود)، ولی پس از بیست و یک سال دوری ازمدینه در شهر اصفهان‌نوشته شده‌است.

۱ــ مینورسکی درصفحهٔ ۸ ترجمهٔ عالم‌آرای امینی‌ذیل معرفی سلوك الملوك که ازآثار مؤلف است می‌نویسد نسخه‌ای‌ازآن‌که ظاهراً خط مؤلف‌است ازبخارا به‌کتابخانهٔ‌موزهٔ‌آسیائی نقل‌شده است. این مطلب را مینورسکی از ZVO,XXVIII/3, 1250 - 59 اخذکرده است.

یك صفحه خط خنجی‌درنسخهٔ جنگ (بیاض) تاج الدین احمدوزیر مورخ۸۷۲موجود بوده است ولی حالا موجود نیست. عکس‌آن صفحه در مقدمهٔ چاپ عکسی جنگ مذکور نقل شده است (اصفهان، ۱۳۵۳).

مطالب رساله بدین شرح است :

فصل اول درمعنی وتفسیر حدیث نبوی «حجابه النور. لو کشف، لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه » .

فصل دوم در بیان شفقت نبی اکرم (ص) برامت خود و وجوه هفت گانهٔ آن.

فصل سوم در تفصیل حکایت حریق. درین فصل ابتدا و بطور اختصار به بیان علت حریق بر اساس عقاید حکمای قدیم می‌پردازد . سپس علل آتش سوزی های حجاز را که صاعقه وزلزله بوده است با ذکر کردن چند حریق مهم (قبل ازحریق سال ۸۸۶) شرح می‌دهد و ازابن جوزی صاحب المنتظم و ابوشامه در تاریخ مدینه منقولاتی می‌آورد. پس ار آن حکایت حریق ، وضع عمارات مسجد و قبه و روضهٔ نبوی قبل از حریق موضوع سخن است و از قول ابوشامه حریق‌های حرم متبرک را بازگو می کند. از جمله حریقی بوده است که قبل از قتل المستعصم بالله (۶۵۶) روی داد و آن بر اثر غفلتی بود که فراشان و خادمان کرده و شمع به خزائن کتب برده بودند و بر اثر آن حریق بزرگی روی آورد و المستعصم امر به مرمت خرابه-های آثار قدیم کرد .

در باب حریق سال ۸۸۶ می گوید که من آثار آن آتش سوزی را پس از مدت قلیلی دیدم . زیرا حریق در رمضان ۸۸۶ واقع شد و خنجی در ربیع‌الاخر ۸۸۷ به آنجا وارد گردید و شش ماه بیشتر فاصله نشده بود . می گوید که هنگام ورودش از آثار و عمارات قدیم به جز اطلال و رسوم چیز دیگری برجا نبود . او احوال آتش سوزی را از مشایخ و قضات و اولیا و زهاد و مجاورین استماع کرده و نام آنها را بدین شرح برشمرده است :

شمس‌الدین محمد مراغی ، صلاح‌الدین محمد مدنی ، سخاوی قاضی القضاة مالکی، عبدالقادر حنبلی، شمس‌الدین محمد بجائی،مسعود مغربی، عثمان طرابلسی،

جمال‌الدین محمد بخاری ، و چند تن دیگر .

این اشخاص همه بر او حکایت کرده‌اند که دریکی ازشب‌های دههٔ دوم ماه رمضان ۸۸۶ که مردم ازتراویح فراغ یافته ومؤذنان به تسبیح گویی برخاسته بودند شعله های آتش حرم متبرک را در کام گرفت و بانگ « الحریق ! الحریق ! » ، « الماء ! الماء ! » برآسمان رفت. مدت آتش سوزی بیش از سه ساعت نبود ...

سپس می‌نویسد که قاصد به ملک اشرف (یعنی سیف الدین قایتبای متوفی در ۹۰۱) فرستادند. چون خبر به مصر رسید موجب شد که سلطان وسایل مرمت و تجدید عمارت را فراهم کرد. درین امر خواجه ابن‌الزمن که از ارباب تجارت بود قبول خدمت می کنند . خواجه عده‌ای بنا و سنگتراش و نقاش و .... را به کشتی می‌نشاند و با وسائل و ارزاق از راه دریا به ینبع می‌فرستد .

فضل‌الله‌بن روزبهان در دنبال بحث خود کیفیت تجدید بنا وتصرفات‌جدیدی را که در قبه و منبرو طاقها و مأذنه‌ها و سقفها می‌شود یک یک برمی‌شمارد وهمهٔ نکات آن ازلحاظ تاریخ حرم شریف نبوی بسیارمهم و با ارزش است. ترمیم جمیع خرابی ها هفت ماه مدت می گیرد . درین مدت فضل‌الله بن روزبهان در آنجا بوده و همه را به چشم دیده است . شریف مکه در آن زمان محمد بن ابی البرکات بوده است .

فصل چهارم رساله، در غرایب آیات و معجزاتی است که به موقع‌حریق‌دیده شده است. ازجمله گوید که چون خبر حریق به بلاد افرنج رسید فرنگیها بسیار شادمان شدند و به جشن وسرور پرداختند و شهرهای خود را آذین‌بندی ورقص و سرودخوانی کردند. امادرهمین وقت صاعقهٔ عظیمی‌تمام شهرونفائس‌آن رابسوخت.

رساله خاتمه ای دارد که حاوی ذکر بعضی از مراثی و نقل یک قصیدهٔ تمام است .

... و چند ده کتاب دیگر

اگر در کتابخانهٔ ملی ایران، چنانکه حق است و باید، از هر کتاب چاپی فارسی، اعم از آنکه در ایران چاپ شده باشد و یا در ممالک دیگر نسخی موجود بود بسیاری از مطالب مجهول بر ما مکشوف می‌شد و عده‌ای از اطلاعات تازه‌ای که گاه به گاه عرضه می‌شود برای ما کهنه بود. فعلاً برای اینکه بدانیم که فلان کتاب فارسی چاپ شده است یا نه باید به چندین فهرست ومرجع مختلف مراجعه کنیم و باز سردر گم می‌مانیم.

برای مثال، چندمورد رامی‌توانم ذکر کنم که‌دراین‌روزها بدانها برخورده‌ام.

-۱-

حل المشکلات ساوجی

استاد معاصر جلال همائی در مقدمهٔ کنوزالمعزمین (تهران، ۱۳۳۱) از کتاب **حل المشکلات** تألیف ابن ساوجی و نسخهٔ خطی آن نام برده‌اند که من هم به مناسبتی در مقدمهٔ ترجمهٔ فارسی مسالک و ممالک اصطخری (چاپ تهران،

۱۳۴۱) از آن ذکر کرده ام ولی هیچ یک نمی‌دانستیم که این کتاب سالها پیش طبع شده است .[1]

-۲-

مصباح الهدایهٔ کاشانی

کتاب **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه** تألیف عزالدین محمود کاشانی را که ترجمه گونه‌ای از عوارف المعارف سهروردی است استاد بزرگوار جلال همائی با مقدمهٔ مفصل ومبسوط در تهران (۱۳۲۵) طبع کرده‌اند. ولی بر من وشاید بر ایشان هم پوشیده بود که این متن عرفانی را محققی انگلیسی بنام H. Wilberforce Clarke از فارسی به انگلیسی نقل کرده و در دنبالهٔ ترجمهٔ انگلیسی دیوان حافظ (ترجمهٔ همو) در سال ۱۸۹۱ میلادی (یعنی پنجاه سال قبل از طبع متن اصلی) به چاپ رسانیده است .

-۳-

درهٔ نادره

دوست ما دکتر جعفر شهیدی که **درهٔ نادره** یعنی کتاب ثقیل العبارهٔ تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی را منقح و طبع کرده است (و باید گفت که جان کردی در این راه کنده) فقط دو چاپ تبریز این کتاب را ظاهراً می‌شناخته است. درصورتی که این کتاب بیش‌ازده بارطبع شده است (آنقدر که من درمراجع دیده‌ام سه بار در تبریز و شش بار در شهرهای مختلف هندوستان مثل بمبئی ، کلکته ، لاهور) .

---

۱ ــ اصل این کتاب که در کیمیا و سحرست منسوب به حکیم طمطام هندی است و محمدبن سعد مشهور به ابن ساوجی آنرا بفارسی نقل کرده است (ظاهراً از عربی) و با ضمیمه ای از شهاب الدین مقتول (یعنی سهروردی) در ۸۸ صفحه در بمبئی به سال ۱۳۱۲ ق. طبع سنگی شده است .

-۴-

سفرنامهٔ حاجی پیرزاده

در مقدمه ای که بر کتاب **سفرنامهٔ حاجی پیرزاده** [۱] می‌نوشتم به مناسبتی از روابط پیرزاده و ادوارد براون بحث کردم و متذکر شدم که براون در انتساب قصیدهٔ وصف پاریس به فرهنگ (در جلد چهارم تاریخ ادبی خود، ۱۹۰۲ میلادی) اشتباه کرده است و به دلایلی چند نشان دادم که قصیدهٔ مذکور اثر طبع حاجی پیرزاده است. این روزها ملتفت شدم که قصیدهٔ مورد بحث در سال ۱۳۱۶ قمری یعنی سه‌سال قبل‌از طبع کتاب براون مصرحاً بنام حاجی پیرزاده به ضمیمهٔ رمان‌شوالی فوبلاس (در هشت صفحه) بطبع رسیده بوده است و بنده از آن بکلی بی خبر بودم. ورنه این مورد را هم بعنوان دلیلی برصحت عرایض خودم در آن مقدمه می‌آوردم (فهرست مشار جلد اول، ذیل عنوان سفرنامهٔ پاریس).

-۵-

ورقه و گلشاه

دانشمند معروف ترکیه احمد آتش از چند سال پیش طی چند مقاله به زبانهای ترکی و فرانسوی و فارسی، مثنوی عاشقانهٔ قدیمی **ورقه و گلشاه** را به دوستداران ادب فارسی شناسانید و پس از آن دانشمند گرامی دکتر ذبیح‌الله صفا بطبع و نشر آن پرداخت [۲] [و حالا که این یادداشتها که درین مجموعه چاپ می‌شود باید اضافه کنم که اسدالله‌ملیکیان شیروانی‌ازایرانشناسان‌دانشمند فرانسوی منظومه رابه فرانسه ترجمه کرده و با مقدمهٔ تحقیقی مبسوطی انتشار داده است.[۳]]

---

۱ ــ این‌کتاب برای خوانندگان دوره های یغما ناشناخته نیست . زیرا مقداری از مطالب‌آن درجلدسیزدهم‌آن مجله درج شده است. این‌اثردوجلدباهتمام حافظ فرمانفرمائیان در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه تهران انتشار یافته است .

۲ ــ اینجا نگفته نگذریم که مرحوم عباس اقبال این مثنوی را رونویس‌کرده بود تا چاپ‌کند . رونویس او ضمن کتابخانه‌اش بود و به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه منتقل شد .

3 — Melikian - chirvani, A. S. Le Roman de Varqe et Golshah. *Arts Asiatiques*. 32 (1970) : 1-262

اما ورقه و گلشاه (روایتی دیگر ازاین حکایت و قصه) از یک صدسال پیش برای فارسی زبانان ایران و هند مشهور بوده و چند بار چاپ شده بوده است. تعدد چاپ اثر دلالت از رواج آن دارد.

مشخصات طبعهای مختلف آن به این شرح است :

ـ طهران ، ۱۲۸۲ ق. ، ۲۴ ورق ، سنگی، مصور

ـ دهلی ، ۱۸۸۸ م. ، ۱۱۶ صفحه، سنگی

ـ دهلی، ۱۸۸۹ م. ، ۱۲۷ صفحه ، سنگی (درحاشیهٔ قصهٔ احمد جامی مشهور به چهار پری)

ـ لاهور ، ۱۸۹۶م. ، ۱۲۸ صفحه، سنگی (در حاشیهٔ قصهٔ احمد جامی)

ـ دهلی ، ۱۸۹۹م. ، ۱۱۲ صفحه ، سنگی (با تصویر)

آقای خان بابا مشار در جلد دوم «فهرست کتابهای چاپی فارسی» ذیل ورقه و گلشاه ازدوچاپ تهران یاد کرده اند. یکی همان چاپ صد سال قبل و دیگرچاپ سال ۱۳۳۱ شمسی که باحروف سربی توسط شرکت‌سهامی طبع کتاب در۵۶ صفحه نشرشده است. متأسفانه درامریکا به هیچ یک ازین‌چاپها دسترسی ندارم تا بتوانم دربارهٔ متن نظری اظهار کنم. اگر یکی از دوستان‌بتواند یکی از چاپ شده ها را بیابد و این یادداشت را تکمیل و تصحیح کند اسباب امتنان خواهد بود. [۱]

آقای احمد آتش در مقالهٔ فارسی خود (مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ج ۱ش ۴

---

۲ ـ دوستمان دکترمحجوب‌که باافسانه های عامیانه‌آشنا است ودرین باب مطلع‌ترین فرد، شاید این متن را می‌شناسد ودریادداشتهای خود ذکری از آن‌دارد.

ص ۱۲) نوشته‌اند که « درین موضوع غیر از ورقه و گلشاه عیوقی در زبان فارسی به کتابی دیگر مصادف نشدم . ولی محقق است که در اوائل این قرن کتابی به زبان فارسی متعلق به این موضوع موجود بود ، زیرا که کتابی در این موضوع به قلم ملاعبدالله بن حاجی بن میر کریم از فارسی به زبان ترکی شرقی ترجمه و در سال ۱۳۲۴ ق. در تاشکند با عنوان « حکایة عجیبه از احوال گلشاه و ورقه » چاپ شده است . » پس به هر حال آقای احمد آتش خبری از آن نداشته است .

شیکاگو ، بهمن ۱۳۴۳ *

\- ۶ -

سفری به ایران (کار دهوسه)

کتاب «سفری به ایران»[1] را که مجموعه‌ای بسیار نفیس و دیدنی و خوش چاپ از نقاشی‌های یکی از نظامیان قشون فرانسه مأمور در ایران به نام **لوئی امیل دوهوسه** است به دقت و علاقه بررسی کردم و همت و توجه دوست عزیز منوچهر فرمانفرمائیان را که با گشاده رویی مجموعهٔ نفیس خود را در اختیار بنیادفرهنگ ایران برای چاپ و استفادهٔ اهل تحقیق گذاشته است تحسین گفتم .

پس از آن اطلاعاتی را که آقای عبدالمحمد روحبخشان با ترجمه مقالهٔ **شکار در ایران** و نقل بعضی دیگر از نقاشی‌های دوهوسه در مجلهٔ سخن دورهٔ نوزدهم (شماره‌های ۲ و ۳) به دست داده بودند دیدم . اتفاقاً بنده هم درسال ۱۹۵۶

---

* ـ تا اینجا نقل از یغما ، ۱۶ (۱۳۴۲) : ص ۳۳ ـ ۳۵ .

۱ ـ مجموعه‌ای از نقاشی های لوئی امیل دوهوسه ، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ، تهران، بی‌تاریخ.

رساله‌ای ازاوبه دست آورده بودم که آن‌را به خط و مهرایرانی خود به دوستی هدیه کرده بود و آن را در جزء مقداری جزوه‌ها و مستخرجات مجلات قدیم از یک کتاب فروشی درپاریس خریداری کردم وهم اکنون در اختیار دارم . پس مناسب دیدم که‌بعضی توضیحات بر اطلاعات آقای فرمانفرمائیان مندرج در مقدمهٔ کتاب « سفری به ایران » بیفزایم .

در کتاب دکتر محسن صبا Bibliographie française de l'Iran از سه اثر دوهوسه بدین ترتیب یاد شده است :

1. Les supplice en Perse. Société d'Anthropologie de Paris, Bulletins et Memoires. Paris. 1900. Vol. 1, pp. 202 - 207

1– Les races humaines de la Perse. Revue d'Ethnographie. VI, 1887, pp. 5-6. 400–13.

3– Études sur les populations de la Perse et pays limitrophes pendant trois années de séjour Asie. Paris 1863.

این اثر همان است که بنده نسخه ای از آن به دست آوردم و اتفاقاً آقای فرمانفرمائیان هم در مقدمهٔ خود اشاره مانندی بدان (ظاهراً بر اساس منابع فرانسوی) کرده‌اند، بدین عبارت: «قبل ازرفتن به الجزایر موفق شد کتاب کوچکی به نام مردم ایران منتشر سازد . »

این اثر مقاله‌ای است که در مجلهٔ Revue Orientale et Américaine چاپ پاریس به طبع رسیده‌است. بنابرآنچه مؤلف دراول آن اظهار می‌دارد تحقیق خود را به دستور وزیر تعلیمات عمومی تهیه کرد و در ۱۶ مارس ۱۸۶۳ به مجلسی که در فرهنگستان علوم تشکیل شده بود عرضه داشت کرد . طبق آنچه بر پشت صفحهٔ عنوان جزوهٔ مستخرج این مقاله از مجلهٔ مذکور دیده می‌شود کماندان دوهوسه در آن وقت عضو انجمن نژاد شناسی‌وانجمن مردم شناسی شرقی وامریکائی و رابط آکادمی دیژون بوده است .

دوهوسه بر این اثر، مقدمه‌ای کوتاه دارد . در آن گفته است که وزیر تعلیمات عمومی در سال ۱۸۵۸ مرا به عضویت هیأتی علمی مأمور کرد و کار این هیأت نمونه‌برداری و تصویر سازی از نژادهای مختلف آسیا بود .

دوهوسه در مطالعهٔ خود که چهل و هشت صحیفه متن آن است ابتدا احوال افرادی از زردشتیان یزد ، پارسیان بمبئی ، ساکنان تهران ، اصفهان ، شیراز و خوی را به عنوان آریاهای ایران مورد تحقیق قرار داده و سپس به ترکمان‌ها ، کردها ، تاجیکها وایلیاتیها(؟) ، افغانها ، بختیاریها ، هندوها ، بلوچها پرداخته است و برای هر گروهی و نوعی رسم‌هایی از شکل سر آنها با روش مرسوم و توضیحات لازم تهیه کرده و در انتهای جزوه الحاق کرده است .

ازمقایسهٔ کتاب « سفری به ایران » یعنی تصاویر و نقاشی‌های او با این جزوه و نیز با توجه به این که او در سال ۱۸۵۸ به عضویت هیأت علمی مأمور رسیدگی به نژادها شده بوده است معلوم می‌شود که دوهوسه ضمن اقامت سه ساله در ایران و پرداختن به‌کار تعلیمات نظامی و خدمت به سپاه ایران کار علمی خود را نیز تعقیب می‌کرده و همهٔ آن تصاویر و نقاشی‌های زیبا را برای تحقیق علمی خود فراهم کرده بوده است .

در انتهای همین رساله می‌گوید که پس از انتشار قسمت اول این تحقیق وزرای تعلیمات عمومی و کشور تصمیم گرفتند که رسم‌های مرا جزء مجموعهٔ کتابخانهٔ موزهٔ تاریخ طبیعی قرار دهند .

بر این اثر دکتر **پرونر بیک**[1] طبیب سابق ولیعهد مصر مقدمه‌ای نوشته‌است. دوهوسه در تحقیق خود به تحقیقات دیگران که به این موضوع پرداخته بوده اند مثل **خانیکف** روسی ، **کنت دوگوبینو** ، **م . ویلکن**[2] ، **بده**[3] و چند محقق

1- Pruner – Beg   2- M. Wilkin   3- C. A. de Bode

دیگر نیز اشاره می کند.

ضمناً، دربارهٔ دو تصویر مندرج در کتاب و فهرستی که از آنها تهیه کرده‌اند توضیحی لازم است: تصویر پیشخدمت باشی سلام مربوط است به **آقا اسمعیل** پدر **علینقی حکیم‌الممالك** و جد فرزانه‌ها (تصویر شمارهٔ ۲۳).

در مورد درویش **سید علینقی اصفهانی** (تصویر ۳۷) باید توجه کرد که نامش در فهرست به غلط سید یقین‌علی آمده است (دو بار ذیل ۳۷ و ۵۹).

اشتباهی هم در چاپ نام دو فرانسوی به نام **کوست** [۱] و **فلاندن** [۲] درمقدمه روی داده است که حتماً غلط چاپی است و آقای فرمانفرمائیان آن دو را که‌صاحب کتاب بسیار مشهور و نقاشی‌های زیبا از ایران می‌باشند به خوبی می‌شناسند. نام این دو به‌غلط به صورت **گوست** و **فنلاندن** ضبط شده است. *

- ۷ -

الایضاح عن اصول صناعة المساح

در مورد دو کتاب فارسی و عربی از متون قدیم دراصول هندسه که به‌صورت عکسی به نام **الایضاح عن صناعة المساح** با مقدمهٔ فاضل ارجمند آقای احمد گلچین معانی از طرف بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافته است چند نکتهٔ ذیل بطور توضیح یادداشت می‌شود:

الف ـ هیچ معلوم نیست که رسالهٔ عربی را ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بن عبدالله بغدادی تمیمی تألیف کرده باشد، زیرا:

۱ـ در متن کتاب، نه درخطبه و نه درپایان، از مؤلف نامی برده نشده‌است.

۲ـ در مدارك و مراجعی که احوال ابومنصور را نوشته‌اند و آقای گلچین نقل فرموده‌اند ذکر نشده است که ابومنصور کتاب الایضاح داشته است و اساساً

۱ـ Coste ۲ـ Flandin

* ـ نقل از مجلهٔ سخن. جلد ۱۹ (۱۳۴۸/۹): ۱۰۹۷ ـ ۱۰۹۹.

درفهرست کتب، از کتب علمی او نشانی نیست. گرچه او مردی کلامی بود و تألیفاتش در علوم دینی است به آسانی نمی‌توان قبول کرد که نام کتاب الایضاح از مآخذ احوال او ساقط شده باشد.

ب ـ در انتهای رسالهٔ عربی وقبل از فصل جداگانه‌ای که دربارهٔ مساحت سطوح متساوی الاضلاع آمده است این کلمات دیده می‌شود: « تمت کتاب الایضاح عن اصول صناعة المساح... عن محمدبن عبدالملک ابی الفتح السردی» (کلمهٔ نسبت بی نقطه، محتملاً یزدی است). آیا این عبارت مؤلف کتاب را نمی‌شناساند؟

آقای گلچین درمقدمهٔ خود اشاره‌ای نفرموده‌اند که نام این شخص درانتهای رساله به چه مناسبت آمده است. پس مناسب آنست که درمورد پیدا کردن احوال این شخص تجسس شود.

ج ـ ترجمهٔ فارسی به استناد آنکه مترجم، متن مختارخود را از آن بغدادی دانسته است باید پذیرفت که از روی اثر ابومنصور بغدادی به فارسی نقل شده است. ولی کدام اثر؟ شاید بخشی از یک کتاب «چند علمی» او بوده است؟

د ـ تطبیق این دو کتاب به یکدیگر نیز برطرف کنندهٔ شک خواهد بود. اگر چه میان نوع مطالب و گاه فصول هماهنگی هست، مطابقت کافی میان آن دو دیده نمی‌شود.

هـ ـ ابوالفتوح اسعد بن ابی الفضائل عجلی مترجم در ترجمهٔ خود اطلاعی از مقیاس اصفهان یعنی موطنش به دست می‌دهد و آن این است: « و در اصفهان بیست و چهار رش دستی بود و شش دست یک کویج باشد که آن را قفیز خوانند وده کویج کریوی بود که آن رایک تخم گویند و جریب نویسند. » ولی درفهرست لغات کتاب کومج چاپ شده است. در برهان قاطع ذیل « کویژ » دیده شود. از « کریو » هم گریومرادست. ٭

٭ـ نقل از مجلهٔ راهنمای کتاب، ۱۲ (۱۳۴۸) : ۳۲۵ ـ ۳۲۶ .

- ۸ -

کتاب فتح المجاهدین

آقای محمد اسمعیل رضوانی درمقالهٔمندرج درراهنمای کتاب (جلد) چند رسالهٔ مربوط بهدورهٔ انقلاب مشروطیت را معرفی کردند. اخیراً رسالهٔ کوچکی به نام فتح المجاهدین چاپ شعبان ۱۳۲۷ به دست من رسید که معرفی آن در تکمیل مقالهٔ ایشان مفید به نظر می‌رسد.

این رساله مجموعه‌ای است از دو مخمس و مسمط اثر « سیدی اصفهانی » و دو قطعه از شاعری « عطائی » تخلص. مجموعه‌به‌خط نستعلیق و چاپ سنگی است. مضامین و مطالع و بعضی ازابیات هر یک بدین صورت است.

۱ـ در مدح سپهسالار تنکابنی و باقرخان

سر دیوان بنام صاحب دیوان مشروطه
نمودم زینت دفتر نخست عنوان مشروطه
کزان پیمانه محکم کرده‌ام پیمان مشروطه
شدم از جان و دل سرباز سربازان مشروطه

هزاران بیژن افتاده است در چاه زنخدانش
چگویم من ز باقرخان وروزجنگ میدانش
سپهدار سپه گیر و سپر بند و سپه افکن
که از او زنده و پاینده شد ارکان مشروطه

۲ـ باز در عدل و داد ز شش جهت باز شد
باز بلند اختران باز به پرواز شد

. . .

کمیت لنگ آید از کمیت ستارخان
بلی کمیت است لنگ ز فهم نطق و بیان

. . .

سفرهٔ قانون و عدل باز ز نو چیده شد
بوالهوسان را ز نو محکمه پاشیده شد

. . .

اگر چه دجالیان فتنه بر انگیختند
حیله و تزویر و مکر به‌هم در آمیختند

۳ـ قصیده‌ای بامطلع زیر ازعطائی :

ز آثار مشروطه این بس دلایل
که کردند از هم جدا حق و باطل

درآن از صمصام الدوله وضرغام الدوله تمجید شده است.

۳ـ قطعه‌ای از همو که آخرین بیتش چنین است :

چون عطائی پاسبان دولت مشروطه شو
تا دهند از مجلس شورات سرخط جواز *

= ۹ =

منتخب مثنوی از عبدالرحمن جامی

یکی ازآثار عبدالرحمن جامی که در شمار تألیفات وی نیامده است منتخب مثنوی مولوی است . نسخه‌ای از این کتاب به شمارهٔ ۱۵۷ در کتابخانهٔ دولتی مدراس موجود ست. نگاه کنید به :

A descriptive catalogue of the Islamic manuscripts in the

*ـ نقل از مجلهٔ راهنمای کتاب ، ۱۲ (۱۳۴۸) : ۷۴۱-۷۴۲ .

Government Oriental Manuscripts Library,Madras, vol. I, 1939, p.281

این نسخه تاریخ کتابت ندارد و به خط نسخ و بالغ بر ۷۴۴ صفحه است و آغاز میشود با این بیت :

عشق جز نائی و ما جز نی نه‌ایم　　وی دمی بی ما و ما بی وی نه‌ایم

و پایان میگیرد با بیت زیر :

حسبنا الله ما عنان اختیار　　با تو دادیم ای قدیم کردگار

توضیح این نکته مفید است که جامی رساله‌ای هم در شرح بیتی چند از (نی‌نامه) مولوی تألیف کرده. دراین باره نگاه کنید به کتاب جامی تألیف دانشمند محترم آقای علی اصغر حکمت و مقالتی از نامبرده بعنوان « چهار کتاب از مولانا جامی » که در مجلهٔ آموزش و پرورش سال ۱۳۲۳ به‌چاپ رسیده است.

در کتابخانهٔ مدراس نسخه‌ای هم بنام « رقعات جامی » هست مشتمل بر مکاتیب وی به شمارهٔ ۲۳۹ ، بجز این در بسیاری از کتب منشئات نامه‌های بسیار ازو دیده میشود. ولی مهمترین مجموعهٔ نامه‌های او آن‌است که به‌خط اوست و در تاشکند است. *

– ۱۰ –

تخمیس موش و گربه

استاد مینوی طی دو مقاله که در مجلهٔ یغما در خصوص موش و گربهٔ عبید زاکانی و دیگر موش و گربه ها نشر کرده‌اند (سال دهم صفحات ۴۰۱و۴۸۵) اطلاعات مبسوطی در بارهٔ منظومهٔ مذکور و دیگر مثنویهایی که به اقتفای آن سروده شده است به دست داده‌اند . آقای عبدالله کشاورز در « نشریهٔ فرهنگ خراسان » (چاپ مشهد) شمارهٔ ۱۲سال دوم ببعد منظومهٔ دیگری را که درهمین موضوع است و ظاهراً در هندوستان سروده شده بوده است معرفی کردند .

*ـ نقل از مجلهٔ مهر، جلد ۸ (۱۳۳۱) : ۵۹۰ .

اخیراً در میان کتاب کهنه هایی که به دستم رسید به ۱۶ ورق (۳۲ صفحه) از اول کتابی دست یافتم که «**موش گربه**» نام دارد و مناسب دیدم که در تکمیل مقالات مذکور درفوق این یادداشت را برای درج درآن مجله تقدیم کنم. تذکار این نکته بی فایده نیست که نام این منظومه در فهرست کتابهای چاپی فارسی تألیف آقای خان بابا مشار دیده نشد.

در صفحهٔ عنوان کتاب این عبارت دیده میشود: «هذا کتاب موش گربه (کذا) مخمس مشهدی اسمعیل شهیر به چر کچی وترجیع بند مشطی نامهٔ میرزا شباب حسب الخواهش آقا میرزا علی اصغر المتخلص به طلوعی قلمی شد ـ قیمت جلدی سیصد دینار بی گفتگو».

متأسفانه بعلت آنکه کتاب ناقص و فقط جزیی از موش گربه را شامل‌است سنهٔ طبع کتاب معلوم نیست. ولی از شیوهٔ خط و طبع سنگی و تصاویر کتاب‌مسلم است که در حدود هفتاد هشتاد سال پیش به چاپ رسیده است. اینک برای تتمیم فایده ابیاتی ازآغاز مخمس مذکور را نقل می کند:

خدایا بحق حسین شهید — که هر مشکلی را بود اوکلید
شهنشاه اسلام را در دو کون — به نزد پیمبر نما رو سفید

***

سر دفتر بنام حی سر پوش — کریم‌است‌وغفورست‌وخطاپوش
بیا دربزم ما یک‌دم بده گوش — «اگرداری‌توعقل‌ودانش‌وهوش
بیا بشنو حدیث گربه و موش»

چر کچی‌یک‌شبی‌باطفل‌خوانی — به فن زیر کی گفت ای فلانی
نشین اندر بر من یک زمانی — «بخوانم از برایت داستانی
که گرعقلت‌رسدحیران‌بمانی»*

---

*ـ نقل از مجلهٔ یغما، ۱۴ (۱۳۴۰): ۴۸.

ـ ۱۱ ـ

طب جمالی و شفاء حالی

نزد آقای سید حسین حیدری، از عتیقه بازان ومجموعه داران یزد نسخه‌ای خطی به نسخ خوش قرن دهم یازدهم دیدم. نام این نسخه « طب جمالی وشفاء حالی» است. از اسمش روشن است که در علم طب تألیف شده است. ازین کتاب درفهارس نشانی نیافتم و در کتب مراجع ذکری ندیدم. دانش پژوه کتابشناس هم آن را ندیده بود.

کتاب در سه مقاله است: مقالهٔ اول در امراض در صد و سی و دو باب، مقالهٔ دوم در رنجها در شصت و پنج باب، مقالهٔ سوم در تب در سی و پنج باب.

کتاب برای شاه شیخ ابو اسحق تألیف شده وآغازش چنین است:

« حمد بی‌نهایت و عدّ و سپاس بی‌قیاس که مهندس عقل از مساحت ساحت پیدای بی‌انتهای آن جز به عجز ... به اقبال شهنشاه معظم جمال الدین و الدنیا ... ابو اسحق ... وچون میمون و القاب همایون توشیح و مزین یافته طب جمالی وشفاء حالی نام شد. »

امیدست اگر کسی ازین کهنه کتاب خبری دارد چند کلمه ای بنویسد و محققان را ممنون کند. *

ـ ۱۲ ـ

منشاء الانشاء

دوست فاضل ارجمند آقای رکن الدین همایونفرخ نسخه ای خطی دارد که مجموعه ای از مکتوبات و منشآت مولانا عبدالواسع نظامی شاعر و منشی دربار سلطان ابوسعید گورکانی است به نام منشأ الانشاء. مؤلف، منشی سلطان ابوسعید و

* ـ نقل از مجلهٔ راهنمای کتاب، ۱۱ (۱۳۴۷) : ۶۵۵.

سپس یادگار میرزا و بعد صاحب دیوان رسائل سلطان حسین میرزا بایقرا بود. نامه هائی که به پادشاهان هند وآق قویونلووپادشاه روم و گروهی از مشایخ وشعرا و نویسندگان و دانشمندان در امور مختلف نوشته شده است اثر انشای اوست.

شاگرد اوابوالقاسم شهاب الدین احمد خوافی متخلص به منشی، مسوده‌های استاد را جمع‌آوری کرده و بصورت کتابی درفصول وابوابی‌معین‌مدون ساخته‌است. نسخه‌به خط مؤلف شهاب‌الدین‌احمد خوافی است که به‌سال ۹۳۸ازتدوین وتحریر آن فراغت یافته و بطوری که متذکر شده نسخه را به دستور و خواهش خواجه امیر بیک فرمانروای عراق تدوین و تنظیم ساخته بوده است.

تاکنون نسخهٔ دیگری ازاین تألیف در فهرست ها دیده نشده است. چون نسخه به خط مؤلف است، ظن قوی بر آنست که منحصر بفرد باشد.

امید است ایشان با نشر این کتاب خواستاران ادب و محققان تاریخ را کمک نمایند. *

ـ ۱۴ ـ

نسخهٔ نفیس منهاج البیان

اخیراً نسخه ای نفیس و قدیم از کتاب منهاج البیان در مفردات ادویه تألیف ابن‌جزله مورخ به‌سال ۶۱۵ هجری نصیب کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران شد. اهمیت این‌نسخه به مناسبت یادداشتهای متعدد از اطبای مختلف است که آن اطباء اکثراً ازمردم کاشان بوده‌اند. اطلاعات تاریخی و فوائد آن عبارت است از:

ـ نسخه در سال ۶۱۶ در نوشاباد کاشان تصحیح شده است.

ـ نسخه دارای حواشی مورخ سال۶۲۶ هجری است به خط حسن بن علی‌بن حسن طبیب در مدرسهٔ مجدیهٔ کاشان.

* ـ نقل از راهنمای کتاب، ۱۱ (۱۳۴۷) : ۶۵۶.

ـ نسخه دررجب سال ۶۲۶ با کتاب‌نبات دینوری در نوشاباد مقابله شده‌است.

ـ حواشی‌لغوی مفید از کتاب الموازنة‌بین‌العربیة والفارسیة‌ازحمزهٔ اصفهانی در سال ۶۳۳ بر آن الحاق شده.

ـ فوائدی از کتاب عبدالله بن محمد بن عیسی باوردی عطار در ربیع الاول سال ۶۲۷ در حاشیه به خط حسن بن علی‌الجاستی طبیب نقل شده است.

ـ حسن بن علی بن الحسن الجاستی می گوید که در صفر سال ۶۲۷ کتاب عبیدالله بن جبرئیل در منافع اعضا را دیدم، اما اکثر مطالب آن مزخرف و از اباطیل بود.

ـ نسخه توسط حسین‌بن‌الحسن‌طبیب درکاشان درسال؟ ۶۲ (که رقم‌عشراتش محو شده) مقابله شده بوده است.

ـ مجدداً نسخه را در رمضان سال ۶۳۷ با نسخهٔ امام ظهیرالدین ابی‌القسم مقابله کرده اند.

ـ گاه به گاه در حواشی بعضی عبارات فارسی الحاق شده است و در صفحات آخر این عبارت قدیم را دارد:

« ماهی همه بر آب اند چون مرده و هیچ مرده نبود و لکن تباشیده بود واین لاعیه برسر کوهها باشد. شکوفه ی دارد خوش. مگس انگبین بسیار خورد. » *

ـ ۱۴ ـ

جوامع علم الهیئة

در پنجمین شماره از مجلهٔ فرهنگ که از چندی پیش در مشهد به چاپ می‌رسید مقالهٔ فاضلانه‌ای درسرگذشت زندگانی منجم‌دانشمند **ابوالحسن گوشیار**

* ـ نقل از مجلهٔ راهنمای کتاب، جلد ۱۱ (۱۳۴۷): ۶۵۶-۶۵۷.

ابن لبان باشهری گیلی از دکتر محمد معین درج شده بود. درینجا چند نکته‌ای که به‌خاطر آمد عنوان ذیل بر آن مقاله می‌آورد :

امام فخر رازی در کتاب **« اختیارات علائیه فی‌حرکات السماویة »** که کتابی است بفارسی و آن را بزبان ساده برای پادشاه زمان خود **ابوالمظفر تکش** نوشته ودرپرداختن آن از کتابهای **بطلیموس و ابومعشر بلخی و عمر بن فرخان الطبری وگوشیار** استفاده برده است می‌نویسد : « وگوشیار را هرچند از علماء ریاضی نصیب بوده است لکن از علم منطق خالی است . » دیگر در بارهٔ نام زیج جامع ثانی تألیف گوشیار می‌نویسد که این کتاب **« جوامع علم الهیئة »** نام‌داشته است (نسخهٔ خطی اختیارات علائیه ملکی سعید نفیسی) .

ابوالحسن علی بیهقی (درگذشته بسال ۵۶۵) در **« تتمهٔ صوان الحکمة »** سرگذشت کوتاهی از گوشیار نوشته است وآن اینست :

« در فن هندسه صاحب قران جهان بود و کتاب چند که تصنیف کرده است مثل **زیج بالغ و زیج جامع و مجمل در نجوم و کلمه در معرفت اصطرلاب** ، در تعریف و بیان تفرد او درفن خود هریک ازآن گواهی عدل است .

از سخنان حکمت آمیز اوست : هرگاه که دو شخص طالب یک چیز باشند ازایشان برهریک عیب آن مطلوب پوشیده باشد بی‌شفقتی اوبرنفس خود پیش‌خرد پوشیده نماند » . *

ـ ۱۵ ـ

نتیجة الدوله و مولانا محمد اصفهانی

«نتیجة الدوله» تألیف محمد حافظ اصفهانی راآقای تقی بینش طبع فرموده‌اند. در خلاصة الاخبار خواند میر که قسمتی از آن را مرحوم سرور گویا اعتمادی

* ـ نقل از مجلهٔ مهر، سال ۸ (۱۳۳۱) : ۳۰۹ .

طبع کرده (کابل ، ۱۳۴۵) اطلاع مختصری در بارهٔ مؤلف مذکور مندرج است . چون ممکن‌است برای چاپ دیگری از نتیجة الدوله مورد استفادهٔ تقی بینش باشد به نقل آن عبارت مبادرت می‌شود :

« مولانا محمد اصفهانی ــ خود را از جملهٔ مهندسان می‌شمارد و هر لحظه خیالی بر لوح ضمیر می‌نگارد . او نیز صندوق ساعتی ساخته وطاسی که از آنجانیز ساعات معلوم می‌شود پرداخته . » (ص ۶۴) *

ـ ۱۶ ـ

غایة السؤول فی شرح تهذیب الوصول

حبیب عتیقه از دوستداران نسخ خطی قدیم نسخه‌ای نفیس از کتاب مذکور در فوق که شرح تهذیب الوصول الی علم‌الاصول (تألیف علامه حلی) و تألیف‌فرزند او است به من ارائه کرد که به خط نسخ اسحق بن محمود بن محمد بن محمود بن عبدالمنعم الفالی (ظ) و مورخ ۷۱۹ است .

این نسخه همراه است با «المنار» دراصول فقه حنفی از امام عبدالله بن‌احمد ابن‌محمود نسخی به خط ابوالفضل‌بن عبدالوهاب الحسینی استرابادی مورخ ۹۴۰ .

ـ ۱۷ ـ

تفسیر لطائف

مؤلف و کاتب آن عبدالحی بن محمد بن محمد الجامی است و در شعبان ۷۶۱ آنرا به انجام رسانیده است . مؤلف درین اثر مقداری زیاد از اشعار سعدی را به شاهدآورده است . نسخه به خطی کم نقطه و دشوارخوان است . (خریداری جدید مجلس سنا)

* ــ ازین ببعد نقل از راهنمای کتاب ، ۱۶ (۱۳۵۲) : ۵۱۳-۵۱۹ .

- ۱۸ -

الجامع لأشتات النبات و ضروب انواع المفردات من الاشجار والاثمار و الحشائش و الثمار

این اثر که در صفحهٔ عنوانش از آن به «کتاب الجامع للادویة الشریفة من تصانیف محمد بن محمد بن عبدالله بن ادریس التمیمی الحسینی» نام رفته است اثر مهمی است از ادریسی مؤلف نزهة المشتاق. ازین اثر طبی او فقط یک جزو ناقص در ترکیه موجود است. این نسخهٔ تازه یاب که به خط محمد بن کامل الکیرانی الطمتبب است در مراغه به سال ۶۸۲ نوشته شده (۲۶۰ ورق) و بسیار نفیس و با ارزش است. نسخه در طول قرون متعلق به احمد ابن عثمان طبیب (خط قدیم) ومحمد رضا طبیب (در ۱۱۲۹) و محمد بن محمود المدعو بجلال طبیب و شمس الدین محمد علوی سمنانی بوده است. در انتهای نسخه، اثر کوچکی از مؤلف دربارهٔ اکیال و مقادیر هست که خود اثر با ارزشی است. اهمیت کتاب مفردات او برای زبان فارسی ازین حیث است که در هر مورد اصطلاح فارسی نیز قید شده است.

مآخذ مؤلف عبارت بوده است از:

دیاسقوریدس
و کتاب اصطفن فی المفردات
و کتاب جالینوس
و کتاب الادویة المفردة لحنین بن اسحق
و کتاب لابن سرافیون
و کتاب النبات لابن جلجل
و کتاب الادویة المفردة لخلف بن عباس الزهراوی
و کتاب المستغنی للاسرائیلی

و کتاب الاعتماد فی الادویة لابن الجزار
و کتاب المنتخب لابی بکر بن وحشیة
و کتاب ابن سمجون الصیدلانی
و کتاب التفهیم لابن الکتانی
و کتاب ابی المطرف عبدالرحمن بن وافد
و کتاب ابی الخیر الاشبیلی
و کتاب ابن جزله

اسامی ادویه درین کتاب در اکثر موارد به زبانهای یونانی و سریانی قید شده‌است.(خرید جدید مجلس سنا) .

= ۱۹ =

نهج البلاغه

نسخهٔ نهج البلاغه نسخ احمد بن سلیمان بن محمد العتایقی که از روی خط مؤلف نوشته شده مورخ سال ۴۰۰ (؟)

= ۲۰ =

احیاء العلوم

احیاء العلوم الدین غزالی از عقل وزهد تا آخر محبت و شوق ، نسخ سال ۵۰۳ .

= ۲۱ =

حدوث العالم

حدوث العالم افضل الدین عمر بن علی بن غیلان تألیف ۵۲۳ . نسخ قرن

ششم. این جز نسخه های کتابخانهٔ غیاث الدین محمد بن فضل الله طبیب همدانی بوده است .

- ۲۲ -

ترجمهٔ آثارالبلاد

ترجمهٔ آثار البلاد زکریای قزوینی . همان نسخه است که آقای احمد سهیلی خوانساری در مجلهٔ ارمغان، ماده تاریخی دربارهٔ وفات سعدی را که در جای دیگر دیده نشده است از آن نقل کرده‌اند. کتابت نسخه خط نستعلیق وازآن قرن دهم هجری است. از اول و آخر افتادگی دارد .

- ۲۳ -

جامع المفردات مالقی ابن بیطار

جامع المفردات عبدالله بن احمد مالقی معروف به ابن البیطار مورخ ۱۸ ذی القعدهٔ ۶۷۴ (فقط جزء چهارم از کاف تا یاست).

- ۲۴ -

تحفة العجم

تحفة العجم تألیف سید حسین شاه متخلص به حقیقت دردستور زبان فارسی تألیف ۲۷ شوال ۱۲۱۲ و نستعلیق غلام احمد در ۱۲۱۳ .

- ۲۵ -

... (شاید : دقائق) التأویل فی‌حقایق التنزیل

تفسیر گونه ای است با شأن نزول آیات به روش شیعی در اثبات ولایت و

خلافت علی بن ابی‌طالب (ع). متأسفانه چون اوراقی چندازآن افتاده و کناره‌های اوراق سائیدگی یافته است نام‌کامل اثر به دست نمی‌آید.

از عبارتی درص ۶۳۸ بدین صورت: « بیچاره **قوامی‌علوی** رادرین **معرض** مناجاتی درخاطر آمد» ، می‌توان احتمال داد که قوامی علوی نام مؤلف است.

مؤلف از دو تألیف دیگرخود یکی به نام « بلابل القلاقل » (درصفحهٔ عنوان و ص ۲۸۹) و دیگری به نام « هدایة العوام فی عقاید الانام » (ص ۷۳۳) و از شیخ ابوعلی مؤلف کتاب الحجة (ص ۱۵۰ ، ۴۸۶) و صاحب تفسیر لباب (ص ۳۰۳) و ابن جریح یاد کرده. یکبار هم شعری از علی بن ابی طالب (ع) نقل‌نموده است.

از باب نشان دادن عقاید مؤلف به نقل قسمتی از اثرش می‌پردازیم:

« مصنف کتاب گوید عجب دارم از جمعی که اسم خود را اهل سنت و جماعت کرده‌اند کی گویند نشاید کی علی را و فرزندان معصوم او را صلوات فرستند و اگر کسی گوید علی صلوات الله علیه او را به رفض نسبت کنند. درین **معرض** چون تقریر و صل علیهم ای ادع‌لهم و استغفرلهم کنند و صل علی آل ابی اوفی کی نزد ایشان حدیث صحیح است، طلب رحمت است برآن قوم‌آن ظالم کی صل‌علی آل‌ابی‌اوفی رادرست‌داردوچون گویندالله‌م[صل]علی علی‌المرتضی‌والحسن-الرضی والحسین شهید بکربلا و فاطمة الزهراء و خدیجه الکبری و زین العابدین علی بن الحسین و محمد الباقر و جعفر الصادق وموسی الکاظم و علی بن موسی‌الرضا و محمد التقی و علی النقی و الحسن العسکری و الحجة القایم المنتظر محمد بن الحسن المهدی. »

آغاز موجود کتاب در نسخهٔ حاضر چنین است:

« ... ربانی و عنایت سبحانی از تصنیف کتاب بلابل [القلاقل] فراغت یافت، هم‌آن عزیز [علی ... طالب ... ق کی د ... ی ما بود بر تصنیف‌آن کتاب...

انشاد کرد کی هر آیت کی در بحر زخار قرآن مبنی است و خطاب ... و تمامت سورهٔ یوسف . . . به‌پارسی . . . نویسیم و بقدر امکان در معانی . . . نمائیم التماس از . . . مبذول داشتیم و این . . . . التأویل فی دقائق التنزیل نام نهادیم . . . المستعان و علیه التکلان . »

این اثر ، هم از لحاظ اینکه تفسیر گونه‌ای است براساس عقاید شیعی و هم از لحاظ زبان فارسی واجد اهمیت است .

= ۲۶ =

روزنامهٔ اخبار مشروطیت

درباب حاجی سید احمد تفرشی حسینی نویسندهٔ یادداشتهای مربوط به‌وقایع مشروطیت و انقلاب ایران که آن اثر توسط اینجانب درسلسله انتشارات امیر کبیر بچاپ رسیده، (تهران، ۱۳۵۲) نتوانسته بودم اطلاعی جز آنچه ازخود کتاب عاید می‌شود به‌خوانندگان بدهم .

خوشبختانه دوست عزیز گرامی قدیم آقای عبدالحسین گردنیا از صاحب منصبان فاضل وزارت امور خارجه که به‌مطالعات تاریخی علاقهٔ وافردارند بعلت آنکه خانهٔ پدریشان در باغ پسته بک بوده وبا خاندان حاجی سیداحمد مذکورهمسایه بوده‌اند اطلاعات مفیدی دربارهٔ آنهاشفاهاً دادند که محض استفادهٔ علاقه‌مندان دیگر در اینجا به‌چاپ میرسد .

فرمودند حاجی سید علیرضا معروف به حاجی امین دواب (که‌کالسکه‌چی مظفرالدین شاه بوده) پنج پسر داشته است به نامهای سید اسدالله ، سید احمد (همین شخص مؤلف مورد نظر و سید صدر معروف به مجیر همایون (عضو قدیمی وزارت امور خارجه و پدر آقایان بهرون) و یک دختر که هنوز در قید

حیات است .

منزل خانوادهٔ حاجی امین دواب در میدانگاه باغ پسته بک جنب قراولخانه در اول کوچهٔ حمام زنها یا عزب دفتر قرار داشته است.

این خانواده با خانوادهٔ کاظمی نیز خویش می‌باشد.

ـ ۲۷ ـ

سفر نامهٔ گیلان

دوست بزرگوارم مهندس ناصح ناطق ، در یکی از سفرهای خود به پاریس نسخه‌ای خطی از بقایای کتابخانهٔ نیکلا (مؤلف فرهنگ فرانسه به فارسی وچند اثر درباب سید علی محمد باب) برای من هدیه آورد . این نسخه شرح مسافرت شخصی است که در سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ قمری ازلاهیجان تا استراباد راآبادی به آبادی گذشته است و در باب هرمحل اطلاعاتی دلچسب و مفید بدست داده است . فی‌المثل در صحبت از لاهیجان صورت اسامی حمامها (ده تا) ، مساجد (یازده تا) ، مدارس (۶ تا) ، کاروانسراها (۵ تا) ، گلدسته (۷ تا) ، تکایا (۱۸تا) رابرشمرده. ذیل لنگرود صورت سیاههٔ مظنه‌جات از گوشت و برنج و قند و نبات پنیروچائی و دارچین و ابریشم و کج تابیده و شکر مازندران و نفط بادکوبه را آورده . ذیل تنکابن اطلاعاتی و ارقامی مبسوط ازشیلات بیان کرده است، وقس علی‌ذلك نسبت‌به هر شهر و آبادی .

نسخه، علی‌الظاهر به‌خط کسی‌است که سفر را انجام‌داده است . به‌خط شکسته نستعلیق و در قطع جیبی است . عدد اوراق نوشتهٔ آن ۱۱۲ ورق است .

امیدارم‌این‌سفر نامه‌را که ازهر لحاظ واجد اهمیت‌است،دوستان‌عزیز منوچهر ستوده ومسیح‌ذبیحی که‌دربارهٔ‌آن نواحی کارمی کنندمنقح وبرای چاپ‌آماده‌سازند.

اینك بطور نمونه قسمتی ازآمار وارقام مربوط به شهررشت را که در رجب ۱۲۷۶ ضبط شده است درینجا بچاپ می‌رساند :

تفصیل محلات

راهدان ، خمیران زاهدان ، صیقلان ، بازار ، استاد سرا ، کیاب ، خمیران کیاب ، چهارسرا .

صورت مساجد ، دوازده باب

حاجی محمد کریم ، حاجی حسن ، حاجی ملا صادق مجتهد ، حاجی محمدخان، حاجی‌حسن، مسجدتازهٔ شریعتمدار، فقرا، خمیران کیاب ،حاجی‌سمیع، هادی‌الله، مسجد صفی،کاسه فروشان ، ساغری سازان، جامع، گلشن، میرزا آقاسی، ایضاًحاجی حسن، خمیران راهدان، چهارسرا، حاج قاسم‌خان ، مستوفی کوچك.

صورت اسامی مدارس

حاجی سمیع ، مدرسه بزرگ مستوفی ، حاجی ملاصادق ، جامع ، حاجی علی اکبر، حاجی محمد کریم ، حاجی محمد خان ، حاجی حسن سمسار، مدرسهٔ کوچك مستوفی ، حاجی اسمعیل خان .

صورت مکتب خانه های رشت

نصرآباد، ساغری سازان[1] ، امامزاده کوچك،آقاسید ابراهیم، مسجدصفی، تکیه سوخته ، پهلوی خانهٔ حاجی ملا رفیع ، خمران زاهدان ، محلهٔ صیقلان ، صومعه بجار ، چر کوچه ، محلهٔ بازار ، خمران کیاب ، کیاب چهار سرا ، پهلوی خانهٔ حاجی سهراب ، لب رزجه ، خواهر امام . *

۱ـ اصل : ساغری سازان .

*ـ نقل از مجلهٔ راهنمای کتاب ، جلد ۱۶ (۱۳۵۲) : ۵۱۳ ـ ۵۱۹ .

-۲۸-

درباب مؤلف تفسیر سور آبادی

تفسیر سورآبادی به فارسی ، از تفاسیر بنام وبسیارشیوا وخوش نثر است که حضرت یحیی مهدوی و مرحوم مهدی بیانی آن را تصحیح و چاپ کرده‌اند ولی هنوز نشر نشده است .

سورآبادی با چنین اثربزرگ واستوار درست شناخته نیست. آقای مهدوی درمقالهٔ معتبرومهمی که در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران (۱۳۴۵) نشر کرده‌اند اطلاعات متعدد واساسی را در احتمال هویت آن مؤلف به دست داده و همه‌را مورد نقد و سنجش قرار داده‌اند .

اخیراً که ابیات باقی‌ماندهٔ وامق‌وعذرای عنصری ازمیان‌مقوای جلدنسخه‌ای قدیمی به دست‌آمده و مرحوم محمد شفیع در پاکستان نشر کرده است (دانشگاه لاهور۱۹۶۷) معلوم‌شد که‌آن کتاب «المختصر من کتاب الوقف» نام‌دارد وعبدالله‌بن علی بن احمد برای سورآبادی نوشته بوده است . عبارتش چنین است : « و کتبه عبدالله بن علی بن احمد بخطه من جهة الاخ العزیزالنجیب الرشید ابوبکرعتیق‌بن محمد بن خسرو رزقه الله العلم و الادب . »

-۲۹-

کلیات سعدی

در میان کتب خطی دکتر رضا صحت که مجموعهٔ نفیسی است کلیات سعدی خوب و معتبری به خط محمد عبداللطیف محمدالعقاقیری دیده شد که در صفرسال ۷۶۶ در شیراز نوشته شده است .

-۳۰-

تاریخ بلوك خمسهٔ جیرفت

تواریخ محلی اعتبار خاص برای تحقیقات تاریخی دارد. شبی دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی از وجود متنی تاریخی می‌پرسید که در احوال بلوك خمسهٔ جیرفت است. می‌گفت شنیده است که نسخهٔ آن در خاندان ابوسعیدی بوده است. امیدواریم آقای محمد صالح ابوسعیدی که از فضلاست آن را جستجو کند و بیابد. *

-۳۱-

روضات الجنان و جنات الجنان

جلداول کتاب «روضات‌الجنان» تألیف حافظ حسین کربلائی را که در تاریخ مزارات وعرفای تبریز است آقای جعفر سلطان القرائی درمنتهای دقت دوسال پیش به چاپ رسانیدند (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۴) ودرمقدمهٔ کتاب نمونه‌هایی ازخط نسخ مؤلف را نشان داده‌اند. این حافظ حسین نستعلیق را هم خوب می‌نوشته است. نسخه‌ای از کتاب حرزالامان تألیف کاشفی که او در دمشق کتابت کرده بود، در کتابخانهٔ ملی ملك موجود است.

-۳۲-

خیرالبیان

آقای دکتر منوچهر ستوده درمقدمهٔ کتاب احیاء الملوك (تاریخ سیستان) که درسلسلهٔ انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب نشر شده است به تذکرهٔ خیرالبیان که تألیف دیگری ازمؤلف احیاء الملوك است اشاره کرده ونسخه‌ای را که متعلق به

*- نقل از راهنمای کتاب.

آقای فخرالدین نصیری است شناسانده‌اند. برای اطلاع علاقه مندان گفته می‌شود که مرحوم سیدمحمدصدرهاشمی‌هم‌نسخه‌ای‌ازآن کتاب‌داشته‌است‌وآن رادرنشریهٔ نسخه‌های خطی دانشگاه تهران (۱۸۲:۲) معرفی کرده است.

ـ۳۳ـ

چهارده معصوم بنجیری

مرحوم محمد قزوینی در تعلیقات شدالازار شرح مبسوطی در باب خانوادهٔ مشهوربنجیری‌به قلم‌آورده است. این‌جانب‌وم. ت. دانش‌پژوه ضمن فهرست کردن نسخ خطی کتابخانهٔ ملی‌ملک به کتابی‌به نام «چهارده معصوم» برخوردیم که‌مؤلف آن یکی ازافراد این‌خاندان درعصرشاه طهماسب صفوی است. این شخص‌درمقدمهٔ کتاب از خود چنین یاد می کند :

«محمد بن تقی بن عضدالعلومی البنجیری الشیرازی ابن امام‌الدین محمدبن عبدالله بن حسین بن ابی المحاسن محمد بن ابی المعالی نصیرالدین محمد بن ابی ـ المحاسن احمدبن ابی المحامد محمدبن ابی عبدالله بن احمدبن محمدبن‌الحسین‌بن احمد بن ... ابی طالب . »

ـ۳۴ـ

ارشادالزراعه و مؤلف آن

نام مؤلف کتاب ارشادالزراعه(که متن آن را نجم‌الدوله نخستین بار طبع کرده است) « فاضل هروی » یاد شده است ولی در نسخ دیگراین کتاب که در این چند سال اخیر به دست افتاده و آقای دانش پژوه بعضی از آنها را شناسانده است (مانند نسخهٔ آقای دکتر اصغر مهدوی) ، نام مؤلف قاسم‌بن یوسف ابونصری‌هروی است. پس معلوم می‌شود که «فاضل هروی» نام شخصی اونیست ونسبتی است درحق

مؤلف به معنی فاضلی از هرات ، و شاید قاسم هروی در نسخهٔ نجم‌الدوله به فاضل هروی تحریف شده بوده است.

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی اخیراً نسخه‌ای از ارشاد الزراعه خریده است که بادورسالهٔ دیگر ازقاسم ابونصری دراصول جمع وضرب و وضع تقسیم‌آب‌هرات (درقرن دهم) همراه است. این‌دورساله به مناسبت فوایدی که دارد درجلد سیزدهم فرهنگ ایران زمین به نام «فاضل هروی» چاپ شد.

نام فاضل‌هروی به علت آنکه درچاپ‌نجم الدوله مذکورست دردائرةالمعارف فارسی به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب و فهرست مشار نیز به همین صورت آمده است.[1]

ـ۳۵ـ

سفرنامهٔ فارس افخم الملک یا نظام الملک

در جلد سیزدهم فرهنگ‌ایران‌زمین‌سفرنامهٔ تهران به فارس‌مربوط به‌سفر نظام‌الملک‌نوری که والی آنجا شده بودچاپ شد. بعداً آقای حسین‌محبوبی‌اردکانی نام‌مؤلف‌راازمتن‌استخراج کردندومعلوم‌شدنوشتهٔ افخم‌الملک‌پسر نظام‌الملک‌است.

ـ۳۶ـ تا ـ۳۹ـ

چهار تألیف ازشیخ جام (ژنده پیل)

شیخ جام دارای چند اثر نثری است که نسخ خطی سراج السائرین و انس‌ـ التائبین اودر کتابخانهٔ ملی‌ملک موجود است. اودرسراج السائرین (۴۲۶۵ملک) ازتألیفات دیگرخود به‌نام منهاج النجاة و منهاج القلوب وفتوح‌الروح نام‌می‌برد که

۱ـ رسالهٔ تقسیم‌آب ازروی چاپ فرهنگ ایران‌زمین به توسط غلامرضا مایل هروی در سلسلهٔ بنیاد فرهنگ ایران مجدداً چاپ شد (تهران ، ۱۳۴۹) و ارشاد الزراعه هم به توسط محمد مشیری در انتشارات دانشگاه تهران (۱۳۴۵) به چاپ رسید.

تا کنون نسخهٔ آنها دیده نشده. این چندکلمه برای الحاق به مقدمهٔ ممتع دکتر حشمت مؤید بر مقامات ژنده پیل نوشته شد.

نیز در کتابی دائرة المعارف مانند که در عصر صفوی در هند تألیف شده است و ظاهراً ضیاء العلوم نام دارد (و یگانه نسخهٔ آن که تا کنون دیده شده به شمارهٔ ۴۰۹۵ در کتابخانهٔ ملی ملک ضبط است) ازشیخ و انس التائبین او نقل‌قول و یاد شده است.[1]

ـ ۴۰ ـ

مخزن الوقایع گرمرودی

سفرنامهٔ مشهور مخزن الوقایع که شرح‌سفر و مأموریت فرخ‌خان امین‌الدوله و نوشتهٔ سرابی است توسط آقایان کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه از روی نسخ دست دوم چاپ شده. ولی خوشبختانه در کتابخانهٔ ملی ملک نسخهٔ دست نویس مؤلف با خط خوردگیها و تصرفات متعدد به شمارهٔ ۴۳۷۱ به دست آمده‌است و باید که درچاپ بعدی حتماً آن را اساس‌طبع قرارداد. *

ـ ۴۱ ـ

ضیاءالشهاب و جلاءالکتاب

قاضی قضاعی (ابو عبدالله محمد) متوفی در ۴۵۴ مجموعه‌ای ازاحادیث‌نبوی به نام **شهاب‌الاخبار** تدوین کرد. بر این کتاب بعدها شروح متعدد به عربی و فارسی نوشته شد (نگاه کنید به مقدمهٔ آقای محمد تقی دانش پژوه بر ترجمه و شرح فارسی شهاب‌الاخبار، چاپ تهران، ۱۳۴۹).

۱ــ بعد ازدکترمؤید، دوست عزیز دیگر دکترعلی‌فاضل به‌طبع وتحقیق آثارشیخ پرداخت و تاکنون دو اثر او را به چاپ رسانیده است.

*ــ نقل از مجلهٔ راهنمای کتاب، جلد ۱۰ (۱۳۴۶).

از شروح و ترجمه‌های فارسی سه متن تا کنون شناخته وهر سه چاپ شده است (یکی توسط آقای سید جلال‌الدین محدث، دیگری توسط آقای محمدشیروانی و سدیگر توسط آقای محمدتقی دانش پژوه).

اخیراً که با منوچهر ستوده سفری به کاشان رفته بودم نسخه‌ای نزد آقای حسن عاطفی دبیر فاضل کاشان دیدم که شرح و ترجمهٔ دیگری از کتاب شهاب الاخبار است. علی‌الظاهر این نسخه منحصر بفردست وتا کنون نسخهٔ دیگری ازآن معرفی‌دیده نشده است.

نسخه به قطع ربعی و بر روی کاغذ سمرقندی و حدود سیصد ورق وبه خطی نستعلیق مانند و متن احادیث به شنگرف است.

نام شارح و مترجم که از اهل تسنن بوده درخطبه نیامده است. رقم انتهای کتاب از آن محمد بن جلال الدین بن علی بیدگلی (بیدگل از قرای معروف و نزدیك‌شهر کاشان است) و بدین عبارت می‌باشد: «وقع‌الفراغ من تنمیق هذاالکتاب المسمی بضیاءالشهاب فی سلخ جمادی الاولی سنة ثمان وسبعین و ثمانمأئة هجریة علی‌یداضعف عبادالله الولی محمد بن جلال‌الدین بن علی بیدگلی». برای اطلاع علاقه‌مندان سطوری از آغاز و قسمتی از شرح یک حدیث‌آن نقل می‌شود.

آغاز

شکر باد مرخدایی را که اوراست نامهای عالیات وصفاتهای ظاهره که‌جون خدای را بدان بداند بود نزدوی‌ذخیرت وصفاتهای‌چون خردمندخدای رابشناسد، بدان بود به نزدیك وی وسیلت ... اما بدان یا جوینده ... که ... شهاب که جمع کرده است و به‌هم آورده است اخبار آن قاضی امام ابوعبدالله محمد بن سلامه بن جعفر بن علی‌القضاعی المصری از احادیث رسول صلی‌الله‌علیه وسلم ... وگویندگان را درآن اقوال بود و مدتی مدید بود تاجماعتی ازاحبه ... جویندگی می کردند

موجزی در بیان آن ... مجموعی پارسی در کشف احادیث آن و بیان اخبار آن بر ... محکمات آن کتاب خدا وحجج عقلیات و متفق تلامذهٔ امام ... ابوحنیفه... و التماس بطریقی اقصی رسید. صواب دیدم برقدر تمکین ومکنت خود ایامی صرف کردن در بیان آن و روزگاری بذل کردن در شرح آن شرحی شافی و بیانی کافی، کوچکی مخل نه و بزرگی ممل نه... و در پیش داشتیم مقدماتی که گوینده وجوینده و خواننده را از دانستن آن گزیر نیست وخاص وعام را از ضبط آن چاره نیست، بعون الله و منه... و نام نهادیم این مجموع را به ضیاءالشهاب و جلاء الکتاب.

قسمتی از ترجمهٔ یك حدیث

التودة والاقتصاد والصمت جزء من ستة وعشرین جزء من النبوة، توده مدارا کردن بود درکارها و اقتصاد میانه زیستن بود و صمت خاموشی بود. جزء پاره بود وسته شش بود و عشرین بیست بود و نبوة پیغمبری و رفعت و افرشتگی بود معناه والله اعلم. مدارا کردن ومیانه زندگانی کردن وخاموش بودن پاره‌ای است از بیست و شش پارهٔ پیغمبری یعنی هر مؤمن که در معاملت ومعاشرت با مردم ازراه گرفت و گفت و شنود مدارا و ساکنی کند و زندگانی میانه کند اسراف نکند درخرج کدخدائی بر خود وعیال و خاموش بود از آنچ وی را مضرت بود. *

ـ ۴۲ ـ

دو تصویر از المعجم فی معاییر اشعار العجم

کتابخانهٔ مجلس سنا در سال ۱۳۵۲ نسخهٔ خطی نفیسی خرید که جزئی از آن المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف مشهور شمس قیس رازی است. در این

* ـ نقل از راهنمای کتاب، جلد ۱۴ (۱۳۵): ۱۲۰ ـ ۱۲۱

مجموعه سه متن وجود دارد :

۱) المعجم شمس قیس رازی .

۲) معرفة تقویم خواجه نصیرالدین‌طوسی .

۳) معرفة سیف وقلم به‌فارسی ازابی‌صاعد محمدبن‌ابی‌الفتوح یعقوبی‌طوسی.

***

اولین امتیاز نسخه ، تاریخدار بودن آن و قدیم بودن آن است . زیرا نسخ تاریخداری که از المعجم تا کنون شناخته شده و در مقدمهٔ استاد مدرس رضوی معرفی‌شده است هیچ یک بدین‌قدمت نیست. پس ارجحیت این نسخه (که مورخ جمادی‌الاولی ۷۳۹ هجری است) برنسخ دیگرتاریخدار مسلم است . حتی شایدبر کل نسخ شناخته شده هم مرجح باشد . زیرا نسخه‌های بی تاریخ قدیم هم اغلب از همان قرن هشتم هجری است . [1]

رقم کاتب درین نسخه چنین است :

« اتفق الفراغ من تسویده یوم‌السبدالتاسع و العشرین من جمادی‌الاولی لسنة تسع و ثلثین و سبعمائة علی یدالعبدالضعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی محمود بن حسین بن یوسف بن‌الحسن‌المعروف بمحمود تاج‌الدین اصلح‌الله شانه . »

امتیاز دیگر نسخه به وجود دو تصویر است ، یکی تصویری است رنگی از

---

۱ ــ مرحوم قزوینی در زمان چاپ نسخهٔ اوقاف گیب از دو نسخه استفاده کرده : بریتیش موزیم (لندن) بی تاریخ ولی مضبوط و صحیح ــ نسخهٔ خدابخش مورخ ۱۱۸۳ .

استاد محمد تقی مدرس رضوی از نسخ دیگری در چاپ خود استفاده کرده‌اند که اهم و اقدم آنها بدین شرح است :

نسخهٔ آستان قدس رضوی به احتمال از نیمهٔ دوم قرن هفتم ــ نسخهٔ مرحوم ذکاءالملك فروغی مورخ ۷۸۱ ــ نسخهٔ مولوی تبریزی مورخ ۸۹۱ ــ نسخهٔ ایاصوفیا مورخ ۸۸۱ .

دو شخص که در مجلسی نشسته‌اند و صورت شعر مضلع در میان آن تصویر نوشته شده است . این تصویر از حیث سبک نقاشی تحت تأثیر آثار قدیمتر از قرن هشتم قرار دارد .

تصویر دیگر صورت یک مرغ و گل وبته دراطراف است که درانتهای قسمت المعجم قرار دارد . این تصویر هم رنگی است .

امتیاز دیگر نسخه به‌این است که نسخه در ملکیت علی ریاضی قرار داشته است و در چند جای نسخه خط و مهر او دیده می‌شود .

علی ریاضی بن محمود قاضی در یک یادداشت خود می‌نویسد (ورق بعد از المعجم) :

«بتاریخ هشتصد و پنجاه و دو که هشتصد وهفتاد باشد در آخر ربیع‌الاول به بلدهٔ فاخرهٔ اورمی در وقتی ذرهٔ فقیر و قطرهٔ حقیر علی الریاضی ضابط و ممیز سپاه ستاره اشتباه حضرت پادشاه اقالیم پناه ظل حقیقی اله سلطان جهانشاه حقیقی که صفاتش افزون بود ازحیطهٔ ادراک افاضل به محاصرهٔ بغداد و استخلاص آن قلاع و بلاد مشغول بودند ... مرقوم شد ...»

این نسخه تا سال ۸۶۵ ملک ابن‌محمود القاضی یعنی‌همین علی‌ریاضی بوده .

رسالهٔ دوم مورخ شوال ۸۶۹ و رسالهٔ سیف‌القلم مورخ ۸۶۹ است .

در صفحهٔ آخر مجموعه آمده است :

«فی‌اواسط شهرالله المبارک رمضان سنة خمس‌وستین و ثما نمائة هجریه‌در حوالی کوشک زر به مقام آس محرر شد در وقتی که رایت نصرت آیت حضرة اعلی خاقانی جهانبانی ظل‌اللهی جهانشاهی خلدالله ملکه متوجه دارالملک شیراز بود، بالفتح‌والظفر وانشاءدیوان اعلی‌به‌بندهٔ‌ضعیف وذرهٔ‌نحیف‌علی‌القاضی‌مفوض‌بود.»

- ۴۳ و ۴۴ -

دو نسخه از سعدی

در کتابخانهٔ بنیاد بودمر Bodemer (در ژنو) ضمن تعدادی نسخ خطی فارسی دو نسخه از گلستان و آثار دیگر سعدی وجود دارد و من شانزده سال قبل دلم می‌خواست عکس آنها را به‌دست بیاورم. این آرزو پس از چندبار سر کشیدن به آنجا و تقاضاهای مکرر بالاخره جامهٔ عمل به خود گرفت و امسال عکس آنها به دست آمد.

اهمیت این دو نسخه، یکی از لحاظ کهن بودن است و دیگری از لحاظ هنر.

نسخه‌ای که از لحاظ کهن بودن با ارزش است نسخهٔ ناشناخته‌ای نیست. زیرا مرحوم فروغی در تصحیح کلیات آن را در دست داشته است. ولی مالک آن در زمانی که فروغی از آن عکس تهیه کرده بوده، لرد گرینوی انگلیسی بوده و کتاب در لندن بوده است. بعد از اینکه فروغی از آن استفاده کرده است نسخه دست به دست گشت و دیگران نتوانسته بودند از آن نشانی بیابند. از هر کس سؤال می‌شد که نسخهٔ گرینوی چه شده است خبری نداشت. اکنون با توجه به رقم نسخه‌ای که در کتابخانهٔ «بودمر» ست و اینک مورد رسیدگی مجدد قرار می‌گیرد معلوم می‌شود که نسخهٔ گرینوی همین نسخه‌ای است که در کتابخانهٔ بودمر موجودست. طبعاً باید حکم کرد که بودمر آن نسخه را پس از وفات گرینوی از ورثهٔ او و یا در حراج خریداری کرده است.

باری این نسخه مورخ ۷۲۰ هجری است، یعنی حدود سی سال پس از سعدی کتابت شده است و همانطور که فروغی نوشته است از نسخ قابل اعتنا برای مقابله و تصحیح متن است.

موقعی که فروغی عکس آن را تهیه کرده بوده و مورد استفاده قرار می‌داده است در باب محتویات نسخه گفته است که حاوی گلستان و بوستان (مورخ ۷۲۰)

و قصاید و غزلیات و غیره (مورخ رمضان ۷۲۱) بوده است . استاد حبیب یغمائی که با مرحوم فروغی در تصحیح کلیات مشارکت داشت بهتر از هر کس براحوال این نسخه آگاه است .

نسخه ، در حال حاضر به ترتیب حاوی مجالس و بوستان است و فقط در انتهای بوستان رقم کاتب دارد . این همان رقمی است که مرحوم فروغی هم در مقدمهٔ خود آن را نقل کرده است .

در ورق اول بوستان به خطی که احتمالاً از آن قرن یازدهم هجری است مالکی محتویات کلیات را چنین معرفی کرده است : « دیباچه با نصایح ، سؤال و جواب شیخ عارف ، بوستان ، گلستان ، طیبات ، بدایع ، خواتیم ، قصاید فارسی ، نصایح و نقل بخیلان ، نصیحة‌الملوک ، صاحبیه ، مفردات . مجموع دوازده نسخه در یک جلد » .

ازین یادداشت معلوم می‌شود که بعدها به تدریج قسمتهایی از نسخه را برداشته‌اند، کما اینکه بعد از زمان فروغی هم قسمتی از آن از میان رفته است .

نکتهٔ دیگری که باید بدان اشاره کرد آن است که کاتب نسخهٔ مرحوم دانش بزرگ نیا که اکنون متعلق به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی است و به شرح رقم آن عبدالصمدبن محمود بیضاوی نام داشته و مورخ سال ۷۲۱ بوده است همین کاتب نسخهٔ مورخ ۷۲۰ مورد بحث ماست .

***

نسخهٔ دیگر درمجموعهٔ بودمر که ازلحاظ هنری شایستهٔ دیدن است نسخه‌ای است مورخ به سال ۹۰۶ که به خط سلطانعلی مشهدی‌است و با چهار مجلس تصویر و تشعیر و تذهیب عالی آرایش گردیده است ویادداشتی ازسلطان میرک کتابدار درین باب بر آن الحاق شده است .

-۹۵-

قصه‌ای از هارون الرشید *

در تاریخ خلفای بنی عباس چنین مطالعت افتاده است :

هارون الرشید را کنیزکی بود لبابه نام ، ماه روی، مشکین‌موی، سروقدی، گل عارضی ، لطیف سخنی ، متناسب حرکاتی . و هارون شیفتهٔ جمال و واله کمال او بود و با جلال منصب خلافت با او جز به تضرع و تذلل سخن نگفتی و حکم او بر مال و جان هارون نافذ بودی .

روزی چنان اتفاق افتاد که لبابه از منظر در دارالخلافه نگاه کرد. هارون را دید با کنیزکی دیگر سخن تبسم‌آمیزی گفت و اساس دست افزاری می‌نهاد . چون لبابه آن حالت مشاهده کرد کوفته دل گشت و گریان شد که چرا بایستی که وی از مطالعت جمال من به دیگری پرداختی.

وچون هارون الرشید به نزدیک وی آمد با هارون سخن نگفت، و این ظاهر کرد.

هرچند هارون الرشید تذلل و تضرع بیش نمود او را غضب زیاده می‌شد . هارون هر کس را فرمود تا به توسط سخن گویند نافع نیفتاد. کنیزک بر سخن ثبات نمود که هارون باید که مرا سیاست کند یا به کمتر کسی دهد، برای آنکه هر که اندازهٔ جمال من نداند و مقدار من نشناسد من با وی درنتوانم ساخت .

بیت

برداشت نقاب ، وانگهی گفت به راز   باری بنگر که از که می‌مانی باز

هارون الرشید هر روز ازاین حادثه دل رنجورتر و پریشان خاطرتر می‌بود.

تا ناگاه روزی لبابه از در حجرهٔ هارون الرشید درآمد چون صد هزار خروار گل

*ـ نقل از نسخهٔ خطی مورخ ۶۵۶ کتابخانهٔ ملی ملک به شمارهٔ ۳۹۶۶ که جنگی نفیس است . (ا . ا . ا)

سرخ و صد هزار نگار ، و هر دو دست در گردن هارون قلاده کرد. هارون از آن شادی ناگاه مدهوش گشت و حیران ماند. پس چون به حال خود بازآمد لبابه را از جواهر نفیس خود بسیار تشریفات فرمود و کرامتها ارزانی داشت .

چون ساعتی بنشستند هارون سخنی از آن لذت اشتیاق و شدت فراق که در ایام وحشت مقاسات نموده بود حکایت فرمود. لبابه را گفت می‌خواهم بدانم که مرا منت که تقلد می‌باید کرد و موعظت که مؤثر افتاده است و سخن که موقع قبول یافته که آتش غضب کشته شد و با من به سر رضا بازآمدی .

لبابه گفت : الحق ناصحان هیچ تقصیر نکردند و ملامتگران چندان که مجال بود مذمت و وحشت تقدیر کردند و فساد عاقبت غضب روشن گردانیدند ، اما هیچ مؤثر نیفتاد ، تا امروز سفینه‌ای باز کردم اول این بیت برآمد :

العمر اقصر مدة من ان تدنس بالعتاب اوان تکدرماصفامنه بهجرو اجتناب

دانستم که مدت مفارقت دراز در پیش است و ازین روز چند نفس مستعار هر کدام در وحشت وغضب گذرد ، حاصل آن جز ندامت نخواهد بود، و ساعتی که دروی لذت ووصال ممکن است آن را به مرارت فراق صرف کردن غبنی عظیم است.

چون زنی که بر فرط جمال و طراوت شباب خود مغرور باشد و به نقصان عقل تأمل موصوف ، برین دقیقه واقف گردد ، خردمندی که به کمال عقل و وفور ذکاء و رزانت و حصافت موسوم بود سزاوارتر بود که بدین دقیقه اطلاع یابد و از هرچه اسباب قطعیت است تحاشی نمایدودرصلهٔ رحم کوشد ودرتودد سعی نماید . *

-۴۶- تا -۴۸-

آقای حسام‌الدین راشدی دانشمند ایراندوست و محقق ادبیات فارسی در کراچی عکس اول و آخر سه نسخهٔ خطی را که یکی ازدوستان ایشان درآنجامالک

*ـ نقل از راهنمای کتاب جلد ۱۰ (۱۳۴۶) : ۲۸۴ ـ ۲۸۵ .

است جهت من فرستاه‌اند تا هویت هریک گفته آید. چون هر سه واجد اهمیت‌است به معرفی آنها می‌پردازد .

قرآن خط صفی الدین اسحق

این قرآن به خط نسخ خوش صفی الدین اسحق بن سید جبرئیل ومورخ‌سال ۶۹۷ هجری است . و در قریهٔ کلخ‌اران از توابع اردبیل کتابت شده . از عصر صفوی است .

درر المعارف

اثری است از ابواسحق بن عمر بن محمود المبارکی . نسخه به خط مؤلف است که روزسه شنبه ششم جمادی الاولی سال ۷۵۱ در مصلی شیراز از تألیف آن فارغ شده بوده است .

اصول النشر فی قرآآت العشر

این کتاب تألیف محمد جزری دمشقی ونسخهٔ آن مورخ سال ۱۱۲۵وبه خط محمد رضا بن نور محمدست .

ـ۴۹ـ

منشآت تاج الدین خالویه

مجموعه‌ای است ازمنشآت ومناشیر که تاج‌الدین عبدالرحمن بن ناصرالدین عمر معروف به خالویه به شکل کتابی تدوین کرده و خطبهٔ آن را به لحنی عارفانه وممزوج با اشعارلطیف عاشقانه در شهر شیروان نوشته است .

نسخه‌ای نفیس و یگانه از آن دیدم که درشمسهٔ زیبای صفحهٔ اولش به خط رقاع نوشته‌اند : « صاحبه و مالکه تاج الدین عبدالله بن ناصرالدین [عم] ر یعرف

بخالویه». این نسخه متعلق به‌آقای سیدعلی محمدوزیری عالم‌شهیر شهریزدومحیی مسجد جامع کبیروبانی و واقف کتابخانهٔ مهم آنجا بوده‌است و هم ایشان‌آن را بر کتابخانه وقف کرده‌اند .

نسخه‌به خط نسخ وبه قطع وزیری ومورخ ۱۷محرم‌سال ۶۹۳ هجری است. در انتها ملحقه‌ای دارد که قصهٔ پیل و چکاو کلیله و دمنه است .

آغاز : الحمدلله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین. حمد و سپاس خداوندی را که تأثیر تقدیرش محتاج تمکین گمان نگردد ... و وظیفهٔ رزق ما روزی چند به ولایت شروان حوالت فرمود...

ـ۵۰ـ

طومار ترکهٔ وزیری

طومار تقسیم ترکهٔ سید محمد وزیر از سال ۱۲۴۵ که متعلق به آقای سید علی‌محمد وزیری است از حیث مصطلحات مدنی‌مخصوصاً اثاث‌البیت و وسایل سفر واسبابهایی که‌درزندگیهای‌حدود دویست‌سال‌پیش به‌کارمی‌رفته‌است بسیارقابل‌توجه است وبرای مطالعات اجتماعی اهمیت خاصی دارد. همچنین ازلحاظ اسامی‌آبادیها و مقیاسهای مربوط به زمین وآب مفیدست.

ـ۵۱ـ

دیوان جلالی

دیوان آقای علیرضای یزدی متخلص به جلالی که به ضمیمهٔ دیوان رشحه و به خط نستعلیق محمد حسین بن محمد جعفرکاشانی و مورخ ۱۲۸۱ قمری است نزد آقای سید ابوالقاسم فاضلی از معاریف شهر یزد دیده شد .

آثار سدیدالسلطنهٔ کبابی*

محمد علی سدیدالسلطنه فرزند سرتیپ حاجی احمدخان کبابی است . شرح حال او را دوستم احمد اقتداری در مقدمهٔ کتاب « بندرعباس و خلیج فارس » (=اعلام الناس فی احوال بندرعباس) مرقوم داشته است .

سدیدالسلطنه و پدرش هر دو از مأموران دیوانی بودند . پدر در عهد ناصرالدین شاه سالها حاکم و همه‌کارهٔ بوشهر بود . نامه های زیادی ازو با مهر و امضای « احمد » در مجموعهٔ اسناد عصر ناصری وزارت خارجه که بطور مجلد در کتابخانهٔ آن وزارتخانه نگاه داری می‌شود دیده‌ام. مرحوم احمدخان کبابی خود از اهل ادب و شعر بود . نسخهٔ خطی چهار اثرش در میان اوراق سدیدالسلطنه بدین شرح موجودست :

ـ دیوان اشعار فارسی (به قطع رحلی)

ـ انساب العرب به عربی

ـ المعدنیاة به عربی

ـ سفرنامهٔ حاجی احمد خان باحسینقلی‌خان نظام‌السلطنه ازبوشهر به‌بنادر دیگر خلیج فارس در سال ۱۳۰۹ قمری .

* ـ نقل از مجلهٔ راهنمای کتاب ، ۱۸ (۱۳۵۴) : ۵۳ ـ ۵۷



سدید السلطنه ، هم در عهد قاجاری و هم در اوائل عهد پهلوی مصدر امور دولتی در بندر عباس و همیشه مورد احترام رجال بود. جزین بسبب کمالات علمی و معلومات وسیعی که دربارۀ صفحات جنوب و جزایر و بنادر داشت معروف خاص وعام بود. مخصوصاً مرحوم سیدحسن تقی‌زاده نسبت به‌معرفی علمی اوهمیشه عنایت مخصوص داشت .

سدیدالسلطنه باعده‌ای از رجال همعصر خود درطهران مراوده داشت. چون به‌تناوب دربوشهروبندرعباس مقیم بود، ایرانیانی که ازین دوبندربه‌خارج‌می‌رفتند یا باز می‌گشتند از مصاحبت و آشنایی با او برخورداری می‌یافتند .

سدیدالسلطنه خود مرد سفربود. سفرهای متعدد به تهران ومشهد وعتبات و دیگرشهرها کرده‌بود. اوشرح‌مسافرتهارادریادداشتهای «وقایع‌زمان» وسفرنامه‌های خود مندرج ساخته است .

سدیدالسلطنه با مدیران مطبوعات ادبی و تاریخی قدیم ، مانند کاوه وآینده مکاتبات علمی داشت . مقاله‌ای که از او در احوال سید جمال‌الدین اسدآبادی در مجلۀکاوه چاپ شده است یکی ازمنابع اطلاعی مهم درخصوص سیدجمال است.

سدیدالسلطنه صاحب‌تألیفات ونوشته‌هایی‌متعدداست که ازآن میان دو کتاب درزمان حیاتش به چاپ رسیده است: یکی موسوم است‌به «مفاتیح الادب فی‌تواریخ العرب» که فقط جزء دوم آن به چاپ سنگی انتشار یافته ودیگر «صید مروارید» یا « المناص فی احوال الغوص و الغواص » که توسط کتابفروشی طهران در سال ۱۳۰۸ در طهران به چاپ رسیده است .

سه تألیف دیگر او که به همت احمد اقتداری در سالهای اخیر در دسترس قرار گرفت یکی«اعلام‌الناس فی‌احوال بندرعباس»است که به‌نام«بندرعباس وخلیج فارس است» نشرشد. دیگر کتابچه‌های «اصطلاحات کشتی» و « وزن چو » است که

در مجلهٔ فرهنگ ایران زمین (جلد یازدهم سال ۱۳۴۲) چاپ شده است .

من سعادت داشتم که به لطف احمد اقتداری ، ودر زمان حیات علی ستایش (داماد سدیدالسلطنه) مقداری از نوشته‌ها ومدارک مرحوم سدیدالسلطنه را دیدم. اما با درگذشت آن مرحوم رشته گسست . مجدداً سعادتی روی آورد که اخیراً به مدد توجه جناب اقتداری به‌دیدن آن اسناد که نزدآقای مهندس هوشنگ‌ستایش است توفیق یافتم و توانستم که فهرستی از کلیهٔ نوشته‌های موجود تهیه کنم و در اینجا جهت اطلاع علاقه‌مندان برسانم .

الف ـ کتابها

ـ اعلام‌الناس فی احوال بندرعباس در دومجلد که چاپ شده است (دو دورهٔ خطی از آن در اوراق آن مرحوم موجودست) .

ـ برهان السدید (جزئی است از مفاتیح الادب) .

ـ مشوش نامه ، اشعار شعرای معاصر که بعضی به خط خود شاعران است . مجموعه‌ای است عصری و قابل توجه مخصوصاً از لحاظ آثار شاعران خطهٔ فارس .

ـ صیدمروارید(المناص‌فی‌احوال‌الغوص‌والغواص) که‌درتهران‌چاپ‌شده‌است.

ـ مجموعة الظرائف حاوی منتخب اشعار از شعرای معاصر واغلب ازشعرای منطقهٔ فارس است .

ـ مجموعة‌النوادر محتوی مطالب تاریخی و اشعار .

ـ مغاص اللئالی ومنارالليالی در دومجلد (از این دو اثر دونسخه خطی‌دیگر هم در اوراق مرحوم سدید دیده شد)

ـ مفاتیح‌الادب فی تواریخ العرب در چهار مفتاح . قسمتی از آن به «برهان السدید » نام گذاری شده است . همانطور که گفته شد این کتاب در تاریخ اعراب است . جزء دوم آن به چاپ سنگی نشرشده است (جزء اوراق موجود سدیدچهار

نسخهٔ خطی دیده شد) .

۱) نسخه‌ای به خط خودش

۲) نسخه‌ای به خط سال ۱۳۳۳ قمری

۳) نسخه‌ای به خط یوسف رفسنجانی که فقط مفتاح اول است

۴) ایضاً دو نسخهٔ دیگر از دو مفتاح

ضمناً باید گفت که نسخه‌ای ازین اثردر دانشگاه مونرآل موجودست و به وسیلهٔ آقای قدسی زاده طی مکتوبی وجود آن به اطلاع‌احمداقتداری‌رسیده‌است.

ـ المناس فی‌احوال الغوص والغواص، این اثر به‌نام «صیدمروارید» در طهران چاپ شده است . ولی نسخهٔ خطی تفاوتهایی دارد . نسخهٔ آن همراه است با دفتر مربوط به احوال حکومت جواسم در بندر لنگه .

ب ـ رسالات

ـ آقاخانیها

ـ احوال لنگه

ـ اخبار عمان

ـ اصطلاحات کشتی (توسط احمد اقتداری چاپ شده)

ـ اوزان چو (توسط احمد اقتداری چاپ شده)

ـ ایران و لشکر

ـ بوشهر در سال ۱۳۲۲ قمری

ـ تجارتخانه‌های بوشهر

ـ تعلیق بر خوارج

ـ حکومت جواسم در بندر لنگه (همان ضمیمهٔ نسخه مناص اللئالی)

ـ راپرت‌بنادرجنوب تاچاه‌بهار که‌اززبان میرزااسدالله‌خان نوری‌اسفندیاری

یمین الممالک در ۱۳۰۱ شمسی تهیه شده

ـ سواد نامه‌های سدید به مقامات تهران (در دو دفتر)

ـ لغات محلی بندر عباس (دو جزوه مختصر)

ـ مملکت مسقط و عمان

ج ـ سفرنامه‌ها (موسوم به « التدقیق فی سیر الطریق »)

ـ سفر تهران تا خرم آباد ۱۳۰۷ قمری (جزء مجموعه)

ـ سفر مشهد به تهران ۱۳۱۵ قمری

ـ سفر از شهر ری به عتبات ۱۳۱۶ قمری

ـ سفر در ایران و عراق عرب ۱۳۱۴ ـ ۱۳۱۶ قمری

ـ سفر تهران ۱۳۰۷ شمسی

ـ کیفیت راه از عباسی تا شیراز و سفر از لنگه به عباسی

هـ ـ متفرقه

ـ منتخب دیوان ازرقی به خط سدید

ـ انتخاب اشعار از جریدهٔ « اکلیل »

د ـ خاطرات و وقایع (وقایع زمان)

ـ خاطرات ۱۳۰۴ قمری (؟)

ـ خاطرات ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ قمری موسوم به « وقایع زمان »

ـ خاطرات ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ قمری

ـ خاطرات ۱۳۱۴ قمری

ـ خاطرات ۱۳۱۸ قمری

ـ خاطرات ۱۹۰۴ میلادی (۱۳۲۴ قمری)

- خاطرات ۱۹۱۶ میلادی
- خاطرات ۱۳۳۹ قمری (دو دفتر)
- خاطرات ۱۳۰۱ شمسی
- خاطرات ۱۳۰۲ شمسی (سه دفتر)
- خاطرات ۱۳۰۴ شمسی (دو دفتر)
- خاطرات ۱۳۰۵ شمسی
- خاطرات ۱۳۰۶ شمسی
- خاطرات تهران ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ شمسی (دو دفتر)
- خاطراتی از ۲۱ ربیع الاول ببعد که معلوم نیست متعلق به کدام سال است.

استدراک

ص ۱۰ حاشیه : « کنانه » به معنی عتیق در « قرآن مترجم » چاپ احمد علی رجائی (ص۹۱) و هدایة المتعلمین چاپ جلال متینی (ص ۱۳۲ و ۱۶۷) وترجمهٔ تفسیر طبری چاپ حبیب یغمائی (ص ۱۴۹۹) آمده است (به نقل از مقالهٔ علی رواقی ، راهنمای کتاب ۱۳ : ۵۸۶) .

ص ۱۱ حاشیه : اخریان در بسیاری از متون آمده است از جمله در ترجمه و شرح فارسی شهاب الاخبار از مترجم مجهول چاپ محمد تقی دانش پژوه بصورت « اهریان » (ص ۵۲) و تبدیل «ه» و «خ» در کلمات دیگر مکرر دیده شده است .

سدیدالدین اعور

ص ۲۳ س ۶ : در باب احوال سدید اعور اشارهٔ مفیدی که پس از طبع مقالهٔ مربوط بدو یافتم و در راهنمای کتاب (سال ۱۳۵۱) به طبع رسانیدم عبارت است ازآنچه در جهانگشای جوینی (۱ : ۲۲۸) ذیل احوال جغتای آمده است:

« وامیرحبش عمید که ازعهدآنکه ماوراءالنهر مستخلص شده بودبه‌خدمت جغتای متصل گشته بودومنصب وزارت یافته درخدمت خاتون برقرار متمکن شد ، و شاعری است او را **سدید اعور** شاعر گویند. روز عیدی برحسب حال بیتی‌چند گفته است و تخلص به امیر حبش عمید کرده :

روشنت گشت که این تیره جهان دام بلاست
خبرت شد که جهان عشوه دهی داو و دغاست
قرچی و کیتول و لشکر جراره چه سود
چون اجل تاختن آوردو گرفت ازچپ وراست
آنک در آب نمی‌رفت کسی از بیمش
غرقهٔ بحر محیط است که بس با پهناست »

خط علامهٔ حلی در وقفنامهٔ رشیدی

ص ۳۸ س آخر : یکی ازسجلات وقفنامه، ازعلامهٔ حلی ومورخ ۷۱۰ هجری است.

دربارهٔ روابط رشیدالدین و علامهٔ حلی اطلاع واضحی که از تألیف خود رشیدالدین داریم آن است که رشیدالدین رساله‌ای بزبان فارسی دربارهٔ فائدهٔ زیارت و اثر آن (به مناسبت زیارت مرقد سلمان فارسی در سال ۷۰۹ به اتفاق الجایتو) تحریر کرده و مطالب مندرج درآن براساس سؤال و جواب با علامهٔ حلی است و درین باب خود گوید :

«اما بعد درتاریخ اوائل رجب الاصم عمت میامنه لسنة تسع وسبعمائة چو[ن] دربندگی حضرت سلطان اسلام خلد ملکه به حدود بغدادبه مداین رسیده زیارت متبرک سلمان‌فارسی رضی‌الله‌عنه دریافته وعلماء اسلام ومشایخ عظام ملازم حضرت بودند مولانای معظم ملک الحکماء والمشایخ علامة العالم یگانه و دستور ایران جمال‌الملة و الدین ابن‌المطهر الحلی که برسرآمدهٔ عصر است وملازم درگاه اعلی بطریق حسن الظنی که بدین ضعیف محتاج ترین خلایق ... فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن عالی المشتهر برشیدالدین الطبیب الهمدانی دارد از و سؤال کرد که درآن شک نیست که از روی اعتقاد زیارت کردن تربت بزرگان را معتقدیم ... » [1]

۱ ـ متن این رساله و نیز رسالهٔ دیگر رشیدالدین دربارهٔ زیارت تألیف سال ۷۱۰ را آقای عبدالحجه بلاغی درکتاب «گلزار حجة بلاغی» (قم، ۱۳۵۰) ازروی نسخهٔ خطی‌قرن هشتم بصورت عکسی طبع کرده‌اند .

باتوجه به‌این تصریح که‌رشیدالدین از رابطهٔ‌خود باعلامه‌دارد ونیز رساله‌ای که‌آقای عزیزالله عطاردی از تقریرات رشیدالدین به تحریر علامه در فرهنگ ایران زمین به چاپ رسانیده اند (جلد ۱۹) و در آن علامه گوید که رساله را به خواهش رشیدالدین نوشته است، پس می توان بی تردید یکی ازسجلات «وقفنامهٔ ربع رشیدی» (چاپ انجمن آثار ملی زیر نظراستاد مجتبی مینوی که‌من بنده‌هم‌درآن سهمی مختصر داشته‌ام) را نوشته و خط علامه دانست . این سجل در صفحهٔ ۴۶ وقفنامه آمده و به تاریخ چهارم جمادی الاخری سال ۷۱۰ و با رقم جمال‌الدین حسن بن مطهر است .

از علامهٔ حلی دونمونهٔ خط با رقم در کتاب ریحانة الادب (چاپ دوم ، جلد چهارم ، ص ۱۶۸ ـ ۱۶۹) نقل شده است . در یکی که ازنهج المسترشدین(نسخهٔ ۱۰۶۵ آستان قدس) نقل شده نام خود را حسن بن یوسف بن المطهر (مورخ‌رجب ۷۰۵) و در دیگری که از پشت نسخهٔ قواعد الاحکام (متعلق به آقای فخرالدین نصیری) نقل‌شده نام خود را حسن بن یوسف بن علی بن المطهر (مورخ جمادی‌ـ الاول ۷۲۴) آورده است . آقای عبدالحجهٔ بلاغی هم در کتاب « گلزارحجة » به نقل خط علامه اهتمام کرده است . علامه در قواعد الاحکام نام خود را بطور کامل ذکر کرده ولی در نوشتهٔ نهج‌المسترشدین نام جد خود را انداخته است. بنابراین در رقم مربوط به سجل وقفنامهٔ رشیدی هم نام پدر و جد خود را ساقط کرده و « ابن المطهر » را نگاه داشته است، یعنی «ابن مطهر»را که کنیه و علی الظاهر شهرت او بوده است. چنانکه رشیدالدین فضل‌الله هم در آوردن نام او «جمال الملة والدین **ابن المطهر الحلی** » گفته است. زرکلی هم درالاعلام او را ذیل ابن‌المطهر الحلی نام برده .

اخیراً یکی از دوستان گفت که استاد جلال الدین همایی هم پس از دیدن وقفنامهٔ ربع رشیدی به امضای علامه توجه فرموده‌اند .

ص ۴۴ س ۲ : محمدتقی دانش‌پژوه، هم‌اکنون به‌تصحیح وطبع این اثر مشغول شده است و آقای محمد شیروانی نیز با او همکاری می کند .

ص ۱۷۲ س ۱ : هفتم و هشتم صحیح است .

ص ۱۷۲ س ۳ : ۶۲۹ غلط و ۷۲۹ صحیح است .

ص ۱۷۸ حاشیه : در جنگی متعلق به کتابخانهٔ سلطنتی که مرحوم مهدی بیانی در« نسخه های خطی » (دفتر۷صفحهٔ . ـ) نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه تهران معرفی کرده است چند شعری از حمزهٔ کوچک مندرج است .

جوهرنامهٔ نظامی

ص ۱۸۸ : در باب جوهرنامه،حسین مدرسی طباطبائی ازفضلای برگزیدهٔ قم ضمن تجسس درالذریعهٔ‌حاجی شیخ آقابزرگ برای تشخیص نسخه‌های‌خطی‌دوجواهر نامه‌ای که به تازگی دردسترسشان قرارگرفته‌است به معرفی‌نسخه‌ای تحت‌عنوان «جواهرنامه » برخورده‌اند که اتفاقاً وصف کتاب مورد معرفی‌اینجانب تحت‌عنوان «جوهرنامه»است ونام‌مؤلف کتاب مذکوررانیزدربردارد. ولی‌متأسفانه معلوم‌نیست که مرحوم شیخ آقا بزرگ آن اطلاع بسیار ارزنده را از کدام مأخذ نقل کرده واگر مستقیماً نسخهٔ خطی جواهرنامه یا جوهرنامه را در اختیار داشته‌آن نسخه متعلق به‌کدام مجموعه یا کتابخانه یا شخص بوده و چرا از معرفی مرجع نسخه غافل مانده است ؟

باری جهت تتمم‌مقالهٔ سابق خود عین مطلب کتاب الذریعه را نقل و ازآقای مدرسی‌طباطبائی که‌چنین‌اطلاع مفیدی را دراختیارارادتمند خودشان قرارداده‌اند تشکر می کند .

« جواهر نامه . فارسی فی معرفة ذوات جواهر و اوصافها و محل تکونها و سائرالمعادن، ذکر فی‌اوله‌تألیف فریدالملة والدین وحیدالاسلام والمسلمین مؤتمن

الملوک والسلاطین،علامة الدهر،استاد العصر،اعجوبة العالم فی الصناعات،سید الحکماء، مربی العلماء، مقدم الخیرات محمد بن ابی البرکات الجوهری النیشابوری، صنفه فی ۵۹۲ للسلطان ابی الفتح مسعود بن صدر الشهید، او لوزیره، و هو کتاب لطیف لم یصنف مثله فی بابه. » (الذریعه، جلد پنجم، ص ۲۸۳).

ص ۳۰۹ س ۸ : ترجمهٔ فارسی سفرنامهٔ دهوسه به شمارهٔ ۳۸۲۳ در کتابخانهٔ ملی ملک موجود است.

غافلون قالوا لئن اكله الذئب ونحن
عصبة انا اذا لخاسرون فلما ذهبوا
به واجمعوا ان يجعلوه في غيابت الجب
واوحينا اليه لتنبئنهم بامرهم هذا
وهم لا يشعرون وجاءو اباهم عشاء
يبكون قالوا يا ابانا انا ذهبنا نستبق
وتركنا يوسف عند متاعنا فاكله
الذئب وما انت بمؤمن لنا ولو كنا
صادقين وجاءو على قميصه بدم
كذب قال بل سولت لكم انفسكم
امرا فصبر جميل والله المستعان
على ما تصفون وجاءت سيارة فار

مربوط به صفحهٔ ۹ – ۲۱

مربوط به صفحهٔ ۲۴ (خط سدیدالدین اعور)

[illegible]

مربوط به صفحهٔ ۲۵ -- ۲۶

مربوط به صفحهٔ ۲۶ – ۲۷

خط رشید الدین فضل‌الله مربوط به صفحهٔ ۳۵

چون دگر بر که کند اعتماد — گر نکند مرکرم ذوالجلال

ان معانی حکم فاعتبر — موعظة تسمع صم الجبال

هر که بگفتار نصیحت کنان — گوش ندارد بخورد گوشمال

بادیة المحشر وادٍ عمیق — تمتحن النفس وتبلی الجمال

گر قدمت هست چو مردان برو — ور علتی هست چو سعدی بنال

رب اعنّی واقل عثرتی — انت رجائی وعلیک اتکال

وله فی المثلث

خلیلی الهدی انجی واصلح — ولکن من هداه الله افلح

نصیحت نیکبختان گوش گیرند — حکیمان پند درویشان پذیرند

کنش اهمن دارا غت خاطر نورزیت — که نخی عاقلی ده بار اثرزیت

من اساسرت لا تغلط علیه — من استضعفت لا تکبر علیه

چه نیکو گفت دریای شتر مسور — کای فربه مکن بر لاغران زور

کنیمی نی مبر کول انج در وبش — کو اشر می نی دبیل مرزن نیش

دع استقصاص من طال اجترامه — تقوس الدهر لم تفرغ سهامه

جهلت بدباش اری تو اشنی — ترا نیرا رنبدارد چه د اشنی

بیاتای دهر دهرا تر آزی نیشت — رهم نی براه کهن بوکش ای کشت

تادب تستقم لاطف تقدم — تواضع ترتفع لاتعل تندم

مثلثات سعدی مربوط به صفحهٔ ۵۸

چرا اندوه کس سرنج خود بت وتفتت | که مسکینی و سرما کشت خونت
تحب المال لو احببت قدمت | وان خلفت محبوسا ندمت
منه گر عقل داری بر تن و هوش | اگر مردی ده و بخش و خور و نوش
نواله بفقیر از هنجار و رسته | پشیمانی که بخورد وام توشه نسته

صرفت العمر فی تحصیل مالک
تفکر یا معنّی فی مآلک

کسی از زرع دنیا خوشه برداشت | که چیزی خورد و چیزی توشه برداشت
نه بپسندیده خود از غصه بکشتم | که هر دم کرد انجم با نخستم
بهاء الوجه مع خبث النفوس | کمصباح علی قبر المجوس
نکو روی کبر ماند ز لحد زور | درون مردار و بیرون مشک و کافور
که عارف ناله نکند وز چه گفتو | آگه از چون منت کش در به انسو

متی عاشرت مخلوق العوارض
اذا اذاک لو البک الکفر لا تعارض

مرو با زیر پوشان شام و شبلی | چو رفتی در بغل نه دست تدبیر
چنان بر دم ذوت است جو خو و اکند | که با این خود ادیک تهی چه و اکند
وقد یا صاح والعفو عن ملام | لعل القوم فیهم ذو کرام
مرو گو در نفس چه و بشان فقر جیت | که گر مردیست هم زیشان برمیست

دنبالهٔ مثلثات سعدی مربوط به صفحهٔ ۵۸

که احسان بکنه وا هر وی اصول   شنه میان هم بحث صاحب قبول

نعا قال خباط بموصل   لما لعنو یله قدر رفصل

سخن سهلست برطرف زبان گفت   ندکن کان سخن هرجا توان گفت

غرازمه میتن واهر کس گکی راز   نجمی بری خستر هند دار

حنفی البر لا تودع خلیلك

حذارا منه ان ینسی جمیلك

مگو با دوست ی کویم جه باکست   که کر دشمن شود هم هلاکست

تو از دشمن بری عاقل از دوست   که غش دشمن بوت اش بسنت بوست

یقول الناجم انی لا تلاعب   انما [illegible] بسط الملاعب

جه جوش گفت کر بیهر با بار طن ز   تو در نی بت آتش درمبند از

گذگی دی کس ای دواجونی گفت   مزم طس گت فلانی نون اشنفت

ان استحسنت هذا القول بعدی

قل اللهم نور قبر سعدی

جابیذ کر برحمت بارسایی   کند در کار درویشی دعایی

که خیرت بوت لزین معنی کت اشنفت   بکن رحمت بسعدی با کس ای گفت

مرا این جش دارد دختر وکر   کجا دل بندم اندر دختر بکر

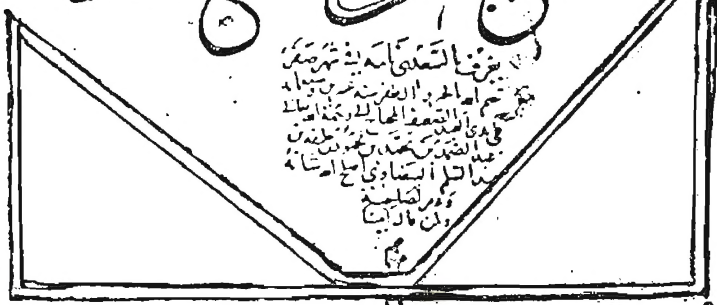
ازان فرزند خویش آید بسندم   که در فرزند کس دلت می بندم

آمد   در بندم

مربوط به صفحهٔ ۵۸

نه یوسف کی چندان بلا دید و بند | چو حکمش روان گشت و قدرش بلند
کنه عفو کرد آل یعقوب را | کی معنی بود صورت خوب را
بکردار بدشان مقید نکرد | بضاعات مزجاتشان رد نکرد
ز لطفت همین چشم داریم نیز | برین بی بضاعت ببخش ای عزیز
کس از من سیه نامه تر دیده نیست | کی هیچم فعال پسندیده نیست
جز این کی اعتمادم بیاری تست
امیدم بآمرزکاری تست
بضاعت نیاوردم الا امید | خدایا ز عفوم مکن نا امید

وقد فرغ من الانتساخ هذا الکتاب


بعون الله تعالی فی شهر صفر
ختم الحرام سنه
العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله
عبد الصمد بن محمد بن محمود
غفر الله
ولمن قال آمین

رقم کلیات سعدی از مجموعهٔ بودمر



بحول الله و قوته [illegible]

[illegible]

[illegible] ۲۵ ذی قعده ۱۳۲۶ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۸۸۹ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مربوط به صفحهٔ ۱۴۲ (نمونهٔ خط طالب اف)

(نقشهٔ قلهٔ برف پوش کوه قازبک عبارت از معروف‌ترین قلهٔ قفقاز [illegible])



Гора Казбекъ.

پریروز در قفقاز گردش کردیم کوه معروف قازبک بلندی

[illegible] است [illegible] اوائل [illegible] منتظر ورود [illegible]

[illegible] قفقاز [illegible] رفت [illegible] روز

[illegible] ساعت [illegible]

[illegible] در [illegible]

با [illegible] معروف [illegible]

[illegible] یازده دقیقه ساعت [illegible]

[illegible] شده روانهٔ [illegible]

مربوط به صفحهٔ ۱۴۲ (خط طالب اف)